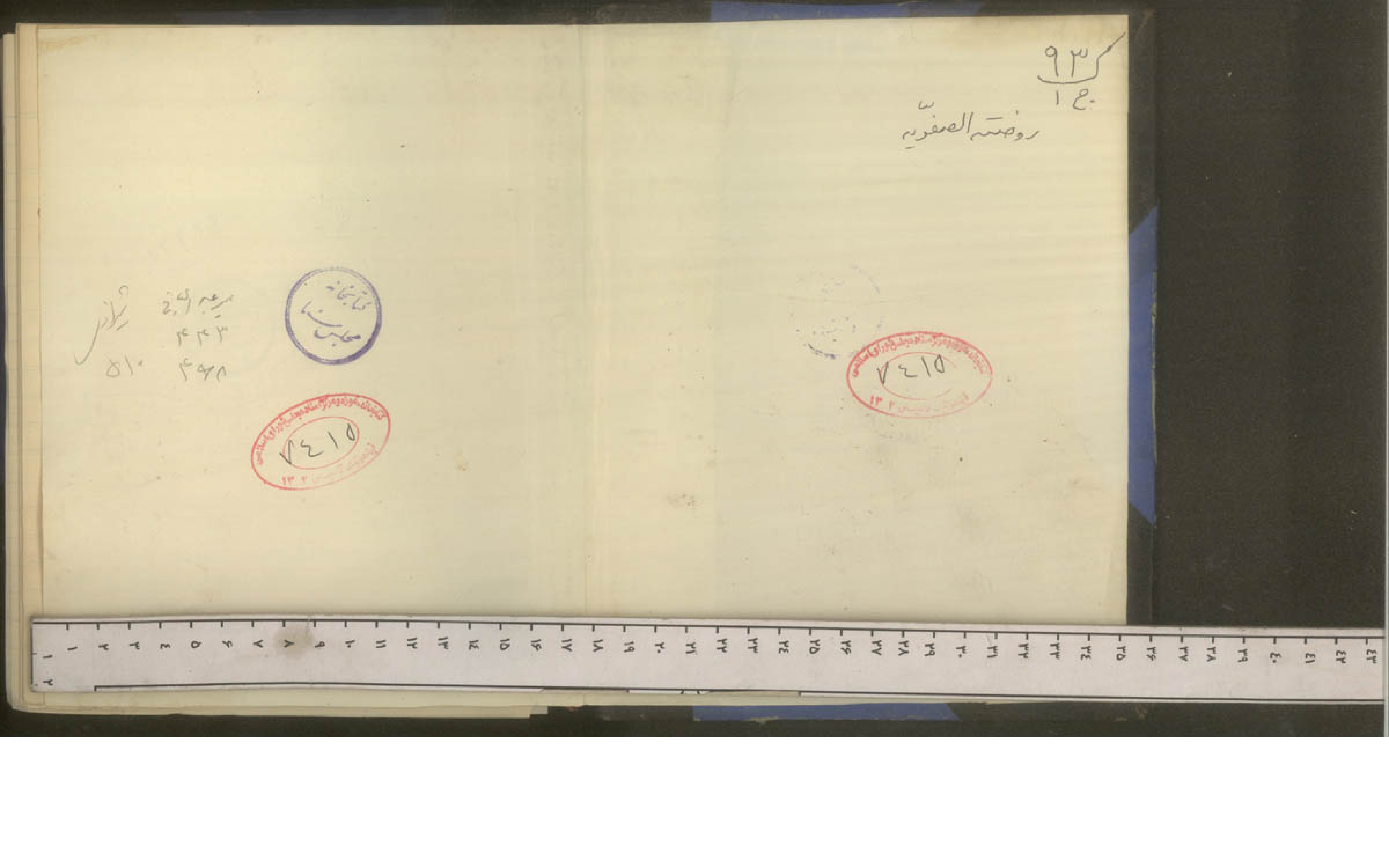
روضة الصفویه

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۷۴۱۵



۹۳
ج ۱
روضة الصفویه
۷۴۱۵
۷۴۱۵

روضة الصفویه



بسم الله الرحمن الرحیم
وبه نستعین

الحمد لله الحکیم العلیم القدیر الذی تفرد بوجوب الوجود لذاته
وتخصص باسمائه الحسنی وصفاته [illegible]
چه سزاوار [illegible] که از افتتاح بتمجید و توصیف مبدع الاشیائی که از جمله [illegible]
[illegible] قدرت [illegible] و حکمت کامله [illegible] ملفوظ [illegible] انما امره اذا اراد
شیئا ان یقول له کن فیکون چندین صنایع [illegible] و بدایع [illegible]
[illegible]
بتمجید و عظمت خالق الارض والسماء [illegible]

تحقیق

حقایق [illegible] عنایت [illegible] سبحان [illegible] الله [illegible]
[illegible] ابداع [illegible] مدارج [illegible]
[illegible] طینت آدم [illegible] اربعین [illegible] نهایت
استعداد قبول [illegible] سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون
[illegible] قادر [illegible] در ایجاد و ابداع [illegible] استعداد [illegible] استعداد
[illegible] ترتیب و [illegible] عالم [illegible] ایجاد [illegible]
[illegible]
[illegible] ذرات کاینات [illegible] استعداد [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible] عالم [illegible]

بنا چنین چو رست   زانکه الملک و الدین توأمان و جهان بخیال خلق آئین و

دولت و اقتدار خواقین ذی‌الشوکت متانت نپذیرد تا هر یک از اهالی موجودات

بر منهاج صراط مستقیم عدالت سلوک ورزیده از اقویا بر ضعفا و اغنیا بر فقرا ستم و تعدی

بوقوع نینجامد   و لطافت بستان ملک و سرسبزی گلستان مملکت بسحاب عدل رزین

خواقین مملکت آثار و صمصام سلاطین فرمانروا مربوط و مربوط گردیده تا موجب

کلام نظام لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا جمیع کاینات

ممکنه در مهاد امن و امان آسوده غنوده تا سیس قواعد و اجرای آئین بطراز تشیید

باشد بیت بچشمه‌سار تیغ سلاطین کامکار   هر سبزی که هست بعالم مدار

بسایهٔ سیاست شاهان خفته‌اند   کی در سرای امن بیاسودی قرار   زینت صحایف

جمع الطایف ستایش و حمد بیرون از حد و حصر [illegible] که در تکمیل

از

تکوین ایجاد صدف گوهر شرف انسان ترتیب داد در وجود بجود اوست   و پیرایه

اوراق نسخ الله [illegible] و آنچه [illegible] بخوشتر از تحیات زکیه لطیفات بکلیه حقیقه

که در نوبهار هستی استوار از نسیم عیسوی شمیم دولت گل مروت شکفته و گلهای غنچه داشت یکیت

صفات او [illegible] که هر یک از سروران چمن گردیده در تحت عبودیتش آورده

سر غرور از اهل علیین گذشته تشریف دولت ابدی پوشانیده تا بجنبش بطراز دوام

مطرز گردیده و بخلاف آن هر که از نور حسن خداوندی طریق انحراف پیموده

در بیدای گمراهی و [illegible] سرگردان ابد [illegible] دیگر از هدف [illegible]

عالمیداری که ازین نور وجود با وجود سرگشتگی [illegible] در ظلمت راه نجات دیده

رخت بمنزل مقصود کشیده   صاحب اقتداری که از اقتضای [illegible] آثار

[illegible] یؤمنون بالغیب و بالآخرة هم یوقنون

که گشته بمقام مرام رسیده صبح [illegible] سعید دادیا مادام الفلک الدوار

بیاد و آله و عترته المعصومین هم اسوة الاخیار و درود نا

معدود بحضرت صدیق علیه الصلوة والسلام [illegible] منقبت [illegible] سزاوار است که

بکلمه بدیع و نغمه [illegible] تا مقام احق و خلیفه مطلق بر ذات بدیع صفاتش را

رتبه استعداد ارزانی داشته تا نتیجه سکه [illegible] ذات مرضیة الصفاتش در مقام تملک

آمده [illegible] چون مردود درگاه [illegible] در معرض [illegible] نهاده ملول ابد کرده

مقتدائی که مورد کلام معجز نظام انت ولیی فی الدنیا والاخرة گشته در

دنیا و عقبی رهنما [illegible] از ذلت و ظلم [illegible] صاحب منزلت انت منی بمنزلة

هارون من موسی عالیرتبت ویطعمون الطعام علی حبه

مسکینا ویتیما واسیرا [illegible] من کنت مولاه فهذا علی

مولاه

مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه [illegible]

عیان بقول [illegible] واقضاکم علی از خصایص اوست دعوی که سلونی

[illegible] از دعوای [illegible] المرتضی [illegible] الغالب غالب

کل غالب [illegible] که [illegible] آفتاب نیز

[illegible] که شرع مصطفی را جناب اوست نصیر [illegible]

[illegible] حمیده خصالش قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی

[illegible] آل [illegible] مقام [illegible] انما [illegible] صدرش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمداران ملک تباه و جلال خردان مالک سخن پادشاهان کشور حقیقی

سفینهٔ این امت عرب پیشوایان ملک آل نبی اوّلهم علی و آخرهم

مهدی صلی الله علیه و علیهم اجمعین اما بعد بر ضمایر زاکیه

منتقدین علم و خواطر فیه عقلای آدم جهره شناسان سخن در تتبع اخفا

پوشیده نخواهد بود که هر یک از افراد بشر را که تمییز الفاظ و تعلق معانی در ذوقی

بر وی کشاید از آن گزیر نخواهد بود که مدت العمر در جمع مردان سخنان خوب

آمیز شیرین معانی لطایف آمیز از فنون حکمت و رموز خود و دولت و در حکایت سیر

و حکمت روایت خود کوشیده تقدیر و جمیع اوقات حجت ساعات صرف آن نماید

که تا بعد از آنکه بکمال تدبیر معانی نکوئی پیش آید ترک شد بشراد و کارها کند در

ملک نوع عظمند تبصرة لهذا چنین مدتی مدید فقیر حقیر سکر الله ال میرزا بیگ

خرجانبی را اوقات معروف آنهات خویش صرف کتب خانه ربوده خود را از

بیقراری وجه گوی آن لطایف علیه مرتبه شمرده گاهی در دم بوده و نشان لطافه

دیده چنین خوان حکایت خواب آثار دیده و گاهی در رشته جوهریان نظم خود نشان

داشت ذوق عقود تدلی بهار ... خود را آنچه از استعداد ... که

تألیف و تصنیف مقاله پردازد که وسیله آن گاهی ... خود را ...

... گذرد و گاهی هدف تیر طعنه ... بهدف گردد لیکن چون

... و خاطر پیشینیان سخن از استعداد ... کاخ است چه بجز حفظ

... حکایت که از آثار سلف ... و قدرت بر ترکیب الفاظ

و ... معانی که آن ... است این سخن از اندیشه ...

... خاطر ... که در ... نسخه پردازد و احوال ...

و سلاطین سعادت قرین از این سلسلهٔ علیهٔ علویهٔ صفویه که خاتم سلاطین دنیا و سلالهٔ اولیاء [illegible]

دانا ... و به روضهٔ صفویه مرحوم گردانید و این ذره بی‌مقدار که از مردان خطه ... و صفا

در این سپهر ... و دلشاد گردانید و ... و سید ... و جهان شهنشاه ... سلیمان ... ساز

که تا ... از ذوق ... باشد ... خورشید ... از ... سلاطین

درگاه حقیقت ... در ... جان کشیده جبین اخلاص بر زمین عبودیت ...

سکه ... که چون ... از ... کتاب ... جرخ ...

حبه ... خاطر بی‌مقدار ... و ... نایره

طریق ... پیمودند ... که تا ... شاه ... برآرایان

... را در آرزوی ... دل ... گسسته ... است

کبیر و ... که ... حضرت آیتی از پی تعلیم سلطان ... پرچم اعلام

ظفر

ظفر اعلامش ... سلطان ... در دل اعدا افکند ...

... اقبال ... ربع مسکون سایه افکند ... داد ... جهان

... آستان ... ربع ... تنظیم ملک دولت و صلاح و فساد دین

و دولت ... غیب ... که ...

تقسیم ربع مسکون ... سلطنت ... عقا

... آستان ...

آستان ... مصطفوی انتساب که مضمون کلام معجز نظام سرور اولیاء علیه التحیة

حیث قال لکل قوم دولة و دولتنا فی آخر الزمان ... دولت

... در هیچ ... نزول ... ستاره ...

مستدام السلاطین ... نظر ... سبحانی مظهر انوار الطاف ...

وارث مملکت امیر المؤمنین صفدر نواز و مخلفهم خیر الوارثین آمر بر

خلق الملک والنجم مصداق کریمهٔ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

و اولی الامر منکم شید ارکان شریعت خیر البشر مروّج بنیان ملت

حق ائمه اثنی عشر فرخ اختر شاهنشاه جمجاه شمع دودمان سلاطین عالم پناه

الخاقان ابن الخاقان السلطان ابن السلطان ابو المظفر شاه عباس الحسینی

الموسوی الصفوی رفع به تعالی اعلام الدین بعمر دولة السلطنة

و نور وجه الدین بانوار آثار معدلته با اضائت الشمس و القمر و ضیا

داد ادرهم الذین خیر البشر ما دام [illegible] و سوابت ملک ملک تعالی و

تقدس الحکمة الغرض ملک دایره وجوه دنانیر و درهم و منابر در اقطار

آفاق از اسم سامی و لقب نامی همایون تزئین و زیب داده تلطف حوادث

ونواب

ونواب دنیا غایه دولت ابد پیوند که سرمدی این عاری سفینهٔ امم راه درویش

سعد دوده و [illegible] النبی و آله الامجاد بیت ز سیاس خروج قدر سپاس حشمت

که گلستان جهان تازه و سیراب از اوست جمع باد ش همه اسباب جهان پیوسته

وانکه آسایش و جمعیت اسباب از اوست لکن هرگاه در گوشه مخفو نسخه تاریخ

نسخه نوشت که پیشتر [illegible] و [illegible] ملت [illegible] در [illegible] از انکه از [illegible] آن اخبار

و حوادث آثار درسته خود و ملک توزیع [illegible] ده شده [illegible] دران زاد به

بتصحیح [illegible] کا [illegible] عقل [illegible] داده [illegible] ادای [illegible] و کاری [illegible] آب

و [illegible] ثبت و چون از [illegible] گشت پیر خردکه [illegible] دش [illegible] بر منزل [illegible]

توان بود زبان نصیحت گشوده [illegible] که تثبیت این امر [illegible] و جوان [illegible]

[illegible] می شعر [illegible] چراکه خود [illegible] در [illegible] [illegible] بیدار کردن

قرار آورده شاهی در طلب مقصود فزوده دلی به [illegible] دلخواه اسباب بود نه

خاطر از جمعیت اسباب تعلق پذیرد بیت دلی آورده هر [illegible] چمن ما هوای باغ

و گلگشت چمن را [illegible] دلها بریده در رنج که [illegible] سخن سنج

القصه عمر اوقات شریفش در شریعت گذران بود که ناگاه از سروش غیب گوش هوشش

رسید که زیاده ازین آن در گرانمایه را در صدف خفا مدار [illegible] بجوا [illegible]

با صد پرورش رسان تا چشم خورشید [illegible] دانش و بینش اضافت پذیرد و

گوش مشتاقان هم آویزش از دولت سامعه رشته ترانه گردد [illegible]

در التجا بسته سفینه فرزاد و [illegible] از آفات زمان در امان باشد

د از نایب [illegible] سابع [illegible] پس از [illegible]

[illegible] آن گلبه [illegible] روز بروز

آغاز

آغاز برق سیف لطیف [illegible] از حرارت [illegible] صحیفه عیال ثبت

گردید [illegible] بمراد هم

آغوش گردد و این [illegible] که در [illegible] طبیعت [illegible] دانش و بینش است و بلکه

جمال آراسته [illegible] را [illegible]

عادت [illegible] و علیه التکلان

ذکر بعضی اوصاف شهنشاه

مضاف المستغفر من الکریم الجلیل [illegible] اسمعیل بن

سلطان حیدر الصفوی که بدان از نسای خواتین [illegible] بود و

گوی تفرد از سلاطین ربع مسکون میربود حکمت و

[illegible] و عادت [illegible]

بدین نهج [illegible] که از سنین [illegible] ثابت [illegible]

قمر والله یختص برحمته من یشاء آیت بغداد از معارج و رفع
بعضکم فوق بعض درجات و ابنای جنس رتبهٔ تقدم و تفوق که هست عزیز
داده که این استعداد بعضی از ارباب دولت را به انواع لطایف محض دارد و قوع
لازم جبلت بعضی حاضرت چنانکه از نسبت دودمان کریم جمعی عظام شاه اثیر
حمید جمعی صور را حاضر کرده ابتدا بحث و منزلت که تشبیه و تقریر جمال و
زیور جهت در ازمنهٔ سابقه بوده [illegible] الحکام [illegible] تا ابتدای طلوع صبح دولت
شاهی و طلوع نیر اقبال ظل اللهی یکایک از اعاظم سلاطین با ذوق تهذیب آن
میر گشته و جهت ادراک قدر [illegible] و تشویق عالی [illegible] و بر رایت و کشور
گشائی [illegible] سخت اهتمام آن پادشاه [illegible] همت [illegible] رسم بحث
و منزلت منزلت چنین بالا بلند که ملکان [illegible] دولت در قطار [illegible]

اوج

رفیع بود مرتفع و منخفض کردانید چنانچه بمرور دهور و اعوام و سال که نادرشان واقف
است موافق ابتدای تحریر این نسخه [illegible] در ایران حروف [illegible]
بشعرا [illegible] این معنی مستور نخواهد بود که عظمای سلاطین سلف که [illegible]
هست [illegible] و [illegible] مهم بوده هر چند خواسته که [illegible]
و [illegible] شده [illegible] بود چون مستقیم [illegible]
[illegible] تا [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible] اهل البیت [illegible]
گشت [illegible] که هر یک از برادران [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] اراده نموده که [illegible] لازم آمد [illegible]

نقش کنند میرزا ... در حین ... بعد از ... ارکان دولتش حسب
المقترح ایشان قرار داده که در عوض بیت دوم سکه ... شد این کلمات نقش نمایند که
لعن الله الظالمین علی آل محمد من الاولین و الآخرین الی یوم
الدین ... الصریح مذکور گردید و این دستور سلطان محمد خدابنده که ... شده بود
دخلی نکرده ... [illegible] ... در دستور شیخ و ... از ... قلب ... دانا
المجتهدین شیخ جمال الحق و الملة و الدین المطهر الحلی و بعد از خدمت قدوة المشایخ
فی الدهر ... شیخ صفی الدین اسحق ... مذهب حق ائمه اثنا عشر اختیار
نموده فرمان داد تا در سکه و خطبه در ممالک محروسش اسامی سامی حضرات ائمه
هدی ذکر کنند و در ... مالکش قبول این معنی نمودند ... اصفهان که ...
... آمد ... شهرهای ... هزار بار ... گردانیدند

که بران

که ... مذهب رفته که ... تا ... نموده اسمعیل ثانی ... مذهب عامه گرفته و بعد از وی
... اصفهان ... مقام ... نموده ... را گرفته ... آن پادشاه ...
دو ... هزار ... ابتر رسید آن سلطنت ... حول ... آن پادشاه
... از پیش رفت و همین سلاطین میرزایی ... که شرف ... الملک
... لهذا ... مخالفت ... آورده ... و ...
... مذهب ائمه هدی ... که در وجود ... الخطبه ...
... که در خطبه اسامی ... حضرات ائمه معصومین علیهم التحیة و الثنا ذکر کنند ...
... عبد الرحمن جامی ... در ... تاریخ ...
... رسید که ... قاضی ... العین ... کشیدند و
... القصه ... از ... صاحب ... و بصیرت

با جواهر [illegible] دقیق ساخته و همچنین در خاطر عالیشان [illegible] تعلیم [illegible]

تا آنکه حضرت شاهنشاه عنوان [illegible] بعض [illegible] آنچه در صفات [illegible] اجداد

دانش و دولت [illegible] در [illegible] دولت آورده چون [illegible] واقعه [illegible] بود

در غیب و [illegible] عجیب که هر یک [illegible] دیگر [illegible] گشته [illegible] هم

سلطنت صوری که از جمله صفات امیرالمؤمنین [illegible] یکی از حضرات علویه در ایران

که [illegible] مسکون است [illegible] گذاشته بودند [illegible] که [illegible] سلطنت

صوری [illegible] سالفه [illegible] آن گذشته [illegible] سلطنت [illegible] زمان ازدیاد

نمودن آن [illegible] جعلنا عالیها سافلها [illegible] داده گردید

[illegible] ولایت شاه ولایت [illegible] جز [illegible] عم [illegible] ابی طالب [illegible] سراج

[illegible] دیگر از [illegible] ضمیر خورشید نظیر [illegible] ظهور آورده که بعضی

از آنها

از آنها [illegible] سلطنت و موجب [illegible] دستگاه [illegible] است تا که

الصدق [illegible] زمان [illegible] حقیقت [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] از [illegible] ایشان [illegible] چگونه [illegible] آن [illegible]

[illegible] اولاد [illegible] خاقان [illegible] ارباب [illegible]

[illegible] دولت [illegible] جز شیخ [illegible] خوش [illegible]

[illegible] آتش [illegible] صفوی [illegible] آن [illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] دولت [illegible] همچنین [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] الوارث سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] السلطان ظل الله فی الارضین [illegible]

به تیز رفتار دولت را در زیر زین سلطنت کشید شاهنشاه جهان [illegible] در عصر [illegible]

و با دست قدرت مظهر جبروت الهی جولان [illegible] ممالک [illegible] نموده [illegible]

جهان دولت شد [illegible] در میدان شجاعت [illegible] همچنین [illegible]

که [illegible] تاریخ دولت علیه [illegible] از حیز تعداد بیرون است و

استعداد ایراد مجموع آن بیرون وان تعدوا نعمت الله لا تحصوها از

راقم این اوراق منسوب [illegible] اوان [illegible]

از [illegible] صفات پرداخت اکنون [illegible] در [illegible] شرح [illegible] آن پادشاه [illegible]

حسب [illegible] اوراق [illegible] آن پادشاه [illegible]

[illegible] سلطنت است [illegible] التوفیق

رعایت [illegible] گفتار [illegible] نسب منتخب آن پادشاه والا حسب

محمد [illegible]

[illegible] صفت [illegible] لطایف آثار [illegible]

[illegible] آن پادشاه [illegible]

داده [illegible] صفت [illegible] آثار [illegible]

[illegible] ذات [illegible]

[illegible] عالم [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] است که [illegible] نسبت [illegible]

[illegible] است [illegible] که از صدف [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

احوال [illegible]

عنان نگرداند و رضای خویشتن نطلبد و خواطر قدسی آثار مستقضای او بوده باشد برتقوی

محبوب خواهد بود که نسب شریف پادشاه صفوی شاه اسماعیل از این قرار به شیخ واسطه

صفت ولایت و رتبت کرامت منقبت هدایت دستگاه حقیقت پناه المنتسب

بالنبی والوصی شیخ صفی الحق والحقیقة والدین ابوالفتح اسحق اردبیلی متعنا الله

تعالی عن برکات روحانیته المقدسة سره المنور میرسد و بسعادت آن بامام اعظم ائمه

ائمه اثنی عشر شفیع الثقلین والکاظم الامام الهمام موسی الکاظم علیه من الصلوة والتحیة اتمها

میشود بدین نهج که ابوالمظفر سلطان شاه اسماعیل بن سلطان شاه حیدر بن سلطان

جنید بن شیخ ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی ابن ولی کامل

آگاه شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین

بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض بن فیروزشاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه

بن محمد

بن محمد بن حسن بن محمد ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن احمد اعرابی بن

ابو محمد القاسم حمزه ابن الامام الهمام موسی الکاظم علیه التحیة والثنا بیت خوشا سرفرازان

دودمان شاه   مقبلان سپاه و مردان راه   سرحلقه نشینان خلوت نشین   اقالیم

گیران دولت گزین   جواهر فروشان درج ازل   کواکب شناسان برج امل

صبوحی کشان شراب الست   الهی و امور و شید و دست   همه جامداران اگر کینه ام

همه کامکاران دیهیم و کام   نشان نشانشان راه عدم   ترکتازان بزم قدم

زده نوک دو رسیلی ثبت نه   کلشه سرو تیغ در دست نه   همه غایب و چون جهان برنظر

همه سالک و چون جهان در گذر   کشنده می در گران از شراب   در دل کرده معمور در جوی آب

دلاوران بچیم برافروخته   و عالم بگی داده در باخته   جهان برده قصرشان خوفته

ملک بر سر بستان شرفته   هدای چو سر بین در عقم   درودم بجایشان داد سلام

چون خامهٔ شکسته زبان سخن گذار در بیان مناقب و صفات آن امام همام ناتوان بود

سایر ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین شگفتی نیست و در رسالهٔ حقیر نموده

که شایسته که در هیچ کونین ساعتی احوال اشرف و لطایف اوصاف شریف

ایشان جواهر زواهر حلوک ... چه آیات که خوارق عادات ایشان بقضیت از لجهٔ

خاطر بساحل بیان آورده در دریای آن در از خوف بیقدری خواهد بود لاجرم

زبان قلم از وصف آن بزرگواران کوتاه و از ذکر شیخ صفی الدین با رقم المدعی

احوال ایشان از تقریر بیعت ... شمه از شمائل صفات و خوارق عادات

آن شاه سعادت ابتنا شیخ صفی الدین اسحاق به سبب استدعای اهالی این سلسلهٔ

رفیع منزلت نیز تحریر در سلک ... والله موفق و معین ـ

گفتار

در تعیین و تبرک بذکر شمه از صفات و خوارق عادات شیخ الشیوخ ای شیخ

شیخ صفی الدین اسحاق اجل الله سبحانه فی صف مجالس المقربین

و اولاد عظام کرام او تا نمودن تیر اقبال شهنشاهی و طلوع آفتاب اجلال ظل اللهی بر
سبیل ایجاز و اختصار

که در وقتی که در سلک نوزده سالگی غریب ... از درخت نفس رابطان و

در جهت محبت و چون بپیران اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم

یحزنون توفیق هدایت طریق ... و کوفت ... تم سکر ... در د وصیف ...

و از نزد که جناب عالیش را الدین آمد سرافرازی که تشریفات روان عنایات بیچون

بشارت السابقون السابقون اولئک المقربون بر سایهٔ رب

تجلی فرموده ... قاصر بیان در توصیف ... تقریر کدام وجه ... که

حضرت ... رفعت ... طبع ...

تم گشته ... درجهت توصیف آن بزم ... وحدت ... آن ...

منبر کرامت در اسم توتیه معاذیر که ذات جامع صفات آن شیخ جهان بحر بود علوم

اصناف معروف و جهان ... سپهر سرفراز کرامت و عرفان ... امان فقیر

در هیکلش افتاده از سپهر امامت آئین شعشعه خورشید آسمان درج از برج کرامت

فروزان سینه بی کینه اش مرآتی که چون لوح محفوظ صورت مافیه در وی پیدا

دل بی آلایش ... که گنج عرفان در وی پیدا ... زبان معجز بیانش مورد علوم

لدنی کلام الهام ... راه ... گمراهان دین ... عقده ... اش مقبل

شفاه سروران ... سینه اش ... جابره ... زیر دستان ... اش

روز بر شام ... دین ... مرضیه اش از شام تا بام صلوات و

خشوع داشتی ... که او در رکوع و سجود ... هم که او در قیام و قعود

شد چشم او در محراب ... که شب خواب ... آن ...

...

بهشت ... کرده خواب ... شب ... بود ... شب ... بود

... دعا

... آن ...

کرامت ... و آئینه ... صفا ...

... و ... کرامت ...

...

...

...

...

... شعشعه انوار

و نقطه و دو کلمات تامّ مزبور گردید و چون بعین نظر نموده آن آفتاب را غائب حال آفاق.

مشاهده نمود که از مطلع اشراق طلوع نموده تا اصباح که به ساحت تیقّظ و یقظه آمده

و خود را و اشّه و جبهه خود توقیع نموده طلب تعبیر نمود آن روشن دل صاحب ضمیر در

جواب تعبیر آن خواب اظهار نمود که عنقریب از آفتاب ضمیر خورشید تشریف

نور و هدایت به ساحت دلها عیان آید که ظلمه آفاق محو گردد و شرع حقیقت

و هدایت در دو تربیت تعبیر را گذارد که [illegible] آن حضرت از تعبیر و ابشّر

گردید [illegible] در دل [illegible] که چه بود [illegible] و بعد از هفت جمعه

شبی دیگر بزرگوار [illegible] در خلوت [illegible] نشسته [illegible]

دارد و [illegible] از وقت [illegible] در خواب [illegible] که [illegible]

[illegible] مناسب است و [illegible] از [illegible]

پس

پس تیغ از [illegible] آفتاب از افق [illegible] طلوع نمود که [illegible] سکون ضرب

[illegible] آن [illegible] گردید [illegible] آن آفتاب [illegible]

[illegible] آمد که [illegible] آن [illegible] از خواب [illegible]

[illegible] آمد و [illegible] خورشید [illegible] دهشت [illegible] آگاه

[illegible] که در [illegible] حضرت [illegible] که از افق مطلب [illegible]

آفتاب طالع گردد که [illegible] آئینه [illegible] علیین گردد و [illegible]

[illegible] و [illegible] گردد [illegible] بطلوع آفتاب

[illegible] حضرت [illegible] برج [illegible] از

افق مطلب آن [illegible] طالع گشته و این تیغ [illegible] از [illegible] آن [illegible]

[illegible] آمده و همین [illegible] تیغ [illegible] از [illegible] [illegible]

بوشانه برپا کردید خوش آن خدا که بنیش تو نوشی خوش آن آب که تیغش تو نوشی القصه

در اوان شباب آتش محبت محبوب حقیقی خرمن تعلق آن جناب را بباد بی‌نیازی داد و سالک

طریق وصال گردید و در طریق سلوک طالب مرشد کامل گشت و چون در آن وقت درگاه

یک شیراز از اهل راه حق و سالک در بحر معرفت مستغرق و قطب [illegible] اند و برادر

حسب سیر آن حضرت صدرالدین رشید نیز در شیراز در کمال امامت و هدایت ارشاد

میکرد [illegible] برادر [illegible] صحبت خود [illegible] گشته [illegible] و در

خانقاه قدوة المشایخ شیخ ابوعبدالله خفیف رحمة الله علیه [illegible] سؤال کرده

و از صدر صدرالدین رشید که [illegible] بود [illegible] خوب [illegible] پیچیده [illegible]

آن بقعه را دار طاعت و کسب مقامات اخروی برگزید و بعض اوقات محبت ساعات

خود را صرف صحبت شیخ مصلح الدین سعدی و شیخ روزبهان فارسی و بسیاری از متوطنان

دار

درگاه اعلی نموده [illegible] مشغول بوده‌اند و دست ارادت به بیعت ایشان جماعت داده

و تربیت که منظور خود را از اهل ذوق تربیت [illegible] بودند خدمت عبدالله فارسی که مشغول به

ارشاد بود رفته تکمیل ضمیر خود را در طریق خرقه [illegible] عبدالله فارسی از طریق ارشاد مرشد

خود که [illegible] در گیلان شیخ زاهد گیلانی [illegible] اولیاست و سالکان را

ارشاد [illegible] خود او [illegible] سالک ایشان را از روز ارشاد در خدمت آن جناب [illegible]

آن حضرت از اشتیاق [illegible] اولیای شیراز را وداع نموده بجانب اردبیل [illegible] صحبت

خود [illegible] دیگر [illegible] خود [illegible] بوظایف طاعت و [illegible]

شیخ زاهد منظور [illegible] قدوة المشایخ شیخ زاهد ولد شیخ روشن امیر بن

ابن شیخ بندار الکردی السنجانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و در نسب از

حضرت سید جلال الدین گیلانی [illegible] در کتاب صفوة الصفا مذکور است که نسبت

و قدسیه جمال الدین نسبت الطریقه بشیخ جنید بغدادی می‌پیوندد و سلسله مشایخ شیخ جنید
قدس الله سره بشاه اولیا علی مرتضی میرسد بعد از فوت این جماعت شیخ صفی الدین
بنابر موجب [illegible] مدت چهار سال دیگر بجادهٔ سیر و سلوک سیر میکرد تا از
شخصی موسوم بمحمد ابراهیم گیلانی که از گیلان برنج برسم تجارت باردبیل آورده بود استماع
نمود که شیخ زاهد [illegible] در قریه [illegible] گیلان که از قرای گیلان است اوقات
برکات میگذراند و بمکتب ارشاد و افاده [illegible] دارد از استماع این خبر در خاطر
آن مشتاق در کانون دوستی آن یگانه آفاق مشتعل شد در نفس [illegible] که از صحبت
[illegible] شیخ ابراهیم [illegible] آتش [illegible] برخیزد [illegible]
آن صوب گردید در ماه مبارک رمضان بمقصد رسید در خانه شیخ زاهد رحل
اقامت انداخت و بدار [illegible] در [illegible] مشغول گردید و طریق
توکل

شیوه شیخ زاهد چنان مسلوک بود که در ماه رمضان المبارک از مریدان و طالبان اربعین
نموده در خلوت می‌نشستند و بتوجه مراد و مطلوب خویش می‌پرداختند و شیخ صفی الدین را
کثرت عبادت [illegible] در آن اوان [illegible] ابواب [illegible] مسدود ساخته
کسی را رخصت دخول نداده بودند اما چون نور حضور شیخ صفی الدین در ضمیر انور شیخ
پرتو انداخت یکی از خدام را که در [illegible] تعیین نموده بود طلب فرمود گفت آن جوان
پشمینه پوش که در گوشه زاویه [illegible] اوراد و اشتغال [illegible] بخلوتخانه خاص درآر
خادم بموجب فرموده عمل نموده هم در آن اوان شیخ زاهد وی را در خلوتخانه خاص طلب
داشت بعد از استفسار احوال وی هم [illegible] ارشاد و تعلیم [illegible] دست برد و چون
انوار هدایت از جبهات احوالش [illegible] [illegible] همه [illegible] گفت به
تربیتش مصروف داشته [illegible] آن [illegible] آنکه در اندک زمانی شیخ صفی الدین را

پیدا نمیشد و معتکف در صوامع و رباطات مداومت می‌نمود بنوعی که طبیعتش از لوازم

بشری منصرف بوده بمعارج ملکوت صعود فرمود چنانچه در هفته یک نوبت افطار

مینمود و این نوبت در تزاید بود بمرتبه رسید که در ماهی یکبار از تکیه بر طعام و شراب

میخورد و در آن اثنا میرفت در روز بیابان صحرا رفته صحبت شیخ مینمود در دست او

بابزار جهت ... برد و چند سال از اکل لحوم و دسوم اجتناب کرده ... طعام برنج

بیگانگی میل مینمود ... از ادراک ذوق ... و ریاضات و تحمل مشقات

و مجاهدات بمدارج مقامات و معارج درجات ترقی فرموده شیخ زاهد

منصب ... ارشاد ... کرامات ... فرمود ... از غایت

مکرمت چون او که در حقه عصمت تربیت یافته ... بنام فاطمه ... نکاح در

در آورد و شیخ ... آن فرزند ... آورده ... لحوم و دسوم

ترک

ترغیب فرموده مؤلف صفوة الصفا ایراد نموده که چون شیخ زاهد آن رتبه را مشاهده

ترغیب ... ارشاد فوق العاده ... مرتبه ... فرمودی این عطیه نادر

... در ... ارشاد داده ... از طرق ... بر ... کوه سعود

دانسته که این امر صعب الفهم ... آنست که ... خود شیخ جمال الدین ... کشف

که بدست صوری و معنوی ... داریم ... در ...

... که ... مسند ... چه اگر ... شیخ صفی الدین گردد

... در ... آن ... چراغ ارشاد ...

... شیخ زاهد ... مقامات ... که ...

... ارشاد ...

صفی الدین ... ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء ...

و ارشاد دارم به دوری توفیق دریگانه مصداق این مقال آنکه خوشتانه شیخ جمال الدین
بنوبت به حضرت رسید بعضی که از تعداد نفس به دیگر خبر داریم و خوشتانه شیخ صفی
الدین درکنار دریا بنا نهادیم و شیخ داخل است هر دو را ندا کنیم هرکدام بجواب لب
گشاید بدین علامت از دیگری احق و اولی باشد پس چند مرتبه به آواز بلند صوت شیخ جمال الدین را
طلبید چنانچه جواب مسموع نگردید پس آواز شیخ صفی الدین را ندا کرده آنجا لبیک
بشنیدند و اخلی مسموع شیخ و مریدان گشت و از عقب آن مجلس شیخ زاهد آمده سلام و
تحیت بجای آورد شیخ پرسید که چه کار بود که سبب تشریف آوردن چیست جواب داد
که در خوشتانه خویش جای عبادت ساخته بودم بصحبت آمدم آنگاه شیخ زاهد بجانب ... توجه
کرده فرمود که حرف از این اول در تعداد صفی و عدم قابلیت جمال الدین بود
چه اولاد خود را توجه حضور بنا نهاده ایست که از تیم فرزند شیخ خواندیم که او جواب بشنید

را از

و این از غایت صفت شیخ بود که بجوی قرب جلال ذوالجلال رسیده آواز نمیشنود این
که دولت بیست گذشته که در این آن جماعت از مشغول خلق انفعال کشیده رفعت
منزلت آن شیخ مرتبت معروف که در همه وقت دوری ارادت بدین صفت بوده
ولادت آن به تتبع عدد گشته و شیخ صفی الدین هم در زمان حیات شیخ زاهد روح الله تعالی
روحه حسب الارشاد به روی او رجعت نموده بتکمیل طالبان و ارشاد مستعدان
مشغول بودند و درگاه آتش اشتیاق حضرت شیخ زاهد در کانون سینه بی کینه اش شعله
گشته صورت گیسوان تعظیم دادی بلاد از حضورش تعالی فرمودی و در بعضی اوقات
شیخ زاهد نیز بموجب اشتیاق آن یگانه آفاق به دیدن رفته و مدتی آنجا در اتفاق بسر
آوردی و چنانچه در صفوة الصفا ابن بزاز از شیخ صدر الملة و الدین موسی روایت
کرده که شیخ زاهد قدس سره به دیدن آمده بود در زاویه که ما کشتی بعضی از جمله حنبل فرمود و در آن

چون شیخ صفی الدین و [illegible] از اعیان اردبیل در صحبت [illegible] المومنین حاضر بودند ناگاه
سر از جیب مراقبه بر آورده بجانب مردم توجه فرمود گفت [illegible]
[illegible] در هوای ربع مسکون و فضای جهان و طیران [illegible] قوت و [illegible]
از اردبیل [illegible] الحال [illegible] آنکه [illegible] است که [illegible] نقطه پرواز
که سالکان [illegible] عقیده [illegible] آن سالک [illegible] گردد و شرطش بدون
زیرا که مراد و مرید صحبت [illegible] در حب [illegible] است ترا [illegible] دوام همراه ایشان
[illegible] خویش [illegible]
که [illegible] دولت [illegible]
[illegible] مرد [illegible]
[illegible] بجانب [illegible] رفته [illegible]
رحمت

نصیحت و شفقت [illegible] از [illegible] سکان راه [illegible] و دل [illegible]
معتبر [illegible] کرده [illegible] و بعضی [illegible] دیگر [illegible] معتبر [illegible]
[illegible] الحال [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] چون گوش هوش
شیخ صفی الدین [illegible] شیخ [illegible] بعد از گفتن [illegible]
[illegible] شیخ صفی [illegible] اردبیل [illegible] که [illegible]
[illegible] و چون [illegible]
[illegible] تا [illegible]
که [illegible] بود [illegible] روز [illegible]
دیگر [illegible] شیخ صفی الدین

[illegible] حضرت [illegible] خدای [illegible] کرده [illegible] که [illegible] این [illegible] می گوید

در وقت اعتقاد [illegible] مکتوب است [illegible] تا [illegible] دنیا [illegible]

به شیخ زاهد [illegible] حضرت [illegible] فی العشرین [illegible]

دست [illegible] بدست [illegible] گفت [illegible] در راه [illegible]

[illegible] مشغول [illegible] شرف [illegible] حضرت [illegible] الارشاد

شیخ زاهد [illegible] صفی [illegible] در وقت [illegible] که همراه شیخ

صفی الدین [illegible] حضرت [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] اصحاب [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] کرده [illegible] آن [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] در کتاب

گفت

[illegible] گردید [illegible] شیخ زاهد

مشرف گردید [illegible] الذات [illegible]

اطلاع [illegible] حضرت [illegible] گردید [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] شیخ صفی الدین [illegible] حضرت [illegible] گردید

[illegible] اولاد [illegible]

[illegible] شیخ زاهد [illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] شیخ صفی الدین [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شیخ

[illegible] گردید [illegible] اصحاب ارادت [illegible]

گفته گوید انّا لله و انّا الیه راجعون و روی بدان جانب کرده شیخ حسن الدین ترک از

خدمات خادم زنگیه و ملازم توفیق حسب ملاحظه آن حضرت را موافق طریق مرضیه الهی

عزیزی غسل و کفن نموده بر جنازه موقوف و جهت با اذان و نماز گذارده و در صحن

ایوان آنجا دفن نمودند و معجزه‌ای از آن حضرت دیدند بعد از آن با بنا و

ارشاد در رجعت نموده و بر حسب وصیت در خانقاه رسالت ارشاد و تلقین خلق عباد

مشغول گردیده طالبان مطالب معرفت در آن مکان شیخ مسیب را از بدل هدایت

ارشاد نموده بسیار از ده تن را بهترین صحبت نگاه داشت و از جمله شیخ بعضه چنان

وقف خط رجعه و نیم روز دره تا حال چنان هدایت کرده مشتغل آن خیارا

از آن بهره ور گردیدند در جم صحبت کامل و شرح حال آن جنیم افشال بطرف اکناف

عالم رسیده و از اکثر رجال بسیاری از طالبان حق و مشتغلین مطلق در عقبه علیه خویش

ایشان

رسیده جمع آمده در کتب صوفیه اهل از خواجه محیی الدین که از اولاد در آن ملک

بوده بود بر حضرت که ذکر کرده از و صحبت موافق درآمد با ایشان مردم و دید و چگونه بشیره در ان

و گفتند در آن که این و طالبان راه حق آن مقدار در آستان حضرت آن ایشان جمع آمده

که از سالها در خانقاه و صحابه و مدارس و ابواب امرو مشار دیده در آن جاها

ملاقات کرده و در آن طرف حسب اراده و آن حضرت در خلوت نشسته مقرر شد

که هر شب بعد نماز هر یک از آن خلوت گزینان بخوانند ایشان و در آن ایام

شب بیدار و شغل ترتیب مع بیت تا به آن وقت بود الغرض در کتب ذکور سطور

است که ذکر خفیه وارد در قبه ی پیر دار و در بیت مذکور با دست حق رفت

آن مقدار از بیرون سلوک توجه نموده و در آن اوقات به حق قبول اگفته بعد از ثقات

مولانا عبد اللطیف که چیزی از آن صحبت‌گیران ایشان خبر نقل که ایشان از حضرت

بدیهی است که در کمال مراد و مقتدر و صاحب کمالند که تا به ایندم [illegible]
خطور ننموده اند و در شأن الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم
یحزنون آمده [illegible] از آن جمله [illegible] شمس الدین بر حق مرد [illegible] که در
نقاط حاضر که دست ارادت در دامن هدایت شیخ صفی زده بودند و از راه پیر حق
متوجه حضرت شیخ بودند [illegible] آمد [illegible]
طرق در آن اوقات متوجه حضرت بودند از [illegible]
[illegible] که [illegible] ایران [illegible] دست ارادت در دامن هدایت
آن [illegible] طریقت [illegible] حضرت [illegible] که [illegible]
[illegible] که ارباب ارادت در ایران [illegible]
از اصحاب [illegible] ارباب ارادت [illegible]
برایم

[illegible] که از خانواده ایران [illegible] جمعی کثیر از مریدان [illegible] داشت و [illegible]
ارادت [illegible] حضرت آن [illegible] که روزی [illegible] طعام رفته [illegible]
که اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
جان [illegible] حالت [illegible] عظیم دست داده [illegible]
[illegible] دست [illegible]
سبب آن سؤال کرده [illegible] گفت در حالتی که [illegible] قطع امید از حیات کرده [illegible]
[illegible] حضرت شیخ صفی را دیدم که در جو هوا گریبان مرا گرفته
آهسته بزمین آورد [illegible] ارادت [illegible]

دامنش جبین کشیده. برکت انفاس قدسی اقتباس آنحضرت خلق عظیم از آذوقیت آن طبقه بهره‌وران

بادند و اهالم سدرلین جمع لعبت خوابش رسیده از دهشت دهقانی سیلین طوفان شادی است

می پیمودند و سرداران کثرت آئین هر گاه شرف مجلسش در می یافتند سر خود در روی پای

خود می سودند شعشعه انوار عرفان از وجنات خورشید طلعتش مشابه درخشان بود که

گمان خورایت هر صفحه‌ای را که تو نیز رفیق گشته از جوانان رخساره می افتاد زنگ

ظلمت صور و کثرت از صفحه دل زدوده شمع معرفت در فضای سینه ایشان جهان پیرا برافروختند

و سالکان طریق حق را که شرف روشنی حاصل گشت از سایه قدس و ابلش ره مطلوب

حقیقی رده بر جمله‌ای از نظر انوارش در تیغ سلوک دید چون زاینده عمر سال عمرش به پایان

بسیاری از سالکان راه حق در جوار مقصد حق را اتفاق شد و مطالب رسانیده تیسیر در

طالع حقایق بوالع حق گردید آفتاب به نهند کاشانه مغرب افول ما در دو نیل

فرمود و علاوه بر این صنف آن که از مصدر هر یک دیگری ثبوتیت که فی حد ذات خود صفات

گردید از آن حضرت منقول است که در نشر دقیقه صنف و غفلت از دیدن الهام بالکلیه تاکید

که از علم سرور نکوئی مرقوم رسانیده که ذات ایشان که بدین زمان مقصود است بنیات

احتیاج به صحبت منسوب گردانیده و ذوات مجمع آن ایشان که معین است به از دواج

داشته اند و در اوقات ضعف و ناتوانی هدایت صوب ایشان از ابرار ظاهر و باطن

شده و بعضی می آورد و از شدت ضعف اکثری از ارکان با قدرت و ثبات

عالیه مریدان امداد می نمود که از وقت بعضی آمدن و حصول دولت که ذات جبلی از

مقاومت ایشان عاجز آمدند منسوبه به تصدیق و ارشاد خرقه کرام به الوالد خود

شیخ صدر الملة والدین موسی که بنده دختر شیخ زاهد بود مفوض داشت و خود مولد که

سید کمال الدین صفوی که از اجل مریدان حب کمال بود بسبب وجهات غیره

تکفین سیر نمایند و بعد از ادای وصیت و تلقین و دو تهلیل شهادت کلام مجید را تلاوت

نموده چنانچه هشت روز بدین حاله به عبادت و تلاوت اوقات فرخنده ساعات

مصروف داشته در روز دوشنبه ۲۰ شهر محرم الحرام سنه ثلثین و سبعمایه قریب صبح

الهی ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة از دوست حقیقی استماع نمود

در جواب آن ندای حق کلمه الله را به حضور قلب در غایت هیبت ادا نمود

مهر روح پرفتوح حضرت ایشان به ریاض رضوان پرواز نمود الا ان اولیاء الله

لا یموتون لکن ینقلبون من دار الی دار آخر سیر نمود و از

غرفه لهم لهم فیها ما یشتهون قوت روح حاصل کرده چنین نجم

ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا از بودن

جام شربت را به کام راح در سبیل روح پرفتوح را ضبط کرده از این دنیا رحلت داده

مشتاقان

مشتاقان مریدان و دوستان قطرات عبرات از دیده معتکفان می‌ریختند و به موج غم از آه

دهقان هر دلی به هوای ارادتش بوی عشق مشتاقان به هم دمی رسید سالکان غم را دل

به کمر تکمیل طریق ... از آن سلوک داشته ملبوس ... از این خبر خوار بودند و هر لحظه

که ... قرب ... روزگار را ... خوابش ... غم کشته چهره ... خاک درد

... زرد کرده و دردم چنانکه در دم آن سر حدیث ... می‌کوشید

... زرین چنگ ... مرغوب گردید ... آن

... را الحق ... رضیه ... و تکفین نموده در وقت ادای واجب دفن

آن حضرت ... از ... در وقت ... آنکه ... خلعت

ذات ... [illegible] ... داشت ... در آن ... از

... گشته چنین ارباب ارادت ... لطافت

اشتراع نموده و در رتبهٔ دیگر لطائف تسلیم به تفصیل الکلم و به نحوی که مفهوم کمتر گردید اصحاب اولیهٔ این

ملت تعیین شده و در وطن حیرت افتاده به این اوان از مطالب مختصری که حسین سید

المرسلین و جنابش موقوف مبعوث به امان الهی ناز گذارند و در قبهٔ روز یکشنبه در روضه

منوره مرتبه اش که در آن روضه در حال حیات مطالب مقدسه اشتغال میشده

و در کمال لطف طراوت این که مایل حضرت به عهد و مرکز سیما است به عمل گردید از قرار

در عهد آنکه در روز وفات آن جمله ده سالکان حرم محترم علیه اش که داشته با حضرت شیخ

صمد امین مومن و حضرت شیخ راهب بودی معاطه در غیبت آن [illegible] احباب [illegible]

بر داشته ارواح مطهر شیخ معظم را تشییع کرده اند و از [illegible] مشتاقات علم حمایت

حوالی مسکن نموده و در آن جمع [illegible] شب [illegible] کردید [illegible] شده

روز ازین وقت [illegible] بار [illegible] الکه دست [illegible] دست بر پشت [illegible]

وهم

وهم در آن اوان شیخ حسن علی التوقی موسی مریض آن شده و فقه ان نقص به وصیت و آنچه از

غیب ورزیده که منتشر بود در آن روضه مطهر بربته تعبیر آورده اند و به مراد

از مسیر آن خطیره خبر که به بعض سالکان علماء بعد و دنیایان خط غبار گرد بیت

بر از احت که در قرار [illegible] بودند که زنان آن جاهای دیگر [illegible] قرآن امام زنان

رنین جمع که دید و شد آن [illegible] ربانیه آن روضه [illegible] که در شه کعبه جای [illegible] گشت ده

[illegible] این زنان [illegible] اوراد [illegible] نثار [illegible] و در آن روضه مطهره مرتبه

که بسط انوار رحمت است در آنها [illegible] قیام [illegible] تمام در روحت

[illegible] آن [illegible] کعبه [illegible] و فقرا و مساکین [illegible] داده [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] قیام [illegible] کعبه آمال که سبب [illegible]

اقبال و دوام جلال این خاندان است تا ابد انه یقضی الآمال و یجیب السؤال بالنبی و آل

مشکفشانی خامهٔ عنبرین عمامه

در ساحت وصف شیخ صدر الدین موسی ابن شیخ صفی

الحق و الحقیقة و الدین اسحق اردبیلی نور مضجعهما و مثواهما

شیخ صدر الدین موسی تخلص داشته بعد از رحلت پدر ... سجاده صعود نموده بر جمیع [illegible]

آفاق مشغول گردید چون قابل ... در میان ... در طلب ... داشته

آن ... در ... بوده دست ارادت در دامن ... زدند از جمله

در میان آنحضرت ... اسم انوار است که ... چاچ ارادت ...

امام ... السالکین الدین ... است و چون خواب دیده بود که ... انوار ... صورت

... دفعه را ... مرتبه ... کرده ... انوار کرده

آنحضرت در روضهٔ ... مبارکه پدر بزرگوار گشته ... از دقایق لوازم

آن ...

آن روضه متبرکه معمور گردانید ... فوق ... داد ... بر ... آن

بزرگوار ... شیخ ... بابای بزرگانه در

خانقاه ... نشسته ... بابای ... مریدند

... از ... صفوة الصفا ابن بزاز منقول است که در آن روز که

شیخ زاهد ... روضه ... شیخ صفی ... از ... مگر دانید

... به خدمت ... حضرت ... از بسیب

آن ... شیخ ... تعلیم ... که ... خواهد بود

و چون شیخ صدر الدین موسی ... وجود ... شیخ صفی ... کمال ...

که شیخ زاهد ... تعلیم ... است ... سلطنت

که در ... تعلیم ... و ... ایام

میزد آن جوقه پیوسته ابواب فتوح مفتوح بود تا زمان شیخ صفی که از فیض جام صبوح
آن بزرگوار ذره عنادی که بین الطرفین در میان بود منطفی گشته بعد الیوم بران اقدام
مینمودند و چون آن قدوه اهل سلوک بجوار رحمت ایزدی رحلت کردند زنان دیگر
میان آن جوقه [illegible] در میان آمده اهل قول [illegible]
خویش داشته [illegible] متوجه اهل الاردو شده مردم الاردو [illegible] از خود [illegible]
منسوب دیدند و در [illegible] جهة در محافظت عیال و اطفال خود [illegible]
[illegible] که از زمره [illegible] شیخ صفی بود در حالت
نوم [illegible] که آنحضرت [illegible] که صدرالدین [illegible]
ارسال دارد تا ذره نزاع [illegible] را [illegible]
[illegible] در حالت [illegible]

شیخ

شیخ صدرالدین شتافت تا ازان واقعه آن جناب را آگاه کرده شیخ صدر از نوم
در [illegible] که [illegible] بجنب [illegible] که [illegible] صلح [illegible]
آن [illegible] نزد [illegible] رفته [illegible]
شیخ صفی [illegible] دارد آن [illegible]
[illegible] آوردند [illegible] شرب کردند [illegible] ابواب [illegible]
مفتوح داشته [illegible] اهل الاردو [illegible]
کردند [illegible]
شیخ صفی [illegible] شیخ صدرالدین [illegible] نمودند [illegible]
[illegible] دادند [illegible]
[illegible] از [illegible]

بود و روز عید و عده از اهل [illegible] بودند گفته که در حال قتال از جانب امیر قلی [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] به [illegible] شیخ [illegible] که [illegible] آن [illegible] از

[illegible] رفته [illegible] آورده [illegible] و راه [illegible] الحمد لله [illegible] است

که [illegible] جواب [illegible] شیخ حسن داد [illegible] علم [illegible] از لوازم حسن [illegible] داده است

داشته‌اند و [illegible] ملک اشرف [illegible] در ادای سلطنت [illegible] شیخ حسن را [illegible]

به منصب عظیم داشت [illegible] بعبارت [illegible] ملک اشرف [illegible]

[illegible] که آن [illegible] از [illegible] ذات [illegible]

[illegible] که [illegible] ارادت [illegible] آورده [illegible]

[illegible] سلوک را [illegible]

[illegible] خیال [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] سلوک [illegible] آن شیخ [illegible] تا [illegible]

[illegible] که [illegible] آن [illegible]

این [illegible] را [illegible] آن جناب [illegible] از آن [illegible]

[illegible] ملک اشرف آن [illegible]

[illegible] تا از [illegible] شیخ حسن [illegible]

در خواب دیده که [illegible] ملک اشرف [illegible]

[illegible] که [illegible] از [illegible]

[illegible] ملک اشرف [illegible]

ملک اشرف در جواب گفت که [illegible] آنست که [illegible]

[illegible] که [illegible] شیخ [illegible]

طبیب [illegible] بر دیوار زد چنانچه از سقف [illegible] شده حکیم اشرف [illegible]

در دهن شیخ نهاده [illegible] از رنگ [illegible] شیخ میگفت راست میگوئی داد میگفت بار دیگر

شیخ [illegible] نهاده [illegible] دو بار [illegible] سال اول [illegible] درست نمود و [illegible] میزد

که روز [illegible] مرا [illegible] در خواب [illegible] صباح [illegible] خواب [illegible] حرکت

درست داد [illegible] کیفیت [illegible] را [illegible] اشرف [illegible] داشت از این وقایع

در ایام [illegible] شیخ صدر المیرزا در معالجه طبیبیه [illegible] بعد [illegible] که در

آنحضرت را رخصت انصراف [illegible] داده انواع تلطف فرمود و جمیع [illegible] دیگران

شیخ [illegible] دست داد [illegible] اسرار

[illegible] علمیه [illegible] خود [illegible] انتقال

[illegible] حالت [illegible] گردید

و مرقی [illegible]

و علاوه بر این [illegible] طبیب آنحضرت [illegible] خبر

[illegible] روضه منوره [illegible] الوداع فرموده [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] گشته اضطراب

بسیار [illegible] پیش [illegible]

آن جناب [illegible] داشته [illegible] الحمد آن مقام [illegible] لطف [illegible]

[illegible] سلطان این [illegible] ذات [illegible] صفات [illegible]

و حافظ من جمیع الوجوه [illegible] این [illegible] صادق جمع داشته [illegible]

که من [illegible] خواهیم نمود که [illegible]

[illegible] حال [illegible] احوال [illegible] بظهور خواهد آمد و چون

شیخ صدر [illegible]

[1] [2] [illegible]

عرض نکرده دلم در آن دیه در حرارت انداخت و به طاعت و مراسم عبادت اشتغال
می‌نمود اما جمعی از خلفا و مریدان که در خدمت ایشان در حضرت شیخ صدرالدین به گیلان نشتافتند
بود در خطهٔ اردبیل متوقف بودند در آن ایام روزی جماعت [illegible] که در حال بود به آهنگ غروب
آفتاب جمال خاندان ولایت و کرامت از افق غربت تابان و [illegible] اعادی
ایشان از حرم صفا زوال خواهد بود از آنجا که [illegible] پس حق شیخ صدرالدین را
قدس سره در عالم رؤیا چنین نمودند که آسیبی عظیم که [illegible] ایشان عمود [illegible] دست داده
ظاهر گشته چنین بسیار از آن سپاه فرار [illegible] چون این [illegible] به آن حضرت رسید که این گرده
که مکروه چه تعبیر دارد جواب داد که ظاهراً که تخم عداوت ما [illegible] در مزرع
خواطر [illegible] ایشان رسته [illegible] از [illegible] حیات آن جماعت آتش
در خرمن [illegible] خواهیم داد و چون روزی چند از این واقعه منقضی گردید جانی‌بیک
خان

خان ابن اوزبک خان که از نتایج جوجی خان ابن چنگیز خان است از ظلم و تعدی ملک
اشرف و کثرت خرابی و احوال رعایای او آگاه گشته به دلالت و راهنمائی قاضی محیی‌الدین
بردعی که از ظلم او تظلم به درگاه جانی‌بیک برده در شهور ثمان و خمسین و سبعمائه با سپاهی
بی‌پایان متوجه دار الملک آذربایجان گردید و بعد از وصول به آن ولایت ملک اشرف را
به دست آورده در معرض سیاست به قتل رسانید و [illegible] اموال او که [illegible] او گردیده بود
روزی چند در تبریز توقف کرده بود و چون به خطهٔ اردبیل رسید و عبور ظاهر گردید که حضرت
شیخ با عداوت آن بر ملک اشرف از [illegible] به اشتیاق [illegible] از وطن مألوف هجرت گزیده
در خطهٔ گیلان به عبادت مشغول است مکتوبی مشتمل بر اظهار ارادت و [illegible] به صحبت آن
سرخیل ارباب اختصاص ارسال نمود و در آن مکتوب استدعای مراجعت به وطن [illegible]
قید نموده مبالغهٔ بسیار نمود شیخ صدرالدین چون [illegible] ملک اشرف [illegible]

جانی بیگ خان مستقر گردید خرم و خندان به مرتبه والد بزرگوار خود بوده در بیعت خود

بعادت داخل دار الارشاد گردید و نواب جانی گفت که آن حضرت [illegible] و ولایت غایت

تعلیم و هدایت کریم بجا آورده همگی عشقیت مدام اهتمام برای دوستی آن حضرت خانان

[illegible] به اتمام مشغول گردید و کمترین [illegible] که کتاب صفوة الصفا از تألیفات

او [illegible] نموده که درباره ملک شیخ صدر الدین [illegible] جانی بیگ تشریف داشتند

روزی گفتند [illegible] که جانی بیگ [illegible] بود [illegible] خود [illegible] مطلب [illegible]

[illegible] از [illegible] سخن در میان آورده [illegible] نمود که از شیخ صدر الدین [illegible]

گناه [illegible] جرم گفت [illegible]

آنچه [illegible] بیت از آن گنه [illegible]

آید [illegible] که حضرت شیخ شفیع این [illegible] گشته الحال [illegible] از

نواب جانی [illegible] و چنان استغاثه نمود که مرا بر حالت من رحمت آمده هم در آن ساعت بدوست

آن حضرت [illegible] ساعتی [illegible] اقبال [illegible] مسموع [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] از [illegible] آن جناب بحرکت آمده

[illegible] دارد [illegible] خراسانی [illegible]

[illegible] بودند [illegible] مشغول داشتند که

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] که [illegible] در باب [illegible]

[illegible] جانی بیگ خان [illegible] طبیعت خان

[illegible] آن جناب [illegible]

[illegible] رجب [illegible] و سبعمائه [illegible]

طالع ملک اشرف برده و طالع رسیده شیخ سیوت ... بجنگ خان رفته حیاتش منقطع

گردید و بعد از این شعرا درین فرموده که نظم دمی که چه کرد اشرف خر الظلمه

بود و دو گوی زد بعد از دفع شرارت و ارتفاع عداوت ملک اشرف شیخ صدر

الدین موسی طریق سعی در حفظ اردبیل و رستاخانه ارشاد مسلوک گشته خلف وارباب

ارادت پرداخته آن شیخ انجمن هدایت گردیده و همگی اوقات طاعات و مراسم عبادات

وارشاد و تصدیق و تربیت درویشان [illegible] اللیل و النهار و گذرانده تحصیل حاجات

مصروف داشته برادرم [illegible] و ملک [illegible] بشوکت خود اشتغال نموده [illegible] نگاه

که از [illegible] آثار [illegible] نظر گردید نور [illegible] ولایت و نور [illegible]

حضرت فرزند ارجمند خود شیخ خواجه علی را طلب داشته گوش هوش او را از جواهر راز

[illegible] گردانیده [illegible] و بعد از [illegible]

انداخت

اندک زمانی طایر روح پر فتوحش بر شاخسار حظایر قدس آشیان گردید و هم در

خطه اردبیل در جنب آبای عظام خود مدفون گردید سید قاسم انوار در تاریخ وفات آن

حضرت فرموده است بیت صدر ولایت که نقد شیخ صفی است چو رفت بود

سال هفتصد و نود و [illegible] براه [illegible] رفت و [illegible] زود گفت [illegible]

[illegible] وصلت [illegible] حالت او را [illegible] گفت که ای شیخ

الف [illegible] [illegible] خواجه [illegible] از [illegible]

[illegible] از [illegible] خطه [illegible] دارالارشاد اردبیل [illegible]

[illegible] و [illegible] خان [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] رفته [illegible]

علیه و علی آبائه الطاهرین ذکر سلطان الاقطاب شیخ خواجه علی

ابن شیخ صدر الدین موسی نور الله مرقدهما

شیخ خواجه علی حسب الوصایت والد بزرگوار بر سجاده ارشاد و فوق عباده متمکن گردید و محیط آثار

آبای عظام و اجداد کرام را منظور نظر سلوک داشته انوار معرفت از صبح جبهت

درخشان و قلوب طالبان برافروخت و بسیاری از سالکان طریق هدایت را

از سرچشمه زلال سیراب ساخته رسم عبادت و معدلت را بقدر مقدور مستحکم

گردید و به مضمون کریمه و لله علی الناس حج البیت من استطاع

الیه سبیلا رخت بعزیمت مکه معظمه و مدینه طیبه و طواف عتبات عالیات را

وجهه همت والا نهمت ساخته با جمعی صوفیه سالک سبیل حج احرام گردید و در

راه حضرت شیخ ابراهیم را که مشهور بشیخ شاه ... طلب داشته ... بلیغ نمود

هوش او را تزیین داده ابواب فتوحات بر روی هوش گشاد و ارشاد طوایف امرا

در حوالی توبه آنچه از لوازم آداب آن طریق بود دقیقه فرو نگذاشت و بعضی از ارباب

ارباب ارادت عازم حج بالاستقلال و سالک سبیل متابعت آبای عظام خود گردید و چون به

ازین دولت مستفیض گردید مفارقت آن والد بزرگوار آن نخبه خاندان شیخ ابراهیم والد

عبده ... بر دل بیرون ... طاقت از اوان صبر و شکیب از دست داده و از عقب

... چون ... در راه آن سالک ارشاد پناه رسید و آن ... بجمع

... طلب ... گردید و ... سالک حج قیام نموده

... عالیات ... ذات ... بجانب وطن رجعت نموده در

... خواجه علی ... گردید چون از ... ذات

... صفات ... و از صاحب کمال حضرت ... سرافراز

گردید ... طلب ... بر زحمت ... که انتقال نموده ...

کرده‌اند چنانکه حضرت قطب الآفاق شیخ ابراهیم تجهیز و تکفین آن بزرگوار بجای آورده

بر جهت نماز ایشان متوجه دار الارشاد اردبیل گردید و بدستور آباء و اجداد کرام عظام ابواب

رشد و ارشاد بر روی خلق عباد مفتوح داشته بسیاری از مریدان صاحب حال را بحقیقت ایقان

رسانید و کرامات خوارق عادات را بجادهٔ هدایت طریق سلوک یقین رهنمون بوده

از عالم [illegible] چون غنچه چید و بخواب عدم رفت و در وقتی که روح آن دانای این جهان بیدار

[illegible] بزرگوار خود را که مرحوم [illegible] سلطان جنید طلب و منصب ارشاد و طریقت امر را بدو

مفوض گردانید و در جنب آبای عظام مدفون گردید.

ذکر سلطان اولیا سلطان جنید که ابتدای سلطنت صوفیه از آنحضرت است

سلطان جنید صفوی [illegible] هدایت [illegible] از [illegible] زودان

درگاه [illegible] جمع [illegible] گردان [illegible]

صفویه چراغ هدایت ظلمات غوایت راهنمای طالبان مطالب سالکان [illegible] در

قطع سال فوت نقطه پرگار ربوبیت ضمیر منیرش مهبط انوار سبحانی دل فیض

پذیرش مصون از موجبات حجابی مثل جاهلان که چون خفاش جاهل روز افروزان آفتاب

کمال حضرتش که آفتاب از وصف [illegible] محجوبند [illegible] ملکوت انوارش در حقیقت

شناس انی اعلم ما لا تعلمون در آفتاب ضمیرش [illegible] اعلم ما تبدون

و ما کنتم تکتمون بیت دلش خورشید از دریچه امروز همه [illegible]

علم فردا دید و [illegible] فیض بخشش آن سلطنت صوری [illegible] انوار دولت معنوی

[illegible] مستفیضان جمیع اعیان در سایه [illegible]

مجتمع گشته بتمام ملک [illegible] آن سلطان [illegible] خوارق سلوک [illegible]

جمعیت [illegible] گرفته [illegible] که [illegible] در [illegible]

دو نوهٔ حاجی [?] آذربایجان بود از انتقال حضرت اندکی تنگ گشته عم آن حضرت را
که شیخ معصوم مرحوم بود در بغداد بمضمون الاقارب کالعقارب شیوهٔ عداوت
میورزید طلب داشته دست او را در لوح وثیق [?] آستانه بدره مرتبه قهر گردانید
و دو نوزاد [?] که آنحضرت از خطهٔ اردبیل عزم سفر نموده بر حسب که خواهد توجه
فرماید، آنحضرت در سلطان جنید جمعی کثیر از سالکان طریق ارادت اصحاب جلب
و دیگر که نهضت فرموده چون حصن کیفا که بحسن کیف اشتهار دارد از تشریف
قدوم میمنت لزومش عزت افزای اهل علیین گردید ابو النصر حسن بیگ که
در آن عهد فرمانروای دیار بکر بود و همشیرهٔ میرزا جهانشاه در طریق عداوت سلوک نمود
از وصلهٔ آن جلیل اهل سلوک مستبشر شده از تشریف ذات میمنت صفات مستنبط
سعادت دارین مستشعر گردید و عقد مشارالیه را بخواهر خویش تلفیق نموده کمال ارادتش

بمیان

بمیان حایل نیست [?] و بعد از چند روزه موقف آنحضرت در آن ولایت جواهر
جبلّه گوهر خود را که در حق عصمت و عفت و جلالت برکت در ابهت تربیت یافته
و مستعد یگانه بود در عقد ازدواج آن ودیعه بستان ولایت منتظم گردانید و بعد از انقضای
مدت معین ابوالمؤید سلطان حیدر از آن خدر منیع عالم را بوجود ذات سعادت وجود
منور گردانید و چون مدتی بر آن [?] آن درة التاج بهره یاری در حصن کیفا [illegible]
بصدف [?] عبادت وارث دارالقرار گردید عندلیب روح آن ملک فطرتش بزیارت حب الوطن
من الایمان مترنم گردید و در ورود حضرت [?] آغاز پرواز کرد و منتظران زاویهٔ
حرم ذو الاکرم را کحل الجواهر غبار اقدام ذریهٔ بصیرت روشن گردید زبان حال شیعیان
زلال وصال بمضمون شکر خدا ذوالجلال اذهب عنا الحزن گویا گردید
و چون میرزا جهانشاه از رجعت آن برگزیده معارف آگاه در کمال ابهت و جاه

در وقوع مصاهرت پیر حسن بیگ آگاه گردید نیران حسد در کانون قلب پرجوشش
بیشتر از پیشتر مشتعل گشته بقطع آن شمع دودمان ولایت فاطمی ارادت
آتش تیغ بیداد کشیده نقش اخراجش کرده دفع این کار را بطرف گماشت نیز بنا
این سفر چون چگونه ضمیر منیر سلطان جنید گشت که از جوانب و
اطراف آتش برزین بر وجه خانه بنیاد گوشتی مرتفع گردید و در
این کار صفات فاطر ارادت صوفیان صافی طویت از جهت مجموع شوق
الکه زبان بتحسین صفات ایشان گشوده حصول مقصدش از درگاه رب الارباب
مسئول نمودند و زبان حال ... بدین مقال مترنم که بیت که شایسته شانی
تو شاید سزاوار هر آنچه تو شائی ... بیش تو شاید نگار همه عالمند
ازو سیه وار بود بت ما جمله در دست همه بندگان نیز پیر امت

بودای

بودای بنده وار تو هر که زنش از دری تو نشسته ... چنین رها شاره ازو
ملک گیری را چون خاطر خطیرش از مهمات گردید که در سینه نیتش حلقه ارادت در
گوش جان داشته سلطنت گردید سرعلان سخندان و سفیران نکته دان باطراف ممالک
آذربایجان ارسال فرموده در اندک زمان ده هزار سوار و پیاده که ... از محبان سلسله
علیه صفویه در آستان سعادت دودمان مرتضویه جمع آمده زبان نیاز به ... گشوده
در ارادت بدین خوبیت بودند سلطان جنید نیز که ... مهمی کار ساز نموده ... باطه
آن خیر بخت توجه دیار گردیده و ... غزا از ... آیت
برافراشت و در راه جهاد ... نموده پس از آن ... کافران چرکس
... سبب آن ... گردید و چون ولایت شیروان بسبب
... گردید سلطان خلیل که در آن وقت ... پادشاه ... ممالک

اندیشناک گشته بخواندن نقشه‌ای که هرگاه سلطان حسین از سواری چوگان فراغت یابد هر آینه

رایت استقلال بر عیوق کشیده ممالک شیروان بحیطهٔ تصرف درآورد و خانواده

شیروانیان در مملکت موروثی صورت [illegible] نخواهد بود بیت هر چند شاه [illegible]

ببین چو [illegible] گذشتن ببین اولی آن است که دفع او در الحال و [illegible]

کردانیم و نگذاریم که شوکت و قدرتش ازین زیاده گردد و بدین اراده سپاه بسیار جمع

آورده در مقام ممانعت راه بر آن بزرگ [illegible] رسید آگاه گشت و بطراز سعادت آن [illegible]

[illegible] منزلت آن [illegible] که [illegible] آرایی گشته باستقبال آمده است

حرب [illegible] با [illegible] کار [illegible] صوفیه از سنان [illegible] شیروانیان را

چون خانمان زنبوران [illegible] ساخته راه خروج [illegible] و کار شیروانیان

از تیغ خونریز [illegible] صوفیه [illegible] طریق خروج [illegible] سلطان [illegible]

بلا

بعد [illegible] خورشید دار [illegible] و میان [illegible] راه [illegible] عالم [illegible] شده

در دیده [illegible] شکست شعر زبس خون کز تیغ [illegible] زمین [illegible]

شد [illegible] چون [illegible] در اوائل [illegible] گذشته [illegible] دولت [illegible] است

[illegible] در [illegible] الامور

مرهونة باوقاتها است گذشته آن [illegible]

[illegible]

آل [illegible] در کشور [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible]

راه دین [illegible] واقع شده علیه و علی سایر الشهداء رحمة الله

کیفیت احوال خیر مآل ابوالولایه سلطان حیدر بن سلطان جنید انار الله برهانهما

سلطان حیدر بعد از آنکه از ریاض سلطنت سر کشیده بر جویبار رشد و هدایت نشو و نما یافت دل دانش
پذیرش مهبط انوار سبحانی و ضمیر منیرش عقده گشای مشکلات شد و از انفاس [illegible]
اقتباسش روایح فیض و فتوح فایح و از شعشعه جمال و جبین انورش لمعات سلطنت
صوری و معنوی لایح ساحت عتبه علیه اش مجمع صوفیان صافی عقیدت شد و شمه
[illegible] اش مورد [illegible] آن جناب از اولاد سلطان جنید به رشادت
[illegible] در رشادت [illegible] از عشیره گان امتیاز تمام داشت و خواهرزاده اوزون
حسن بیگ بود [illegible] سلطنت [illegible]
و [illegible] در [illegible] بود بیت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

ملازمت [illegible] ولایت [illegible] به تمشیت [illegible] و جهاد سلوک [illegible] جناب حضرت شیخ [illegible] آنکه
سعادت [illegible] حضرت رسالت پناهی به طرف سالکین [illegible] که
[illegible] نموده [illegible] و [illegible] از [illegible]
که [illegible] به [illegible] ترک [illegible] و [illegible] ابواب [illegible] قرار داده که ارباب
ارادت [illegible] از [illegible] و از [illegible] آن [illegible] تمتع [illegible] اشتها یافته
[illegible] این [illegible] آن بود [illegible] حسن
بیگ به میرزا جهانشاه ترکمان قراقویونلو و میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا
محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] آذربایجان و عراق [illegible] دست [illegible] قرار گرفت [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] این [illegible] از دور ارادت [illegible] اعتقاد

آنچه می‌دانست که [illegible] سلوک علیه صورت داشت ازان در اعتقاد او [illegible]

از [illegible] تا آیه گرفته چنانچه به جرم [illegible] سلوک شد. بیگم شمه‌ای از ارادت و اخلاص

روی نیاز به درگاه سلاطین پناه سلطان حیدر آورده در درج سلطنت و [illegible]

دختری برج عظمت و کامکاری شد. بیگم را که دختری بود از [illegible] صلب عفت

در صدف عصمت پرورده در سلک ازدواج آن شهریار کامیاب انتظام داده

در ضمن این وصلت شمه‌ای از اسباب مراد و کامکاری به روی [illegible] سلطان

حیدر مفتوح گشته [illegible] از آن در

درج سلطنت سه پسر نیک اختر در وجود آمد که هر یک اختری بودند تابنده از

سپهر [illegible] دولت [illegible] از مشرق عظمت و شوکت [illegible]

سلک جواهر زواهر [illegible] این اوراق [illegible] احوال خجسته [illegible]

در وجود [illegible] تقریر مقال در ولادت شاه دین

پرور شاه اسماعیل بن حیدر حسینی انار الله برهانه

ازان [illegible] خالق [illegible] الله [illegible]

الحق صاحب ولادت و [illegible] دولت و اقبال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت و اقبال [illegible]

[illegible] کما قال الله تعالی

حکایتی عن ابراهیم رب هب لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم

نظر این مقدمه ولادت سعادت مقرون بعادت بود شاه است که ماه پیکر او از خورشید

پرده نشینان علیین گشته شاهان هفت کشور از حجره پردازی مبدعان صنعت نهاد

دست کشیده همگی همت بر آرایش حوالی دین مبین و شیوع احکام مذهب

حق الیقین مقصور است و شاه مبارز عدالت رعیت پرورش در هوای بسیط زمین

بال گشاده جغد ظلم و ظلام بویرانه رجعت و غرابت متوطن و دین دولت

آشیان گرفت و این مولود مسعود نتیجه دعای خاندانه سلطان حیدر

است که بدعوت آنکه خدا پسر کو سزای است دره صفیه پیکی از آن دوران برج سلطنت

و زرادنبال شاه ... بشنود از روی تضرع و ابتهال از درگاه کریم ذو الجلال طلب فرزندی

نمود که روشنایی ... ار دار از صبا و انجود و عدالت سرسبز دارد و دنبال او را از زندگانی

نگیرد

ترکت و راحت بر و منقاد گرداند لاجرم از اثر دعای مستجاب مشمول وهب الوهاب

در روز شنبه ۲۵ شهر رجب المرجب سنه اثنین و تسعین و ثمانمائه آن حضرت را از مهد علیه

و حضرت عظمی علمشاه بیگم در طالع عقرب موافق طالع حضرت امیر المؤمنین ع ۴ گرامی

گوهری که است فرمود که زینت افزای ... نهاده تخت کیان بر شهی درج

آمد از لجه سجود لطف که شد زیور تاج و زیور تخت چون آمد از کاخ ایوان عزت

که پروردهٔ برج آفتاب ... آمد لازم دوخت نهی که نورش بطرف عالم رسید

چون آمد از فلک آن کوکب که از ان شد ... جهان ... سلطان حیدر را

از دیدار طلعت چون قرة العین راحت خاطر کودکان رسیده چشم جهان بینش

منور گردید در زبان عبارت و هب عطیه بخش گشاده که الحمد لله الذی وهب

لی علی الکبر اسمعیل ... اسم ... قرار داد و چون از طلعت

میرزش کالشمس الطالع من افق السماء و هویدا بود که عنقریب از فیضان
سحاب افضال خود آبدار نهال اقبالش در چمن معدلت سر بفلک کشیده و بنیان
ذوالمنن ظلیلش از تف آفتاب نوایب مصون خواهد بود و غنچه ورقش بر گلبن سلطنت
از نسایم عنایت و هبوب الطاف [illegible] عطر بخش دماغ روزگار خواهد گردید بیت
همه فهم که [illegible] گرد عیان بگرد [illegible] گران همه فهم که گلی بر زود
باغ شگفتش عطر بخش دماغ سلطان حیدر هم از [illegible] و برکات تربیتش
مصروف داشته فرزند ارجمند را از سایر فرزندانش برگزید و منصب ولیعهدی
بنام نامی [illegible] کلک عطوفت رقم نمود اما چون مشیت ایزدی
تعلق به البقا ولا یلیق بذلک الفنا تقدیر گردیده بود که [illegible] ارتفاع
[illegible] آفتاب شعاع اقبال فرزند ارجمند را [illegible] به کشت

از عهد

از عهد طفولیت تا عهد شباب [illegible] خود [illegible] تغییر [illegible]
[illegible] عنقریب از زبان کلک عندلیب مقال [illegible] اینمصرع [illegible]

تقریر مقال در بیان جهاد سلطان حیدر صفوی

با اهل شیروان و شهادت یافتن آن ستوده صفات بتقدیر مقدر موت و حیات

اما بعد سلطان حیدر در مدت زندگانی پیوسته به نقیض اقتلوا المشرکین [illegible] قتال
بدو [illegible] کفار [illegible] کرده [illegible] اجر سایر عبادات [illegible]
از تشنگان [illegible] وادی [illegible] را [illegible] تیغ آتشبار از سرچشمه جحیم [illegible] سیراب
ساخته در سایه شجره زقوم [illegible] تا آنکه [illegible] حیات [illegible] از سالکان
طریق ثبات [illegible] شیطان [illegible] تا [illegible] که [illegible] در بند
ذلت [illegible] اولاد جهاد [illegible] دارد اما چون [illegible] که در آن عهد [illegible]

دختر ... در حباله نکاح میرزا یعقوب بن حسن بیگ که سلطان [illegible] بود و در خدمت آن جناب آگاه گشته بود آنکه حضرت سلطان حیدر [illegible]

... ازحیطه تصرف بیرون خواهد رفت مضمون آنکه شعر هرچه آید [illegible]

... اول [illegible] آن ... [illegible] یعقوب بیگ فرستاد

که سلطان حیدر [illegible] قزلباش [illegible] که دیده

یقین که [illegible] و [illegible]

ظفرش [illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] جمعی [illegible] آسمان [illegible] و [illegible] براد

آن جمع [illegible] قزلباش صف آرا [illegible]

[illegible] یعقوب بیگ [illegible] دیده

[illegible]

[illegible] صفت [illegible] عیناً [illegible] گشته اند

[illegible] این [illegible] بردار [illegible] بیگ [illegible]

[illegible] تعیین بود [illegible] قزلباش جهة

[illegible] که داشت [illegible]

[illegible] سلطان حیدر [illegible] شروان است [illegible] بوده

[illegible] دست [illegible] انعام [illegible]

که [illegible] تیغ [illegible]

جناب [illegible] آن [illegible] حصار [illegible] دست [illegible]

گشته [illegible] ابواب [illegible] دست [illegible]

و [illegible] حضرت [illegible]

سلطان حیدر نیز فتح آن قلعه را پیش نهاد همت والا نهمت ساخته دلاوران جلادت آثار قزلباش دلاوریها

مباشرت محاربه نمایان بظهور رسانیدند و بعد از آن کوشش بسیار نموده یک برج از بروج آن قلعه

انهدام پذیرفته مقارن این حال وضوح پیوست که سلطان شروان فرموده یعقوب بیک بیستاد

از لشکر آذربایجان به مدد شیروانشاه ملحق گشته بنیت کارزار متوجه این دیار شده سلطان حیدر

بی اندیشه ملتفت آن خبر نشده از ظاهر قلعه کوچ کرده باستقبال مخالفان در حرکت آمده در دامن

طبرسران بین الفریقین فریق فی الجنة و فریق فی السعیر اتفاق مصاف افتاده

آن دو سپاه رزمخواه در برابر یکدیگر صف آرائی کردند و آنچه از لوازم سرداری و شجاعت و

بود از تعیین میمنه و میسره و قلب و جناح بتقدیم رسانیدند و در آن روز دولت افروز آن شهزاده

اولاد حیدر حیدرکردار بنفس گرامی بشرف قتال گردید و با زمره از جوانان دین پرور صف

اعدا حمله برده بسیاری از آن جماعت را بخاک ادبار هلاک کردند و در اثنای آن دار و گیر

سلطان

سلطان حیدر آن سلطان حیدرقال در مقام مجادله آمده در حمله اول ضرب تیغ و قوت

بازوی حیدری از پشت زین بروی زمین انداخت و در آن حضرت معصوم و العافین

عن الناس را منظور داشته بحال مرحمت نیامد و در آن اوقات که در حیطه سلطان

بجان امان داده بصف اعدا بتیغ حمله برد هر خیل یک جماعه از فوج آن گروه

اعجاب لقب بوده از سبب آن سؤال نمودند آن جناب در جواب فرمودند که مقتدر

موت و حیات چنان مقدر نموده که هر چه روزی در معرکه کارزار یک نفر در میدان

کارزار به جراحت آمده و هم در همین مصاف [illegible] از ترک پیاده گشته

ناگه [illegible] آگاه گشته صف اعدا حمله برده بسیاری

را از [illegible] بدارالبوار ملحق گردانیدند [illegible] که از آتش تیغ شربت

آن نیز حیدر کردار و شهادت [illegible] جوانان دین [illegible] شهادت [illegible]

به که از شست قضا تیر اتفاق جسته به مقتل آن سپهر شکوه رسید و چون اعوان و انصار

شهد شهادت چشیده نعیم مقیم دار آخرت را مقر گردید زمانه زاری [illegible]

اندوه از نهاد بر آورده اشک خونین از دیده روزگار روان گردید و هر دلی جامه نیلی

در فراق آن حضرت [illegible] از وقوع این قضیه [illegible] بی نهایت از هر طرف رو داد

[illegible] بیت [illegible] شد [illegible] که [illegible]

خورشید [illegible] زمانی که [illegible]

[illegible] چراغ [illegible] سلطان

ترکمان [illegible] این خبر [illegible] ارسال داشتند و جسد مطهر

آن سلطان شهید را بعد از تجهیز و تکفین در مرقد [illegible] مدفون گردانیده لوای [illegible]

را [illegible] ذکر مقال در محبوس شدن [illegible] سپهر رفعت در قلعه

الحکم

الحکم فارس فیض [illegible] الطارق [illegible] صبح [illegible] و آفاق [illegible] سعود [illegible] علیه

[illegible] در [illegible] احوال [illegible] ادراک [illegible] تقدیر [illegible] نموده

[illegible] موجب [illegible] فان مع العسر یسرا [illegible] ابواب [illegible]

[illegible] و [illegible] روزگار [illegible] آثار [illegible] حیدری [illegible]

مفتوح گردانید و این [illegible] احوال [illegible] فالق الاصباح [illegible]

[illegible] داده [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] البصر [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] گردانید [illegible]

نور علم قدس بر براق تأیید بمقام قاب قوسین او ادنی رسید پس عادت معقول شده

و اهب عطیات بی بیع و عاریت که هر نعمتی بسوق نعمتی و هر راحتی بعد زحمتی باشد

ظاهراً حکمت حکیم دانا درین مقدمه آنست که قدر علم نعمت خویش بکار آگاه خاطر

نشان کند که غنچه دل محرومان زمان احزان را بانجام آن گشاید نظیر این مقدمات

مختصراً احوال خجسته مآل طریقت [illegible] قدوه مریدان صوفیه [illegible] سعادت صفات شاه

[illegible] سلطان حیدر صوفی است که بعد از شهادت والد بزرگوار دیده اند چنانچه پیش از

شهادت سلطان حیدر منتسبان سلسله صوفیه از صوفیان صافی طویت و غازیان صاحب

ارادت در خطه اردبیل مجتمع گردیده دست بیعت در دامن عاطفت برادر بزرگ شاه

دین پناه سلطان علی میرزا زدند و او در [illegible] چون علم [illegible] افراشته در جمیع امور [illegible]

دلایل را [illegible] عبادت و [illegible] و انقیاد کردند و از اصحاب ارادت آنچه با سلطنه

[illegible] بود مگر آنکه از دولت خدمت محروم شده بودند چون ازین طریق سلوک آگاه گردیده از بعد

داوطلبان خود احرام کعبه آستان [illegible] آستان شیخ الشیوخ شیخ صفی الدین اسحاق بسته در

خدمت سلطان علی میرزا سلوک آورده و [illegible] لهذا سلوک میداشتند و در [illegible] آستان

متوجه بوده [illegible] این مثال میزدند بیت که خدا مرا به [illegible] شاد

[illegible] آن آستان جدا نکند و این [illegible] در [illegible] بوده تا او

اردبیل که [illegible] یعقوب بیگ [illegible] آن جماعه اشتغال نمودند حقیقت این [illegible]

[illegible] صوفیان را [illegible] پیش [illegible] یعقوب [illegible] کرد آن [illegible] خبر [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] حقیقت [illegible] آن [illegible] سلطان علی میرزا [illegible]

[illegible] سر [illegible] ملازمت [illegible] از سرداران [illegible]

[illegible] دیگران [illegible] سلطان علی میرزا [illegible]

شاه و جب التعظیم دو دولت ماجد باشد از آنکه باب غاری [illegible] و به اراده آن حکم بیک

سفور بیک پاک برند تا در حصن استخر که منات آن از وصف مستغنی است محبوس دارند

تا حصاری استخر از وجود داری برج غفلت و درد بیو سلطنت پاک ذی [illegible] سپهر برین [illegible]

افزون سعدان یافت و لعن [illegible] کرده چند محال [illegible] در کار یعقوب

بیک را از منزل اراده منع نموده بوض [illegible] رسانید که محبوس داشتن شاهزادگان با آنکه

سعد آشوب و فتنه کرده [illegible] نمی نماید بلکه [illegible] و منع [illegible] داریست

چه اهل و اعتبار این دولت نتیجه ارادت و صدق [illegible] عظام خوبست که نیست سلسله

علیه در آید و [illegible] داشته اند از [illegible] غفلت گوش هوش یعقوب میرزا را صمم [illegible]

ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه داشته آن [illegible]

نصایح [illegible] از حیز [illegible] صحیح کرد [illegible] بلکه از [illegible] و غرور

اعتقاد

و اعتقاد و [illegible] بطرش سمت [illegible] پذیرفته تا که [illegible] آن [illegible]

[illegible] هر که [illegible] و حسب الامر [illegible] را [illegible] بیک پاک

[illegible] نمودند و [illegible] قلعه استخر [illegible]

[illegible] و چون برج قلعه استخر از وجود [illegible] آن [illegible] سپهر [illegible] و درد

[illegible] غفلت [illegible] برج [illegible] از [illegible] گشت [illegible] دیدم

[illegible] که اگر [illegible] روز [illegible] در [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] [illegible]

[illegible] دیگر چون [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

دماغ [illegible] بیت [illegible] [illegible]

مدرع که آخر نفس دارم تیز کرده حکایت بکلم القصه آن حضرت بدولت و سعادت خوش رتبه

بچهار سال در عیش کامران و چون یوسف میرزا را برادر بودند و صورت سلطنت در ذات

مسعود ذهبیه خلل فرح میبردند ... در ازمنه خانها و بر ایشان قصور و لت

در زمانیکه یعقوب میرزا در قراباغ اران در منزل سلطان بود که مضرب خیام عساکر

برادر ذات جلالش بود از مرتبت در میان یگانه خویش یوسف میرزا که چون

یعقوب از خط ... یوسف لحظه از دیدارش شکیبائی توانست بود و بحکم

صورتش مضمون انی اخاف ان تاکله الذئب بر زبان آورده بود

که دیده ... اندوه و حزنش بیخ نشاط و مزاج قوت کرده و بادرش در عرض

ایام در دار المقام رفت و ... جرح ... آن ... از این ... جنت ابد

درگذشته دادرسان ... بر چهره روزگار ... در گرفتاران قلعه استخر مفتوح داشتند

احتراز

احتراز از ظلم مشکلین بقیم در ساحت تقریبات مقتدر ... افزون اجیر از قید

خانقاه طافیر یعنی مشرف گردیدن شاهزادگان عالیمقدار ... دیگر بوطن مالوف

چون بعضی عنایت ازلی بدولت ... یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بحکم آن

رسید که روزگار از فعال ... در مقام تدارک ... میرزا حمزه آفتاب اقبال

و ... از ... طرح ... روز ... دیگر ... چون ... از ... تاج

تخت روزگار ... اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه چهره

از ... نقش ... بر صفحه روزگار ... کرد ... از ... آن

... آن ... اول ... بعد از قتل یعقوب میرزا ... چون

گذران ... رستم بیگ ابن مقصود بیگ ابن حسن بیگ برادرزاده ... علیا

... بیگ ... بایسنغر میرزا ابن یعقوب میرزا که از ... برادر ... میرزا

پادشاه وقت سلطان آذربایجان تحت تصرف بود و در پی خروج رستم بیگ ملک تبریز
اگرچه آذربایجان در تحت تصرف آورده کمر بلاد مملکت عجم متصرف نشدند دیگر بیان
خبر بقای شیروانشاه در رستم بیگ بن [illegible] که چون شیروانشاه بر نزاع و اشتغال رستم بیگ
با بایسنقر میرزا که دخترزاده اش بود مطلع گردید سپس گروهی از دولت شیروان فراهم
آورده در این نزاع مملکت موروثی ترغیب فرمود و چون رستم بیگ بن امداد و غیب
مشغول گردید [illegible] صحیح در آن دید که اولاد سلطان حیدر را از قلعه
استخر بیرون آورده دست [illegible] در طلب خون والد بزرگوارشان فرمان کرده و با سپاه گران
اولاد او به جانب شیروان روان گردانید تا طایفه صوفیه و متقبل سلسله علیه صوفیه بعد از حضرت
سپاه در تیغ انتقام از پای کشیده و در خصوص دفع و جدال میرزا بایسنقر و شیروانشاه هر دو را شکست
دادند و به ربقه [illegible] دهند ولی اتفاق بر حسب آن گردد که خود در آذربایجان

بود

بعد از قرار یافتن [illegible] بر طرف حصار استخر مقرر گردید آن والاگهر
حضرات را از تبریز آورده و چون خاطر تبریز از زوال شیروانشاه فارغ گردید به رسم ایلغار
دلجویی و مراکب و سپاه امداد نموده مصلحت خود در آن [illegible] دید
[illegible] سلطنت [illegible] به میرزا بایسنقر [illegible] از شاه
اردوی [illegible] شعله خویش گردانید و در خدمت شاهزادگان عالی‌مقدار به طرف
شیروان گسیل فرمود و چون خبر [illegible] در آن شاه میرزا آمده بود سالکان
طریق [illegible] چهار هزار نفر از خواص سلسله علیه صوفیه گردید و در آن کشور [illegible]
سپاه فرید و [illegible] صوفیه در طریق [illegible] حضرت سلطان علی میرزا که برادر مهتر و شاه
گیتی پناه بود جمع آمدند و در [illegible] خود بیرون بردند و در [illegible] و در وقت آنچه
سلطان در رکاب [illegible] حضرت و [illegible] مترصد بود میرزا

بسلوک و سیاحت شهره شاه گردیدند و چون بعد از کسب حضرت [illegible] ظفر [illegible] گردید اثر [illegible]

خالقان بسیار از ان [illegible] آب ظاهر گردید [illegible] کوه بکوه [illegible] آب را [illegible] ساخته

همگی را ارادت آمدت و ارادت [illegible] میزدند و [illegible] در کنار آب آتش

پیکار بر افروخته [illegible] شعله [illegible] آن [illegible] اثر [illegible]

و چون روزی چند حال بر همین منوال منقضی گردید و آثار غالبیت و مغلوبیت [illegible] ظاهر گردید

[illegible] ظاهر [illegible] بسلوک [illegible] جهت [illegible] سلطان و جنود ظفر

[illegible] صوفیه در خدمت شاهزادگان [illegible] آوردند [illegible]

[illegible] خدمت شاهزادگان [illegible] خالقان [illegible]

جمع نموده [illegible] جهت [illegible] ارادت [illegible]

[illegible] اعتقاد [illegible] گردید از [illegible]

گردید

گردید و معتقدان [illegible] آن [illegible] مطلوب [illegible] آن [illegible]

[illegible] منازل [illegible] ارباب ارادت و اعتقاد [illegible]

رشد و رشاد [illegible] مراتب [illegible] استقبال نموده [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible] صوفیه [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] ارادت [illegible] سعادت [illegible] آورده

[illegible] ارادت و سعادت [illegible] جمع کثیر و جمعی غفیر [illegible]

[illegible] شاهزادگان [illegible]

لطیفه [illegible] شاهزادگان عالیمقدار گشت [illegible]

[illegible]

با سیفو میرزا خواهد و سپاه عراق عجم را [illegible] خود سوق نموده تغییر نمود با سیفو میرزا را ارسال کرده [illegible]

و با سیفو میرزا از شیروان [illegible] کشیده [illegible] نموده بود [illegible] عراق کرده و در

نواحی آستارا [illegible] ازو جدا [illegible] خویش کوسه حاجی را [illegible] ساخته [illegible] مبالغه

نمود و امارت رستم بیگ چون ازو [illegible] خود را [illegible] طالقان دید [illegible] سلطان

علی میرزا را [illegible] سلطان [illegible] با سیفو [illegible] کردند و [illegible] تواجی را با جمعی کثیر از

سپاه [illegible] آذربایجان [illegible] کوسه حاجی [illegible] فرستاد و در این وقت سلطان علی میرزا

[illegible] سلطان [illegible] که میرزا با سیفو و سپاه شیروان [illegible] غالب آمده

با سیفو [illegible] رسید چنانچه [illegible] گذشت و [illegible] تواجی در نواحی [illegible]

کوسه حاجی [illegible] دولت [illegible] و اثر [illegible]

علیه [illegible] در [illegible] کوسه حاجی [illegible] چنانچه [illegible] رستم بیگ [illegible]

[illegible]

ما را به [illegible] نموده بیت [illegible] که در [illegible] شاه [illegible] فتح [illegible] کردن حاجی [illegible] را در [illegible]

از استماع این [illegible] خبر بهجت اثر که در یک روز [illegible] رستم بیگ [illegible]

[illegible] ساخته و [illegible] عراق [illegible] آذربایجان [illegible]

[illegible] از [illegible] ماننده [illegible] قبل [illegible]

مولد [illegible] قلم مشکین لباس [illegible] تقریر [illegible] سلطان

علی میرزا [illegible] ولایت لاهیجان از [illegible] قدوم میمنت لزوم شاه دین پناه

رستم بیگ چون [illegible] سلطان علی میرزا [illegible] لشکر [illegible] مردم [illegible]

[illegible] جمع کرده در مقام ترتیب [illegible] حضرات [illegible] آمده [illegible]

آستانه [illegible] حضرت شیخ صفی [illegible] سلطان علی میرزا را با [illegible]

وسیله [illegible] در [illegible] نظم و [illegible] کرده [illegible]

[illegible] این [illegible]

تا بظهور آبا و اجداد عظام رسیده ولایت و دین پروری منتهی گشته ترویج دین مبین

المعفو شیخ صفی الدین را پیشنهاد همت والا گردانید و آن حضرت مرتبه دیگر و طی

الوف و ملک معروف ساخته سالکان بوادی جهل و ضلالت و بیابان هجران از

کدورات و غبار [illegible] گردن سرشان روشن دیده اند و در آن حال حاصل گردانیده و

از این حال [illegible] کیمیا اکسیر داده اند و خلق [illegible] طالب به وجه [illegible]

مسند ارشاد و تلقین فرق عباد که چندین سال از وجود [illegible] و

اجداد شیخ صفی الدین [illegible] جمعیت به جمع بوده است و [illegible] روزگار

[illegible] سلطان شاه میرزا [illegible] در [illegible] گردید

این [illegible] اطراف و اکناف آفاق و نواحی رسیده [illegible] آن اصحاب [illegible]

[illegible] گرفت [illegible] با [illegible] اقبال [illegible]

احوال اهل ضعف و کمال روز بروز [illegible] مقصود گشت و گلشن مطلوب همه حاصل گشته

استقلال [illegible] گردید و هجوم [illegible] طالبان طریق ارادت در [illegible]

ساحت عبودیت در حلقه ارادت [illegible] آمده دست اخلاص در دامن متابعت مخدوم زادگان

حقیقی فرزند خدمت و ملازمت عتبه علیه سدره مرتبه شیخ صفی الدین را اهم مرادات

و اعظم مرادات داشته اما چون [illegible] خواص و عوام خلق انام بر درگاه

عرش پناه سلطان [illegible] میرزا [illegible] خاطر [illegible] گردید از مخالفت آن

حضرت در زوال مملکت اندیشناک گشته بعضی از [illegible] عظیم صولت

که با [illegible] شاهی [illegible] خراسان و شام بوده همگی همت بر دفع

شاهزادگان کرام در تبریز معروف داشته [illegible] و آن [illegible]

حضرت را به تبریز آوردند و جمعی از معتمدان را تعیین کردند که [illegible] چشم محافظت نموده

اهمی از طایفه صوفیه و قزلباشیه را در خدمت ایشان گذارند و در آن مقام که مرشد کامل عالمیان
در باره دوری رستم بیگ ترتیب داشته هر روزه جمعی کثیر از ارباب ارادت و صوفیان صافی
عقیدت و معتقدان خاندان کرامت بخدمت آن بزرگواران استسعاد یافته نذورات
از نقود و اجناس و انعام و اجناس نفیسه دیگر بطریق عرض نموده باطوار چند مراد ارادت در
اخفا دریافت فرمودند و چون از دوام خدمت که بتقدیم رسم رستم بیگ بواقعه کی
می بودند غافل بر حسب بطلان خیال منفعل ساخته منتظر فرج می بودند بالجمله
رستم بیگ از وفور اعتقاد و ورود آن زمره بجهت اسکان بیعت یکی بخاطر راه داده
در حالی که از شدت خوف روی توجه بجانب قرق آورده در فلو شقاوت ناکرده
کار از تهور و قهر چراغ عمر سلطان علی میرزا را منطفی گردانید و سرچشمه هدایت و عرفان را
بخاک خس انباشته ضمیر نمکدر از آن دغدغه فارغ کردند بعد ضرب نیزار بسعی نجات
میر

ضمیر مهر تنویر شاهزادهای پرتو اندیشه مقتضی الفرار عاملا بطریق عبر نموده شبی که از تنویر بدر
منیر روزم از سادات زاده شاه دین پناه و سید ابراهیم را با خود رفیق داشته بطلعه
اردبیل عازم سمت شیروان گشته و در آن عقبه طیبه از صوفیان صافی طویت و غازیان
ذوالشوکت که در آن حدود بودند ابتدا در موکب سلطانعلی میرزا صحبت نموده مسعود پیکر
و درنج ارادت اسرار ارادت داده رستم بیگ بعد از اطلاع بر فرار آن برج سپهر شاهی
سلطان و حسین بیگ علیخانی را با فوجی از سپاه زرخواه از عقب ایشان ارسال کرد
در آن سالکان راه صوفیت حسب الوسع با آن برخی مجادلات و زحمت تمام بسبب ازدیاد
در نهضت آمدند و قریب به اردوی شاهزاده فوجی از آن سپاه قطع خطیر سلطانعلی میرزا آگاه
گردید بوضوح درست هر ده طی هر ساعت این ادراک نمود که از مقدر تقدیر موت و حیات
نه نگارش منسوب اول نزدیک است و منسوب از سرچشمه تیغ آبدار اتباع رستم بیگ

شربت شهادت چشیده رخت بجوار اعلی خواهد کشید و بعد از انقضای زمان سیری کار دنیا
قضا و قدر بسمتی سلطنت و جهانبانی شاه عالم پناه را به تیغ و تیغ ترکت و [illegible]
بوده لوای دولت و [illegible] خواهد [illegible] در ساعت اهالی صوفیه [illegible]
[illegible] نموده [illegible] بصفات [illegible] کشیده و تاج [illegible]
بوده بر تارک مبارک شاه [illegible] تاج [illegible] گذاشت و تشریف [illegible]
مشرف گردانید [illegible] از این حال [illegible] انتقال [illegible] ارشاد [illegible]
جنید [illegible] گردیده و [illegible] اما [illegible] سلطان [illegible]
گردید [illegible] در یک [illegible] واقع است نزول نمودند و از [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] بیک [illegible] فوج فوج از سپاه [illegible] آن [illegible]
لشکرگاه نمودند و از [illegible] قتال کردید [illegible]

و هم چنین [illegible] تقدم بود [illegible] صلاح [illegible] که [illegible]
بوده صف آرای گردیده [illegible] و [illegible] برآمده و [illegible]
کوشیده آن مقدار [illegible] بود که طاقت [illegible] نرسید [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
جوانی [illegible] چو صبح [illegible] در [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] و [illegible] همراه شاه [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] بیک [illegible]
[illegible] بیک [illegible] بیک [illegible]
[illegible] القرانی [illegible]
[illegible] شاه [illegible]

که حیات عبور افواج از پل و وصول عساکر صفویه محق شده از عهود و ستم نکبت بر دل

رفته عبور کمیون رسیده عیان بود و خوشحال دلارا دیده و خوب بودن قریب بیان

داد آن دو ایلی بیرون آمده که از صادر سلاطین کمیون نهایت و کثرت بیع و الوان

و خدمت در دیوان مقام و مستقر شد و باستقبال موکب معظم تا آن برکه دارند تقبل

تقدیم تعلیم و هدایا بیرون آمدند بعد از تقدیم مراسم پرسش و بخشش که شیوه سلاطین عظیم

در خور آن شاهنشاه سپهر مدار توانا بود در رکاب ملک فرسای همایون روان گردید

و در خزانه آن دولت منزلی که در خور نزول اجلال آن حضرت حالا تزئین بود

رخصت خشنود و متعلقان از منزل بهشت نشان سعادت خان ضیافت

و لوازم اوقات تفرج و عیان جهت مرکب همرکاب ارسال داشت و قدم همت از دو تارا

رجوع بنده مبارک داشته در هر چند وقت انواع مراسم میزبانی و دلداری تا بر

آن

آن بوقوع پیوسته تا پس از انقضای مدت معلوم سید ابراهیم خان مرخص بوطن مألوف

نموده تاج والا نه ترکمن حمیدیان که شعار جشن آن خاندان بود از سر برداشته طاقیه را

که کوکب و الکه آق قوینلو بود بر فرق مبارک نهاده و مراجعت عقب اردوی مرتفع

گردیده [illegible] دو پادشاه عالیجاه مدت شش ماه دیگر در کمیون ندیمان تشریف داشتند

در آن اوان فوجی از صوفیان صادق العقیده که در خدمت رکاب همایون از ملازمت

امر می نمودند به سبب صوفیان [illegible] شده آن جماعت باز الوداع قرب [illegible]

دیگر [illegible] و بعد از انقضای مدت مذکور بعد [illegible]

نتوانستند [illegible]

[illegible] التوفیق من الموفق الکریم گفتار در ذکر [illegible] اعظم

ابد قرین شهنشاهی و طلوع نیر عالم افروز ظل اللهی از افق عنایت نامتناهی الهی

واقف امور و کاشف دقایق قصور الذی به تقدیر تدبیر امور استقلال که در جبلت

صاحب طرز منظور گرداند از مبادی نسیم صبای صبح و داد این گلستان شکوه ابهت

لمعه نهضت و لمعات سعود دارد که به موجب الامور مرهونة باوقاتها

ایام ظهور در بروز هر چه کنند سعی و شرفات حصول مقصود انداز در صعود فتح نپذیرد

نظیر این مقال احوال پادشاه صاحب اقبال شاه اسمعیل بن شاه حیدر صفوی است

که به موجب استعداد [illegible] و شدت جوهر ذات در طینت پاکش منظور کرده بود

در صعوبت و دشواری اسباب گیتی ستانی و قلت [illegible] از هر یک دلیل [illegible]

و عدم تمکن آن در هم [illegible] و لهذا از جمله پادشاهان [illegible] از زمان

ابتدای تاشیر صبح دولت و [illegible] طلوع نیر برکت [illegible] بود که تیغ جهانگیری

از نیام انتقام کشیده [illegible] گلشن مملکت را از خار طغیان معاندان دین و دولت پاک

ساخته و دبدبه خجسته [illegible] سکه و خطبه را به القاب شریف مشرف و آوازه کوس ستانی به اوج

گردون [illegible] رسانید تا در کشور ستانی [illegible] [illegible] خورشید [illegible]

[illegible] طالع گشته [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] صدور [illegible] و آن [illegible] رجب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] در مملکت [illegible] [illegible] [illegible]

آن است که [illegible] [illegible] بیرون آمده [illegible] [illegible]

آمدیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

استمداد همت طلب کنیم و در بسته گوشه‌ئی نشسته و در دفع هجوم [illegible] گلزار مملکت را از فساد

وجودشان بپردازیم بیت باید نهضت نکنیم گوشه گیریم و گوشه نشینی نکنیم تا بر نشستن

تن بدهیم [illegible] [illegible] [illegible] گر ز چشم [illegible] بر دل [illegible] چنان آمدند

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] قناعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] نقشبند

[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شوید

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] وقت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آوردن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آیا [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] داشت [illegible] این آرزو در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] آن [illegible] [illegible] آگاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چند [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] موقوف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خواهد بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] موقوف [illegible] [illegible] [illegible]

آن قوم سعی در راه طلب می‌فرمود قدری [illegible] از روش روزگار [illegible] چه

دوری نماید عاقبت [illegible] روزگار [illegible] بزرگ [illegible] فرماید صوفی [illegible]

اعتقادش نشو و نما داشت [illegible] ارباب حشمت [illegible] ذلک فضل الله

یؤتیه من یشاء [illegible] گردد [illegible] سلطنت و حشمتش [illegible]

فراوان افزایشت [illegible] میرزا علی مسیح [illegible] آن پادشاه

[illegible] گردید [illegible] دولت [illegible] به حکم او [illegible] مدت

آن مدت مصروف [illegible] تا روزی که [illegible] چیزی از ایشان [illegible]

[illegible] طلب [illegible] ادا [illegible]

میرزا علی از [illegible] آن [illegible] در [illegible] مرتبه [illegible] که از این

[illegible] خواهد گردید [illegible] شرف [illegible] داشته

[illegible] بیت [illegible]

[illegible]

[illegible] تو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] آن پادشاه

[illegible]

چون شد [illegible] در زمانی به وجه [illegible] فرمان قسم بجمیع [illegible] دو سازان

سرخ [illegible] سر در کنار کشیده در خیال داده شده جان شیرین میداد مسلسل

دل طفل شیر [illegible] آغوش آتش نهاده [illegible] که از دم سرد [illegible] دل

خاک [illegible] ارزان [illegible] آن [illegible] آفاق در آن منزل [illegible]

[illegible] خود [illegible] نوم [illegible] ربیع [illegible] خود [illegible]

در [illegible] نزول کرده [illegible] زمین [illegible] دیگر

چون [illegible] کرده [illegible] دولت [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] دل [illegible] رنگ [illegible] کرده [illegible]

[illegible] بزرگان [illegible] شیخ صفی الدین [illegible] بوده

[illegible] خود [illegible] شده بوده [illegible]

[illegible]

[illegible] و جهاد [illegible] کرده [illegible] ازدواج [illegible]

[illegible] استمداد نموده [illegible] حال [illegible] آتش [illegible] خطاب ازدواج [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] آل [illegible]

[illegible] لطف [illegible] برد طلب [illegible]

که [illegible] گفت [illegible]

[illegible] که [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] آتش [illegible] زمین [illegible] منزل [illegible]

[illegible] آمد [illegible] ارادت [illegible] که [illegible]

و [illegible] مشغول بود در آن [illegible]

[illegible] جهاد [illegible] حالش [illegible]

این [illegible] صورت [illegible]

بنابرین مرام هرگاه جنگ جهادی در آن دیار منعقد نبود و مردم در ضرورت حامی نمی‌بودند از

امیر احتشام را ... مبارز الدوله عنبری بیگ شاملو و امیر حسین بیگ ... و خلیفة

الخلفا و غیرهم را طلبیده نقش است که در صحایف خواطر ایشان کشیده و ضبط کرده

ادا فرمود که سبب ورود سپاه و استعداد این طایفه توقف در تبریز ... از ... است

خیر دولت است و در توجه بکدام جانب آوریم که ثمره آن ... گردد و کدام حصه را

مقدم کار خود گردانیم که ... در جهان جولان کار ... حصار آنها ... دستیاران

مؤتمن و سرحدیان ... معروض داشته که هر طرف که رای جهان‌آرای شاهنشاهی که

... اقتضا فرماید هر آینه بصواب اقرب خواهد بود و صورت تایید

... از چهره نقاب ... جلوه خواهد کرد آنحضرت بعد از ... بر

زبان الهام بیان گذرانیدند که ... آنست که ... [illegible] ... را

...

جابجا گیری ساخته ... و کفار گرجستان ... مرتفع سازیم و تیغ جهاد از نیام غزا

بیرون آورده عنان ... بجانب ایشان کفر و ضلال معطوف داریم تا بمقتضای

فضّل المجاهدین علی القاعدین درجه بدرجه ... و ... مقصود

فایز گردیم امرای عظام و ... نظر باینکه در آن وقت ... از ...

در رکاب همایون حاضر نبودند معروض داشتند که آنچه بدولت امروز بصواب اقرب است

که بعنایت ... بطرف ... و ...

... ارباب ... را ... جهاد و ...

... آگاه گردانیم تا آن جماعت ... جهاد و ... بترتیب ...

در رکاب ... جمع گردند آنگاه ... روی ... آورده

روز دولت ... گشت ... اتفاق ... افتاده احکام

سلاطین صفوی تا همدان سمنان به طرف ممالک عراق و آذربایجان روان گردیدند

و در سمت عراق تا جایی است که از سمت خوزستان در حرکت آمده عثمانلو که به سیاب

قراداغ و کوه گیلویه را گرفتند و چون چند منزل نظر کردید و جمع پریشان را از

شاه میرزا و شاه طهماسب سلطان حسین به رای جمعی که از سلطان طریق دارند دو روز

کوه و دیگر نیاز استقلال داشت معروف را گرفته نداشته و بنیاد دین بعضی را

پوشیده دیگر [illegible] و ممالک آذربایجان مورد خود پند [illegible]

لوتی خلاف پیدا شدن سلطان حسین را به مقصد اینکه [illegible] [illegible]

[illegible] که سلطان [illegible] [illegible] [illegible]

از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] را از

میرزا و شاه سلطان حسین به رای جمعی از آنها که [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

نیاز استقلال [illegible] داشت و [illegible] ممالک را از تصرف او [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و آذربایجان را [illegible]

و چون [illegible] [illegible] حرکت [illegible] پادشاه [illegible] از خواب

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پادشاه [illegible] از جهت [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ممالک طریق [illegible] سلطان حسین به رای [illegible] [illegible] کردید

پادشاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ایلچی [illegible] سلطان حسین [illegible] رسالت [illegible] [illegible] بزرگان درگاه [illegible]

[illegible] کردید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از ظلال عاطفت شاهانه بر فرق مفتخران انداخته کلبهٔ بی‌نوایان را مشمول عنایت و مرحمت گردانیده هر آینه
بندهٔ مخلص معتکف گردد که از عبودیت و بندگی جان بسته حلقهٔ اعتقاد در گوش جان کشد و جهد لازم
آنچه از لوازم اخلاص بنده به ظهور آورده و در باب رعایت شرایط بندگی و لوازم خدمتگاری دقیقه‌ای فرو
نگذارد بیت بر خدمت شاهان تو اندیشه مکن خدمت چندان که بنده‌وار ز حکم او شد
شوم گوشه‌گیر در دایم بچشم مخالف جو تیر گر دل ز جهد و مخلص بری قدم بر از
لطف و خبری خود آگاه از روی اخلاص و قش و نیم نفاق آمیخته بود
استشمام نموده که سرشته این مرحمت سلسلهٔ عهد و پیمان و رخوت انسانی و عدم الفت
است هرچه در جواب گوید به دوش مساعد دل پذیر تمکین حسنه مقصد و رخصت
انصراف ارزانی فرمود و در میان منزل چند روزی برای توقف و استعداد اوقات به
برکات خط شاهانه و رود فرمان کرام مصروف ساخته از یمن بخت سلطانی از خوارزم

سم

مشمول گردانید که بعد از قبول آن ملک دایرهٔ مملکت را آتش زده از راه خوارزم به جانب
جند آورد و منزل گرفته و چون رسیده مطلع آن در سیر و حشمت و دفع آن ادبار از اطراف به
اداب توجه فرمایند تا باز به موجب از سعادت خاص از موافق خویش در حرکت آمده بعد از
ورود سلطان به آن پادشاه جمله آورده و بعد از مراسم عرض نیاز و عهد و پیمان که
سال‌ها این مستمر از سابق قدم پادشاه که در آن عهد به درجهٔ فلک تفوق جویند هر آینه
در مرتبه دیگر این قواعد و بنیاد را از اقبال از مطلع آمال طالع گشته بخت مشترک از در صلح
درآمده و سپهر محبت و مهربانی آغاز نهاده و بعد از این مقوله سخنان فرح‌آمیز بسیاری ادا نموده
پادشاه و خان به سبب حکمت و اتفاق رعایت مصلحت ملتمس او را به دل داشته در کمال حفظ
و رعایت سپاه به نصیب ملک به آن توجه فرموده و در مقوله این جماعت فرمان ظفر شعار
و در میان شجاعت آثار که کام و منافع جماعت بدون آن به اطراف و ارتفاع ارسال داشته بود

حضور ظل‌اللهی بساعت فیروزی [illegible] همایون موکب [illegible] گردیده و فتح و فتح

نهاده، صنوف مختلف ملت و قشون مشغول گشتند چنانچه در حین ورود موکب منزل بمنزل

کما هو بنفسه [illegible] در دفتر آیت فتح آیت جمع آمده بودند و چون نواحی [illegible]

حین نزول موکب همایون چون سهند [illegible] گردید ولایت آذربایجان [illegible] خان [illegible] نمود

که مرتفعات و بند قلعات در صرف و نصب حال انتزاع نمایند و در حال فتح‌نامه صادر

انجامید که [illegible] حضرت ظل‌الله بنام موکب همایون آن بر کرانه دریای [illegible] ساکن [illegible] تابع

[illegible] راه [illegible] باشد قشلاق لا تره [illegible] در حوالی [illegible] آن جماعت [illegible]

خیام و نصب سرادقات سعادت و حسن قیام [illegible] ظل‌الله [illegible] گردیدند و درون چند روز

در جوار آن جماعت قرین عزت برده بعد از [illegible] دو قلعه [illegible] رفیع [illegible]

همایون آن خسرو آفاق رسیده داشت که از اسباب [illegible] [illegible]

دارالخ

دارالخ [illegible] بجز دارالسلطنه عزم فرمود [illegible] ازین منزل خیام سکون انداخته [illegible]

در [illegible] و چون سلطان [illegible] مطلع گردید امرای عظام و صنوف کرام را

طلبیده [illegible] [illegible] نمودند چون نواب [illegible] خان را از [illegible]

[illegible] و خیال [illegible] موکب [illegible] نشانیده [illegible] که از [illegible]

[illegible] موکب [illegible] قرار [illegible] [illegible]

وجهی است که [illegible] و وقت [illegible] موجود باشد در شغل [illegible]

[illegible] آورده [illegible] ملک [illegible] داریم [illegible] و در [illegible] امرای [illegible]

[illegible] آوردیم [illegible] و دو [illegible] دولت [illegible] از

[illegible] را [illegible] گذاردیم امرای عظام و صنوف کرام چون [illegible] از [illegible]

[illegible] مستغرق [illegible] و [illegible]

بفراقش بر عکس وضع بیان نقش کشیده که بدرقهٔ برگردید که بی سبب در پی

طبع صاحب اندیش پادشاهی غرینه میگردد و بلوازم جوادش شاهباز بنیه

پرواز بقید دام در نمی آید هیچ عنقا شکار کس نشود دام باز چین برای التوقیع الموجه

سکت امرای عظام را رخصت انصراف داده و بر عظم عنده آثر و کرار داد که شاید

لم ایجاب آفتاب جهانتاب برج کرامت را در مطلوبهٔ مغرب توقف نموده از

طلوع مهام الدوزی فراغ آمد و شهباز همت پرواز قاف توکت را بال عزیمت بسته

نگذارد که در فضای جولان همم صید پرواز نماید و دولت که طلوع نیر جهانتاب را

کدورت سحاب از شعشعهٔ شعاع مانع نگردد و شاهین تیز چنگ را ممانعت

نموده از صید کردن باز دارد القصه رخصت برادرانی بی جلال و عزیمت بخوت

البنیان صحبت ترتیب داده از شاهدین پناه و عنوان درگاه استدعا نمود که از نور

ز لطف امیر زادی با

حضور

حضور حضرت که روی را افروخت بخشند و این نوازش خوش افتاد و حین العصر سیر کردند تا ناگاه

شایم مهجوران صحبت را که عذر شام او ما امرای عظام رسیده آن جرم بنیان غلامان را

بهانه عارضه که عظیم الوقوع بود در کمال خوشی نه شاهی برپایه عظمت درگذشت

شود و گذاشت جین بیک الله را در جوار نیش باز داشته و عبدی بیک شاه و خلف بیک قاجار

جمعی سلطانی نموده زبان عذرخواهی گشودند که مزاج ابتهاج شاه از مزیج اعتدال

انحراف ورزیده لاین صحبت ترتیب حضور ارزانی نتوانسته داشت و سلطانی آن

عرض را شنودن تصدیق داشته باز ارادهٔ حضرت شفیع کردند و محمل ضمیر خود را

بر قانت انتقال مرض شهرستم حواله داشته تا شام بتجرع جام مسرت بکام اشتغال نموده آخر

از لوازم جد و داری و تکلفات جامه دارئیه که ممکن بود بعمل آورده دقیقه از دقایق

صحبت فرو نگذاشت و بعد از فراغ از لوازم بزم آرائی امرای عظام رخصت منازل

خوش سعادت بوده کیفیت صحبت از افعال و اقوال موزون به پیرایه خلافت مصیر
گردیده‌اند دوم دراین باب سعادت دلیل دیده که به وقت سلطنت از این منزل کوچ نموده
چون سعد را از نزول برج عقرب شرف کرده‌اند و بدین موجب احکام اقبال
[illegible] هم دولت منسوب داشته [illegible] [illegible] [illegible] جرو
گردون [illegible] منسوب [illegible] [illegible] [illegible] در درگاه فلک [illegible] [illegible] گردیده
که [illegible] [illegible] [illegible] از کثرت افروختن آتش نمودار [illegible] [illegible] [illegible]
کوچ [illegible] که [illegible] در [illegible] [illegible] بارگاه فلک [illegible] [illegible] [illegible]
برق اثر [illegible] احوال [illegible] کشیده ساحت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] فلک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عقرب چون سعد در نهضت
آمده بیت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گردون [illegible]

[illegible]

روان شد از آن منزل [illegible] روان در [illegible] سپاه ظفر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] از کثرت افروختن آتش [illegible] [illegible] روشن گردید که آن [illegible] خلافت در
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جهان
[illegible] [illegible] دولت [illegible] [illegible] [illegible] گردید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] چون سعد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] منسوب [illegible] گردید [illegible] بسیار از اعمال [illegible] نسبت آن
مرجع اقبال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گردید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گردید
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بسیار از احوال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

رب الارباب در دل منشی آن منشی معنی قول بیت تخت دو پیش [illegible]

فتح دولت حضرت در نظر صبح و شام تحریر کلام در وصول قرابت العباس [illegible]

پادشاه سکندر اساس روغارت یافتن در طی طریق از دستش

کرد و پاداش دلیل دستش از ملازمان درگاه شهنشاهی

لذ تقدیر [illegible] بر وضوح پیوست که نسبت از درگاه جهان پناه پادشاه جمجاه احکام

[illegible] حسب الاطلاع حسب احضار جهان دین دعا [illegible] طوق زین [illegible]

[illegible] پیش از آن از [illegible] قابل [illegible] گذشته [illegible]

توجه حیث شکست فانک مقصود را ذهبت و خبر حیث طلوع آفتاب

جهانگیر و آوازه ارتفاع خورشید علم [illegible] قطر و اطراف ممالک آذربایجان رسید

[illegible] ارادت [illegible] طلوع [illegible] استقبال [illegible]

[illegible] آستان [illegible] نشان [illegible] فتح و فیروزی [illegible]

[illegible] ارکان دولت [illegible] خواجه [illegible]

[illegible] ارادت [illegible] دیگر

[illegible] مراد [illegible]

آورده [illegible] مسلک [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] خواجه [illegible] وقف [illegible]

[illegible] استقبال [illegible] نمود [illegible]

[illegible] خواجه [illegible]

[illegible] و بعد از [illegible]

سپاه و ملوک با ملاحظت حمیت و حمیت تاراج و غارت اموال و اثقال اذن داده

اموال خاندان بردی و در کار خود مفتوح کردند معدن و حمل جماعات بقدر طاقت

و توان درهم را نقد آن سرداران سیم بلیغ بجا آورده و درهم تجهیز شاخ ... از هزار

جهلکه مالستان بیرون آوردند آنگاه به دارالامارت بغداد علیه پادشاه جهان آورده

در مقام دو تو آدم موکب سپهر احتشام ملحق گردیدند و پس از بودن چنین احوالی بر آن

عقبه سعد این ساعی کیفیت حرب و عقده منتش کرد او سوی ... هزیمت

مسیر گردیدند نقد این جریان عقب پادشاه در حب استقلال دادن در

ساعد بصوب قلعه منتش عنان عزیمت سلطانی انعطاف ... و ترتیب ... اقامت

در منتش از ... که طول ... آنگاه گشت ... کشت پشه در ...

هر صبح و وار ... در صدمات قطرات ... از ... بیرون ...

محاصرات بعیت کرد کاین آوردند عقاب ... خویش دارد شتاب ...

قلعه را بعد از سعی ... خویش سپرده چون روز به از جمله غضنفر در پیشه از ...

راه ... [illegible] ... لوا ان ... رحمت ... کشید پادشاه

جهانگشا ... صبح که ... قلعه ... تیغ ... شام کشیده ...

کوکب را جز ... انوار ... منتشر کردند ... جهان جنگجو ...

قلعه منتش ... عقب ... اموال ... داد و آن ...

و که ... آورده ... در مقام ...

... خویش ... استقلال ...

... بر آن ... جهان ...

غضنفر ... تیر ... ضرب سنگ ... آن ... چون ...

آن مقام ویران ساخته بودند و از عقب تیغ خونریز و سنان جانستان بسوم ملکانات به

کشت زار آن بخت برگشتگان هر یک چون گیاه از دانه [illegible] شرید و چون تیغ و تیر و سنان تیز

کردیده و شرذمه قلیل در خارزار بوادی فرار سرگردان گشته عزیمت [illegible] از آن قلعه

نقیب [illegible] منصوره کردید بیت چو [illegible] ساعت [illegible] آفات که [illegible] بلیات

ملکانات [illegible] مرکب [illegible] از آن قلعه [illegible] عجیب [illegible] یافته

در آن مقام [illegible] ساروقایه [illegible] دلنشین [illegible] توجه نموده

[illegible] دوشا در آن [illegible] برداشته در آن مقام [illegible] پادشاه

[illegible] در آن [illegible] مقیم گشته [illegible]

[illegible] و [illegible] از ارباب [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] گشته

بدلیان [illegible] آن دانه [illegible] آن [illegible] گشته شیران بیشه [illegible]

آن [illegible] آن [illegible]

[illegible] از آن [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] آن

دانه [illegible] از پشت [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] آفرین آفرین [illegible]

[illegible]

آن [illegible] بیت [illegible]

صد آفرین [illegible]

توقف در آن سرحد بقصد آمده بتاخت اویماق و ایلات ازبکان رایت توجه بدان جانب افراشته

و در آن مقام قزلباش فوج فوج از ارباب ارادت از اردوی اقدس ازدحام

روم روز بروز افزوده میگشت و در دولت که بر درجات شرف عطف جانب تقبیل

بساط عزت مناط استسعاد می یافتند تا بیست هزار سوار تا سی هزار در ظل رایت

نصرت آیت مجتمع گشته هرگونه در کوش و شاه بر ... بدرش گشته اوقات صحت

شعار ... از شاهسون ... که در آن ولایت باو تکلیف

صوفیان ... آن قوم شرف ... عجب اتفاق ...

که ازل اهل ارادت ... بود و چون ... آن قوم اطلاع یافته با تکمه

بوتخانه خودش درآمد ... بر ترک ... نشسته ... درگاه جهان پناه

کردید و ... سرداران اویماق استاجلو از پادشاه ... گشته عازم درگه

کوچ و متعلقان خود را بجانب روم ارسال داشته و خود در رکاب ظفر انتساب بشتافتند

آن قوم در حد قبول یافته سلطان بایزید والی روم سفارش ... در باب رعایت

متعلقان آن جماعت بقزلباش نوشته ... کردید و در وقت ازبکان روز

بروز ... غازیان عظیم صولت و صوفیان صافی طویت در تزاید بوده چنانچه در

آن منزل ارزنجان ... هفت هزار صوفی ...

... ساحت ... استعداد یافته بود ... الی العصر و

رایت افراختن پادشاه گیتی ستان

بعزم ممالک شیروان و عزم بمیت خلیفة الخلفاء ...

کوهستان و فتح قلعه ... کرد باهتمام ... الیاس ...

چون ... ازبکان ...

در آن موضع ... روز ... هشت هزار سوار که در

کاردار هر یک [illegible] نشان و سلام زمان را [illegible] خویش می [illegible]

صف آرایی مجتمع گردیده بعد هم داران [illegible] صفا [illegible] بجهت [illegible]

ظفر [illegible] صادر گشته سوار گردید که [illegible] بیگ قورچی باشی و خلیفه الخلفا [illegible] بیگ

و بیرام بیگ قاجار و دیگر امرای [illegible] و سرداران تجربه کار در یک موضع اجتماع نموده

توغ [illegible] در میان آوردند که [illegible] کدام جانب توجه نمایند که تیر او به هدف مقصود

رسد و کدام طرف [illegible] گردد که [illegible] ظفر [illegible] آتش [illegible] گردد

برای سپاه [illegible] [illegible] موجب فرمان پادشاه [illegible]

ترتیب داده هر یک طرح [illegible] و در عقب [illegible]

می گفتند بعضی [illegible] که در آن [illegible] هم در آن مقام [illegible] نموده

خیام [illegible] برافرازند و [illegible] در منزل [illegible] فرود

آمد

آیات نصرت [illegible] ظفر [illegible] گردید و [illegible] به جانب [illegible]

[illegible] آن [illegible] نصرت [illegible] از [illegible] برافرازند

[illegible] در [illegible] دیگر [illegible]

نموده [illegible] نصرت [illegible] طلوع [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] روی [illegible] می نمودند و در [illegible]

[illegible] خویش [illegible] خلیفه الخلفا و [illegible] بیگ [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] که در [illegible] زیر [illegible] بودند [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] آن [illegible] طلوع [illegible] هر یک [illegible]

[illegible] که [illegible] در [illegible] آنچه [illegible]

[illegible] علیهم اجمعین [illegible] گردد [illegible]

تا لعل و که خود عرصهٔ جنگ از زخم هر تو به ساحت غبار او چون توپ رشید [illegible]

داد جهانت بخشید پادشاه گردون غلام که انگشتان دیر بر ابرو است به طلیعهٔ شهر درود

کوکب درخش از عیش روح الله معنوی صلوات به علیم الحمد گوش هوش رسید

که نیت رایت نصرت اعوان شیران مرتفع سازد چشم خونریز از نیام شمشیر آورده

دست جهان پیروز شد و هرچه و هم تعبیر به حسب دلخواه از تصرف مملکت کوتاه کردن

امرای دولتخواه از این ملک دور [illegible] کردید مجموع [illegible] دو دستان که یکدیگر

دیوان سپاه را از این مقدمه آگاه ساخته شرحه حال آن آورده [illegible] اتفاق آرا

بیت نه کامران فلک جهانم بادشه نو گردون خرام [illegible] دعا

عهد تابنده زمین از زلزله خواب [illegible] به اطراف همه سپه چه تار [illegible]

سپاه ستاره شمار و چون منزل هر یک از زلزله موکب آن [illegible] آن آرزو

خبرت افزای صبح علیّین گردید که [illegible] این خطر نمود که در او دیر تخت قرار گرفته بود

که با تمام [illegible] جهانگیری را مضمون رقم گفتار که گردید داعیه رفتار در سینه [illegible] سطح

الامت ساخت عزم که جستن رایت جهانگیری را آوازه [illegible] و دیگر جاه کوکب

وقت [illegible] اوقات خویش مصروف داشته صرف [illegible] که در [illegible] نسبت

منتسبان این خودسر [illegible] امکان این قسم جرات از ذوق [illegible] بعضی آمده شد

دفع آن جمع [illegible] اقتدار هر ذوق [illegible] و دو جب بارش

در مقدمه نواب خلیفهٔ ابدی [illegible] از [illegible] گردون آنجا اطراف حسبان

گسیل نمودند و قرار به این رود [illegible] دارد [illegible] و دیگر

از جنود ظفر ورود اطراف قلعهٔ مستحکم [illegible] ارسال کرده نیز و بقیهٔ سپاه نصرت

دستگاه در منزل [illegible] در ظاهر رایت فتح آیت [illegible] بارگاه [illegible] برج و [illegible] ماه [illegible]

منتظر دروازه آن و سردار ایستادند [illegible] یک شب [illegible] صبح قطع حصار کیان

لطف [illegible] حصار معطوف گردانیده بسیاری از کفار آن دیار را از ضرب تیغ آبدار

طعمه شمشیر ساختند و در میدان قتال [illegible] الانوار رسانیده غنیمت بی اندازه گرفته

[illegible] روی توجه [illegible] آوردند و غنایم خود [illegible]

[illegible] گنجینه [illegible] رسانیده [illegible] که جمع آورده بود بتاراج

ثبت نموده [illegible] بتصرف نمودند [illegible] در آن ایام [illegible]

و اهالی به بسیاری از [illegible] گردیدن [illegible] قلعه [illegible]

نموده چون آن [illegible] آگاه گردید قلعه [illegible]

طرف قرار [illegible] دلیران [illegible] آن جمعی [illegible] نزول

نمودند [illegible] در آن [illegible] زلزله خوف [illegible] قرار [illegible]

[illegible] حصار ویران گردیده [illegible] دلیران کیوان رسانیدند و با تیغ و

کفن [illegible] قراجه الیاس آمد و در تفرج [illegible] بودند [illegible] قراجه الیاس از اوضاع

و احوال ایشان [illegible] و عقیده [illegible] قلب و خلوص اعتقاد [illegible] نموده [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] نموده قلعه را بتصرف آورده [illegible]

به درگاه [illegible] پناه [illegible] گردید [illegible] پادشاه [illegible] خلعت و [illegible]

در آن [illegible] خلعت [illegible] گردیده

و ضبط [illegible] حصار را [illegible] دروازه

[illegible] منزل [illegible] رایت نصرت آیت [illegible] گردیده منزل [illegible] از نزول

مبارک [illegible] گردید [illegible] که از [illegible] عاطفت پادشاه [illegible]

گردید [illegible] در تفرج [illegible] بساط سعادت [illegible] آورده [illegible]

فتح نیز در بنین عبودیت و افتقار زبان بعتذار و استغفار گشوده پادشاه کریم العفو

جرایم وی را کان لم یکن انگاشته رقم عفو بر جراید زلات وی کشیده و با تمام

آنجا و مردم وضیع و شریف [illegible] بر [illegible] رفتن بدرگاه گردون بارگاه شتافتند

ارباب الوس و احشام سرخوش در سلک عبید عتبه علیه منتظم گردیده و بموجب فرمان

الوف قلعه خویش رفته در محافظت آن کوشیده [illegible] از آنجا [illegible] در

در سلک ملازمان انتظام پذیرفته عبور فرمودن رایات صفویه از آب

از آب ارس و ذکر [illegible] جسر و سفاین و تقاضا خواستن

ملکت شیروان از نزول [illegible] اوقات جلال [illegible] ضیعون

صاحب [illegible] از [illegible] از [illegible] حوادث جهان

گذشته [illegible] مراد [illegible] اگر [illegible] از [illegible] عبور

تا در عجب [illegible] در فتح [illegible] که بعضی [illegible] از [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] عبره [illegible] اگر [illegible] وسیله جسر [illegible] [illegible] نظیر این

مقال کیفیت عبور پادشاه صاحب قران [illegible] دلاوری و [illegible] چنانچه [illegible] خورشید

[illegible] و عالمگیر قرار داده بودند [illegible] کوهستان و فتح قلعه [illegible]

[illegible] ملک شیروان گردیده [illegible] است که [illegible]

[illegible] [illegible] از مردم [illegible] آب رفته [illegible] آن [illegible]

[illegible] عبره [illegible] جمعی [illegible] محافظت [illegible] داردد [illegible] در وقت

[illegible] آمد [illegible] کنار آب رفته [illegible] ایران

[illegible] حال بود [illegible] خویش را [illegible] رفته [illegible]

در [illegible] جسر [illegible] آن [illegible] آن

کنار آب رسیده نهنگان [illegible] استوق [illegible] سیلاب [illegible] آن

سینه بر رفتار معطوف گردانیده قدمی چند طی ساخته نبود آنگاه عطف عنان نموده

این خوشخوان چون کشتی نوح [illegible] بسم الله مجریها و مرسیها

در آب عنان داده از آن عظیم مانند نوح رخت به مهر آن دامان کشیده

سپاه دریا جوش [illegible] عنان [illegible] بعضی

بیت مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح [illegible]

در خط و حمایت [illegible] در عقب آن شده [illegible] آن عبور نموده

در آن طرف آب رخت اقامت گشودند [illegible]

[illegible]

[illegible] بیت [illegible]

الخ

[illegible]

[illegible]

که [illegible] آن [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] عنان [illegible] معطوف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بالا خیال برگشتن راه صعود محال نزد در پناه برده مستعد قتال و جدال است

پادشاه مالک کش چون از مقام و اشغال مخالف آگاه گردید با این شیر دلان

عازم آن صوب گشته بجائی که خود شرح احتیاط تحت نفس و حدیث مرغوب گردید

قصبهٔ شیران از زد و لشکر چندال در این روضهٔ رضوان گردید و جمیع احیان

دعای که از نزد وی چند ظلم درود بر ایشان در شان بوده یا از ظلم عمهٔ علیه را که

رسم بقیع جنگ و طلب بخش جزا بود پیش از وصول لشکر جاوید بعقبهٔ برکور

در سال گردیده تا در ظلمات آن مکان را به اطراف بیگانه بستان و خوشحال که در خود

از خوف چندان لشکر قیامت اثر ایشان گردید در روز دیگر پادشاه بستگان در حوالی قصبه

طی منازل فرموده و حیاء در دو شاهراه بظهور آمد که با حیله شاهی هیچ کس در دیده

دیگری مجهول بود در این حال آن طرف شاهی حقیر نموده اعلام نصرت انجام بطرف

آمنتام

آمنتام در حرکت آمد ساکنان شوخی که از زحمت سپاه منصور آگاه گردیده طرق فرار اختیار نموده

شب جبال و قلل حصین تحصن جستند و شاه صاحب قران علی الصباح که در روز مبرعه که نصرت آثار

در سال مرفوع و مفتوح بدست گشت گردیده از قلعه قلعه جبال جبهت بسوی [illegible]

که در میان قلعه کلمتان و [illegible] بغرفه دروم است تا حد آن جمع اهالی ساکن

است و جماعتی که در حوالی مسکن خود با تحصن آن اشجار خود [illegible] که بسیار درشت است

از شده [illegible] جوانان شد اشرار است و [illegible] در این [illegible]

بدست [illegible] پادشاه عالم [illegible] آمده [illegible] آن [illegible] نصرت عبور

مسکن گردیدند [illegible] گردید و [illegible] است [illegible] جبال قلعه کلمتان

[illegible] در طی منازل و قطع [illegible] است [illegible] ارباب دولت [illegible] حرکت

در شیب [illegible] گشت [illegible] منزل [illegible] از آن جانب [illegible] قلعه کلمتان [illegible] لشکر گرد

۱ در نسخهٔ اصل [illegible] از دست که [illegible] ۲ [illegible] از [illegible]

عقیدت‌واران به حدود شیروان صف‌آرا گردید محاربه فرمودن شاه دین‌پناه

با شیروانشاه و ظفر یافتن بعون و عاطفت اکبر پادشاه والانژاد ذیشان

[illegible] را که از [illegible] عنایت [illegible] برگزید در آینهٔ ضمیر خورشیدنظیرش از لوامع انوار

[illegible] افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه [illegible]

[illegible] نبود که صورت آینه [illegible] جمال [illegible] ظاهر و هویدا گردد و چنین

[illegible] که از [illegible] تعصب [illegible] دیده [illegible]

[illegible] که مصدوقهٔ ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم

غشاوة [illegible] احوال [illegible]

این مقدمه احوال پادشاه جمجاه و محاربه شیروانشاه است [illegible] که چون پادشاه جهان

[illegible]

[illegible]

علیهم من الله التحیة [illegible] شیروانشاه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] جمع [illegible]

[illegible]

[illegible]

دهقان دلداران و شبان [illegible] ملکی [illegible] در ارکان [illegible] دو دار

و الواح [illegible] و فواره [illegible] آمده [illegible] غازیان

ترک [illegible] شاهی [illegible] از نیام کشیده

[illegible] توجه [illegible] شیران [illegible]

آن [illegible] چابک [illegible] ترکان [illegible] جنگ [illegible] کمانداران

[illegible]

[illegible] جواب [illegible]

میدادند [illegible] مرگ [illegible] تیر [illegible] حوادث

[illegible] راه [illegible] ارواح [illegible] کمان

[illegible] دولت [illegible]

[illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] پادگان [illegible]

کشیده [illegible] مرگ [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

دست داده [illegible]

[illegible] شعر [illegible] روزگار [illegible]

پادگان [illegible] دست [illegible] گشته [illegible]

[illegible] پادگان [illegible]

[illegible] ثبات [illegible]

استقلال [illegible] سپرده

بیکدیگر درآویختند و زخم تیغ آن دستان عدوستان روزگار یکدیگر [illegible] می‌ساختند

بیت: زبس خون[1] که از تیغ پاشیده شد — زمین همچو روی خراشیده شد[2] عیان شد

زبس کشته آن رزمگاه — کسی را نبود اندران [illegible] راه — چون پادشاه گردون غلام

کوشش شیردلانه را و ثبات قدم [illegible] در دلاوران غضنفر توان شاهی نو عروس

شجاعت چنین به حرکت آمد — تیغ آبدار ذوالفقار آسا از نیام انتقام کشیده شعر

بجنگ که دشمن اندر فتاد — چو در نیستان آتش تند باد — که صف صف شکاف و صف [illegible] ثبت

انصاف [illegible] کامدار چون سحاب محشر پر آشوب گردانید — گاهی از زخم شمشیر قاطع

دشمنان رزم را از [illegible] فرگشاده خون [illegible] بودی — و گاهی از سنان خون آشام

مثل آن[3] سو که رزم [illegible] و [illegible] کردی — سنان او [illegible] چون غمزه دلبران

از دلیران جان ربودی [illegible] چون ابر [illegible] آتش از دل [illegible] جز از رستم خواهی [illegible]

[1] این شعر در [illegible] هشت [illegible] نوشته   [2] این شعر سعدی [illegible] که در گلستان نوشته   [3] [illegible]

بجا چون دل از دیده عاشق گذرد — جماعت [illegible] دشمنان [illegible] که از آن خود

سکه آیین این شهامت و شهود [illegible] نمودند — [illegible] جمعیت آن کمربستگان

کارزار [illegible] چون سحاب [illegible] آوردند — و [illegible] که [illegible]

[illegible] شیر [illegible] در آن وادی [illegible] ساختند — [illegible] چون

آن [illegible] و خنجر گذاری [illegible] شاه همه نمودند — [illegible] از کار [illegible] پایان از

ثبات و [illegible] کارزار [illegible] مستقیم [illegible]

[illegible] آوردند [illegible]

بشارت فتح و ظفر [illegible] ان جندنا لهم الغالبون [illegible]

[illegible] خط [illegible] فتح ابواب [illegible]

[illegible] و ینصرک الله نصرا عزیزا مفتوح گردید و شیر [illegible]

لرزه در سپاه کشته گشته بقیة السیف چون برق راه گریز پیش گرفته غازیان غضنفر صولت

رو به ایشان [illegible] تعاقب آن [illegible] نموده کثیری از ایشان را به تیغ بیدریغ گذرانیدند

و بقیة السیف ایشان [illegible] خسته و رنجور جسته چون اکثر [illegible] خسته در

قلعه [illegible] دشمن [illegible] هلاک [illegible] حال [illegible] شعر

از آن جمله که هیچ [illegible] رست — بود بر ترک [illegible] تخت — شده [illegible] کشته و

دستگیر — چه پردل چه بیدل چه برنا چه پیر — از ایشان زنده مرده [illegible] بود از آن

ده که به [illegible] نه خسته بود و چون فتح و ظفر [illegible] لشکر [illegible] آن کار را [illegible]

[illegible] رخ گردید [illegible] جلال [illegible] بارگاه [illegible] مهر و ماه

[illegible] [illegible] اسم [illegible] [illegible] آسمان جلالت

راه [illegible] ایشان [illegible] و شجاعت [illegible] بظهور آمده بر ارکان

خرداد

خرداد [illegible] شاه [illegible] افزوده آن جناب [illegible]

فلک [illegible] جواهر زواهر [illegible] پادشاه [illegible] در بنیاد

تهنیت [illegible] فتح مبین [illegible] آوردند [illegible]

[illegible] جمع آوردند [illegible] همچنان گذاشته

[illegible] ساخته توجه فرمودن خلفا بیک بجانب شهر

توجهات دفع فساد شهنشاه و مسرور شدن آن [illegible]

[illegible] رایت فتح آیت پادشاه جهانگشا چون حافظ

[illegible] روز جمعیت

[illegible] مصروف داشته [illegible] و

[illegible] داشت چون آن [illegible] لازم

رنگ خزان پذیرفته روضه رضوان گردید. بنابر آن جلال‌الدین که ولد شیروانشاه شیخ ابراهیم [illegible]
خلف او در روز جمعه از آن جوانب [illegible] رخت به سرمنزل نجات کشیده. در شهری که
بر کنار دریا واقع است لشکر قیامت اثر [illegible] خلعت و طلب خون پدر
نقش ملکانات بر کارگاه خاطر نقش بسته و جمعی از امرا و سپاه [illegible] جمعیت نموده
نثار نموده [illegible] در عرض مهم [illegible] واجب الاتباع [illegible] که خلیفه
الخلفا خلف بیگ با جمعی از سپاه نصرت پناه جهت دفع [illegible] شیخ شاه و [illegible]
دفع [illegible] که موکب همایون [illegible] مآل [illegible] جناح
اقبال نهضت فرموده [illegible] جوان [illegible] پیشگاه شیخ شاه [illegible]
شتاب [illegible] کشته [illegible] آورده [illegible] اتباع [illegible] خود
رخت [illegible] فرار آورده [illegible] سرعت طرف گیلان [illegible] از حمله

آن حرم

آن مرحمت پیما بهجوم رخت به سرمنزل نجات کشید خلف بیگ از پی ایشان الکا گشته چون لب
شهر مسکو گردید. [illegible] روز [illegible] استقبال مبادرت نموده کلید به
سپاهی [illegible] بسته [illegible] آن [illegible] ابواب [illegible] اعتقاد [illegible]
روزگار خویش مفتوح گردانید. خلف بیگ نیز آن جماعت را مشمول لطف
و احسان گردانید و بصنوف الطاف و عواطف مستمال و مطمئن خاطر گردانید. در آن شب
[illegible] داشته [illegible] گذرانید منظور نظر [illegible] واجب الاذعان [illegible] روز
دیگر که [illegible] تسخیر [illegible] از منزل [illegible] به [illegible]
گردید. پادشاه [illegible] شاه [illegible]
آن [illegible] رخت اقامت کشید. در منزل [illegible] شاه [illegible] اسب [illegible]
[illegible] خلف بیگ [illegible] سرعت [illegible] حضرت [illegible]

به برج گردن برافراشت و کیفیت شجاعت و دولتخواهی سلطان شاه نورا معروض

پایهٔ سریر سلطنت مصیر گردانید ولی [illegible] موافق مزاج [illegible] آن [illegible]

تحت [illegible] آمده [illegible] در [illegible] [illegible] فتح [illegible]

کردند و [illegible] آن [illegible] یک [illegible] مشهور [illegible]

خواری [illegible] سلطنت [illegible] ولی از چند روز [illegible] [illegible] شدند

[illegible] که در [illegible] سلوک کردند ترتیب [illegible] شدند

امر نمود و بعد از انقضای مدت معلوم [illegible] اعلام [illegible] که اهالی قلعه

[illegible] حصار [illegible] و [illegible] دست [illegible] مشهور گشته [illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]

خشم [illegible] پادشاه [illegible] [illegible] در [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] بیک [illegible] از سالکان طریق [illegible] باب قلعه شتابند در

تسخیر آن حصار و دفع [illegible] آن دیار حسب المقدور [illegible] آورده [illegible]

[illegible] صوب حصار [illegible] آمده [illegible]

[illegible] قلعه حصار [illegible] برج [illegible] از [illegible]

[illegible] خیال [illegible] از [illegible] از مقوله [illegible]

[illegible] از [illegible] ارتفاع [illegible]

[illegible] برج [illegible] آب دریا [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] قلعهٔ دیگر [illegible]

[illegible] فلک [illegible] گردش [illegible]

زمینش در خندقش به گزاف محیط چرخ کوه قاف تا خندق و کنگرش همیشه

کاهد از دورش نیاید حصارش کوهی بود و ستوه که دیده رسد سپهر کشیده کوه

اقتدار نموده به نفاذ ظفر قرین در اطرافش نزول نمود در تهیه اسباب قلعه و

جادله به جهد تمام شروع نمودند و محصوران نیز در مقام مدافعه بروج و بارو ساخته برآمده دست

انداختن تیر و سنگ برآوردند جلادت طرفین کوشش و کشش مقدر روزان و با طاقت بعمل آورده

و چون تسخیر آن حصار از راه کوشش از حیز امکان بیرون و از طاقت بشر افزون بود

مدت محاصره امتداد تمام یافته از این امتداد [illegible] در رأی صواب [illegible]

پادشاه ذیشوکت مشتغل گردید که تسخیر آن قلعه از کمند ادراک عقل منسوب است لاجرم

در باب [illegible] بدان صوب [illegible] داده از طلوع [illegible] ظفر آیت ساخت آن

دیار منصور گردید و مفاتیح الغیب ابواب فتح و ظفر بر روی روزگار

سعادت

سعادت آثار او را مفتوح گردید بر عالمیان کیفیت این اجمال از شاهد وقایع و حالات

تقریر است بیان تسخیر قلعه باکو و حصار گلستان به نیروی اقبال پادشاه کامیاب کامران

چون پادشاه [illegible] در منزل محمودآباد به طالع مسعود و فال [illegible] بنیاد نهاده

[illegible] آغاز نهاده گرد ملال از خاطر معاشران بزدود

و فراش صبا از پی نزول خسروی [illegible] زمین را آراسته ابواب عشرت

بر روی روزگار گشوده [illegible] حصار [illegible] تسخیر نموده خسرو کامیاب

[illegible] و محصوران [illegible] در

دار السلطنه [illegible] سلطنت

[illegible] قلعه باکو [illegible] گردید [illegible] پادشاه [illegible] روان [illegible]

[illegible] فتح آن قلعه از حیز قدرت امکان [illegible]

سالک سوی جانب مقصود حرکت نموده بیست نقطهٔ آن حصار بلند [illegible] عقب تابش خورشید
شد آن سنگ [illegible] صلابت داشت و زمین [illegible] چون [illegible] سخت [illegible] دخول [illegible] قلعه
عزم تعیین [illegible] خطه [illegible] و حصار آن قلعه نموده [illegible] دهان [illegible] نقاره [illegible]
که [illegible] از [illegible] تیرانداز [illegible] شبیه تیر [illegible] که [illegible] برج و باره [illegible] مشغول
چنان [illegible] که [illegible] خطه [illegible] نقش [illegible] دیگر
مجموع [illegible] اشتغال نموده ابواب خروج و دخول [illegible] یاران
جنگ و جدل [illegible] آغاز [illegible] نموده [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] استقلال [illegible]
مرگ آئین [illegible] دست [illegible]

[illegible]

[illegible] آن قلعه [illegible] کندن [illegible] زمین [illegible] در [illegible]
این [illegible] آن [illegible] دیگر [illegible] که آن [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] که [illegible] آید از دیگری [illegible]
[illegible] چهار [illegible]
[illegible] از سنگ و چوب [illegible] دارند [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] یاران
[illegible] آن [illegible]
سنگ و چوب و خاک [illegible] خندق [illegible] که [illegible] از آن [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] از [illegible]

[illegible]

خوردند از فراز شرفات عالیات و مدافعه فرود آمده دست اضطرار در دامن استغفار زدند نظم

برون آمده اهل قلعه خجل ز گفته و کردار خود منفعل گشاده گردن بدار آویخته بر سنگ

ز بیت برو ریخته به درگاه گیتی پناه آمدند به عفو گناه آمدند عفو پادشاهی شامل

حال ساکنان قلعه گشته رؤسا و اعیان را بتشریف خلع فاخره و تلبیس تاج وهاج شرف

گردانیدند پس از آن خواجه خضر خان [illegible] که از امرای عمده درگاه گیتی

پناه متوجه حال [illegible] قلعه که از [illegible] است [illegible] جوابی [illegible] تعمیر

پذیرفته سلطان العالمین [illegible] اهالی قلعه را از وضیع و شریف [illegible] سوق

گشته دست دعا به درگاه واهب عطیه [illegible] برآوردند و دوام دولت ابد قرین نموده

و چون امر تسخیر قلعه به اتمام رسید [illegible] سعادت [illegible] بیک به حکومت و

نشر عزایم و دفع شرور [illegible] متوجه [illegible] شده [illegible] و جهت [illegible] تعمیر

آورد

آورده [illegible] برکت [illegible] ظفر و ورود [illegible] خلیل بیگ به اشرف [illegible]

بکوه [illegible] قلعه تصرف کرده [illegible] سلطنت [illegible] به اشرف در آورد و

پیشکش [illegible] خود [illegible] جانب [illegible] نموده با

[illegible] برکت [illegible] آنگاه به تحقیق [illegible] که بسبب

[illegible] منزلت [illegible] مرتبت شیخ صفیه [illegible] بوده

پرداخته [illegible] مقام [illegible] عالیه

[illegible] بمضمون مصداق جعلنا عالیها سافلها گردید با خاک برابر داد پس [illegible]

[illegible] مقام [illegible] فلک [illegible] مقام [illegible]

[illegible] منزلش از سایر [illegible] دیگر گشت [illegible]

[illegible] رسانیده [illegible] فراغ

تسخیر قلعهٔ گرد و ایچ قلق و دنایم شقاق اهالی گلستان مشوم و بسبب آن سرد

دستان عنودت و بهانه کلمن سلطنت گردید لهذا از تسخیر شده ها . کی ها که استطاعت

فرار از قهر قهار ایران مسلوب بود و بیابانی و دنیا و دولت ادرخین نزد و قوع [illegible] انداشته

بودن قلعه کفن جسته بودند و بلیت ولعین روز و شب یا یکه غلطان بیچه روزگار و

میکشیدند و شولهای حصار را بشکل آن جماعت و شدت مقام و کثرت خرج

دقیقه قوم و جهاد بر کلام خاکی گشته نقش طاعت و خوانین [illegible] خیر

حرمت مزاحم شده هجوم توان و نفوس غافلان کوهستان در کف محیمین مستغل بیاب

حصار گلستان در ساعت [illegible] فتح آمد [illegible] و هیمنت و اهانت گردید و چون

حوالی قلعهٔ گلستان از نگین خیام سپاه ظفر انجام گلستان گردید بروج آن حصار را

برای دلیران سپاه تقسیم نمود و در هر سمتی سرداری و در هر طرفی امرایی تعیین نمودند

دلیران

دلیران کوه گشای و دلیران نبرد آزمای بر در و دروازه یورش برده آغاز نموده بصوت

بردن و غلغلهٔ شیون و صدای کوس و نفیر و فغان و ناله دلاوران ما به قلعه داریان

بروج را متزلزل ساخته اضطراب و خلل عظیم به ارکان قلوب و ثبات ایشان راه یافته

ترتیب محافظت از ایشان مسلوب گردید و نزدیک آن رسید که حصن قلعهٔ گلستان نیز

مفتوح گردد در اثنا [illegible] صورت و صفوه روزگار [illegible] گشته که معلوم شد

که [illegible] در احوال ایران بشد و فتح [illegible] الوند را [illegible] دست [illegible] گردید

[illegible] که [illegible] در [illegible] که [illegible] بود نشسته [illegible]

قلعه را بصورت [illegible] گذاشته [illegible] که [illegible] حصار [illegible] بیرون آورده

دست [illegible] و [illegible] غایت اضطراب [illegible] [illegible] بود

[illegible] دارند

جنگ مستلزم تراکم جاه و جلال و بی‌شبهه موجب ازدیاد عمر و اقبال خواهد بود نیز این

شکست و پریشانی که چندی بهر تقویت پادشاهی پرتو انداخته اهتمامی که در تحقیق حال مصدران

داشته از خوف سبب فسخ عزم دیگر آنکه یکی از گوشه‌نشینان این مملکه که بصدق سخن و

خلوص عمل اتصاف داشت شبی در عالم رؤیا شاهد بود که شخصی از مصدران قلعه گلستان

در عین کدخدائی بدو می‌گوید که انقلابی که بعضی پادشاه سخن شان بهانه کرده‌اند ای

[illegible] و ضمیر ملک آرای پوشیده نخواهد بود که در آن زمان که از فرستادن لشکر شیروان

ترحم [illegible] که عهد و وعده [illegible] که هرگاه مملکت شیروان بتصرف

تصرف اولیای دولت قاهره درآید خیمه [illegible] و آل اهالی گلستان را [illegible]

بیگانگان [illegible] قهر در [illegible] وقت است [illegible]

خواهد رفت [illegible] آن شخص [illegible] سر [illegible] و [illegible] را [illegible]

بعضان

و نقصان سوء عرض باری عالم آرای گردیده بالجمله این دو قصه چون بمسامع پادشاه عالمیان و وزیر کل گفت

خبر [illegible] این خواب از روی صادقه است چه بعد از عبور آب ارس و [illegible] کدام قلعه

گلستان و شیروان علاقه [illegible] که هرگاه فتح شیروان آسان [illegible] و از آن

وقت که [illegible] این راه از معبر [illegible] گذشته [illegible]

و از [illegible] دست [illegible] ابواب خروج و دخول [illegible] مفتوح [illegible] در

آنکه [illegible] ولایت [illegible] قلعه [illegible] احوال ارباب [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] که [illegible]

آمده [illegible] پادشاه [illegible] مملکت شیروان [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] تا [illegible] است

مخالفت نمایند و بعد از آن درگاه معلی پناه را از عبور [illegible] آمده و حسن بیگ [illegible]

[illegible] دو روز [illegible] کثیر بوده [illegible] از آن جانب [illegible] فرزندی درگاه را [illegible]

بدین طرف ماند نمایند و [illegible] در دفع [illegible] پادشاه صاحب اقبال [illegible]

این سعادت [illegible] صفات [illegible] عزم [illegible] اهالی [illegible] کشیده

همت والا بعزم رزم امیرزاده الوند مصروف گردانید و [illegible]

[illegible] خوشی [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] جانب [illegible] گردانید و [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

ازان

از آن جهت بود [illegible] پناه فرزندی درگاه [illegible] کیفیت

[illegible] میرزا الوند [illegible] دفع معاندان دین و دولت [illegible]

[illegible] ارتفاع گردانید [illegible] ملازمان [illegible]

[illegible] بوده [illegible] دفع معاندان دین و دولت گماشته

تمهید بساط سخن در صف آرائی پادشاه مخالف شکن با امیرزاده

الوند و حصول مقاصد پادشاه گردون توان از شکست مخالفان [illegible]

میرزا الوند [illegible] بیگ ابن حسن بیگ که در اوائل نوبهار آذربایجان اشتغال

[illegible] از فتوحات [illegible] پادشاه [illegible] آگاه

گردید [illegible] آفتاب اقبال و دولت پادشاه گردون حشمت [illegible]

[illegible] بیگ [illegible] تسخیر مملکت آذربایجان نموده [illegible] عنان سمند

چنانکه در این باب سلوک دارد اولاً آنکه قبل از آنکه [illegible] قتل [illegible] از سرچشمه
[illegible] آب خورده بگذاریم که سایهٔ حشمتش بر [illegible] و دیگر آنکه [illegible]
پرداخت بتعلیم سرلشکران [illegible] کردن آموزد [illegible] از [illegible]
[illegible] است [illegible] صاحب [illegible] را که [illegible]
گرداند [illegible] از [illegible] آن [illegible] و [illegible]
که [illegible] بنوبت [illegible] میدان [illegible] گردد
نظم که [illegible] را [illegible] که [illegible] القصه از [illegible]
[illegible] از [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] بیگ [illegible] را [illegible] که [illegible]
[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible] آب [illegible] آگاه [illegible] پیری بیگ [illegible] از [illegible]
[illegible] چراغ [illegible] از [illegible] پیری بیگ [illegible]
[illegible] پیری بیگ [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] از [illegible] ثابت [illegible] بیگ را [illegible]
بیگ [illegible] که [illegible] عقاب [illegible]
[illegible] طرق [illegible] از [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] عنان [illegible] پیری
بیگ از [illegible] عنان [illegible]
[illegible] غنایم [illegible] از [illegible]
که [illegible] و [illegible] سریر است

میرزا بزرگ که همین که خدمتی و عبودیت بی‌شائبه و منزلت خود الله‌یار خان که والیان

گذرانیده از ساده‌لوحی‌های نسبت وی و استعداد و عواطف بیگانه خود را حقانیت دهند

پادشاه بیگانگی را دین فتح نموده است و چهل و هزار از عساکر پروردگار را همه دار گشته

در غلطیده را ناشته خورده است داشت [illegible] و الله که رسانی نمودند تا شده

حساب خود را فتح و ابراز داشت هر سال [illegible] و خاطر شود که نظر میرزا الله

[illegible] و مرجع مقیم بودند از هر جهت [illegible] وقت و چهل جنگ [illegible]

[illegible] و چند از [illegible] عقب [illegible] پیش گرفته موکب میرزا الله‌یار خان شتافتند

و چند [illegible] موکب همایون پیش آمده [illegible] و بعد [illegible]

الله‌یار بیگ [illegible] لحظه لحظه [illegible] خوف و خشیت [illegible] اشتغال

[illegible] تا [illegible] در [illegible] پروردگار [illegible] فتح و [illegible]

قراولخ

قراولخ [illegible] مجهول کردید و در تبه [illegible] بیگ [illegible] مستقر [illegible]

[illegible] رخصت [illegible] دریافت [illegible] کردید [illegible]

الله [illegible] کردیده [illegible] بیگ [illegible] کردید و از

[illegible] جنگ [illegible] مرتفع گشته [illegible] و بعد از

[illegible] بسیار [illegible] دولت [illegible] گشته از [illegible]

[illegible] تیغ [illegible] کردید [illegible] بیگ [illegible] فتح و

[illegible] پادشاه [illegible] کردید [illegible]

در [illegible] غضب [illegible] داشت [illegible] پادشاهی [illegible] داده از

[illegible] لحظه [illegible] گشته [illegible]

[illegible] حال [illegible] داشت [illegible] سال [illegible] میرزا [illegible]

الوند چنین روز بروز قافله ادبار و اندوه بر جهد و هیبت خاطرش دمید هر سال گشته بود بعضی

در کمان خاطر خود را تزلزلی یافت که در آن مقام دمی قرارش نماند و از بخواب [illegible]

قرار یافته بود بجهت قلع خیام نموده بجانب جوز سعد رشید را اسماعیل بر افراخت و در

سوخ شد در توقف گردید پس بعض سپاه و بسته و اسباب و یراق قتال و [illegible] کر

سنگها در کاه خود مشغول نموده بسی بار و مکنتی ببرد آن نهی که از حد در آورد [illegible]

خواهم آورده بساز و یراق تمام و آلت جنگ و کلام و [illegible] و [illegible]

سابر بهزاد خط [illegible] بسیار [illegible] که الوند را [illegible]

زدن چنین شاهی [illegible] و [illegible] خورشید عالم آرا از فروغ دم زدن

دعوای فروغ[1] [illegible] شاهی در جبینه [illegible] چون

---

[1] شمع شاه را [illegible] که [illegible] آن [illegible] که از [illegible] صدق نباشد فروغ
[illegible] خواندم [illegible] نوشته شد [illegible]

[illegible]

بجوار بهشت[1] فتح دفتر دفتر گردانید و از تزلزل و هراس خاطر میرزایان الوند در مقام قرار و شکیبائی

نماند [illegible] آگاهی یافت بعد توقف عنان عزیمت بجانب [illegible] داشته

آتش خوف و هراس در کانون باطن آن گروه بر افروخت و [illegible] کرد بار

خالعان بود [illegible] شد و در آن [illegible] و [illegible] بر افراخت [illegible]

آن شب [illegible] از [illegible] را [illegible] سپاه [illegible] درگاه [illegible]

[illegible] ترتیب [illegible] کشیده [illegible]

[illegible] میرزایان الوند [illegible] سپاه [illegible] رعایت [illegible]

[illegible] و از طرفین [illegible] شب [illegible] دلیران [illegible]

[illegible] آن گروه رعایت [illegible][2] [illegible] آوردند [illegible]

که [illegible] سپاه [illegible] بنیاد [illegible]

---

[1] [illegible] و در [illegible] نوشته [illegible]

[2] [illegible] بود [illegible]

صبح روز دیگر که خسرو سپهر تیغ زرافشان از نیام شام برون کشید بیت چو صبح کلاه آتشین

آفتاب زد از چهره آتش بیفکن نقاب ز هر طرف دلیران بکارزار عنان

از کارگاه سپهر در غره ذیقعده از نقل شیخ صفی الدین اسحاق با نام فتح و فیروزی در روز

هیچ [illegible] دولت در رکاب سپهر انتساب آورده نوع صف آرائی و صف اندازی عالی جناب

طرف کارزار بسواری سمت میمنه و میسره را بوجود خلیفه اکنفاء و حسن بیگ لله

سپاه دیگر از دلیران نامدار و سرداران نیمت شان ثابت بشبیه [illegible] ذات همایون حضرت

جهان [illegible] در جبهه قلب قرار گرفت و سرداران اوزبک نیز صفوف جنود ابدان آراسته

دلیران کارزار رسیده درست ترکمان افزوده میمنه و میسره و قلب [illegible] تعیین

خسرو سپهر [illegible] داد که شتران اردوی را با تمامی جمع آورده در عقب صف سپاه [illegible] کرده

[illegible] بعضی آنکه هر کس از سپاه کارزار رخ [illegible] تا به

۱/۱۸۲

راه گریز مسدود [illegible] بحوالی که جنگ شاید بیت زمانی که دولت گریزان بود رود گر کند راه تدبیر

تاوان بود برابر خط آمد بر اندیشه اش به رها بر خود [illegible] ابا عمیق آن دو سپاه

گران از تبوه صفوف [illegible] میدان [illegible] فارغ گردیده از [illegible] جانب

[illegible] جنگ [illegible] آهنگ [illegible] و غلغله [illegible] و تکبیر از [illegible]

در گذشت دلیران [illegible] دست [illegible] در ساحت

[illegible] آورده که [illegible] داران [illegible]

[illegible] آهنگ [illegible] خروج [illegible]

تیغ [illegible]

[illegible]

[illegible] بیت

و دلشو هر اژدها و نهنگ   هم برگشته روز جنگ   بر آهیخته اسب و [illegible]   ز گردان

بدان روی [illegible] ببرد   چو از رنگین تر شد تیغها   بر آمد ز دریای خون میغها

ز چوب خدنگ آتش افروخته   وز آن عالمی را بسوخته   ز بس [illegible] ز تیر از کمان

خوشتر زمین آدمی آسمان   و چون لحظه‌ای هم [illegible] بدین سوال [illegible] میان

[illegible] و ظفر [illegible] حمله [illegible] فروهشته   بیک [illegible] از آن [illegible]

نصرت [illegible] شیران [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] آخر [illegible] آلوده [illegible]

[illegible] از [illegible] آمدند   و [illegible]

[illegible] شیران [illegible] و [illegible]

[illegible] در [illegible] از [illegible] را [illegible]

فا

فا بواب [illegible] بیت   چنان آتش فتنه برافروخت   کز آن شعله در چرخ [illegible]

گرفت   ز بس [illegible] گردان   که خود چون [illegible] خون   [illegible] در

[illegible] از سر [illegible]   دیگر [illegible] راه   [illegible] از آن [illegible]

رفته از دست [illegible] از جان   [illegible] کشته [illegible]   کشته [illegible] برگشت سپر

[illegible] آن [illegible]

[illegible] آتش غضب [illegible] التهاب [illegible] و شمشیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در [illegible]

از یمین دولت و یاوری دین خاقان خلافت قرار به صمصام انتقام و سنان اعتصام [illegible]

حکم کرده‌اند که دلیران قزلباش [illegible] حمله کرده به یک زخم نیزه بنای ثبات آن تیره‌بختان را

سست نموده [illegible] دمار از روزگار ایشان برآوردند بیت [illegible]

خواه را [illegible] که از جا برد کاه را ز [illegible] اعدای الدوله [illegible] وسیدی غازی بیگ و در حمله

بیگ[1] که از اعادی [illegible] طعمهٔ شمشیر و ذخیرهٔ عقاب تیر و زاغ و زغن [illegible]

[illegible] غازیان نصرت قرین گردیدند و [illegible] بقیة السیف تیغ آتش [illegible]

دین [illegible] مخالفان [illegible] که در

[illegible]

[illegible]

انا فتحنا لک فتحا مبینا [illegible]

[1] وسیدی غازی بیگ [illegible]

وگشت

و گشت [illegible] و نصرت [illegible] ایام [illegible][1] [illegible]

[illegible][2] الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و [illegible] جنده

و هزم الاحزاب وحده [illegible] بیت [illegible]

[illegible]

تعز من تشاء [illegible]

[illegible] تؤتی الملک من تشاء [illegible]

[illegible]

[illegible] تذل من تشاء [illegible] تنزع الملک ممن تشاء

[illegible] یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید [illegible]

[illegible][3] [illegible]

[1] [illegible] [2] [illegible] (مستقلان) [illegible] [3] [illegible] گشته

زنگنان سوار کارزار بعد از آنکه بعضی شتافتند که در پی سوارگان قتال و رکضه گریخته بودند
رسیده طرح گریز نهاده بودند فتنه سراسیمه و مضطرب گشته از عقب غازیان غضنفر آیین
با جنود غازیه و منصوره بر وقت ایشان رسیده همگنان را طعمه سباع و ضباع گردانیدند
و آنگاه که از آن سبب به نگهبانان که از طرف ایشان راه گریز نهفته سپاهی به پیش فرستاد
در پی آمده که هر سپاه سبب کم آب در آن راه مرکب جانش در دم عدم و هیچ گاه
در هر گوشه که قدم در آن نهاد نگذشت زنده کاش نخوابت فن نهاد الغرض آزردنبائی
از آنکه بجز دولت قاهره هست غازیان بزرگ و مجاهدان دلیر کشته و اسیر گردیدند
در معرض تیغ بلا رسیده که هشت هزار سر در آن گرفتند و از کوه حولان قرار مرکب
پادشاه بگزیدند آنکه گرسنه غیر ایران و کارها که به همراهی سپاه آب جان بالکلیه برده بودند
به جانب غنیم بدید وجهت بیرون از حد از اسبان راهوار و شتران بارداری ایشان

بر

رفت رفتار و جناب نصیب در دو ماه از دو نوبت در ختام و در دیش گرفتند و طلب بلاد عراق
سابق آن سه تا النصیب نجف پادشاه متوجه صفات بعد از ارتسام نکاب
العطیات بهمین فتوحات در بطن منزل قبه چتر بارگاه با اوج مهر و ماه برافراشته و در روز
که در روز پیدا در دفع خانخانان سه بر صف در میدان شجاعت جانبازی کرده اند کوشش
لازم جانبازی نیک نامی بجا نموده بودند سلطان آن ملک نیز از تیغ جان و ملک
گذشته بگردید در ساعت دل به نوال بیغم در جهان برگشت و هر یک ایشان را
در خور کوشش بنوال و بخشش خوشحال مشمول گردانید آن شب در نهایت نشاط و
عشرت بگذرانید و صباح که نوبه نو رسیدن سعادت بود رایت عظمت و کوکبه شاهی به باب
دار السلطنه تبریز رفیع گردانید و هم روز به آن شهر را طرب آلود صبح آن مطلع سعید الحمد لله
زینت یافت مسیر دار السلطنه تبریز از جلوس ابد مانوس پادشاه

[illegible]

کشورستان خونریز وارتفاع یافتن رایت ملت بیضا بیمن دولت پادشاه ظفر لوا

چون نگارندهٔ صحیفهٔ تقدیر بتغییر الذی بیده الملک وهو علی کل شیءٍ قدیر

صفحهٔ روزگار را موجب حدیث صحیح ان الله یبعث علی رأس کل الف

سنة من یجدد لها دینها [illegible] که مذهب حق

که از [illegible] طریق [illegible] قریب

[illegible] طریق مرتضوی [illegible]

[illegible] آن [illegible]

سازد [illegible] لهذا از [illegible]

آن [illegible] آفاق [illegible]

[illegible]

[illegible]

بخت [illegible] اقبال فرو گرفت [illegible] که از [illegible] اقتضای

کلام معجز نظام سرور اولیا علی مرتضی علیه السلام در باب علامات ظهور صاحب الزمان

صلوات علیه [illegible] از مغیبات آن سرور [illegible]

در دیوان شریف [illegible] و آن شاه بیت این است شعر صبیٌّ من

الصبیان لا رأی عنده ولا عنده جدٌّ ولا هو یعقل درخور

آمده [illegible] آمده [illegible] ظهور [illegible]

[illegible] دیگر هم در کلام معجز نظام آمده است شعر لکل قوم دولة ودولتنا

فی آخر الزمان واول صبیٍّ من الصبیان لا رأی عنده

الی آخره [illegible]

[illegible]

لنا شعر [illegible]

گردون برافراشته و در اوقات برتبه عقبی رسیده‌اند که بخدمت نایبه از عقول شریف است
فائز بوده‌اند و در دو صدق و صفا و عقبی و دنیا دیگر از بدایع اسرار غیبی آنکه قاضی
محمد غفاری قمی کلمات معجز آیات این شاه بیت را در عدد مطابق کلمه صدق انجام
ما هو الا شاه اسماعیل بن حیدر بن الجنید الموسوی یافته
است و این دو فقره تاریخ و باهر که سابقه این دولت ابد انجام و ظهور حضرت
صاحب الزمان و منتظر خواهد بود القصه از زمان ابتدای دولت ابد پیوند پادشاه
جلیل شاه اسماعیل [illegible] پادشاه از قلع [illegible] سلطان دین و دولت بر مسند عزت و حاکم
حرمت سوار گردیده فتح و ظفر بر دوش [illegible] در [illegible] مبالغه می‌نمود در هر وقت
بنا بر فتح بوده و [illegible] گشته [illegible] توجه حیث شئت فانک منصور
از مقوله [illegible] است [illegible] و [illegible] ثابت [illegible] است
این [illegible] نوشته شد [illegible] پادشاه

که پادشاه و شاهزاده از ابتدای تابش صبح دولت روی نموده از آن جمله فتح دارالسلطنه تبریز است
که از اتفاقات عجیبه آذربایجان است بدین تفصیل که چون پادشاه مؤید منصور در
موضع شرور [illegible] گردید و [illegible] فتح و ظفر مسرور گردید از آن مقام بهجت آیات
[illegible] و [illegible] بصوب دارالسلطنه تبریز در حرکت آمده و در روزی که [illegible] سنه
است و [illegible] ساعت
ملک تبریز از [illegible] فردوس برین خاتمت گرفت و [illegible] وجود
عراق [illegible] و [illegible] آن دیار [illegible] و [illegible]
[illegible] آن مملکت
مفقود و نابود ساخت و طریق رضیه مذهب حق [illegible] صلوات الله علیهم که مدت
[illegible] بنا بر غلبه [illegible] و تفوق [illegible] در زاویه اختفا پوشیده و محجوب بود [illegible]

ظهور آورده روی منابر و وجوه دنانیر بنام سامی ائمهٔ هدی علیهم التحیة والثنا زیب و زینت

بخشید و لوازم اعتقاد مقرون گردانید که در مساجد و معابد و محاریب امر فرمود که جمعهٔ تبریز

شعار شیعهٔ امامیه موذنان در عقب تکبیر کلمهٔ اشهد ان علیاً ولی الله گفته و از

پی حی علی الصلوة و حی علی الفلاح حی علی خیر العمل محمد

و علی خیر البشر گوزانیده و هر کس شعار اهل سنت ظاهر نمود تیغ [illegible] عقوبه علیه

[illegible] از هر نوع خویش از [illegible] نوشته شد متعصبان [illegible] که [illegible]

لازم دانسته و لعن [illegible] عثمان ابن ابی طالب را [illegible] و اهانت [illegible]

مستوجب شده اند در آتش انتقام چون خس و خاشاک [illegible] سیاه و [illegible] از درجهٔ اعتبار ساقط

گردانید در هم شکست شعب ائمهٔ هدی علیهم التحیة والثنا در دو دولت پادشاه کشورگشا

بر روی منابر [illegible] نظام مذهب حسینی در [illegible] ملت جعفری

با عمل [illegible] طور [illegible] ائمهٔ اثنی عشر گردید و چنان

متعصب [illegible] که [illegible] عباس [illegible] شعار [illegible] بود از جمله

[illegible] انتقام [illegible] و رسال [illegible] آفاق

[illegible] گردید [illegible] و دیگر

[illegible] خاک [illegible] خویش [illegible] تیغ آتش بار [illegible] ملک

آورده [illegible] متعصب [illegible] چون [illegible]

امامیه [illegible] بیت [illegible] ولت [illegible]

آمد [illegible] شاه [illegible] کشت [illegible]

[illegible] مرتضی [illegible] آل [illegible] علی ابی طالب [illegible] مراد

[illegible] گرفت [illegible] درخت [illegible] گلشن

مسعود سر بجوخ برین رسانید امرا و سرداران که در رکاب عالی در موکب قتال [illegible] پسندیده

ورزیدن در وقوع انعامیه بمراحم [illegible] سرافراز گردیدند و در همان روز بر مسند [illegible]

[illegible] روز [illegible] حسن بیک [illegible] وکالت را بافتخارش سپهر برین رسانید و [illegible]

[illegible] فرزند زاده شیخ محمد [illegible] را که سالها وزارت سلطان [illegible] بوده

در خدمت محمد آباد [illegible] شیروان بعد از اسمعیل شیروانشاه [illegible] پیوسته

[illegible] حضرت [illegible] علم [illegible] حضرت [illegible] مستقیم [illegible] رسانید وزیر [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] آذربایجان [illegible] شیره [illegible]

[illegible] عقد [illegible] دولت [illegible] منصب [illegible] صدارت [illegible] شریعت [illegible]

[illegible] شمس الدین [illegible] که [illegible] آنحضرت بوده اند [illegible]

جیوش [illegible] ترکمان [illegible] حضرت

بر ترکمان

ذاکر

[illegible] صاحبقران [illegible] سرافراز گردید [illegible] عام و

[illegible] اکرام [illegible] جمشید [illegible] کامران [illegible] آفتاب

[illegible] شاهنشاهی [illegible] آن [illegible]

[illegible] همگنان شاهان [illegible] زنان

[illegible] تاج [illegible] تاج [illegible]

[illegible] خسروانه [illegible] دار السلطنه تبریز [illegible]

[illegible] قرار دادند [illegible] بیک [illegible]

[illegible] شاه [illegible] با عدل و داد [illegible] سلطان [illegible] آن [illegible] مفتوح گشت

الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و اعز

جنده و هزم الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر

گفتار در کیفیت ظهور تاج وهاج این هیات خاص که منتسبان

دودمان علیه مکان صفویه از تلبیس آن مسمی بقزلباش گشته اند

بر متتبعان احوال روزگار و متفحصان حوادث لیل و نهار مراتب اسرار در تتق استتار

نماند که بعد از فتح مملکت شروان چون جهت [illegible] مریدان [illegible] در موضع

نخجوان [illegible] بارگاه جلال گردید پادشاه [illegible] عزیمت [illegible] جانب [illegible]

صدق آئین رایت فتح آیت و نصرت [illegible] در [illegible] داده عنان [illegible]

بر [illegible] معطوف گردانید و در اثنای طریق بعد از عبور از آب [illegible]

[illegible] آن پادشاه

[illegible] ظاهر گردید چنانچه [illegible] در کتاب [illegible]

[illegible] که آنحضرت [illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible] عظیم [illegible] که بطول [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] ساطع [illegible]

[illegible] آن پادشاه [illegible] در آغوش آورده [illegible]

[illegible] همچنان در آغوش آورده [illegible]

[illegible] سلوک [illegible]

[illegible] آن [illegible] ساطع [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] کرام گردید و [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] علیه مکان صفویه [illegible] ارادت آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] صفوی [illegible] و [illegible] و ارباب ارادت

جلیس آن از دیگران ممتاز بودند بعد از آن حالت پادشاه بیدار در خاطر خطیر همایون

گذشت که این جواهر و ظروف‌های مناسبه را با همه آن عمامهٔ نفیسه که چندی در نزد ما ست

ذراعی مرتفع از سایهٔ عمامه که محفوظ نموده بودند با این هیات فخر که اکمال تاج [illegible]

است متصور نموده و [illegible] سلطنت دارالسلطنهٔ تبریز از صوب همایون [illegible] علم

نادر [illegible] شخص را که در آن وقت در دست [illegible] ارادت این دودمان علیه صفویان

صاحب شاخ اعتقاد دیده [illegible] که سلطنت صفویه [illegible] موصوف [illegible]

[illegible] قرار دهند که گوشه [illegible] این جواهر را با این هیات فخر که اکمال تاج [illegible]

[illegible] که ملازم این دودمان علیه صفویان و مذهب حق ائمه هدی علیهم السلام و [illegible] است

آنکه آن شخص [illegible] از ذریع عمامه [illegible] امام المتقین [illegible] شاه ولایت

علی ابن ابیطالب را در عالم رؤیا مشاهده نمود که آن [illegible] را از روی تعلیم [illegible] آموخته

[illegible]

[illegible] پادشاه آن حضرت آن [illegible] [illegible] تاج با این هیات فخر و [illegible]

[illegible] پنهان [illegible] پادشاه [illegible] کامکار بعد از ورود به دارالسلطنهٔ تبریز آن شخص را طلب

[illegible] آن گفت [illegible] آن [illegible]

[illegible] در خاطر اشرف [illegible] بود [illegible]

[illegible] آن حالت حیرت [illegible] از کیفیت آن اطلاع [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] کیفیت آن [illegible] از اول الی آخره از تعلیم

امام [illegible] التعلیم [illegible] آن مقدمه [illegible] اشرف [illegible]

[illegible] ارادت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

طبع ناخوش و سیر غافل ستوده آراسته بنابر ظهور این دو قصور در قصور عام گردید و از آن زمان

تا حال منتسبان آن آستان کعبه نشان به پوشیدن تاج وهاج سرافراز گشته سربلند باشند

گردیدند و کیفیت آن دو فقره آنکه در کتاب [illegible] ارباب طریقت گشته [illegible]

و اهالیان درگاه سپهر اشتباه شنیده بوده پیشکاران دربار یعنی [illegible] حضور را قدرت و جرأت

استفسار آن نبود تا زمانی که پادشاه [illegible] حالیکه کمر [illegible] انجام داده است [illegible]

یک ساعت از شب گذشته آن سلطان مرحوم گردیده و مقدار ده از طلا در کمر [illegible] و [illegible]

آورده [illegible] و صبح روز [illegible] طرف مشرق حرکت و ترتیب نموده خلع و [illegible]

و علم و حیر و حشم [illegible] آداب سلطنت است معین نموده بوده و [illegible] بعد از طی

و اولاد سلطنت ملوک [illegible] چون این حالت در نظر ارباب دولت و [illegible] ثابت

مستبعد می‌نمود تا از خواص درگاه [illegible] خطیر [illegible] جان جرأت [illegible] این قضیه

نمود به حقیقت [illegible] شرف در آورده استفسار نمود که از طلوع [illegible] پادشاه دنیا [illegible] عنایت

بیان فرمود که در دو فقره [illegible] الی آخر [illegible] رسول [illegible] و [illegible] و مرحمت

بنابر [illegible] درگاه [illegible] آورده [illegible] این عادت و طاعت و تبعیت [illegible]

[illegible] که بجانب [illegible] معروف است [illegible] از [illegible] حسب [illegible]

حدیث صحیح نبوی [illegible] اتفاق افتاده که آن شخص که [illegible] این قضیه استفسار نموده شاهنشاه

البته [illegible] که از [illegible] شاه [illegible] ایران [illegible] است و [illegible] در [illegible]

پادشاه [illegible] در جواب آن [illegible] جواب [illegible] شاه [illegible]

که از آب [illegible] حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]

[illegible] شاه [illegible] گشته [illegible] طلوع [illegible] در [illegible] بعد از [illegible]

آن بزرگواران [illegible] توفیق [illegible] که این [illegible] از [illegible]

صبح میگردید و ازان طرف که [illegible] از طرف دیگر چون سگ صاحب رقیم آمده دم بدم

ملازمت مینمود و [illegible] مرکب همایون [illegible] آن [illegible] از [illegible] طرف

میشد و گاهی از غایت دلداری آمده پا [illegible] مرکب خاصه [illegible] کرده بودیم

و از [illegible] مرتبت که از [illegible] این [illegible] در مقام هواداری [illegible] از زبان

که شرف ملازمت یافت [illegible] این بیت سگ صاحب کهف روزی چند

پی نیکان گرفت مردم شد [illegible] احوال آن روز [illegible] تقریر نموده و حقیقت خواب

[illegible] پادشاه [illegible] ظاهر گردید

که آن روز حضرت [illegible] صلوات الله علیهم [illegible] و برکات ایشان

است [illegible] کیفیت مذهب ائمه علیهم السلام مینموده اند والله الموصل الی المقصود

لشکر کشیدن پادشاه جهانگشای بدفع علاء الدوله ذوالقدر و آمدن میرزا

الوند در غیبت اردوی همایون بدار السلطنه تبریز و فرار نمودن او از استماع [illegible] شاه [illegible]

[illegible] مظفر لوا چون حضرت شاه [illegible] در دار السلطنه تبریز [illegible] بهنگام

آنکه نسیم [illegible] مزاج [illegible] نبات را از [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] آب [illegible] بیت بهاران

[illegible] بهشت [illegible] همه [illegible] لاله بود

[illegible] صحرا نشینان [illegible] همه دشت چون جنت آراسته

در این وقت [illegible] پادشاه [illegible] دولت [illegible]

[illegible] علاء الدوله ذوالقدر [illegible]

[illegible] آمدن سپاه [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

قادری به ذخیره و مهمات خود مهیا و جمعیت و لوازم گشته از دار الملک تبریز به عزم پیشتر به عزم

استقبال معاندان دین و دولت لوای نهضت برافراشت [illegible] بالا [illegible] سالار [illegible]

خان [illegible] یعقوب اردوخان سلطان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

لشکر [illegible] برآمد خروش [illegible] جوش بجوش اندر آمد سپه زان خروش [illegible]

آن سپاه گران [illegible] ترکمان [illegible] [illegible] در رکاب [illegible]

[illegible] از راه [illegible] [illegible] شتافته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روز در

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] منزل بمنزل [illegible]

وحوش و طیور اوقات [illegible] [illegible] [illegible] استقبال [illegible] [illegible]

می‌بود در [illegible] [illegible] [illegible] رسید که امیرزاده [illegible] [illegible]

[illegible] آگاه گشته [illegible] [illegible] [illegible] دولت [illegible] [illegible] [illegible]

کشته

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] از اطراف و جوانب [illegible] [illegible] جمعیت [illegible] [illegible]

جمع آورده به سواری جنگ و جدال [illegible] [illegible] [illegible] دار الملک تبریز گشته [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جمعیتی [illegible] [illegible]

[illegible] آورده متوجه دار السلطنه تبریز گردید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ترتیب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از راه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دار السلطنه تبریز بعزم رزم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] آگاه گردید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پادشاه بجهت اشتغال داده ساعت دشت ارزنجان از تقدم مقدم سپاه چتر ظفر خرگاه
گردید و از آن موضع سمند دولت در رفتار باطراف تبریز انعطاف داده [illegible] رجعت
پیمودن طریق مبالغه نمود و از ورود قلعه [illegible] فوجی از ابطال رجال [illegible] لجه
قتال بسبب استعجال بدان نیت که [illegible] ارباب ضلال تاختن آورد و بصیقل
تیغ آبدار زنگ جدال و جوش طغیان از مرآت ضمیر [illegible] زدایند به پایه کوه پیکر
در رفتار نشسته عنان عزیمت بصوب تبریز معطوف گردید امیرزاده الوند از توجه [illegible]
ملول آگاهی یافته [illegible] خویش [illegible] و [illegible] بر پشت گردانید
و با [illegible] دیگر [illegible] جهت [illegible] از راه همدان و [illegible] بعداد
راه فرار پیش گرفت و چون روزی در بغداد [illegible] از بغداد
[illegible] قاسم بیگ [illegible] که از عظام [illegible] بود [illegible] در آن

دید روحی از محنت روزگار خارج گردید شعر چنین است آنچه از این روزگار [illegible]
[illegible] که خار [illegible] جگر چون [illegible] نزول جلال رایت سپهر
[illegible] داد و از [illegible] سعادت [illegible] آن [illegible] توقف نمود
[illegible] عظام [illegible] که در غایت استعجال [illegible] بودند فراهم آورده
[illegible] ظفر [illegible] سپهر آیت سعادت [illegible] رجعت تبریز
معطوف داشته و بار دیگر ساحت آن خطه طیبه از غبار سم سمند خوشخرام [illegible] ساحت
[illegible] زمستان [illegible] در آن موضع بهشت نشان قرار یافته و [illegible]
[illegible] سپهر [illegible] برافراشته
طلوع [illegible] مهر [illegible] رایت پادشاه گردون حشم [illegible] کیفیت تسخیر آن ولایت
چون سید مملکت آذربایجان از خوف [illegible] پادشاه [illegible] رنگ [illegible]

و در آن زمستان قشلاق بهادر خان در بلده عنبر بیز تبریز اختیار افتاد و بنابر عدالت
و رعیت پروری که آن حضرت را بود هر یک از امرای عظام و خلفای کرام را بحسب مراتب و رتب
بلند و قدر استعداد طبقه به طبقه و سیورغالات [illegible] بیکران در ظل رایت سپهر آیت
جمع آمده از نسیم ساحت خوش [illegible] شرف دولت [illegible] و در آن سال سلطان مراد بن
یعقوب بیک بن حسن بیک را که [illegible] عراق عجم و فارس و کرمان با توابع و مضافات
[illegible] بود [illegible] و [illegible] واجب [illegible] از [illegible] شد [illegible] این
[illegible] امرای عظام و سرداران [illegible] جرائم را [illegible] نقش این اندیشه بر صحایف خاطر آن
گماشت و [illegible] که [illegible] این دولت [illegible]
موقوف به انهدام بنای تسلط و جبروت سلطان مراد بن یعقوب است که خود را وارث
مملکت پندارد و از استقلال [illegible] دولت [illegible] گشته [illegible] که در خاطر

محو داشته همگی همت مصروف این حالت روز افزون است بیت چو صاحب [illegible] بود در جوش
[illegible] بود [illegible] دشمن کینه جوش بعضی دیگر چنین توان گفت روی
[illegible] عظام و خلفای کرام همگی [illegible] و خوض طوایف زبان بمداحی پادشاه
کامروا گشوده برای آفتاب [illegible] و [illegible] غیرت [illegible] آفرین خوانده و
متفق الکلمه و اللسان معروض داشته که آنچه رای عالم آرای پادشاهی که آیینه چهره مقاصد
[illegible] مراد و مطلب غیر آن نتواند بود بیت [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible] [illegible] ما
در آن زمستان که پادشاه گردون شأن در بلده طیبه تبریز قشلاق اختیار نموده بود و نقش
این اندیشه بر [illegible] خاطر [illegible] و سلطان مراد بن یعقوب که [illegible] الملک
[illegible] پادشاه [illegible] [illegible] که از [illegible] و [illegible]

قرار قشلاق فرموده سنبل حال مردم پادشاه خیول رایت استقلال می افراشت

و در او خزان قشلاق بهمه اطراف خوش بوی صبح گذار لعبت و دلبت همراه

لوای توجه برافراخت و هیچ نقش مخالفت پادشاه سپهر رتبت بر صفحات نکشیده نیز

این ارتفاع خبر بر بساط چمن سوسن آشنا پادشاه [illegible] عندلیب [illegible] قرار گرفت

در وقتی که از قرار نزول خود ملک سپهر در خوبیت اشرف شرف داده [illegible] نمود و نیم

نوبهار [illegible] از اعتدال مزاج نوبهاری روز دی بایست دارد آذار از آتش برق

[illegible] خود [illegible] را احراق داده رحمت [illegible] باد داد [illegible]

در [illegible] زنگار گون زلال [illegible] روی [illegible] [illegible]

در میانه [illegible] خود را [illegible] پادشاه [illegible] با سپاه [illegible]

و جنود [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible]

گو

خود می پنداشتند و در روز مصاف فلک ادبار در دودمان مخالفان می انداختند در خلال تهیه

[illegible] رایت جهانگیر لعبت [illegible] برافراخت و چون سپهر [illegible] در طی [illegible] قطع منازل

[illegible] در منزل [illegible] مقام [illegible] هیچ مکان [illegible] قرار گرفت و در

روز یکشنبه بیست و سیم ذیحجه [illegible] از آن [illegible] بعزم [illegible] لوای کوهستان

[illegible] عساکر مخالفان برافراخت و [illegible] حرارت هوا از ان حرکت متقاعد گشته

آن روز [illegible] لطف [illegible] فرموده در موضعی که [illegible] آب [illegible] بارگاه

[illegible] [illegible] آب [illegible] داشته

که این [illegible] روز [illegible] از آب [illegible] آسمان

[illegible] خود [illegible] در موضع [illegible] آب [illegible]

[illegible] حرارت هوا [illegible] روز [illegible] نزول

در شهر متعاقد [illegible]

و بیخ موهبت اقبال میمنت مآل [illegible] خواهد بود پادشاه [illegible] نژاد

ذکی و کرم سرشته به بهشت [illegible] [illegible] و زبان الهام بیان گهر ریز

که [illegible] را که از سرچشمهٔ ذوق سیراب خواهد [illegible] سحاب [illegible]

را از سموم [illegible] حیات [illegible] و در گلزار [illegible] که [illegible] بارها [illegible]

دارد [illegible] از [illegible] بزم [illegible] سازد ذالک فضل الله یؤتیه

من یشاء آنگاه به اعلام [illegible] جنود ظفر ورود را [illegible] در آن موضع [illegible] بود

در [illegible] بهر یک از [illegible] زبان [illegible] و [illegible] بدیگر

[illegible] به [illegible] چون [illegible] آتش [illegible]

در [illegible] ضمیران [illegible] خانهٔ شیرین دهان [illegible] ظاهر

گردید [illegible] دستگاه [illegible] شادان [illegible]

زبان به دعای دولت [illegible] قدوهٔ [illegible] گردید نقش [illegible]

[illegible] بدین [illegible] گردید و هم در آن موضع قبهٔ بارگاه پادشاه

[illegible] سپاه [illegible]

[illegible] سپهر [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] نصرا عزیزا [illegible] دین

[illegible] پادشاه [illegible] جنود ظفر [illegible]

سپاه [illegible] آیت [illegible] میمنه و میسره و مقدمه و

ساقهٔ جنود ظفر ورود [illegible] سرداران [illegible] بیگ [illegible] و

[illegible] و [illegible] بیگ [illegible] آفتاب

[illegible] قلب [illegible] گردید شعر [illegible] قلب [illegible]

زبان عنان رستم رکیب   چنان در چنین روز آمد چه   خود بسته راه گذر چپا

صف جنگ شکسته پاس   مگذاره ای اعدا اعراس   دلاور نتاب سلطانزاد دیگران

ز قلب و جناحین و مقدمه و ساقه لشکر که از خود ابردان کاردار و دلیران بود که

با دلاور ابنده به مشکانیه ترتیب داده   مردان کوه صف آرا گشته   و به موجب گشت

سپاه بر موجب گرفته قذف فی قلوبهم الرعب لا توهم غازیان غضنفر صولت

پلنگان لخت بالت مردان بیشه بر خود قزان آهنیه رفته پیش صف سپاه خود را

لعرابه در استحکام نموده   الطرف و مورود ابکر ز اطفال اسباب و تخته های چوب شنین

برآورده بیت   زمین چنان از کف حکم ساخت   که بر خود صفای چو بر گشت ساخت

پس از تعین و آئین لشکرگاه سرداران هر طرف و دلاوران هر دو صف باشتعال

آمدند چون دست و رنده از هر کنی آتش جوب بالا فرو رفته و رخت تیر کمک

دیدم

دمبدم بران آتش میرفتند سنان خاراگذار از ابدان چون ارسال تیغ گلگون جلادت

کارزار چشمه های خون روان گردید و از جناح آن چشمه بحیه گون چون دجله دو ذات

رودهای غلط در صفوف معرکه رستم جوشان گشت   هم زبرآبدار جوشن طالبان نمید نو نیش

اهرمی گویی خوش گلگون معرکه قتال بر پا شد   سحاب تیغ خونریز صفوف شکر کوه را

از گلهای آتش چون گلستان بهار بیاراست   و شعله درود کارزار جهت دشت کارزار را

لاله زاری ادم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد ساخت

بیت   شهدان بیشه پلنگان کوه   بهم در ستیزه گروها گروه   برانگیخته اسب و

انگیخته گرد   که مردان بر او تیغ گذشته   برآمد در ره ز خون سیل   که بر ...

برنده تیغ   چنین بود تا معرکه قتال و بنیان گردان بود   از طرفین کشش و کوشش بر سنه

رسیده که مردان و دو دلیران ترک را از کار رفته ... اثر قوت و ضعف و غالبیت

و شوکت هیبت ایشان از مشاهده آن بظهور رسید دلاوران عرصه وغا و نهنگان لجه هیجا
در اوان جنبش آتش غضب ایشان و خروشان بسیوف برق سیما و اسنه ثعبان آسا و اعمده
کوه فرسا دست و بازوی بهادران جلادت نشان برآوردند و سپاه ترکمن نیز جبهه
ثبات و قرار در کشیده در مرحله نهایت جهاد بعمل آوردند و هر دو طرف ... [illegible]
چو شد ... ساغر ... [illegible] پیوسته تیره آفتاب ... از شدت ... رسید
که تا ... غبار ... کارزار از سپهر ... [illegible] و کار ... بدان شاه ... [illegible]
سپاهی ... ظهور رسیده از ... [illegible] ... و
چون ... [illegible] ... و از کثرت ... [illegible] ... و
ثبات ... [illegible] ... ثبات ... [illegible] ...
پر از ... [illegible] ... آن ... [illegible] ... و
کمان

کمان ... گذشت بیت ز خون ... [illegible] ... ز بس ... [illegible]
... [illegible] ... ره ... [illegible] ... ز ... [illegible]
... [illegible] ... چون آن ... [illegible]
... [illegible] ... که ... [illegible] ... از ...
... [illegible] ... ز ... [illegible] ...
... [illegible] ... و از ... [illegible] ... نصرت و ظفر ... [illegible]
... [illegible] ... از ...
... [illegible] ... تؤتی الملک من تشاء
و تعز من تشاء ... [illegible] ... و از
... [illegible] ... ولا تیأسوا من روح الله

ان الله مع المجاهدین بشارت ظفر و نصرت دمیدن آغاز نهاد دلیران

[illegible] و هنوز آن نامیان تند خو بخود دولت ابد مدت سر بر [illegible] خان [illegible] دولتخواه

چون ببر و گرگ [illegible] شیر و پلنگ [illegible] از پیش برداشته [illegible] تا

که طاقت و توان تعاقب در [illegible] و وقت تنگ [illegible] پایان موجب بود

تعاقب [illegible] اکثر [illegible] نیم شیر [illegible] ملت و [illegible]

جان [illegible] [illegible] گشته

بود [illegible] نجات گشتند و [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] از [illegible] تعاقب [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] سلطان [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] داده ده هزار سر دیگر از [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] که در آن [illegible] نصیب [illegible] گشت که [illegible] از حیز تعداد بیرون

گذشت اسب و شتر و خیام و فروش و [illegible] [illegible] که [illegible] از [illegible]

آن [illegible] خود [illegible] بعد از این فتح نامدار [illegible]

بلند کردید [illegible] که در روز [illegible] [illegible] رسید [illegible]

گردید [illegible] کیفیت این فتح نامدار [illegible] [illegible]

دولت و [illegible] از استماع این خبر [illegible] گشته [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیت   [illegible] از فیض [illegible]   بر آمد کوکب اقبال شاهی

سرافراز شدن خامهٔ مشکین طراز از تقریر نهضت پادشاه

دشمن گداز بصوب دارالملک شیراز و تسخیر دارالامان کرمان و ارسال

[illegible]

محمدخان استاجلو من جهت بعد از تسخیر آن ولایت جنت نشان بخطهٔ طیبهٔ بلدهٔ کاشان

خود مؤید منصور جز خاطر خطیر از لوث وجود معاندان دولت به زلال تیغ آتشبار پاک ننمود

در دامن کوه الوند [illegible] سپهر آیات اوج گردون برافراشت و چند روز بین

فتح نامدار با طنطنهٔ [illegible] گاهی بتفرج [illegible] از دولت [illegible] چون آفتاب

دلها را عیش داده و گاهی بعیش کبک خوانان و غزال [illegible] بر کوه و دشت [illegible]

برچیده فرح [illegible] و در این [illegible] ملوک رسید که سلطان مراد [illegible] شیراز

[illegible] بزرگی [illegible] که از همه [illegible] درگاه [illegible] در [illegible]

اقطاع [illegible] شوق گشته [illegible] و منزلت اوقات [illegible] جز از [illegible]

آگاه گردیده [illegible] خان [illegible] گرفته [illegible] میان [illegible] بسته [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] خود و چند [illegible] از راه [illegible] انتقام [illegible] آرزو [illegible] خاطر

[illegible]

می‌گذارد بعد از تحقیق این مقدمات رای [illegible] مقدر [illegible] چنان [illegible]

که [illegible] آن [illegible] شکسته [illegible] برداز [illegible] بعقب انتقام [illegible]

در [illegible] و [illegible] از [illegible] مشتعل [illegible] به زلال [illegible]

گردد و [illegible] رایت [illegible] آیت [illegible] همدان [illegible] سلیمان

گردید و در [illegible] راه [illegible] طغیان و سرکشی [illegible] جلادت [illegible]

ایستادگان درگاه [illegible] گردید بجهت تنبیه و دفع شر [illegible] افغان [illegible]

[illegible] الیاس بیگ [illegible] از [illegible] [illegible]

بافوج [illegible] مقرر [illegible] آنکه بعد از دفع شر [illegible] کیا [illegible]

[illegible] و [illegible] دولت و محافظت

آن ولایت [illegible] بار آورد [illegible] دولت [illegible] آن [illegible] دقیقه‌ای از

[illegible] همدان [illegible] که [illegible]

دقایق این امور مهمل نگذارد و بعد از تمشیت این مهام خیر انجام رایت عزم و اقبال

بصوب مقصد در حرکت آمد در اثنای طی مراحل و قطع منازل از هر جا اقدام مراکب

گردون مراتب [illegible] که از ابواب [illegible] محروسه گردید و در آن خطه طیبه

توقف نمودند به سبب استعمال [illegible] صاحب قرب وصول پادشاه [illegible]

[illegible] از سلطان مراد [illegible] ساخته چون [illegible]

از جمله [illegible]

از شیراز [illegible] از کشته [illegible] مقام [illegible]

[illegible] پانصد [illegible] رایات [illegible]

[illegible] از [illegible] نزول [illegible]

[illegible] و سایر [illegible] آن

دیار مربوط گردید و عاملان آن خطه و سایر ولایت فارس چون از نزول رایات شاه دو

جلال آگاه گردیدند به تحف و هدایای شاهانه و [illegible] و مقابله [illegible] و

[illegible] آنجا به درگاه سپهر مدار آوردند پادشاه مرحمت [illegible] تشریف عاطفت

[illegible] خلعتهای [illegible]

[illegible] و سکوت [illegible] اتباع [illegible]

و سعادت [illegible] در [illegible]

[illegible] آن خطه طیبه [illegible] آفتاب

[illegible]

[illegible] بیگ [illegible] عنایت [illegible]

[illegible] گردید که بعد از تمشیت امور [illegible]

داو [illegible]

فارس بنفس نفیس، خود [illegible] درود متوجه فتح آن ولایت گردید در اثنای این
اخبار مسموع رای خیر صایب چنین گردید که محمود بیک پرناک که ولایت کرمان از دودمان
سلطان زاده [illegible] مستقل بود از استقبال نهال دولت هری و پسرش [illegible] نزاع ترکمان
ده شاهک گشته بمجرد استماع توجه رایات جلال آیات یکجا از ارکان صاحب اقبال
جناح [illegible] گردان گشته پناه بظل ظلیل خاقان مغفور میرزا سلطان حسین بن منصور بایقرا
بجوار [illegible] برد و کرمان از وجود صاحب وجود خالی گشت بامر پادشاه جهاندار
محمود خان استاجلو را با فوجی از دلاوران شجاعت آئین بجانب صوب مملکت [illegible]
ارزانی داشت [illegible] کذا [illegible] دارالملک [illegible] نموده و آن خان عالیمقدار
با سپاهی [illegible] ساز و [illegible] تمام متوجه دارالامان کرمان گردید و محمود بیک ترکمان
هنوز [illegible] خان [illegible] گردیده بود و منتظر [illegible] روزگار می‌بود چون

از توجه

از توجه محمود خان با آن سپاه بیکران آگاه گردید و آنچه در دست [illegible] اندوخته بود
با خود همراه برده [illegible] آنکه در خدمت خاقان مغفور منصور [illegible] تازه گردد و نواب
محمود خان را بدرود [illegible] و آن [illegible] فتح دارالامان کرمان میسر گشته جمیع توابع
و لواحق آن ولایت مسخر گردانید آنگاه حقیقت این فتوحات متواتره معروض پایه
سریر [illegible] گردانیده [illegible] دارالامان گردید و بعد از استماع تسخیر آن مملکت
جهاندار دارا[1] مملکت کرمان را بمضافات و ملحقات [illegible] محمود خان [illegible] مربوط
گردانید [illegible] قلعه [illegible] داشت و ذات [illegible] محمود خان [illegible]
گشته [illegible] و بعد از فراغ بال از
تسخیر [illegible] مملکت شیراز و کرمان پادشاه صاحب اقبال عنان مراجعت بصوب دار
سواد خطهٔ کاشان [illegible] خوشخرام [illegible] گذرانیده

[1] در اصل: داداع بود

فضای کوه و وادی از نخچیر و گور و میش پرداخت [illegible] اهالی کاشان جز از قرب وصول موکب آگاه

گردیدند تسلیم این خبر عجیب و مهیب [illegible] آورده [illegible] از [illegible] صغیر و

کبیر و پیر و جوان [illegible] هر یک از [illegible] دولت [illegible] گشته

ابواب شهر و دکاکین و دروب مسدود گردانیدند اعیان و اشراف کاشان حضور رکاب

قاضی محمد [illegible] امیر [illegible] جلال الدین مسعود و غیرهم بلوازم استقبال و تسلیم

تحف [illegible] بعد [illegible] از آن [illegible] اموال و

[illegible] دکاکین [illegible] واقعه [illegible] در [illegible]

[illegible] از ترتیب و اتمام [illegible] موکب [illegible]

[illegible] از [illegible] الملک [illegible] در آن [illegible]

[illegible] دیگر

[illegible]

به زینت آن می افزودند [illegible] و عوام [illegible] خاطر عشرت [illegible]

[illegible] کردند [illegible] ازدحام [illegible] از آن [illegible] مضبوط گشته [illegible] اقداح

[illegible] گردیدند [illegible] آن [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] اشارت [illegible] آن [illegible]

چنانچه [illegible] آن [illegible] اسباب [illegible]

[illegible] مقام [illegible] آن [illegible]

[illegible] آمدی [illegible]

[illegible]

جنات تجری من تحتها الانهار [illegible]

ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد [illegible]

[illegible] افشانیش [illegible]

و سراپرده و بارگاه پادشاه جم‌جاه با موج مهر و ماه برافراشتند بیت در دولت از بخت
نگاشته [illegible] زکی بی‌سحر [illegible] آراسته   برافروخت از خیمه [illegible]   بود زمین
صد هزار آسمان   پادشاه گیتی‌پناه پس از تزیین حضور فردوس لقا آن مقام روح‌افزا را
نمونهٔ فردوس اعلی گردانید و در آن جشن خلدآیین ترتیب بساط عشرت و کامرانی و صلای
عام داده   ساقیان مه‌لقا و گلرخان ماه‌سیما ساغر عشرت و کامرانی و جام طرب
از راح ریحانی دادن گرفتند   [illegible] از تاب می چهرهٔ ارغوانی [illegible] ذوق روحانی
و [illegible] افزایش [illegible] حرارت [illegible] بمسرت [illegible]
مغنیان خوش‌آواز با الحان مسرت‌طراز به هنجار دلنواز و سازندگان نغمه‌پرداز
هزار گونه نوای ساز بخواندن زهره‌جبین هم‌آواز بیت   چو [illegible] [illegible]
زخمه [illegible] دلها   [illegible] گلگون [illegible]   چو شاخ گل [illegible] گلگون [illegible]

غزلخوان

غزلخوان بخواندن [illegible]   [illegible] زبان   [illegible] آهنگ [illegible]
ربوده دل از غنچه [illegible]   [illegible]   [illegible] رونق [illegible] شده
پادشاه [illegible] آفتاب [illegible] بساط [illegible] نشسته   [illegible] قواعد [illegible] نشستن
سلاطین و اشراف و اعیان و حکام [illegible] مراتب خواهد
رتبه [illegible] نشستند   [illegible] مقربان [illegible] چوبداران
در [illegible] تزیین [illegible] صف‌آرا گردیدند   القصه [illegible] چهل روز
[illegible] پادشاه [illegible] گردید که دیدهٔ مهر و ماه [illegible] در بسیط
زمین ندیده [illegible] یکی از [illegible] سلاطین [illegible] جشن آرای [illegible] نمود
[illegible] عشرت [illegible] عصر [illegible]
[illegible] جشن خلدآیین [illegible] بیت [illegible]

بنا را که کاشانه رونق و خرم گردید خوانها در آن دستخوان [illegible] خوانهای الوان انواع

نعمت گوناگون مرتب لحم طیر مما یشتهون و فاکهة مما یتخیرون پرداخته

و چندان از اطعمه و اشربه متنوعه در آن محفل رنگ رنگ از خزانه قدرت بعرصه ظهور آورده که تا

دو سه [illegible] روز طعام [illegible] را کفاف بودی و از ذخیره ذلک [illegible] ایام انتعاش

روزگار گذشتی و چون [illegible] از سوانح [illegible] پادشاه محتشم بهره ور گشته و [illegible]

مشرب سلطانی گردید دولت [illegible] زوال پادشاه [illegible] قبل [illegible] خلعت [illegible]

از [illegible] و [illegible] و سمور و [illegible] و سنجاب و [illegible]

[illegible] نایب [illegible] چنانچه [illegible]

[illegible] ازین [illegible] اقبال [illegible]

کاشان [illegible] پادشاهی [illegible] سرافراز [illegible]

[illegible]

بهره [illegible] و هم در آن ایام [illegible] از جناب حکومت و جلال [illegible]

[illegible] بمنصب جلیل القدر صدارت سرافراز گردید

[illegible] معقول و منقول [illegible] رای [illegible]

[illegible] منصب [illegible] آستان [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] گردید [illegible]

[illegible] از [illegible] ارکان دولت [illegible] حضرت [illegible] القصه

[illegible] از [illegible]

[illegible] آرای [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] همایون [illegible]

نیز شنید و دیگر در تقریر مقال در کیفیت قتل الیاس بیگ ایغور
اوغلی بتیغ غدر والی رستمدار امیر حسین کیای چلاوی و توجه
رایات عزت و اقبال به نیت تسخیر آن ولایات و پاداش
یاغی امیر حسین چلاوی از سیاست قیامت مهابت
آنگاه که پادشاه صاحبقران از خطه هرات بعزم استیصال سلطان [illegible] سرخجه دار
افغنی شیراز [illegible] رقم سابقه تقریر [illegible] طغیان [illegible]
امیر حسین کیای چلاوی در [illegible] طریق [illegible] سرکرده [illegible] الیاس
بیگ ایغور [illegible] حسب الفرمان [illegible] چون [illegible] سرداران [illegible]
پادشاه بجهت دفع شر آن [illegible] ولایت متوجه گشت و چون [illegible]
رسید حسین کیا [illegible] از دو سردار [illegible] آن [illegible] چون [illegible]
نزول

نزول بر سر امیر الیاس [illegible] آورد آن [illegible] در وقت وصول آن دو سردار طبیعه فتنه
بنا بر رعایت حزم از [illegible] قلعه در این [illegible] دست [illegible]
[illegible] در آن قلعه نزول نموده [illegible] محافظت آن حصار نمودند و چون روزی چند بر
محاصره قیام نمود و دانست که تسخیر آن قلعه [illegible] از [illegible]
است [illegible] پیشه کرده [illegible] زبان
[illegible] نزد امیر الیاس ارسال نمود و از صلح و صلاح سخنان [illegible]
انگیز [illegible] آورده [illegible] عهد و پیمان کرد و آن امیر ساده دل صادق
[illegible] آن [illegible] از قلعه در این [illegible] دست [illegible]
طریق ساده [illegible] مخالفت [illegible]
آن [illegible] تیغ غدر آن [illegible] کرده بود [illegible]
در [illegible]

تو دیر پرده آن بر حیطه تحریر در آورد و برکت شهادت نصیب جنت المأوی ارتحال نمود

صورت این وقایع در ضمن عرض جامع عمدۀ پادشاهی بهادر خان رسیده از دیوان

مرحمت این خبر نیران غضب شاهنشاه اشتعال پذیرفته در باب رخصت بهادر و اوداخان

استواری پذیره نشد که از سبزه وار از راه سخت ریح سکون بردارد چون جعفر بیگ خان

آراسته و خرم بود و از غوغیت نسبت رستمدار ارتفاع داده تخت اطراف قلعه آ گلمندان

که همین جمع کثیر از بیت نعمان ابراهیم خان که بود خان انتقام سلطنت داشت و این قلعه

گلمندان حصاری است که از رفعت با سپهر برین دعوی همسری میکند و از متانت با سد

اسکندر هم آوازی میجست گفته اند که هر بار شاهباز فکرش راه صعود حاصل و تعیین اندازه

رفعتش برسیدن از آشیانه خیال بیت عیب گنگره اش درستیز فلک با هم گردش

بر خاکریز بنه سحاب با آشنا با هیر خندق خضیض او چون ظاهر ان

قلعه

قلعه از نه پایه سپهر ربایت سپهر آیت سرنگون دیده که قواعد اوراق بر دست ساختن ابواب

سعادت دارین بر روی مرتظان آن حصار بسته گردیده و برج و مخالفت نشسته

از دمی تیر رعد و از هر جنس سنگ جنگ مبادی رخنه گاه های قلعه را با ساختن بلهوالم نزدیک

رسانیده مجاهدان دین و غازیان غضنفر آیین بپای آن حصار حصین درآمده چون

عمیل که جای طی اکثر غازیان قلعه را در میان گرفته در روز اول بترتیب و تهیه اسباب قلعه گیری

پرداخته روز دوم فتح آن حصن حصین وجهه همت ساخته و از اطراف جنگ در پیوسته

برجی بهم چون آتش از برج و باره را از وجود معاندان بپرداخته و از نا بعدی قلعه نیز

برجی بر کش و صدمه سنگ رخنه رخنه در قصبه حیات مجاهدان دین مساعی انداخته

تیر غازیان بر صولت چون شهب دیو نیازک به حرارق اشراق سمع آن شیاطین احمقان

راه برده گرفته و سنگ رعد آن پیت طراق چون اختر اوج براین بحضیض تیره روی

دو دهش پس گذشته بر

نهادی گاه از بهر شعلهٔ قارورهٔ نفط دیدهٔ روزنگاه متحصنان بصفت ابیضّت
عیناه متصف گردیدی و گاه از سحاب منجنیق دیمهٔ سنگ اندوه بر مفارق آن
بیچارگان باریدی بیت ز هر طرف ای ناوک و تیغ   تن آسوده را کرده چون دام
کمر کو برآراز باره کردی برون   شدی بر سر سرکوب نگون   ز دیوار چو سر برزدی از حجر
بسنگ پریشان شدی مغز سر   سنگهای کوه و شراره چنین چرخ شدی تن درپی باران
فراخ دامن رنگین برآوردن چنین که از موج خون خندق بصحرا نگرند رسید و بیان
دعای مستجاب گنبد ازرق بر فراز آن حصار راه بود گرفتند در آن وقت از سحاب
بیمار خالقان تیر و سنگ چنین باران و تگرگ ستم گشته هر تیری که شیر دهر بسنگ
نگذارد ای فارغ تر نهادت فارغ نگردیدند و دلاوران دیگر بهر جان
پادشاه دین پرور بر فراز قتیلان گذاشته بجنبیدن کمند دست در برج حصار

اره

زدند و حصاریان بنات الزور جیره قهر منقوح گردانیدند قهر غضب شراییب
پادشاه عجم در وسب تیر آن دیاران غبار داده صغیر و کبیر و برنا و پیر آن روضه
تیغ و تیر گردیدند و دمن آن تیر مکث قدر معدوده کل من علیها فان گوش هوش
ساکنان آن حصن حصین رسانید در آن حصار دیار دوزخ نبی گذاشته لمن الملک الیوم
و احد القهار چنین خود منسوب حصار گلخندان و قطع و قمع
بنیان زندگانی آن دو حصنه از خاطر خطیر بدان فارغ گردید رایات نصرت دنبال
بصوب قلعهٔ فیروزکوه مرتفع ساخت در آن حصار حصین بر سر از شتاب رسته بود که حصن
سیم و لیح مستقیم تسخیر تدبیر طریق قهر و غلبه از مقولهٔ امتناع می‌شمرد ذکر قلعه چون
پسته بین از فرق و لیتهابی و صعود دیان جون جوج بر سپهر بیرون از حیز گفت
آدمی بیرون بیت که قلعه بود که مکین   از دود شیر زاغ سیمگین   حصاری چو باغ
درو سبیل بر دو شاخ طریق نوشته باشد

بیرون رفتن میر گلوش کن برده شد و چنان در خندق شگاف عمیق جراین

کوه قاف و در آن وقت آن قلعه بدان حد و قوت اسباب نبرد و کثرت ذخیره

برتبه‌ای بود که فتح آن جز به تائید حضرت وهاب و اسباب تسخیر نپذیرد بیکبار

از نزول سپاه قوت شکسته و دخول حزم ضعف و [illegible] تزلزل در ارکان

آن کوه و خوف و هراس در معدن آن گروه راه یافته قرار و ثبات از ساکنان

آن کوه سلب و مرتفع گشته با [illegible] از ایشان بظهور آمده نزد [illegible]

و از جمله خشک و تریه در محافظت جمعیت بکوشیدند غازیان نامدار و دلیران

[illegible] کارزار آغاز جدال و قتال نموده [illegible] اهل حصار

[illegible] و مدت ده روز جدال [illegible] از شام تا بام بین الفریقین آتش

قتال گرمی پذیرفته جمعی کثیر از اهل حصار به زخم تیر و تیغ [illegible] غازیان ظفر [illegible]

به جنس الهی کشته شد و در روز بیستم طریق فتح قلعه گلخندان پیشنهاد همت بلند ساخته

به نیت چپاول جمعی کوکب اقبال پادشاه فریدون فال روی بالای آن حصار آوردند

و این انتصار ازین حرکت بیم [illegible] از مهابت و سطوت [illegible] الله نصر [illegible] ا

[illegible] جا بگیر [illegible] به اقبال بی‌زوال پادشاه فریدون فال قلعه فیروزکوه

نیز بجنگ تسخیر سپاه بهرام انتقام در آمد و حسب الفرمان قضا جریان قتل عام شیوع یافته

تا ایشان [illegible] کشته [illegible] فتح [illegible] رسیده است

[illegible] مصروف داشته [illegible] جا بگیر بصوب قلعه [illegible] که [illegible] تافت

آن حصار در هفته [illegible] بر رونق کار [illegible]

و شجاعت در آن عصر [illegible]

خون میریزد و در آن قلعه [illegible] و [illegible] جوار [illegible]

داد و اسباب و آلات کارزار و یراق و جهات بسیار جمع آورده [illegible] به خوبی آورد
مقرر میکرد و [illegible] بود که او را از [illegible] خود [illegible] وثوق
تمام داشت و هیچ از [illegible] روایت [illegible] آیات آگاه کردید از میان سپاه
خود [illegible] که [illegible] جوانات [illegible] دوست [illegible] داشت و در موکب [illegible]
آسوده [illegible] و [illegible] از راه [illegible] غریب [illegible] کار [illegible]
نموده [illegible] بیت [illegible] که [illegible]
[illegible] به [illegible] دهد [illegible] [illegible] [illegible]
کرد آغاز که [illegible] را [illegible] کار در [illegible] او کرد [illegible]
همه در کار او کرد چو آن [illegible] دراز [illegible] [illegible]
موافق این ابیات [illegible] [illegible] [illegible]

سقفان

سقفان و [illegible] انقه ز [illegible] [illegible] این [illegible] از غازیان [illegible]
پیکار که میدان حرب را [illegible] لهو و لعب [illegible] پنداشته [illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] آتش پیکار [illegible] [illegible] دگر [illegible]
چون سحاب [illegible] [illegible] از هر طرف گرد [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] از کشش و کوشش بسیار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] سر سار [illegible] سپاه [illegible] پناه [illegible] و آن قلعه
[illegible] که چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و چون [illegible] از سپهر[1] برتر از [illegible] [illegible] [illegible] آواز [illegible]
[illegible] در [illegible] بیت [illegible] که [illegible]
که چنان [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] دیوار [illegible]

[1] [illegible] مسافت بود — [2] [illegible] از سپهر لفظ [illegible] [illegible] [illegible]

کذا

ستاره چو پسته نظاره گر نهری عظیم در دور آن حصار چنین داشت که آب شور ابهر قلعه در آن
سپاه ایران بودی و هیمان رود آب نیز از خندق ستخر افتاده بود القصه چنین گیا از
جنگ شیران رزمجوی و دلاوران تیغ‌زنی جوان چنین حصین تسخیر جسته ابواب حصار چنین ابواب
فتوحات داری برخود مسدود کرده و در برج و باره محافظه برآمده از اسباب بجد و
قلعه داری قلّه آن کوه بهر بین بیگانه سشی بلندی آن قلعه داری ذیب که
لد از دیش سرنگون در نشیب است کان سربلندتر کوه بر چرخ برین گوه
چو شنقاب در حصیر آرد کمین چه بر آسمان حسبه و چه بر زمین پلکاه را هم بر آسمان برد
زیبا لد و بنیانش کیوان برد فاتان صاحبقران چون نظاره حصار بستاز دل احدیدل
فرمود و شیران بیشه هیجا و پلنگان قلّه وغا چند روزی بر محاصره و مجادله پرداختند
بعد از آن بر دامن عقبه کشیده آرای وضع پیوست که بجز دو هیم و سی لشکر جرار

داشتال

داشتال آمدت پیکار فتح آن قلعه تیسیر نتوانه پذیرفت بخیر نقیض و ذات میمنت آیتش
بر بیشه کوه پیکر بیابان سپهر بر آمده حوالی و حواشی آن حصار را بنظر درخشنده اثر در آورده
بعد از امعان نظر رای عالم آرای چنان اقتضا نمود که جوی آب را که مایه انتعاش محصوران
بود مجرای دیگر اندازند که دست ادراک ایشان از تصرف آن کوتاه آید و آن حصار
چون ماهی بر ساحل اضطرار باضطراب آمده قوت کوشش از ایشان مفقود گردد و حسب
الامر این مهام چنین بیگ عدد با فوجی از دلاوران آن مهم مأمور گردیده و بانه که
زمین نهر عظیم عریض و عمیق آن را حفر نمودند و راه جریان آب بدان سمت بگشادند
محصوران سبب آتش عطش دود از نهاد ایشان برآورد و از حیرت و اضطراب بیکباره
دست از پیکار برداشتند غرض این غلام بعد از تمشیت این مهم کمر اجتهاد در استحکام بنیان
جان بسته با استقلال آمدت حرب و قلعه گیری دست برزدند و در روز سیم لرزه در ارکان

هم آب این حصار از طاقت و توان برگشته از جا و دل دست کشیدند و حصاریان

مسافت خیر آسا بغیر از بلاد حسینی مفتوح گردید شاهی سالکانش بقیه جان گرفتار گردید

و امیر حسین نیم جانی از آن مهلکه بقلعه ارک کشید و از آنجا بر روی خواهش [illegible] آورد و در سوم

دلگیرین الوثیق سوی [illegible] مقعد [illegible] بدفعه قلعه ارک نیز بحیز تسخیر گردید

آنچه صغیر و کبیر اهالی قلعه ارک بود همه تیغ آتش غضب لهیب گشته یکی را بقا نماند مگر

بعضی از اعاظم امرا که بجانب بعضی از ارکان دولت قاهره نجات یافتند و امیر حسین که

در قفس آهنین محبوس گشته بعد از چند روز بنا بر تسلط [illegible] نفاق [illegible] اسباب [illegible]

مرغ روحش از قفس قالب پرواز نمود در نتیجه و یکی سلطان [illegible] که چنین قلعه گرفتار گردید

از مطالعات آثار [illegible] سلطان [illegible] بجهت عبرت [illegible] را که باب نهم از [illegible]

[illegible] نمودند و امیر حسین که در قفس آهنین معذب بوده از غایت تعذیب [illegible]

نمود

نمود و بعد از ده روز [illegible] بعد از این فتوحات خیر گشته آیات در منزه است

بساط عیش و کامرانی گسترده گاهی به آرایش جشن بزم و گاهی بهوای صید و شکار

اوقات عزیز مصروف داشتی و در آن اثنا محمد حسین میرزای ولد [illegible] سلطان حسین

میرزای بایقرا از جوانان و [illegible] سلطان حسین برادر [illegible] میرزا [illegible] بقصد

هرات [illegible] و ترکان [illegible] فرار [illegible] آستان [illegible] آمده بعادت تقبیل

[illegible] مشرف گردیدند و [illegible] ملوک الطوایف [illegible] خواص مراجعت نموده

پادشاه [illegible] از قلعه [illegible] بجانب [illegible] مراجعت [illegible] فرموده

[illegible] ساخت [illegible] و از آن [illegible] شکست [illegible]

[illegible] ملوک الطوایف [illegible] بر آمد و در آن مقام خبر طغیان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] دست [illegible] جنابت

ملک بیچون در شرح جهان گشاید و قشلاق در آن حد به شور فرمنده و در این قشلاق اسمعیل

میرزا اینها و اقوام بعمل آمده بتجملات و مصادرات مبتلا گردیده و آیه کریمه یا مرتع

طالع شدن مهر منحوق رایت صفوی آیت از افق بلندهٔ یزد دیبا

بر طغیان خود کرده و سوختن خرمن حیات آن بیباک آتش غضب سعیر لهب

نقلهٔ وقایع پادشاهان علیه صفویه چنین بیان نموده اند که چون از ذوب صول کوکب سپهر

در تب خاقان جمجاه سلطان مرادبن یعقوب از دار العلم شیراز به دارالسلام بغداد گریخت

بود چون که ملک بدین مقرر شد و کلیه ممالک عراق و فارس و کرمان از فارس و دست تملک

دولت بیعت ذات بزرگان پیوسته گردید مراد بیگ بنیاد که بجهت خان سلطان مرادبن یعقوب

در الیه یزد بود از فرار سلطان مراد و استقبال خود تا که آنگاه گردید مضار جان در

سینه بعیش جز دل و عقل از رنگ گشته بیزار حرت واندوه بنه و متعلقان خود را

باد رشته

برداشته راه خراسان پیش گرفت و یزد را بوزیر خود سلطان احمد ساروی سپرده در محافظت آن مبالغه

بیش از پیش فرموده چه هنوز سلاطین ترکمان گمان استعطاف دولتی میبرد و چون مملکت

عراق بوزه تصرف حضرت آنخاقان قرار گرفت ایالت یزد بکپن بیگ لله مفوض گردید

و آن جناب جوقه بیگ را غلامی برادر خود تعیین نموده و بر طبق آن فرمان بهادر بیگ بنفاذ

پیوست که شاه تقی الدین محمد صفوی بداروغگی حسین بیگ لله حسب خلعت و خلعت

دار الحکومه یزد تعیین نموده بیزد در رود و سلطان احمد ساروی را از مقام مخالفت بطرح

موافقت و دولت خواهی آید و لیه یزد را بداروغه سپرده از جهات آمده و در خاطرش

کن جمیع الوجوه فارغ ساخته شاه تقی الدین محمد بر نه قت شهر رجب خاقان سلطان

نسبت دار العباده طی طریق نموده با جمعی جمیله بن اکابرین قواعد مصالحه ووفاق

ممهد گردید و در آن مصالحه و توافق ترکمه و چون ... مقرر فرمود که

مدت العمر از جاده موافقت و دولتخواهی انحراف نورزد و با فرستادهٔ حسین بیگ لاطریق

اتحاد و امداد سلوک دارد و من کل الوجوه طرف دولت و دعای صمیمیه فرو نگذارد

پس از این عهده میثاق گماشته حسین بیگ [illegible] در صحبت ایلچی بازگشته بسده حکومت مآب رسید

و در روز چند سلطان احمد بروش طریق مواجب ارمغان داشته بدر خواست وده جلالت و شوکت

ذات [illegible] پوشیده سبب [illegible] مصالحه را بسبب نقض عهد انهدام داده [illegible]

مظلوم را در هم [illegible] بتقدیر رسانید [illegible] استقلال [illegible]

گردید و در ایام حکومت سلطان آق قویونلو [illegible]

[illegible] درگاه [illegible] پناه ارسال نموده [illegible]

[illegible] نظر [illegible] دولت [illegible]

نموده [illegible] و [illegible]

باشم

باسم این جمهوری خاص نموده مصحوب فرستادهٔ در ارسال داشته [illegible]

طریق [illegible] سلوک داشته بمدلول [illegible] ان الانسان لیطغی ان

رآه استغنی سرگردان گشته [illegible] دماغ پر غرورش را

برآشفت [illegible]

فرو گرفت [illegible] سلطان احمد [illegible]

[illegible]

گردید و وقوع این وقایع در اصفهان [illegible]

[illegible] عناد و مخالفت [illegible] اصفهان که [illegible] دولتخواهی سلطان ترکمان [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت آن خاندان [illegible] گردیده [illegible]

می گفته کردید و فقط خطر از تشتت [illegible] جمع کردید راستی غیرت و اقبال محبوب

دارالخلافه بود و کوشش‌های رئیس کمیسر در [illegible] ششم جمادی [illegible] سنه [illegible] و [illegible]

اهتزاز آمد و بعد از طی مسافه و وصول [illegible] ارگ دولتی [illegible] مطلع بودند [illegible]

[illegible] از وقت طلوع نیر اعظم تا هنگامیکه [illegible] برج [illegible] شب [illegible]

[illegible] غضنفر [illegible] از هجوم آتش [illegible]

[illegible] رئیس کمیسر را [illegible] آتش [illegible] از [illegible]

[illegible] در مقام مدافعه بر می‌آمدند [illegible] سنگ [illegible]

[illegible] خبر آمد [illegible] دولت [illegible] توپ و تفنگ [illegible]

[illegible] دستگاه [illegible]

[illegible] فتح و فیروزی [illegible]

بسیاری

بسیاری [illegible] قاضی [illegible] شارع [illegible]

بسیاری [illegible] در آن [illegible] رئیس [illegible] جمعی که در [illegible]

[illegible] قلعهٔ ارگ [illegible] دولتی [illegible]

[illegible] اولیای دولت [illegible] قلعهٔ ارگ گذشته [illegible]

[illegible] در شبستان

[illegible] بین الفریقین [illegible]

[illegible] قلعه را از [illegible]

رئیس [illegible] باد

[illegible] رئیس [illegible]

از آنجمله کریمهٔ اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده

شاه عالم گشته از آن جمله ظفر یافت ترشیز به علاقهٔ آن قاهر آن برج را خطه
ترکه خراسان و حسب الاتباع صادر گردید که زیر آن برج از خس و خاشاک طول سازند
و آتش انتقام در آن زده خویش بیکبارگی بطبرش تراوش سازند تا بعجز و اضطرار
بیرون خزند و حسب فرمان سلطنت حیوان قلعه گرد خس و خاشاک بسیار جمع آورده
بنیاد و ارباب اشتعال نمودند اشتعال نایره در آن ارک رفیع بجائی رسید که هر کس از
آن جماعت مضطرب و هراسان بود ... از آن برج پناه بر سر کثیب ... مشغول
گردید ... صفت ستم بر آن روزنه صعود نموده زمین را خواهد
به کرده دخول گرفته دوستی خویش بجای آورند دخیره گران استوار بسته ...
سیاست شهادت رسانید ... آن ... از حصن آهنین ... چپیده ...
در ضمن آهنین محبوس ساخته به انتقام ... نعمت ... در زیر ... بود

در آن

در آن حصن حصین بوم گشته بود با جمعیت چون پادشاه سکندر سیر از یورش طبس گیلکی
معاودت فرموده در میدان اصفهان نیران غضب شاهی لهب در آتش دنیا بعذاب الیم
رفت با جمیع کسانی که ... ذمت گردید کذا ... سید و معتبر ...
ارتفاع یافتن لوای گردون سای پادشاه کشورستان بعزم گوشمال
فرمانفرمای خراسان میرزا سلطان حسین بایقرا و معاودت
نمودن بنا بر سر کشی نمودن اهل طبس گیلکی و قتل یافتن بسیاری
از ایشان و بیان شکار فرمودن بعد از رجعت ... که بمیامن الله تعالی ... اصفهان
در ... نهضت خسرو سپهر ... محروسه دارالعباده یزد ورود ...
... سلطان حسین میرزا ابن منصور بایقرا ... الدین حسین ... ایلچیان از نزد آن
پادشاه ... آمده مکتوب ... بود ...

و چون آن زمستان را مقرون به [illegible] که مناسب اوقات [illegible] بوده

در کشف دهانهٔ کوه معروف به [illegible] در حضور [illegible] هر که [illegible] این چمن از

از [illegible] به جواب [illegible] و بعد از [illegible] از

[illegible] کرده و [illegible] پریشان گردید [illegible] شاهزاده را

[illegible] از [illegible] لشکر [illegible] کرده [illegible]

شجاعت [illegible] وقت [illegible] رکاب [illegible] کردند [illegible]

دفاع [illegible] از راه [illegible] طبس [illegible]

شعبان سنه [illegible] طبس [illegible] و در آن [illegible]

طبس [illegible] جنرال [illegible] و از [illegible]

[illegible] آن [illegible] .

در اینجا جنرال نوشته بود که [illegible]

[illegible]

[illegible] قلعه [illegible] طبس نموده

در حین [illegible] غضب [illegible]

[illegible] طبس [illegible]

[illegible] و در آن [illegible]

[illegible] قلعهٔ طبس [illegible] از

از طریق [illegible] از آن راه [illegible]

گردید [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] چون [illegible]

از [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] و از طریق [illegible] رجعت

حقوا نموده ظاهر دارالعباده یزد را از تنزیه نزول موکب سپهر مرتبت مرتبهٔ دیگر مزین گردانیدند

و ایلچی بیگ ذوالقدر را که موجب حکم [illegible] بنظم امور [illegible] شیراز مقرر بود بنا بر جهتی که در

باب توجه [illegible] از [illegible] بظهور آمده در ظاهر یزد بیاسا رسانیدند و بعد از اندک زمانی توقف

توجه دارالملک اصفهان گشتند و چون ظاهر [illegible] بمفارق [illegible] اصفهان [illegible] که دیر

[illegible] الدین علی بیگ از ابر [illegible] عقد المرام [illegible] آن ولایت از اشرف شاهان

[illegible] مستغرق [illegible] چون کثیر از تبابعهٔ [illegible] لذتیم [illegible] بگاه [illegible]

[illegible] نمود [illegible] ملحوظ نظر عاطفت [illegible] گشته [illegible] علیه [illegible]

و چند [illegible] در میدان اصفهان به آتش انتقام [illegible] سوخته

[illegible] مملکت عراق [illegible] چون [illegible] در آن [illegible]

ایلچی دارای روم سلطان [illegible] تبرکات [illegible] قوایم سریر خلافت

[illegible] سالکین به [illegible] مسعود

مستعد گردید و از جانب [illegible] خواص [illegible] دو داد [illegible] آن

در حضور ایلچی [illegible] بر تاج [illegible] جمادی [illegible] در

[illegible] راه [illegible] کرفت و چون از [illegible] زمانه [illegible]

[illegible] گردید [illegible] بود آسمان [illegible] کشید [illegible]

[illegible] آتش [illegible] گرفته [illegible] طرح [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] لطف [illegible] اشتباه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

ولیکن بهار ارغنون نواز از بیهی چنین خبر آگهی در باغ روزگار چنین نغمه آهنگ تار مطول گرد این

وعندلیب خوش الحان بیدرنگ خبر گلبن خطبه سلطان گل بگوش برگ طرفان چمن برساند

آهو و گوزن در بساط خضرا از سایه بید سرگران رقص و بلوغ رنگین و هر دو بساط نشاط

پیمودند و بیرون چنگ در آشیانه مینا جدا جدای بلبل بجواب وجه گلبن آرزومندی

در نیاز گشودند و با زبان حال بهزبان سؤال در ترنم رنگ بلبل در آن شب دل سپیده دم گشود

نظم ای از عشقی باغی و شهر بهار جوش از پیم بهار شد گیاه خیز بسطح زمین

نیکوتر که در چمن نگار گو از اینها قامت طرح باغ در باغ زمانه نقش و نگار

ابر به شاخه آسمان بدوزید دنیای اسرار وجست از سطح میان رنگ

در هوا منعکس شود زنگار گلبن زد از شاخ نو پرچنگ بر زمین منتشر بود دنیا

در چنین بهره وقت بهار گشایش نخجیر و صید غزال و شیر از فرط خطر به هر طرف برو بشاه گور گیر

گرازه

گرازه در طرق آن زمان جهت نشاط عیش و تفرج بیرون شد که از حدود اطراف و ولایات عراق

حکام و سرکردگان اشراف و اعیان و خوانین و سلاطین و جمهور سرکردگان ولایت اصفهان

بر ببر چوگان جانوران وحشی با اسب از اطراف ولایت بجانب کهنه ایلک آمده کهنه ایلک

رو قراولیت در رفتار جهت شکارگاه سپهسالاری و در اطراف صحرا و مغرب بیات

شاه ایلات قبیله عشیره در وقت چمن سمت جانب جنگل از اطراف بهار و مجبات تمام

این منزلت رفته دلگان بهر ولایت رفته اند بحکم مطاعه شاهی بمبالغه که از جنس

نخجیر آهو و وحوش و سباع و دد هر گونه جانور که در آن صحرا موجود باشند بر قرار گذارند

و در روز موعود جنگل انداخته که در یک سمت کهنه ایلک جرگه بهم پیوندد و در یک سمت

نشان خیل از جنگل اطراف بطریق جرگه نسبت کهنه عمان با سلطنت معلوم گردیده پایان

و کوه را از خرگاه و خیمت جنگل بین و اطراف ایلات و علیق خیمه و همچنین امرای عظام

و شکاریان مأموره از اطراف ولایت سواد ساحت بیابان و کوه را احاطه نموده بودند

شکار را بدست کمربستهٔ پادشاهی که عنان اراده به راندن گرفته و در زمان معهود در

الکای مذکوره جرگه بهم پیوسته آن مقدار نخجیر و گور و آهو و پلنگ و یوز و گرگ و روباه

و ارانب و خوک و خرس جمع کرده بودند که حاسبان فکر بصیرت از احصای [illegible] عاجز بودند

آنگاه خدیو کامکار با [illegible] سپهر رفتار چون مهر جهانتاب بگشت و تفرج بیابان و کوه در آمده

گاهی به زخم خدنگ جانستان ساحت آن مرغزار [illegible] نمونهٔ معدن یاقوت و

مرجان و لعل بدخشان کردی و گاهی بطعن سنان الماس سان بر سنگ و خار آن کوهسار

دانه و لاله و ارغوان رویانیدی و [illegible] تیغ آبدار ظفر ذریعه مطلق لب تشنگان وادی

[illegible] نمودی و [illegible] به زخم گلوله گور و پلنگ و یوز و آهو را بعد از [illegible] در آوردی

و هنگامی [illegible] رسیده [illegible] از شکار [illegible] دام گشتی و چون از صید سباع و وحوش

لختی

استیفای لذت کامی نمود امرا و سلاطین و قورچیان در آن عرصه حسب الامر جنود ظفر ورود اقدام

در تهیهٔ [illegible] صید باقی وحوش رخصت کردند سخت امرا و قورچیان اعلم [illegible] که در آنجا

آنچه در همت و قوت ایشان امکان پذیر بود بضرب شمشیر و رمح و تیر و طعن سنان از وحشیان

صید نمودند بعد از آن رخصت عام از لشکر پادشاهی بظهور آمده اوساط الناس و عوام

بموجب دستگاه و عهده آن مقدار از آن وحشیان بقیه که در آوردند که حاسب وهم

از تعداد آن بنظم رنجور زبان گردد بیت در آمد وحشی چنان به کوشش که گشت

از شماره خر وحش و وحوش در دشت [illegible] و تیر بود که دام پر گور و نخجیر بود

کمند شکاری که در کار شد خر گور را پای رفتار شد چو نخجیر در دام آنچنان [illegible]

[illegible] بود از هیچ پناه خر وحش از وحشت آن شکار شده آرزومند پالان و بار

ز آهو و نخجیر و خرگوش و گور گشتند چندان در آن دشت و در که [illegible] بیابان

ز دو گوش گنبد دوار دهان   ز خون هر طرف رود سیلاب بود   همه دشت و هامون قصاب بود

در آن روز عزت افروز بهشت و شهزاده معتضد [illegible] از جوش گشته [illegible]

امور سلطنت آن [illegible] از امراء سلطنت و اشراف و اعیان و خدام آستان ملک آشیان

حسب الفرموده لازم الاطاعه تعظیم نموده و به موجب فرمان واجب الاتباع ایشان با هر چند سال

قادر روی آن و شیراز جمع آورده ساده عظیم به خشت و در کمال [illegible]

حظیره پادشاه زمان در اصفهان برافراشته است و در اطراف آن [illegible] از سنگ [illegible]

انشاء نموده بر وقت [illegible] آن پادشاه سپهر توان آخرین زمان [illegible] بعد از

فراغ از امور [illegible] خاطر [illegible] پادشاه ربع مسکون [illegible] به سوی ییلاقات گشته

بعضی [illegible] را معسکر [illegible] و در آن مقام عشرت [illegible] با عیش

و کامرانی [illegible] از [illegible] ساقی گلرخ [illegible] از

گذرانده

گرفته در بیت عشرت [illegible] پرداخت بیت   [illegible] دلپذیر

می خوشگوار   [illegible] جام [illegible]

شراب   [illegible] خنده بر گردش آفتاب   [illegible] دیگر باز کرد

گفتار در زینت یافتن عرصه [illegible] اصفهان از نزول موکب سپهر توان و بنا

فرمودن عمارت چهار باغ روح افزا [illegible] اما [illegible] واجب التعظیم

سهل علی و دفع صادم کرده و مطیع شدن والی گیلان بعد از [illegible] آن [illegible]

پادشاه سپهر توان [illegible] روزی چند در ییلاقات اصفهان [illegible] کامرانی [illegible]

مصروف داشت   هوای روح افزای دولت [illegible] خاطر [illegible] آن

دولت [illegible] سپهر آیت [illegible] بعد از [illegible] مملکت   در ییلاقات [illegible]

و دولت [illegible] که [illegible] از [illegible] تمام [illegible] برگزید در

آن مقام مسرت انجام بیاد دقت چنان خیال ضمیر نگاه دقت بکمال بسط و لطف است

و لطفت معروف گردید کلامی بجز عبودیت [illegible] مناجات کلام حق چون آفتاب اوج

مسرت به روی روزگار جنت آثار مفتوح گردید و در آن شیخ ادراک زیارت آستان [illegible]

مکان بیت دو فضای بستان مطلوب و کلی گلستان [illegible] امامزاده [illegible] علیه

التحیة والغفران [illegible] گذشته و احرام آن عتبه که [illegible] نسبت [illegible]

مقام و [illegible] احترام آورده و مراسم اعتقاد و خلوص بجا رسانید [illegible] آن آستان

قدس مکان را بعبودیت نذورات و صدقات [illegible] آنگاه [illegible]

نقش [illegible] داد که [illegible] و [illegible] بر [illegible] آن [illegible]

بانی [illegible] و اطراف آن [illegible]

[illegible] که [illegible] علوم [illegible] و مقام [illegible]

[illegible] چون [illegible] آن عمارت بر یک [illegible] و [illegible] آن را [illegible]

[illegible] از [illegible] شده و [illegible] گردید و [illegible]

[illegible] و [illegible] گردید در [illegible] و [illegible] آن

[illegible] آن [illegible] در [illegible] آن عمارت [illegible] از [illegible]

[illegible] چشمه [illegible] از [illegible] مقام [illegible] در آن [illegible]

[illegible] و حقیقت [illegible] از [illegible] آن عمارت و چشمه [illegible] گردید

[illegible] آن چشمه [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible] آن [illegible] سقف [illegible] که از

[illegible] آن و [illegible] و [illegible] از [illegible] عمارت و [illegible] گردید

[illegible] و [illegible] آن [illegible] آسا [illegible] از [illegible] و [illegible]

آثار از هر طرف، موج زمین برافروخته ساخت، و براحتش از نوبهار تازه شده، و گلبن عطر و ترنج و

معطر گردیده، و در ساحات آن گلستان جنت نشان، در نهایت صفا و نزهت، دلفروز و جانفزا است

آب و هوا خوشتر از خلد برین و رشک ارم و عدن. بیت: گل و باغ و بستان که باغ بهشت

نسیم شمال آمدش جان سرشت / هنوز هیچ خلد برین در کنار [illegible] نسیم صبا

[illegible] سر آورده آرام برد / [illegible] کشیده [illegible] برافروخته [illegible] گلبن صفیر

ز سرچشمه [illegible] آب گیر / [illegible] گلبن و یاسمن / در [illegible] صبا [illegible]

[illegible] گلستان میوه آن / [illegible] در آن بوستان / [illegible] حظ [illegible]

[illegible] از [illegible] عادت در بستان آن [illegible] بود [illegible]

[illegible] [illegible] دست [illegible] برافراخته / [illegible] بستان [illegible]

[illegible] عجیبه [illegible] [illegible] معروف [illegible] و جای [illegible] انواع [illegible]

در [illegible] [illegible] مصراع [illegible]

ز نوش لبان نسیم آرام داد و عیش مدام داد و در چمن بر رسم عادت هوا داد از یک

[illegible] سؤال [illegible] [illegible] و [illegible] در گلشن [illegible] [illegible] ابر [illegible]

داد [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] شکر [illegible] و [illegible] [illegible]

آغاز [illegible] [illegible] [illegible] بوستان [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] ساخته [illegible] روزگار [illegible] [illegible] [illegible]

بیت: نسیم روح پرور الطبیعت از چه شد دیگر / که دلبر چهره [illegible] در هر کنار چمن زد

تا لب گل [illegible] [illegible] آن رسید [illegible] / [illegible] گلشن داده اکنون [illegible] دیگر / [illegible] بر

گل هر خطه چمن پیدا / که [illegible] عندلیب و از چه آمد [illegible] / [illegible] است

بر بن [illegible] باغ و بستان را / که هر یک [illegible] [illegible] ز ره و [illegible] / در این وقت [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] آورده بقطع طریق [illegible]

عقب اموال هر فریق دست برآورده در سیاه روی قزاقان همراه شد [illegible] طوایف آشفته

به تشویش و ستیز [illegible] دارد پادشاه رعیت پرور دفع شر آن مفسدین را اهتمام [illegible]

لوای عزیمت بصوب سارو قزاقان برافراشت [illegible] از مصرای بر عزیمت خرگاه ثبات

صادم کرد سپاه [illegible] جزوار [illegible] دیگر [illegible] در صوب [illegible] دیگر

دعا [illegible] بر گذشته مضمون آنکه بیت [illegible] هنگام [illegible] باز [illegible]

و [illegible] راه فرار [illegible] گرفته تعاقبت [illegible] پر درخت [illegible] نمود

[illegible] دولت [illegible] حسب الحکم پادشاه [illegible] حسب [illegible]

[illegible] دار [illegible] بمقام [illegible] داد [illegible] ازشان

دریا که در آن دیار [illegible] ادراک [illegible] از تیغ خشم [illegible]

و اموال [illegible] غنیمت گرفته [illegible] آمد

[illegible]

[illegible] در [illegible] از [illegible] قزاقان [illegible]

[illegible] در [illegible] آمد و [illegible] آن [illegible] خرگاه [illegible] برافراشته [illegible]

آن منزل [illegible] رسید که [illegible] گردید [illegible]

[illegible] خرگاه [illegible] و [illegible] وزید [illegible]

[illegible] پرداخت [illegible] عاقبت [illegible] گشته

[illegible] نارد [illegible] آیات [illegible] دولت [illegible] در [illegible] آمده

[illegible] بر [illegible] آمده [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] اموال [illegible] داده [illegible] و [illegible]

[illegible] و آن [illegible] حسب [illegible] کوشید

[illegible] بر [illegible] از

جواب سر سوالات تغلط در اشتباه آمده شفیقه احوال خود در لجهٔ اضطرار و اضطراب به باد می
طوفان داده دهوره جوانی این است که در زورق سفینه و دستاویز شکسته پناه به ساحل نجات
خرد عطیه آتش برد و در این غربت شفقت انگیز به هدایت و ارشاد نامه که میرزا علی اصغر
سمنانی به نفایس اموال بکران به درگاه صدیق پناه ارسال نمود و از جانب شفقت مسیح این
مسعود درگاه از شوق به درگاه ملک اشتباه بود احوال عجز خود را به عرض رسید کات
معروض به شهریار به حسب کرده و مضمون جلیله آن شهریار بود به اظهار عجز و ... گاه
نهایت در احکام که و دیگر آنکه بعد الیوم هم مخالفت از ایام عصیان و طغیان ... بیرون
نیاورد و ... خراج حسن خزانهٔ عامره نموده خود را از کین ... شناسد
بدفعه ملاطفت بکران شاهی بر احوال در گشته مضمون آنکه بیت حول ... به
عرق خود ... از آنکه ... نیست در ... طوق ... شفیع داد

نیست روز در جریدهٔ عظیم دال گیلان ... و در سه ... مشغول ملاطفت نهایت
گردید و حکومت گیلان ... توقع ملاطفت ... تشریف ... شاهی
... که ... آستان ... از ... ایالت ... مستاره ... ابلیچی
ارسال ... از ... ملکت از ... نفاق و عناد ... گذرد ... دادۀ
گردید پس از آن ... دولت ... غربت به جوب ... طارم
... به ... پرده در آن ... در آن ... جنت ... ورود
در ... بسط عیش و کامرانی گذرانید و ... خود ... سیم ... بهم ... زار
... بر ... آب ... به ... بسط زمین از ... هزار ... جز ... اب
دیگر گاه ... را از ... شمع ... مراد ... گون ... دیگر ... صبح
... شور ... ملسوده بیت ... آن ... گه ... گوهر ... بجای ... رگ

با وجود رخصت که ... چون شهر [illegible] چوکان فرمودند [illegible] توپ و [illegible]

سپاهی [illegible] و هم از زمین [illegible] بیاری رساله در ابواب [illegible] پادشاه [illegible] از

طرفی هیچ فرق [illegible] نیز نزول اجلال فرمودند در غزوات آن برخوردار بهجت آثار

قدیم برکات [illegible] اوج مهر و ماه رسانید و در [illegible] جمعی [illegible] برآمده [illegible] چوکان

[illegible] خوشنودی پادشاه و روحی تبرک علیه در شهر [illegible] به دارالسلطنت

بجهت دلداری و [illegible] فرق بلاد [illegible] آنگاه [illegible] [illegible] به ولایت

عیش و عشرت برافراخته آن چمن خرم را غیرت افزای فردوس اعلا کردند و در آن ییلاق

مرتبه دیگر [illegible] سمع [illegible] رسید که مقدار [illegible] فوجی از اکراد [illegible] را فراهم آورده طریق

عصیان سپرده قطع طریق می‌نمایند و در دولت [illegible] او [illegible] ناچار [illegible] خود [illegible]

شروع در [illegible] داده [illegible] [illegible] را [illegible] معیشت خود ساخته [illegible]

آن

آن بهرام [illegible] [illegible] [illegible] علیه [illegible] بیگ شاملو را با فوجی از دلاوران

جلادت آئین به دفع شرارت آن بدگوهران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ارزانی داشت [illegible] [illegible] پادشاه سپهر [illegible] از [illegible] در ساحت

[illegible] [illegible] [illegible] صادر [illegible] امرای نامدار آگاه گردید

ثابت قدم در [illegible] این [illegible] از [illegible] [illegible] مرتبه دیگر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جانب [illegible] گشته [illegible] از

آن در مقام مدافعه ثابت قدم [illegible] دلیران [illegible] چون [illegible] جام انتقام

از خم جلادت کشیدند چون آن [illegible] به مکان مرتفع [illegible] صعود نمودند و صدمه

فوجی از اکراد دلیر چون [illegible] از [illegible] بر بستر زمین هبوط نمود و بین الفریقین

هر یک در [illegible] صعوبت اتفاق افتاد [illegible] آن [illegible] از سپهر [illegible] نامبردگان

آن سولکه ترجم آورده سیر خون از کوه به هامون رسیده فلک و فشاک آن دشت

چون بوله و ظرخون گشته در وادی کوه شوق آساعلیان گردید بیت چو دید آن دلیران شان

دلیر که سر بر زد از کوه شمشیر و تیر خروشی بر آمد از آن مردگان که این تیغ دندان

شد از آن نهنگان ز دنبال چو شیر بالیده شدی تسلسل [illegible] در چرخ دود بزی

ز بهر چو سکان بزد آمدی ز کلادینی بگذشتر آمدی چو دید آن دو والا گیر کرده

که طوفان در آمد بطرف کوه ز کل کمک ترکان بکام مطلع رسیده از آن کوه [illegible] آن تیغ

القصه پس از کوشش و کشش بسیار نیم فتح و ظفر دوزی از دست عنایت ایزدی در نیمه صدر کرد

روی بوادی فرار نهاده و برادر و پسر و بعضی از سرداران لشکر شقاوت اثر ش بخیه اسیر

گرفتار شدند جمعی کثیر از اشرار بعیش بزخم تیغ و تیر غازیان لشکر بیدار السعیر شتافتند و

تمامی اموال و احشام ایشان بسبب غارت رفته رخت بار جم گشتند و در آن معرکه عبده

بیگ

بیگ شاملو و ساروخان مهردار بشرف شهادت فایز گشته و دیگر از سرداران و خیل اکثر بالا ذنبی

رسیده مجاهدان دین دشمنان سوکه را از راه به جهت فتح و فیروزی مراجعت نموده در هنگه

ظفر پایه سریر خلافت مستسعد گشتند بیرام بیگ و خلیفه الخلفا بعد از فتح جبره از خاک

درگاه کیفیت صورت آن معرکه سودمن بارگاه معلوم کردانیدند دعو [illegible] بی اندازه

اختصاص یافتند و برحسب فرمان قضا جریان [illegible] که در قید کمند آمده بودند در بازار

سیاست [illegible] شان به جزوه دار عبرت بار آوردند و دیدن آن [illegible] در خون شور گشته

هیچ [illegible] به بلا به [illegible] تا معروف کردانیدند و سرداران [illegible] خروج [illegible]

و خدمت [illegible] رندان باده گساران چون [illegible] و جام زرین

چون آفتاب [illegible] در سپهر [illegible] آیین منزل به منزل در دوران

نغمه پردازی عندلیب کلک خوش صریر در صفت گلستان جشن

نوروزی پادشاه اقلیم گیر و اهتزاز رایت ظفر آیت بدیع

علاء الدوله ذو القدر مشرف شدن بوصال شاهد ظفر

چون پادشاه آفاق در دولت خانه حضرت شاه بیگ کامرانی [illegible] و جهان از اعتدال هوای فروردین

چون روضه خلد برین و طبیعت [illegible] عنبر آگین گردید هوای ربیع [illegible] چون دم مسیح مردگان

نبات را از خاک [illegible] داد و بهار [illegible] زندگانی داد [illegible] طفل نبات [illegible]

[illegible] در درون [illegible] جبال [illegible] از خاطر زمانه بیرون برد [illegible]

[illegible] از اطراف گلزار [illegible] معطر [illegible]

پرپیچ [illegible] گلبرگ [illegible] در هوا [illegible]

هزاران ناله و [illegible] مؤلف شعر گشت جهان چون [illegible]

[illegible] هوا [illegible] ابر بهاری [illegible] حیات

[illegible] لطف [illegible] ظفر [illegible] بلبل [illegible]

[illegible] ظلمت [illegible] آب [illegible] وقت [illegible]

[illegible] ترتیب جشن [illegible] و جمشید [illegible] که [illegible]

[illegible] روزگار را [illegible] و اشرف جهان [illegible] رایت [illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible] آراسته [illegible] بیم [illegible] و لاله

[illegible] از زندان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جهان [illegible] طبقات [illegible] فلک [illegible]

[illegible]

[illegible] برخوش کردند و بعد از انقضای ایام جشن [illegible] عضدالدوله حمزه [illegible] رسید که سلطان مراد

ترکمان از بغداد گریخته به تبریز آمده اند و [illegible] پناه جسته و عضدالدوله [illegible]

[illegible] به مخالفت دولت ابدقرین [illegible] و بعزم رزم اقدام [illegible]

جنود [illegible] آمده آتش [illegible] حمایت [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] این خبر [illegible] خسرو دلاور [illegible] استقبال [illegible]

دولت [illegible] گشته [illegible] اطراف

[illegible] روان کردند [illegible] بباب دولت [illegible]

[illegible] از [illegible] عراق و آذربایجان [illegible] دلاوران [illegible]

[illegible] جمع آمده [illegible] سپاه [illegible]

ذوالقعده بیت [illegible] رسید [illegible] کیوان رسید

امرا

[illegible] سپاه

[illegible] سپاه [illegible] عالم [illegible]

[illegible] عضدالدوله [illegible]

[illegible] آگاه کردند و [illegible] خان

[illegible] عضدالدوله [illegible] عضدالدوله

از غایت [illegible] از آداب سلاطین

[illegible] در وسط بحیره [illegible] واقع است

[illegible] و آن بیچاره در آن [illegible] جمعه [illegible]

[illegible] از غایت [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] روز [illegible] بیچاره [illegible]

وجه زاد تعجب بوی در کلاه فلک شتاب سرافراز گردید و در عبارت این کلمات می با نظم بیکران

دستور العمل مرقوم بر وکلای لذا سؤال خود جهت فرمود بعد از مراجعت اعلان است

پادشاه مؤید منصور ؛ آن سپاه موفور بهمت پایستقلال بودهان نمایند و دفع اشرار و رفقا

متصرف داشته عنان عزیمت بسمت جنوب فتنه آن قوم که در ارض کابل مقیم بودند معطوف

گردید از ثقات مسموع شد مسؤول است که در آن وقت این چشم ترکمه قدر القدر بود هزار

خانه مشغول بودیاند و در پیش هر خانه ای یک دو سوار مسلح رفتار بسته نزد شغل کردند در

زمین استوار زده خیمه برپا داشته اند و حضرت پایشان مرتبه بود که دارای روم با آن عده و حکم

از آن این همه حمله سپاه روی داشته با همه دولت سرلرا دعوای سوک مینموده اند ولایش شهادت داد

سوک مرحوم پادشاه و اعتقاد آن کمال مکون و ثبات ثبات تنها ... خته قلاع

و حصون که در ولایت و دیار و کجیز تصرف داشته معتمدان سپرده ؛ این چشم و سپاه و

حرم

عزم رزم عزیمت بسمت الهستان آورده وجمع کثیف وافر آن قوم مسموع خورده کامکار گردید

در ساعت نصوب الهستان متعاقب پایشان رایات منصور آیت برافراشت علاوه الدوله

بر قرب وصول و جهاد آن عنوده آل ریول اطلاع یافته در الهستان برجا ثبات از

دست داده از خوف سوء عاقبت بر سر بیضه متعلقان خود را بدربیات نام ورود گسیل نموده خود با جنود

متعلقه خویش کجه و دوره ای که از غایت ارتفاع بسمع برین دمساز است متحصن بود و این

چشم خود را مجموع از آب الهستان گذرانیده در کنار آب بر رایات فرمان جمعیت ها و ازدحام

لا کلام برافراشتند در خبر و شبر ... مقام در عقب آن جماعت قطع منازل و طی مراحل

نمودند بعد و حقیقه که زوال مجادل سوء بوده در آنجا قریب بسمت عبور ... فرود ... ...

بود در آن اسب حمل و جهان بردی سوختان آن محال مفتوح ... و جمعی کثیر آب ... انسان

مضطرب امواج ... ... جمعی از آن ... طریق القدر بعزیمت ... در دربار جنود ... و ...

ترتیب سپاه و تسویه صفوف پرداخته خط کارزار ایستادند غازیان ظفر فرجام و مجاهدان احتشام

نیز در مقابل رایت منصور آیت صف کارزار آراسته گشتند صدور جنود ظفر ورود مردان کارزار و دلیران

نامدار جریده یکه سوار و دریادل [illegible] نظم [illegible] همه اژدهای نهنگ [illegible]

بروز جنگ [illegible] [illegible] هوا گون شد چون آبنوس بجنبش

درآمد زمین و زمان درآمد ز جنبش هفت آسمان پس از تعبیه سپاه از طرفین

مردان کارزار و دلیران نامدار دست به اشتعال [illegible] صفوف [illegible] حمله [illegible]

[illegible] اشتعال نائره [illegible] از هر دو جانب [illegible] دادند [illegible]

درآمدند [illegible] [illegible] کارزار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ثابت قدم [illegible] چون

که [illegible] دست [illegible] و با آنکه [illegible]

صف طوس [illegible] و ضرب شمشیر [illegible] کردند بقیه [illegible] قرار [illegible]

مقام [illegible] ثابت [illegible] نمودند و چون خروج [illegible] رایت [illegible] ممکن [illegible]

[illegible] کرده [illegible] نمودند سپاه نصرت

[illegible] [illegible] [illegible]

پس [illegible] سپاه نصرت [illegible] اشتغال نمودند و سپاه [illegible] شکسته و خسته

اکثر زخم دیده [illegible] خویش بازگشتند و تا صبح [illegible] طلایه داری و [illegible]

تیقظ رعایت نمودند و از طرفین [illegible] جنود [illegible] ترتیب آلات [illegible] روز

آوردند صبح که [illegible] آفتاب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

آراسته [illegible] [illegible] صفوف جنود ظفر [illegible] گردید

دلاوران جانب سپاه خود اقتدا نموده دربرابر صف آرا گشته [illegible] دلاوران [illegible] در معرکه صفوف

منتظم گردیدند در این روز نیز هردو در غایت صعوبت روی داده از طرفین بسیاری [illegible] تیر و

تیغ [illegible] گردیدند و باز خانلعل [illegible] سرداران روز پیشتر [illegible] اقدام قرار استوار داشته در میدان

داد مردی بجای آوردند چه دربرابر عیال و اطفال غیرت دامنگیرشان گشته نقد جان را علی [illegible]

نثار نمودند و هنگام آنکه بازار [illegible] سپید [illegible] آتشیان مغرب خواب [illegible]

در دشت روزگار چنین [illegible] منتشر [illegible] گردیدند سپاه هر دو طرف به لشکر خویش مراجعت گشته

جهت [illegible] طلوع [illegible] داشتند و بعضی از شب [illegible] و بعضی دیگر را به بهانه داشتن

آمدنت [illegible] آوردند و صبح روز [illegible] که [illegible] از آنشان [illegible] بعد از

نموده در [illegible] قرار گرفت و [illegible] خواب [illegible] گردید غازیان

[illegible] شمشیر [illegible] خونبار [illegible] تعاقب [illegible] از این دشت [illegible]

از پا

از پای در آمده گریختند و به نصرت و ظفر [illegible] و باز به پادشاه [illegible] صف آرا گردیده بود

رایات فتح آیات ائمه اثنی عشری در [illegible] ازان صف و فوج سپاه برافراخته سپاه [illegible]

نیز [illegible] هزاران [illegible] وداع نموده تا آتش صفوف برافروختند در این روز

نسیم فتح و فیروزی از جهت و ینصرك الله نصراً عزیزاً والله رؤوف بالعباد

وزیده [illegible] خان [illegible] هزاران ادبار راه فرار پیش گرفتند و تعاقب [illegible] از

[illegible] سپاه نصرت قرین تعاقب آن [illegible] شکسته [illegible] آئین

نموده اکثر را [illegible] رفتند و [illegible] بر [illegible]

[illegible] در آمدند آتش [illegible] بیت

[illegible] آتش [illegible] که [illegible] پادشاه عادل [illegible] چون

[illegible] از [illegible] عنان [illegible] رجعت به

دیار شام عبور نموده محافظان و حکام آن دیار آنچه لازمهٔ اطاعت و استقبال موکب همایون بود
و از تحف و هدایای لایقه لوازم بندگی و اطاعت بجا آوردند و بنوازش بیکرانه سرافراز گردیدند
و همه راه بهمین شیوهٔ مرضیه سلوک داشته تا بحوالی دیار بکر از عبور مراکب و مواکب گردون
مراتب عبور گذشت و بمسامع حجاب بارگاه رسید که طایفه از تبعهٔ علاءالدوله بقلعهٔ خرتوت
تحصن جسته بکثرت ذخیره و متانت مقام استظهار تمام دارند و بر اطاعت و انقیاد اقدام نمی‌نمایند
لاجرم پادشاه گردون توان عنان بر قلعهٔ خرپوت تافته سپاه ستاره عدد را بمحاصره
امر فرمود و دلیران بر گرد احاطهٔ آن حصار نشسته بتقاضای دلیران قتال و استعمال آلات
جنگ و جدال دست برآوردند و باتفاق یکدیگر در دفع آن قوم کوشش و کشش باندازه
بعمل آمده روز سیم در اطراف حصار رخنه‌ها منفتح و از رخنه دلیران بجوی شیر دولت
قاهره از آن رخنه‌ها بدرون حصار در آمده و تابع علاءالدوله و متعلقان او را بتیغ انتقام که

در آن

در آن محکمه متحصن بودند از سر پنجهٔ شیران قلعه کَر گردیده رخت ببئس المهاد کشیدند و جهات و
متعلقات آن قلعه نصیب غازیان ظفر فرجام شده برایت فتح و فیروزی بدرگاه جهان پناه
سرافراز و مباهات بازگشتند و از موقف سلطنت و جلالت فرمان واجب الاذعان
بطریق نفاذ عنان در دیگر آن حال صادر گردید که آنچه در تصرف آن جماعت بوده
چون کیفیت تسخیر قلعهٔ خرپوت و کشش رعایای ذوالقدر علاءالدوله مسموع سایر کردان قلاع و
حصون دیار بکر گردید مجموع از مقام سرکشی و مخالفت گذشته مفاتیح حصون و بلاد را
بهدایای شایسته و تحف و تبرکات بایسته بدرگاه گیتی پناه آوردند و باظهار بندگی و
فرمانبری روی عبودیت بر خاک درگاه نهادند و مرحمت پادشاه درویش‌پرور جرایم آن قوم را
بزلال عطوفت شسته بعنایت بیکران جملگی را سرافراز گردانید و در آن ایام امیربیک
موصلو که از اعاظم امرای آن طبقه است و بعد از وقعهٔ الوند بدیاربکر گریخته آمد

تمام در آن دیار رفته بود با ایل و اویماق خود به درگاه فلک اشتباه آمده و به مراحم خسروی

سرافراز گردید و در جرگه امرای عظام انتظام یافت و از جمله هدایا که بعنوان پیشکش گذرانید

لعلی بود به وزن [illegible] مشهور که در نظر اعتبار پادشاه گردون وقار مستحسن افتاده به درجه

قبول رسید و چون ولایت دیار بکر از رجس وجود مخالفان بسمت تطهیر پذیرفت ایالت

آن دیار در قبضه اقتدار [illegible] و حیطه تصرف نواب خان محمد خان استاجلو نهاده گوش

هوش به [illegible] در باب محافظت دیار و صیانت [illegible] و حراست ثغور [illegible]

آنگاه [illegible] لشکر [illegible] بطرف چلدر و دو سلطان برافراشت و در آن مقام شرف الدین

بیگ کرد حاکم بتلیس با پیشکش فراوان و تنسوقات بی پایان به آستان خلافت آشیان

آمده شرف بساط بوسی دریافت و از انعام عام و اکرام پادشاه گردون غلام بهره ور

گشته سرافراز [illegible] برافراشت پادشاه کامکار در دو ولایت چلدر [illegible] خزانه ضبط

باطاعت و کامرانی و تجرع اقداح راح ریحانی با نغمه ربابیه [illegible] مصاحب [illegible]

یاد رفته و نصرت در آن [illegible] طرح قشلاق انداخته طنطنه ظهیر سعادت به

مفارق [illegible] آن [illegible] لذلک [illegible] نقش بستن خامه مشکین

شمامه در بیان طغیان علاء الدوله ذوالقدر و رفتن دیگری و قتل

رسیدن اولاد وی بر دست پادشاه خان محمد خان استاجلو والی دیار بکر

در زمستان سنه ثلث عشر و تسعمائه که موضع خوی معسکر رایات اقبال پادشاه [illegible]

[illegible] بود [illegible] استیصال [illegible] چشم [illegible] اندوه [illegible]

[illegible] گشته [illegible] در مقام انتقام لشکری بی حد [illegible] چند فراهم آورده

[illegible] بیگ [illegible]

گفته [illegible]

بود ارسال نمود و نواب محمد خان پیش جلو و جمعی قلیل سپاه از عقب و جمعیت مخالف از شیر
نزد [illegible] درگاه [illegible] پادشاه [illegible] هزار [illegible] بخت دولت ابد [illegible] کوشید
کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله شیر جمال جنود ظفر
ورود نمود داشت و با آن مقدار سپاه که در قلعه [illegible] جمع آمده بودند در برابر سپاه سارو
قپلان صف آرا گشتند دلیران [illegible] طرف و [illegible] هر دو صف به قتال آمدند
حرب دست یازیدند بعد از [illegible] در کوشش و کشش [illegible] آورده داد مردانگی
دادند و بعد از ستیز و آویز بسیار و قتل [illegible] از جانبین صورت فتح و ظفر در آینه [illegible]
[illegible] آیت خان محمد خان [illegible] بخت دولت ابد قرین سارو قپلان
در معرکه قتال [illegible] نمود [illegible] بسیاری از سپاه [illegible]
رسیدن [illegible] خان محمد خان از وقوع این فتح [illegible] مسرور گشته [illegible]

که آنجا قیام نمود و سارو قپلان را با جماعتی از سران [illegible] روسای عشایر بدرگاه [illegible]
شاه ارسال داشت و [illegible] روسای [illegible] بقیه [illegible] مرتبه [illegible] کیفیت
حرب [illegible] مخالفان [illegible] پادشاه [illegible]
از استماع این فتح [illegible] مسرور گشته [illegible] پادشاه [illegible] بجا آورد [illegible] خان
خان محمد خان را [illegible] انعام و احسان [illegible] داشت و نواب خان محمد خان را
بنوازش [illegible] خوانین [illegible] ممتاز کردند و [illegible] تشریفات [illegible]
[illegible] آلات [illegible] مرصع بجواهر [illegible] رمضان
الدوله از استماع این خبر [illegible] در [illegible] الشهاب [illegible]
پلنگ [illegible] دارد [illegible] خویش [illegible] از
[illegible] چشم [illegible] گرفت [illegible] پرداخته

ذخایر اندوخته را از طبقات حشم و خیل و خدم تقسیم نمود و پانزده هزار مرد جرار در خور

کارزار با ساز و آلات جنگ فراهم آورده در پی دیگری را که بزرگش مسمی بود به شاه مرغ و کوچکش

با جهانگیر مرحوم بود سرداران سپاه کردند و خود نیز با جمعیت لشکر و بدخطر تمام در اسعد

عادت به سفارش نموده در طلب خون برادر مبالغه و تأکید از حد گذرانید و نواب عادل خان

خان با وزیر توجه و هجوم آن حزب شیاطین بر حجم الطلاع یافته بنیز قتال برادران

رسیده دیگر مستعد قتال گردید با هفت هزار مرد و دلاوران بوزنبرد که در جنگ تیغ

روز آزموده با استقبال مخالف شتافت و در ظاهر قلعه در امر تلاقی فریقین دست

داده از طرفین به تسویه صفوف پرداختند وقتی از آنکه سیاران هردو گروه به قتال

یا دست نهایند کلاب بروز سیاه با این صفوف ترجمه کرد گشته درهم آویخته و

بعد از ساعتی آشوب و ولوله و خایش یکان یکدیگر را کلاب به اتفاق با کلاب به اوغلان

آمده

آمده حمله دیگر نیز بهادرانه و کلاب به اتفاق تا پیش صف جنود مخالف شتافت یکان مغلوب بود و

لهذا

اکثر برالمز جمعی از طایفان زده از توجه این امر خوب ممکن است بلیغ و فریدون بهم دارا گشته

از زمره دوش تمام متوجه سوی قتال گردید اما بعد از فراغ کلاب از جنگ آن شیر بیشه

هیجا و پلنگان خطه وغا روی به فرار کارزار آورده چو باد در پویت که چشم روزگار چنان

صعوبت سوی کشته نمی‌نمود و گردون پیر با هزاران دیده چنان آشوب کارزار دید خط

تصور نموده هر طرف از سحاب سیوف برق جهنده دجله و فرات از خون روان دیده

کشته‌ها قطره‌ای از خون دریا روان هرجا که بجز غلطان جسد جهان خون جدال بران

میدان مشاهده نمود با توجه از دلیران کار دیده و دلاوران بکار از رستم کمتر اختیار

فرمود وقت لشکر از کثرت و غلبه بر غازیان بلیغ و فریدون مستغرق گشته بعضی کشته آمدند

خنجر و توجه بسیار به دوام کارزار اشتغال داشته در اثنا این دار و گیر خان عالیشان با

آن دلیران از کمین به تدبیر برون آمده تیغ خونریز بر ایشان علم کردند و به ضرب حمله‌ای آن

اثر خیام ثبات و سکون سپاه [illegible] را از جای برداشته چون خس و خاشاک که در ممر سیلاب

افتد پراکنده و پریشان که در [illegible] باد آید در عرصهٔ کارزار به نام و نشان گردند که شاهرخ خود

احمد بیگ با بسیاری از سرداران سپاه در گیر و دار آن کشمکش و خونریزی طعمهٔ نهنگ بلا

در روز [illegible] خاک گردیدند و خان [illegible] مرتبهٔ دیگر به شاهد فتح و ظفر قرین هم آغوش گشته

جمرات شکر الهی به تقدیم رسانید و روز دیگر کشتگان را به روی کوه شاهرخ و احمد بیگ [illegible]

سر [illegible] در رکاب [illegible] و در آن اوان [illegible] از [illegible] خود [illegible] بوده

فرستادگان خان [illegible] در [illegible] روی کشتگان [illegible]

مبارک او [illegible] به [illegible] و کیفیت آن فتح مبین

که [illegible] به بهجت اثر [illegible] به عرض رسانیدند خاطر [illegible] از

[illegible]

استماع این فتح و خبر آن [illegible] و مسرور گشته آنگاه به سجدهٔ شکر الهی قیام نمودند و

خان [illegible] به اصناف الطاف [illegible] مرتبهٔ دیگر از سایر سلاطین و امرای عظام امتیاز داده سر

افتخارش به اوج گردون برافراخت و دوستداران را به انواع اکرام و انعام اختصاص داده [illegible]

المرام [illegible] برگردید چون خبر شکست سپاه [illegible] و قتل [illegible] بسیار [illegible]

در [illegible] مسموع [illegible] [illegible] گردید [illegible] ذخیرهٔ خاطر [illegible] در دل

[illegible] فرصت [illegible] که بر ایشان دست یابند تا در وقتی که بر احوال وی [illegible]

[illegible] لشکری [illegible] از پادشاهان صاحب [illegible] بردن

فرستاد و در آن هنگام [illegible] از [illegible] روزگار [illegible] خود [illegible]

[illegible] و [illegible] بسیاری از [illegible] به [illegible] روسیان [illegible] بسوگند [illegible]

منقطع گشته [illegible] آن قوم [illegible] چنین جاده [illegible] گردیدند و [illegible]

[illegible]

نامراد بموجب حرمت خضر و برادران اندوه و محن راه دیار روم پیش گرفت و در آن
دیار بطلب حق ازین جهان گذران رخت بدار سعادت و جوار رحمت کشید و گلشن ممالک شاه
روزگار از خار و خس طالبان جاه و غائلهٔ عیش و شائبهٔ مخفی پیراسته و آراسته گردید
ساحت روزگار بغبار سمند خوش خرام دولت سلطانی نگارین گشت و در صفحه بهار و تابستان
آن سال در متنزهات ییلاقات همدان اوقات خجسته ساعات به بسط بساط نشاط از شحنه
برده ابواب وجه دیگر بصرف درآمد رایت عیش و کامرانی به ذروهٔ اوج
رسانید در مقدمه این احوال امیر نجم الدین مسعود زرگر منظور نظر کیمیا اثر
پادشاه و بهگر گردید بموجب آیهٔ درجات سنیه صعود نمود انه وصی الی المقصود
آرایش این اوراق از بیان احوال امیر نجم الدین مسعود[۱] زرگر گیلانی است
حال تا هنگامی که منظور نظر کیمیا اثر پادشاه والا گهر گشته بمراتب سنیه عروج نمود

[۱] در اینجا لفظ مسعود نگاشته بود که به نجم ثانی صحیح شد

رفتار صاحبقرانی بسته حال بجوار نایب و آرا که عبرت شناسان رشته اصلاب و اریب
مستور نماند که خانه دولت امیر نجم الدین مسعود از ملک گیلان است در بیره و عائله
ولایت رشت که از معظمات و ملحقات آن ملک است بصنعت صیاغت اوقات
خویش مصروف داشتی و بواسطه کمال مهارت در آن صنعت از امثال اهل سوق ممتاز بود و در
دوران ایام که آن قره درج خلافت و درر برج ولایت بواسطه طغیان مخالفان
دین و دولت در خطهٔ گیلان بسریر سلطنت متمکن بودند و در آن خطه رفیع روزگار
خجسته آثار مسکن گزیده بودند امیر نجم الدین مسعود با برادران که سعد رفیع منزلت منضوی
داشتی پیوسته نقش جلادت در جبین عتیقهٔ آن حضرت سپهر خلافت رنگین دل صافی
طوقی نگاشتی و خاتمی که قابل زینت انگشت آن سرور سلاطین ولایت تواند بود در خدمت
مصروب شخصی که منظر یمین تواند بود بسته ارسال داشت و زبان حال و نیاز و سوانح مشتمل

اظهار خلوص عقیدت در خدمت شوکت خاتم که بنام اعظم سلیمانی مشهور بود معروف
آن فرستاده ارسال داشت چون آن تحفه در نظر پادشاه سلیمان احتشام در امر
سلسلهٔ مخصوص آن جوهر رسته اختصاص به ملک فطرت خطیر همایون شاهی تمام عیار گردید
بکرهٔ قبول مشرف گشت و فرستاده در مشمول عواطف و احسان رخصت انصراف یافته
بمقر الملک مراجعت نمود و چون آفتاب عالمگیر پادشاهی از مطلع اقبال طلوع نموده خطهٔ
اردبیل از نور نزول موکب همایون چون ساحت سپهر برین منور گردید و صیت ظهور
دولت ابد پیوند چون پرتو مهر انور فضای کون و مکان فرو گرفت کوکب عباس نامی که
امیر الامرای عالم رشت بود در زمان ایشان سمت نفوذ یافته و متعصب و نزد و ظاهر بود
کامیاب نجم الدین مسعود بعلت عناد امیره عزیز جان و عقیده و اخلاص درباره نسبت بسلسلهٔ علیه
منزلهٔ صوفیه صفوف پادشاه کامیاب سیادت نابرین کمر عداوت او بر میان بسته

والی رشت همه اوقات را به تعدی و اغوا می‌نمود و آن جناب از بعضی آگاه گردیده از طریق
واسوی درگاه پادشاه ستاره سپاه آورده بملازمت موکب همایون متوجه تسخیر شهر گیلان بود
بزمین بوس اشرف سرافراز گشته در سلک سایر ملازمان منتظم گردید و روز بروز آثار تربیت
عواطف شاهانه در باب او مشهود نموده طریق توقف می‌پیمود و آن جناب بزرگی
کیاست و عقل و وفور درایت و کمال وقوف داشت و همواره از سخن و مکارم اخلاق
و محاسن گفتار و کردار مقرب ظل الله اعلام بود تا آنکه در تیغ سخنانی در ذروهٔ انشای
خوش کلامی در هم بر در از مشغول طبع پادشاه و رخصت آیه صاحب اختیار و
اعتبار تمام گشت و در سیوری همان بمنصب جلیل القدر وکالت سرجشته استقلال
سرافراز گردید و در وی تمشیت امور سپاهی و رعیت آورده و تا دیر قدر ولایتش از سایر ارکان
دولت درگذشت و درگاه معلی تا آنکه بهمین تربیت و عواطف بیکرانه مرجع اشرف

و عنان ممالک ایران و توران سپرده گردید و از آن وقت مدار جهانبانی گذاشته دارو دسته [illegible]

منسوخ گردید و در نظر جهان مطلع مهر بدر ایران مدار زنده سرنوشت موج گردون رسید

دو آن مرغ بیت سبز طریق معدلت پیموده و حقوقی که در سبیل جهانگیری منصور و دولت

راه خیر به نقد و نسیه در ممالک و نقد خزان کوشیده ابواب رحمت بر روی کافه

انام برگشود و در ترویج و نگاهداری منشر و کمال سعی موفور ظهور آورده هر یک را از خور

استعداد بهره وجود و مکرمت شمول کرده شعر از لطف آن شه دل داده

ز گلگون جوان دست بحر داده رعیت ز لطفش آسوده بود ز بخشش سپاهی

هم شاد شد جدا کرد دست ظالم ز بند که دزد جست [illegible]

به خونی و دزدی نکرد نگاه برآورد دار و فرو برد چاه ز عدلش بهم رسته گرگ بر

ز خوش هم آمیخت از کین به جلوه جولان کمیت قلم وقایع رقم دهد

مضمار

مضمار تسخیر دار السلام بغداد و آمدن عراق

عرب بتحت تصرف پادشاه والا نژاد بزرگ نسب

اند پر دلان خورد و تاوان بیش گذاشته و مطلب خوش نوازی کرد در شادی بهار کلک عنبر سلک

بزم نشینان معنی خانه را چنین نوا خوشی و ضبط ساخته اند که چون سلطان زادین یعقوب

بمضمون الغریق یتعلق بکل حشیش به پیر اسماعیل در شفاعت عهد و الیه المرجع [illegible]

توسل نمود به یک بیگ پرناک که یکی از امرای عمده سلطان ترکمان بود و حقیقت جاه

و جهات دار السلطنه بر دور نکند به بغداد رسید به تیغ طمع استقلال بر نگاه

قدم ناز کشیده و از بو جهت سلطان خلافت مکان متعهد گشته طوق به گردن جهات

نفرمود با عین چیز [illegible] بستان و داد [illegible] خود مالک دستان خود در سیه تاب

تمرد سر از ان بیش و طرب بپای برآورده [illegible] رفت و ادا [illegible] بر نقد به یک بیگ و

فتح دارالسلام گماشت و علی پاشا را که از جملهٔ [illegible] درگاه والا بود به سفارت [illegible]

و طریق عدالت سلوک جبلت ذات همایون مأمور گردید که به بغداد رفته به داود بیگ پاشا را

نصایح نموده و سخنان دلپسند از روی شفقت عنایت عباد و درگذشتن تقصیر نموده از عهدهٔ مخالفت

مخالفت طریق بندگی برخاسته ارشاد نماید و صاحب [illegible] را که از روی غفلت و جهالت بود در انگشت

در انگشت مرغ طرد رفته به طریق مستقیم اطاعت و فرمانبری دلالت فرماید و در این حین علی

پاشا به بغداد رسید و خلع [illegible] که به موجب فرمان سلطانی [illegible] داود بیگ [illegible] بوده

[illegible] دارالسلام بغداد گردید و چون [illegible] بیگ [illegible] وصول علی پاشا در آوردن [illegible]

پادشاه زمان مطلع گردید [illegible] خود را [illegible] به استقلال [illegible]

[illegible] دارالسلام بغداد در آورده [illegible] پر [illegible] منزل [illegible] گردید

دوران [illegible] علی پاشا [illegible] [illegible] و تدبیر [illegible] [كذا] [illegible]

[illegible] نفیر آورده و از طریق [illegible] رفته و [illegible] اطاعت [illegible] و [illegible]

[illegible] گردید و [illegible] تقبل [illegible] علی پاشا را [illegible]

دارالسلام [illegible] و بعد از انقضاء [illegible] [illegible] چهار [illegible] پاشا [illegible]

را که از علمای [illegible] بود که [illegible] و [illegible] نفیر را [illegible]

درگاه [illegible] پاشا [illegible] کیفیت [illegible] و [illegible]

[illegible] درگاه [illegible] دارالسلام [illegible] و علی پاشا را [illegible]

[illegible] درگاه [illegible] پاشا [illegible]

[illegible] و مخالف [illegible] درگاه [illegible] در همان [illegible]

[illegible] اطاعت و [illegible] درگاه [illegible]

[illegible] آورده [illegible] در آورده [illegible]

نور منشور بنشر دلکشان در کار هوش بشاه گردیده هر کس بر سر شوی از لفظ قول مهر باده

امداد ابو اسحاق بعساف عواطف خسروانه آفاق برافراز گشته مقطع اعدا بر دور شمار حالت گردیده که

بر یک را بجوی که از اکراه جنگجوی و هر کوشی با ساغر خمر خون لبالب گردیده بزم آستان

جنت نشان ما شاب [illegible] بشاه هر عواطف بجوانه هم آغوش گردی و اکرام خود با بسته زندان و حلق

مردی نفاق که جهد سازی بشاه نیک دشمن در سوی غضب انجام بست شمه عقوبت

عذاب دشمن بایام نصب گردی منظر احوال و اخبار نیک بعد که اکراه بنده وعده

کام مرادت حاصل گردد بهتر که زهر عداوت بگذاری از دیده عذر حال نهان بخت بطلوع

چهر بر گشته من اندر اعتذر آنگاه ابو اسحاق را رخصت انصراف داده شهر بوقت

تیر دو قوس ز غروب رایت جهانگشا بقمع ملک پهلو جز کرد ملک و کوست را وزیرش دری الدوله حسن

بیک نعمه را منتقد بسماء دولت بشاه ساخته و فوجی از ایشان چند پسرانها با نهنگان [illegible]

[1] [illegible] لهب [illegible] [illegible]

[illegible]

بست دارالعلوم اردبیل فرسو و هر کس کوه در ابیات زیر سافت [illegible] دولت آسمو بر سر بلند

بل مراحل و قطع منازل و هم درین برده تاب و حصه تفال و الکاه ملک در راج داده است

بعضه ساعات صرف نمود و هر ز ابو اسحاق شیر حق بخدمت ملک ملک بر سر آمد و دیده

النصح بجهه مکانی بقرو فرسو و از شدن آن بسبب اضطراب در دو بیان نبات سالش

و دیوان گردیده روز جمعه بعب طلوع بهار اطاعت پادشاه بکند بر سر موکب همایون با اکثر

بر پا به کفش بجنج سپاهی دفاتر و دستی حویلت باکاه قلعه بر جهت بود و جوانب و نعنان

تعداد غله و خر ما آنچه ممنوع الیه قلعه داد دست حاصله در حقیقت و حال الحال که آن بمقدار

ذخیره جمع نموده که اگر ده سال محصور گردد لشکریش را کفاف دهد درین [illegible] وقایع

البشر سید محمد کمونه را که از اعزه در سلک اعاظم نقبای نجف اشرف منتظم بود اصفهان و دوران خواهی

دوران بست با پادشاه جمجاه سیادت وافیه نسب شریفش که در روش ائمه اثناعشریه علیهم

الصّلوة والسلام سلوک مینمود و در بدی ظاهر بود و احمد بغدادی در ابواب [illegible] دو چندی [illegible]
سرایت نمود [illegible] حضرت توهم کرده آن جناب را گرفته در مطموره [illegible] چو صله
لیان دهند [illegible] ببلک [illegible] گردید آنگاه تاج از سر نهاده عبدان
کله عصیان بر سر نهاد و از نحو بالکل الدوله حسن بیگ لله چون قریب بغداد
نزول نمود بر یک راه حال صلح و جنگ از دست رفته از اضطراب و تردد خاطر ملاحظه ای
وقصد را نزدیک خود [illegible] و از طریق چنین دیده عاشقان دلگیران خورده روزگار
آگاهی بود و چون آه حسرت و گمراهی آتش برق بر افروخت بی [illegible] خوار
تنگ بسته از دجله عبور نموده و از حسرت و تعب راه حلب پیش گرفت روزی
دیگر که از پرتو جهانفروز خسرو انجم از در [illegible] سپهر راه گریز گرفت و از فرار آن
ساحت بر تخت فلک [illegible] آغاز نمود بغداد [illegible] چون [illegible] کنعان حسن [illegible]

حضور لطف آب حیوان ظلمات آن چه را معنی سپهر گردون نوشته و آن یوسف مصر عزت
را از آن چشم پر وحشت بالا آورده زمام اختیار خود را بدست [illegible] آن زنده جان سپرده
دانهار دولتخواهی مردان و دستیاری [illegible] بارگاه فلک اشتباه را [illegible] خویش [illegible]
بجمیع [illegible] را فرستاده و در این حالت حسن بیگ لله با لشکر بغداد رسیده در چهار باغ میرزا
پیر بوداق نزول نمود و سپهر گردون در آن روز تخت پادشاهی بغداد را تشریف بابه سر
منبر را از القاب سامی [illegible] بدرج سپهر و سپار رنگ داد و خطبه بلیغ در بیان سلطنت
خوانده [illegible] چند [illegible] دو نوبتی بکار آورده و چون از اداء خطبه و نماز جمعه فراغت
بیرون رفته [illegible] بیک ملاقات نمود و جناب اشارت پادشاهی آن حضرت [illegible]
تعلیم [illegible] آورده [illegible] الطاف [illegible] شاهی [illegible] گردید و در روز دیگر کیفیت
فتح بغداد [illegible]

کامیاب شاهی از استماع این خبر بهجت اثر مبتهج و مسرور گشته بموجب سکوت پیوسته العطیات

قیام نمود و ایالت دارالسلام بقبضهٔ اختیار والامرتبت ... خلف بیک ... و مرجوع داشته

شیراز وصول موکب همایون بسمت بغداد ارسال داشتند و خود بعزت تمکین ... روز

در خزانه ... آن مملکت ... با هزار ... پرواز در هوای ... ملک ...

آورده ... طی مسافت نمودند و چون خبر قرب وصول موکب سپهر ... دار

الملک ... عباس ... بنابر آن سید محمد ... و اعیان بغداد بلوازم استقبال اشتغال

نمودند ... و عوام الناس چنانچه در آن شهر آئین و رسم است ... دکاکین و

بازار و کوچهها ... سجود ... حضرت ... و ... در ... و

رسم آن دیار گاوهای ... جهت تصدق ... همایون ... چشم ...

... پادشاه سپهر ... گاوها قربانی ...

کردند

ملک سیر آن صاحب تاج و سریر افکندند و بعد از تمهید قواعد استقبال بهمراه اعیان و عوام

در غایت انبساط و سرور بنظارهٔ موکب پادشاه مؤید منصور از شهر بیرون شتافتند و ارباب

نشاط و حضور بدف و رود و تار بنواختن مشغول گردیدند و مراسم دعا و ثنای پادشاه جهانگیر بجای

آورده جمیع ترانهٔ این مقال بزبان گویند که ای شاه ملک قدر جوانبخت زیبد

بر تو فیروزی و بخت ... چون ... بغداد ... آباد

... مملکت ... بنابر ... چون ...

... بغداد ... پادشاه ... در نظر ... ساکن

... جمهور ... لطف ... و ... لطف ...

... و ... و بتاریخ ... ربیع ... در چهار

... بغداد ... رحمت

و جهان را امداد داده پایهٔ قدر و منزلت سپهر گردون را ابهر عزیمت و الطاف بیکران از سایه

ایمان گسترانید و بعد از انقضای مدت سلوم که در آن مقام رحمت انجام قرین عیش و شرب

مدام بر کنار دجله بسر برده عزم طوف مدینه مطاف مشهد مقدس از خطر خطیر به اوان بیرزد

و بعد از وصول به آن مشهد عطر و مرقد جنت آسا شرایط زیارت چنانچه باید و شاید

رعایت داشته روی نیاز به آن تربت پاکیزه سود و زبان نیاز بعرض حاجات باز کرده

از روحانیت مطهرهٔ ابو عبدالله الحسین و سایر ائمه استمداد نمود و از جانب علما و فقرا و طلاب

روضه و اهل جوار او و خدام آن عتبهٔ عالیه مقام را اکرام و اعزاز ساخته بعد از التعلیقات

عالیات را شاد فرمود و از جمله تعلیقهٔ زر بافت قنادیل ترتیب داده در صندوق

تربت جنت رتبت گذاشته و طوق و جواهر و زرکار آن قبهٔ منوره را بیرون آن

زرنگار رودبار منقش به انواع آثار زینت داده و از قنادیل طلا و نقره

چون آفتاب در سپهر عزت و سپهر آن قبهٔ نورانی چون برج حمل و گنبد آسمانی نصب فرموده

و ساحت آن روضهٔ خلد آیین را از فروش ابریشم و غیره چون سپهر برین مزین ساخته و

که پیرایه آن عتبهٔ بهره مرتبه هرگز ساخته و پرداخته بود بزرگان جهان هیچ را

نوبهار گلزار جنان بیارایند و جهت زوار و مجاوران آن روضهٔ جنت آثار از اطعمه و

اشربهٔ فراوان و صلات وظایف به آن مقدار مقرر داشت که جمیع ساکنان و مجاوران آن

سته و فرح مستغنی از تقسیم راتبه هر روزه سلطان فارغ گردیدند و بعد از ادای مراسم و

استقامت تمام جمیع مراسم مرقد مطهر در شب جمعه بزرگوار شب زنده دار بسر برده آرزوی

دل خود را در زیر آن قبه نمود که مدعی جبرئیل دعای پادشاه و درویش است مستدعی بود

و بعد از ادای مراسم مقدس حضرت آن حضرت جواد مطهر خطه سلطان گردیده و روی

نیاز به آستان قدسی مکان و عتبهٔ عالیه قبله مرتبه شاه اولیا سعادت ابدی امام

شاید از آن خطهٔ نجف در شب

المشارق و المغارب امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه من التحیة ازکیها و من الثناء

اتمها آورده به قدم نیاز و اخلاص مراسم طواف آن روضهٔ ملایک مطاف بجای آورده

در آن حریم به تعظیم که قبله گاه ارباب نیاز و کعبهٔ اهل راز است جبههٔ اخلاص بر زمین اختصاص

سوده مطلبی که در ضمیر منیر داشت از واهب بی منت مسئول نمود و زبان حال بدین مقال

عرض حاجت نمود مثنوی که ای شحنهٔ اقلیم شاهان بر [illegible] خزینه گستر پادشاهان

ز لطف تو است بازو فرازی رعیت پروری لشکر نوازی برافرازنده رایات شاهی

به روی [illegible] شاهان [illegible] به قوت دل عدو را خون بسته [illegible] خاک [illegible] تاج خسروانه

ز فضلت دولت چتر اقبال جاوید ز ذیلت سایهٔ [illegible] مرا ده این شاه [illegible]

ولی پادشاه [illegible] همایون بود [illegible] تقاضای [illegible] است

عطا کن بهر سلطان کونین بچشم مردمی چون مردم عین که از عدم [illegible] می‌ده

همای دین [illegible] کرده بر ارباب حسد فیروزیش بخش ملک سروری بهروزیش بخش

چنانم سرفرازی ده به عالم که [illegible] گرد ملازم و از فیضان روحانیت شاه ولایت

آثار اجابت [illegible] گشته سرافراز [illegible] واهب المواهب برداشت و خزنه و مجاوران آن

آستان کعبه مرتبه را به صنوف عطیات بهره ور ساخته بجانب ممالک محروسه الله [illegible] به ترویج

آن آستان ملایک آشیان و ترفیه حال خزنه و مجاوران گماشت آنگاه رایت

اقبال آیت به فتح و فیروزی بصوب دار الشیعهٔ حلهٔ طیبه برافراشته و از آن مرحله

عنان عزیمت به قتال اعراب [illegible] که همراه [illegible] متوطنان آن دیار و ترددین

بوده به [illegible] گردید و بسیاری از ایشان [illegible] به تیغ و سنان

سیاست گردید [illegible] غنیمت به اندازه [illegible] گردید آنگاه [illegible]

السلام باز گشته [illegible] القدرین صاحبی [illegible]

در شهر دار الشیعین بود

مقدس بلد عالی و الا عظم ابوابراهیم موسی الکاظم و مرجع ارباب الرشد و الارشاد ابی جعفر محمد

التقی الجواد سلام الله علیهما من الصلوات ازکیها خادمی در خور جلالت و اعتقاد پادشاهان

و ضیاء اسرار دو شاه بجای آورده مانند آن معجون سکه از بعد ف جون جلالت

مسرور و شادمان گردیده پس از مراسم زیارت ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین باز به تکیه

و تبرا که از وصول درین مذهب امامیه اثنی عشریه بخش قبر ابو حنیفه کوفی را

نقض نفاق شدن گردیده و بعضی را مشراع فرموده ... در بیت

الشکندری شیعیان بغداد بود و مشهور داشته بوده که هر کس متقاعد ... دفع ... بدان

مشراع زوده مبلغ بیست و پنج دینار ... حق القدم بدان گردهند و بعضی از مشوای

شیعه امامیه درین باب نوده بیت شیعه بر گور حنیفه ... سبب گه ... همت

دینکاه شیعه سبب گاه ... پس از زیارت مشاهد مشرفه بغداد روی جلالت بعتبات

نجف

که به عتبات رفته و در سر من رأی که در سامره به ساحل شط افتاده و مقام غیبت امام م

صاحب العصر و الزمان آورده به دستور مراسم حسن اعتقاد در عمل داشته و ادب احترام و اکرام

به وجهات سعادت ... آن مقام لازم احترام بعمل آورده پس از آن به جهت ... توجه

بست بغداد مرتفع گردیده و در عمارت تکیه در آن ایام عمارت ... عالی ... بنا ...

به اتمام رسانیده بوده نزول اجلال فرموده و بعد از هفت روز حرکت ... منازل و مقام

منصوب بدان جانب توجه اعطا فرموده به بیشه ...

و ... کمر و ... بتجمع ...

مقام از جنس بیشه که قرارگاه شیران بود توجه فرموده در آن نواحی بیشه ... مقام ...

از صاحب او شاگردان در بیشه ... قرار گرفته ... بر

میرود و ...

نمودی پادشاه هنرپیشه نگار که از شست ناوک گهرورش دل شیران بیشه روزگار چون خون دل زنبوران
شبگون و گلگون بودی و از بیم تفنگ جانستانش پلنگان تیز چنگ را خون دل از دیدهٔ خاک
ادبار گشودی آوازهٔ مهابت آن شهریار این اشتهار یافته چون آفتاب جهانتاب جدید
تنها چلیک را آن سبع ضاره مبادرت نمود و از قبال بخت سرمه بنگ چونه ترین که تاثیر
آن بیش از جو آن داشت دلیر بیرون جست بیرون این انتقام شیر قوی شده هرکس خبر از آن
جانور آن پادشاه هنر شعار آوردی بموجب امر پادشاه والا سرافراز گشتی و از آن
پیشه مرتبهٔ دیگر به دارالسلام مراجعت نمود بترویج و تنسیق عتبات عالیات سعادت آیات
عالیه پرداخته جهت هر یک از آن عتبات عرش مرتبات نقاره و دستهٔ نقاره خانه مقرر داشت
و بموجب فرمودهٔ وجیه الله طاهره عزیزان پیشه ور و هنرمندان صاحب هنر که در
صنعت نجاری مهارت تمام داشتند در بغداد جمع آوردند شش صندوق خاتم منقش بنقوش

دیگر

دلپسند در اندک زمانی مهیا داشته صندوق قدیم متروک داشته و صندوق جدید بجای
آن را اقدس فلک فرسای مطهر هر یک نصب فرمودند و [illegible] ها را بترتیب عتبات
سدره مرتبات سرافراز ساخته دستگاه حکمت اورا الطاف و علم و جنود خشم منیه مرتبه
گردانیده صیت فتح عراق عرب در اطراف آفاق اشتهار یافته طنطنهٔ حصول
آمال و آمال آن مهر سپهر کامرانی از فراز رفعت ایوان کیوان [illegible] در گذشت و در آن اثنی
ملک عراق عرب و تمشیت مهام عتبات ائمه کرام را بارادهٔ خدام [illegible]
امیر دیوان متوقف داشته ملتزم ابوالمنصور و ملقب بخلیفة الخلفا گردانید و بانعام تاج
زر و خلعت خاص و اسب زین زرین و کمر و شمشیر مرصع و صراحی مرصع با جام
و زر و جام و صحن که آن نیز مجسم له از طهر [illegible] مفتخر ساخته و پایهٔ قدر اورا بر این
امیدواران بر افراخته که مثل موسی او را بر رفعت تا بترویج و تنسیق عتبات عالیات و

محافظت مملکت و سدّ ثغور و رعیت پروری تو بایدت   آنگاه با همه ادای کوزکش ...
به همه ظاهر این سپهر مینا مرتفع ساخته   موقعیت مملکت خوزستان و تسخیر و دفع متمردان
آن مرزستان چنانچه در سمت والانهت گذارش یافته   الله نعیم و نیکم ما به بیه
بیرق افراختن خسرو ممالک ستان بعزم تسخیر مملکت خوزستان و سوختن
خرمن استقلال قوم مشعشع از شعشعه انوار رایات ظفرآیات و کیفیت اطاعت
حاکم لُر بزرگ ملک رستم و آمدن وی به آستان خلافت نشان
به تتبعان طریق مرضیه ارباب فضل و هنر   و مستمعان احوال پادشاهان دادگستر چهره
ما بعد این معنی به بیان جلوه گر است   که چون از ... شاه شیخ ... سبیدهر سقط
الرأس وی دار السلام بغداد اتفاق افتاده بود   و در سلک تلامذه شیخ احمد بن فهد منخرط
گشته و در رموز صوفیه به اقتباس انوار حقایق و ریاضات شاقه در تهذیب اخلاق بر می‌ده
تا جایی

تا آنکه یکی از کتب مطول مصنفات شیخ احمد در آن وقت اندرش ملکی ... گشته   همه اسباب آن جناب پرداخت
و آن جناب را در علوم غریبه کتابی بود   جامع کشف اسرار   و معلومات سالکان طریق
ریشه و ریاضت   و در حال احتضار یکی از مریدان سعید مومن سپرده وصیت نمود که بعد از
انتقال وی آن کتاب را در آب فرات انداخته ... تا بعضی نابخردان ...
امور ناشایست نگردند   سید محمد نفاست آن کتاب دانسته به هر گونه حیله آن نسخه را بدست
آورده   عمل به وصیت ... خطر آن پرداخت   و بعضی از امور غریبه از آن کتاب حاصل نمود و
طیور را افعال عجیبه ... از طور بشری اقدام نموده   چنانچه به تقویت دعوت دامیه
ظلم ... مشغول گشت   و سنان و نیزه و شمشیر و دیگر آلات خرق بر سینه ...
دیگر خواندی در آن نوبت ... زدی   تا ... شکسته ... سخن ...
از خوق در ... ظاهر گشتی   و از آن ... بودی ...   و از تجدد ... این اعمال

بخلاف اصحاب مذاهب نصیریه را اعتقاد در تمام آن بسیط علیم ... از جهت دو چیز
این جماعت روز بروز کار او بالا گرفته بر تمامی ولایت خوزستان چون حویزه و دزفول و
تستر استیلا یافت و این جماعت نصیریه را بر شاه ولایت ... اعتقاد آن بوده که حق
تعالی در جسد لطیفه حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب حلول نموده جهت ترویج
و تنظیم امور دنیوی که بسبب ماهیت بشریه از آسمان نزول کرده و بعد از انجام مهام
دنیا ... که ملازم ... بر ... بر آسمان صعود نموده و دیگر وقت که
ظهور ... عالم راه یافته و ... در این ... از عارفان ... حلول
نموده ... علما ... دانند ... در ... که در
سلسلهٔ ... موجودات ... [illegible] نعوذ بالله من سوء
افکارنا و خرافات اقوالنا تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً و در این

جماعت

جماعت را در عمل شنیعه آن از خوف حالتی دست میداده که آنرا شعشع می‌نامیده اند و این
جهت سلسلهٔ آن سادات مسمی بمشعشع شده اند و از آن وقت تا هنگام ارتفاع لوای خلافت
شاهنشاهی سلسلهٔ آن جماعت علیه صفویه در اکثر آن ولایت استقلال داشته‌اند تا ...
یافته و از جماعت پادشاهان ذوی الشوکت استخلاف نموده تغلب ... صفویه ... گشتند
و درین ... سپاه ایران ... [illegible]
طوایف ... و خوارج ... [illegible]
... [illegible] ... و ارباب ... [illegible]
... و در مساجد ... [illegible]
که لا صوم و لا صلوة و لا حج و لا زکوة و در آن ... [illegible]
... [illegible]

جلال بر دو جهت موفور و مستقل و در اعتقاد و اقوال سید حق و آن جانب مصرع
برکاه معروف گردید و جمیع اقوال و افعال ذمیمه ایشان بر وفق [illegible] اعتقاد پادشاه [illegible]
معلوم گشته از دار الخلافه بغداد [illegible] که در آن عصر دار الملک
سلاطین مشعشع بود در اهتزاز آمده و در [illegible] که حکام و ساکنان ملک
[illegible] نیز بود [illegible] که [illegible] موفور گشته از طرف [illegible]
معروف است دارد [illegible] آن طایفه [illegible] بوده [illegible] جابر [illegible]
الاتباع [illegible] که [illegible] موفور [illegible] ملک [illegible]
[illegible] گشته و جمع [illegible]
ولد [illegible] مرتفع گردیده [illegible]
متوجه دار الملک مشعشع گشته و جمع [illegible] ازدحام [illegible]
[illegible]

[illegible] چون هوای مملکت خوزستان [illegible] گردید سلطان [illegible]
توان [illegible] جمع آورده [illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible] خویش [illegible]
[illegible] آن [illegible] گردید [illegible] از مضمون این ابیات نظم [illegible]
[illegible] پشیمان [illegible] بدان آوردن [illegible]
[illegible] آهوی [illegible] دلیر [illegible] خونخوار [illegible]
سر خویش را [illegible] آورد که [illegible] عقاب [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] دلیران [illegible]
[illegible] یار [illegible] طلب [illegible]

دلیران جنگجوی و مبارزان تشنه خون سینه جوانب در صفحهٔ کارزار بجولان آورده بنوک
سنان سنان گداز مردمک از دیدهٔ هم آوردان بودندی و بچنگال خدنگ خصم کردار
سنه‌زن شیران بیشهٔ [illegible] گردیدی و بزخم شمشیر زهرآبدار ابواب خروج ارواح از ابدان
مفتوح گردیدی و ازان جانب هم بهادران جوب نیزه گذار بادپایان تیزتر از
بجولان آورده فلک سیه از تو [illegible] چنین دلیران در آمیختند و از زخم نیزهٔ افعی کردار
زهر چون دم [illegible] بزوران ریختند زهره طرف [illegible] انگیختند هژبرانه برخاک
ریختند و [illegible] بیاره تیر از [illegible] سایل چشمه
خون جاری آمده [illegible] تنها بودن آمده در آن روز که [illegible] شد
که [illegible] ریز انگاشته در آن روز [illegible] ازان هر گروه [illegible] تاریخ
روزگار را از اثر [illegible] و [illegible] لطف [illegible] اسم خونریزی [illegible]
درجهٔ این قطرا سوزان نوشته [illegible]

[illegible]

کشش و کوشش در آن معرکه موقوف شده بودند و چون اثر [illegible] غروب [illegible] ظلام از
طرف شام مرتفع گردید آفتاب جهانتاب قرص شعشع در حجاب سحاب ادبار از شعشع بهره
گردید [illegible] پیرامن [illegible] ایشان فرود گرفت جابجا [illegible] بحوزهٔ اعدام
از خواص و عوام [illegible] بر آن سیاه [illegible] شام [illegible] علامت [illegible] آورده
از هر طرف [illegible] هجوم [illegible] ثابت [illegible] کشیده [illegible] دولت پادشاه [illegible] اثر [illegible]
[illegible] گشتند و صبح دولت قاهره و بسیاری از [illegible] سردار [illegible]
ادبار [illegible] گردیده غنایم [illegible] نصیب غازیان و اعوان
سپاه پادشاه [illegible] گشته [illegible] این فتح [illegible] پروردگار
[illegible] آورده [illegible] جزیره [illegible] ازان [illegible] توفیق [illegible] و بعد از
فراغ خاطر از مهمات آن ولایت [illegible] توجه از پی تسخیر [illegible]

در نزول از مهر بوق داری جهانگشای آن قدوه [illegible] در نزول رنگ شهر بی گردید که در آن

آنجا بعزم تعاقب دو خان بر پیش آمده ارباب ثبات بروی روزگار خویش مفتوح داشت

و مقالید ظفر را تسلیم گماشتگان پادشاه نموده بودند که [illegible] جنگ و دوام در تقریب

کج خدمت بظهور رسانید پادشاه جهان مقالید فتوح و ظفر آن دولت را از آنجا از

ابواب مسالمت آن پیروی عیوب [illegible] شرعا [illegible] که چون بعطف گردید [illegible] ترشح سرکشی

پادشاه خود را سر [illegible] از زوال مرکب که دول سر [illegible] گردید [illegible] سعادت

جلوه و عقاب و ثبات [illegible] در [illegible] سعید [illegible] از [illegible] نقل

نمود و جواهر زواهر [illegible] [illegible] داد و [illegible] [illegible] و آنچه در [illegible] بود

و ا خود [illegible] را بکام داده از آن [illegible] شاخ حیات [illegible] کشیده و

در جلت [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] داده [illegible] [illegible]

الخ

رسانید و [illegible] در نزول و حوزه [illegible] تصرف پادشاه [illegible] گردید [illegible] از [illegible]

[illegible] اشتعال [illegible] گردید آفتاب سعادت پادشاه [illegible] از شهر [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گردید [illegible]

پادشاه [illegible] از [illegible] آگاه گردید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بعقبات [illegible] کشیده گردن [illegible] پادشاه جهان [illegible] آورده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و تصرف [illegible] مصروف داشته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

گرفته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و بعد از [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پادشاه [illegible] [illegible]

مساعی جمیله [illegible] و در آنکه زبان قلم و بیان [illegible] عجز [illegible] دستان [illegible]

طلب امان نموده امرا را ارسال داشت و در ان عظام فرستاده و در احوال [illegible] اقوی نموده

و این [illegible] که [illegible] عالی‌شأن ارسال کردند [illegible] شاه رستم [illegible]

رحمت [illegible] شاه [illegible] خوف [illegible] اشرف [illegible]

عظام [illegible] در [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] در قلعه [illegible] آورده [illegible] مشغول

بودند که ملک رستم را [illegible] شاه [illegible]

رحمت [illegible] جواهر [illegible]

گیتی [illegible]

شریفش [illegible] جواهر [illegible] و

شاه

شاه رستم [illegible] بوده [illegible] دولت [illegible]

[illegible] آورده [illegible]

عزیمت نمودن پادشاه مخالف گداز [illegible] العالم [illegible]

و وقایع امور [illegible] پادشاه [illegible] مسعود [illegible]

[illegible] پادشاه مخالف گداز [illegible]

[illegible]

[illegible] آوردن [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible]

جمع آورده و فرمانپذیران بموجب فرمان دارای زمان بعد از انقضای زمانی مقدار آن بمقدار وحوش

سباع جمع آورده که تلاقی حلقه [illegible] از هر طرف آن کوه [illegible] آنگاه حیوان بموجب

احتراز درون حلقه محصور گشته عنان بادپای صبا رفتار را [illegible] اندرون حلقه حرکت داده

تا هنگام خواهش طبیعت [illegible] بر آتش عدالت پذیرفته منجر بعدالت کرده بسیاری از آن

حیوانات بضرب تیغ و سنان خونریز [illegible] ارسال [illegible] و بعد از استیفای لذت صید

و شکار بر حسب فرمان موجب [illegible] از علما و خوانین کرام و خواص و منسوبان [illegible] متفاوت

برداشته تا آمده [illegible] جوش [illegible] حوش [illegible] ملوک [illegible] از آن

که هر نفسی بنصیبی رسیده‌اند پس از [illegible] امور [illegible] بسمت شیراز [illegible]

آمده در اثنای طریق [illegible] قرچین که در [illegible] بشیراز [illegible] دولت

و [illegible] گشته [illegible] طرف [illegible] نموده

الحق

طاعت [illegible] آن [illegible] بسمع قبول رسانیده و [illegible] که

رسم پیشکش از آن جمله را آورده بعوض [illegible] گذرانیده پس از آن در [illegible]

پادشاه [illegible] از سمت شیراز [illegible] آمده آن زمستان در آن بلده فردوس نشان

بتجمع راح روح افزا اوقات خجسته ساعات مصروف کرده‌اند و در فصل بهار که صحن روزگار

چمن [illegible] از سبزه و ریاحین خرم کرده و از گونه گونه ازهار [illegible] سبزه چون

[illegible] گشت پادشاه [illegible] در آن فصل بهار بمتنزهات مواضع فارس شتافته

بساط [illegible] نشاط [illegible] آنچه در ظرف [illegible] گنجد مشغول فرمود و در آن

زمستان و بهار [illegible] پادشاه کامکار [illegible] از جمله وقایعی که

بمنصهٔ ظهور رسید [illegible] آن بود که [illegible] که [illegible]

در شیراز [illegible] گشته بمنصب [illegible]

وزارت سرافراز گردید و دیگری آقا محمد قاضی کاشانی که از غایت تقرب و کاردانی به منصب عظیم القدر

صدارت ایالت و نیابت جمع گردانیده در اکثر مهمات سرکار سلطنت و شرع شریف دخیل بود

و حکومت یزد و کاشان و شیراز نیز به وی متعلق بود در ان دولت آخر طالعش از اوج اقبال بحضیض

وبال تنزل پذیرفت خود در منصب و اوبار [illegible] اقتدار از عهده صواب [illegible] و

[illegible] سعد [illegible] لعنت مفتوح داشته [illegible]

[illegible] گردیده که مبلغ بیست هزار تومان اموال دیوانی متصرف شده [illegible]

[illegible] تومان [illegible] مصادره و [illegible] گردد [illegible] مبلغ [illegible]

از اموال متصرفه [illegible] بجز از [illegible] گردد [illegible]

[illegible] ارجمند [illegible] منظور نظر اعتبار داشته [illegible]

[illegible] گردید [illegible] کیفیت [illegible] قاضی [illegible]

[illegible]

[illegible] آخر [illegible] صفحات [illegible] از [illegible] صحیح [illegible]

[illegible] بعد [illegible] ۱۸/۱/۲۰ [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] جناب [illegible] و در [illegible] این احوال آن

مقدار [illegible] اموال و اقوال ازدی [illegible] که [illegible]

[illegible] گردید [illegible] تعذیب رفت [illegible] علیم [illegible] کشید

نظم [illegible] است [illegible] همین تیغ دارد [illegible]

[illegible] تیغ [illegible] بعد از قتل وی منصب صدارت [illegible]

[illegible] مستقل [illegible] عالیه [illegible] سید شریف که از [illegible] سید شریف [illegible]

[illegible] گشت [illegible] سادات [illegible] منصب [illegible]

[illegible] صدارت [illegible] و چون [illegible] پادشاه ارجمند [illegible]

[illegible] داد [illegible]

داد [illegible] الملک اصفهان [illegible] و چون [illegible]

در [illegible] ملفوظات گذشته بود

نشان از قدوم همایون حضرت سپهر بنیان کرده فضای سرایش در نظر بهشت دلالت
چون دل ستمدیدگان تنگ و دهنهٔ خاطر لئیمان با ضعف و تیره رنگ نموده بموجب امر
عالم مطاع در اندک زمان چون بوستان بهشت وسیع و دلاویز فضا گشته گلستان در خوشی رشک گردیده
و در ازدواج همایون آن طبقهٔ طیبه حضرت فردوس برین در رشک فزایی [illegible]
نمود با شکوه و ترتیب انداختن روز جشن فیروز با دولت فیروزی رسانیدند
و در انتهای ربیع شان حضرت [illegible] را و [illegible] بر رسم تابستان با نشاط و عشرت
فرو [illegible] صیف با نهایت رسانید و چون موسم خریف متصل شد و بستان از لباس فستقی[1]
با ثواب زعفران شدی دانه طبیعت روزگار بسردی آغاز نهاد شمال زر فشان بر
روزها و سال بستان را بند زرد چوبه[2] در صنعت زرد و ماه زعفران درپر خضر دار دگرگون جبه
داران کوه الوند را از نقاب جامهٔ الماس رنگ چون کاغذ نامه زرشک ساخته بتجمع [illegible]

۱ در متن فنقی نوشته بود ۲ در متن زرد چوبه بود و درست آمد

نیز

ناب و دولت پرتو افکن چون آفتاب چند مدت در آن مکان با نزهت بسر بردند
و بعد از انقضای مدت معلوم بهوای دار الملک آذربایجان بر سمند کوه توان نشسته عنان
عزیمت بجهت دار السلطنهٔ تبریز معطوف گردانیده بار دیگر از روی نشاط تمام و عشرت بعد
تشریف قدوم همایون فال پادشاه صاحب اقبال بآرایش اوطاق و تزیین دلگشای دولت
مصر معمور تبریز را چون نگارخانهٔ چین مزین گردانیده و در نهایت مسرت گوشه چند
روزی پادشاه جهان در آن طبقهٔ جنت نشان قرین عیش و نشاط بسر برده متوجه
خوی گردیدند و چون موضع جسته از توابع شبستر[1] منزل نزول سرادقات عدالت گردید
مزاج امیر نجم الدین مسعود از منهج اعتدال انحراف ورزیده حرارت غریبه بر قوی مستولی
گردید و روز بروز از اشتدای حرارت نوعی مزاج مادی [illegible] یافت طبیعت از
مقاومت عاجز آمد هر چند به اطبا داروهای مناسب و تلطیف غذای موافق دفع آن مرض

۱ در متن ششتر نوشته بود درست نیست

ملکی بود و مدت عمرش در همان موضع عالم فانی را بدرود نموده گوش طبایع سیاه دم

دهکاری بقوطاشیم سفید نماید پادشاه جمجاه از فوت آن خدمتکار بغایت

متاثر گشته از حزن و ملال از بشره ها وش ظاهر بود چند روز

از ارتکاب امور و لذات جهانی متعلقه گردیدند و حسب ترویج

روح فتوحات کلام مجید ملک علام دو ختمه ساکن و اربعه و ثلثم

ابراهیم آنچه از لوازم تعزیت و سوگواری بود بانجام بعضی آوردند که جمیع [illegible]

درگاه و وش اشاه آرزوی وفات آن خان می‌نمودند و بعد از

مراسم تعزیت منصب او را بجانب کف اشرف ارسال داشته دامیر

کذا

یراهیم خورا بیگ را بتفویض منصب وکالت نیابت مناسب آن جناب

گردانید و منصب ۱/۴ دیوان نیز بذات امتیاز و اعتبارش از سپهر نورانی

در گذرانید

درجه عظمت بود

گذرانیدند و دیگر امرا و ارکان دولت را با تعیش بامور ساخته سرانجام

مهام ملک و مالی را برای صواب نمایش باز گذاشته و امیر نجم ثانی نیز

بصاحب رای وجودت ذکا و همت بلند از سایر اشراف و اعیان

آن عهد امتیاز تمام داشت و در ایام اقتدار با رعایا و لشکری به نهج

عدالت و حسن خلق سلوک نموده بجودت خلق و همت والا

قلوب صغیر و کبیر روزگار را صید نموده القصه پادشاه سکنه رسیر

کذا

از موضع چهه شتر رایت سوی و اقبال بجانب خوی انعطاف

ذبیحه تا هنگام وزیدن نسیم بهار در آن موضع نزد آن ولایت

قرین عیش عشرت و شادی داشت و در آن اوقات میرزا بیگ

کذا

عبدی که از اعیان وزرای آستان خلافت نشان بعنایت ارباب

حکایت وقایعات امر سنجم تا نی بعض جوانم سهم کردیده برای

عادداغ نفتی نموده انّه موصلی الی المقصود

اهتزاز قلم مشکین رقم در تحریر کیفیّت توجّه

مواکب سپهر مراتب بممالک شیروان و

پاک گردانیدن آن ولایت از لوث وجود اهل

فتنه و طغیان در اوان نصرت نشان و هنگام دمسردی هوا

که موضع خوش از نزول موکب جاه و جلال با سپهر خضرا دم از

مساوات زدی با مع شوکت و جلال رسید که شهنشاه و والی

شیروان مرتبهٔ دیگر در ساحت آن مملکت رایت سرکشی و طغیان بکشن

گشته باشتعال نایرهٔ فتنه و فضول دعاوی بیهوده با جنود چون

نزد

نفس مستقل و تمکن بر کارگاه ضمیر منیر نگاشته با شاهان نعمت

هم آغوش و از هر پیشه نو رفقت خاموش و به خرام آستان

خواقین سلطان طریق تعظیم و احترام مرعی نمیدارد و بمقالید عصیان

ابواب خصومت مفتوح میدارد از مرصد استماع این جراءت

و عید دست نوایر غضب اثر لهب اشتعال پذیرفته روز با یکه

عارض لاله رویان یاسمین بر در جمار بنفشه مویان معنبر از دستبرد

برد چون بنفشهٔ طبری نیلوفری گردیده و آنکه دوستی از پا

دم دمسردی هوا سنجاب سحاب قاقم برف در بر دوش کشیده

لمؤلّفه رسید آن دم که طبع آبهار سنان کرک تیره

باشد گرم دشمن جواز کیش سحاب آن تیر بود کند

کجا

ولاد یخ این تیر جوشن — نشیند برف گیتی خم — برای ما

آتش برهمن — دمی طغی شرر ز آغوش آتش — بیاید

ره سوی بد سپردن — که از مسردی دی لبشه در حال

سنان کی از رفته تیغ ارزان — پادشاه دشمن شکن

از شدت برودت هوا و از هجوم سپاه برف و

سرما از لیکه سنابط ها تون را ماده در اثبات

آیت نصوب شیروان مرتفع گردید و یکی از امرای

نامدار را با فوجی از دلیران سوک نامزد جهت ساحل نمودن

علت بر آنکه نگارش چند صفحه و آخر آن شد که در صفحه جزوه جزوه مرتبا نوشته میشد
ناگاه یافتیم که از نسخه که از روی آن می‌نوشتیم چند صفحه افتاده از شروع از روی نسخه کتابخانه ... سپهسالار
نوشتیم و صفحه ... ساقط شده را بجزوه ها ضمیمه کردیم و برای درست آمدن صفحه آخر ... صفحات
سپه که نوشته شده بود مجبور شدیم که در چند صفحه ... [illegible] زیرا عوض کردن صفحات جهت ...
[illegible]

کشورستان خبر به جواد ارسال داشت که هنگام وصول موکب سپهر توان بعضی زوارق

ترتیب داده چون موجه جسری بنظر میرسید درگذشتند آنگاه پادشاه گردون قباب جهت عبور

سپاه ستاره شمار جسری بسته که از آب کر گذشتن ... عساکر نصرت مآثر گردید و دفع ... دلیران

از آن جسر عبور نموده حسب الحکم سپاه بحر جوش و ظفر رسیل جنود بحر خروش ولوله

و تزلزل در بنیاد شیروان انداخت بیان این طوفان با هیبت و هم ... جرئت

صاحب ارکان قرار و ثبات شکسته شیروانیان ... از مقابله و مقاتله خوردن باده

شکست ... معنیان خواندند ... ساحل ... پیوستند

... از وصول موکب سپهر رکاب ... بقوت ... کشتیها ...

... غنیمت شمرده پادشاه ... متوجه ... فوجی از دلاوران

جلادت آیین را بسمت ... ارسال ... آن ... را بحیطه تصرف

در آورده و در دفع اعادی ساعی جمیله بظهور آوردند و خود بنفس نفیس و ذات سعادت
اثر به مواکب گردون توان بقلع و قمع قلاع و حصون ممالک شروان لوای
عزم فیروزی برافراشته نخست متوجه قلعهٔ باکو گردید و بعد از وصول به آن
حصن حصین کوتوالان آن بنا بر شأن خود را بشوق تقدیم نهاده طریق اطاعت
پیموده به استقبال موکب جاه و جلال به مقابله بیرون قلعه بیرون آمدند و
به صنوف اعطاف بیکران اختصاص یافته در سلک ملازمان عتبه سدره مرتبه
منتظم گردیدند و بعد از فتح قلعهٔ باکو عنان ابلق صبارفتار بقصبهٔ شاپران انعطاف
داده منطوقهٔ ممالک فیروزی بر ظاهر آن قلعه به ایوان کیوان رسانید حاکم آن
قصبه نیز انقیاد بشیوهٔ ستوده و امالی باکو نموده ابواب سپاهیات بر روی روزگار خود
مفتوح گردانید و بعنایت بغایت سرافراز گردید برایت علیه متوجه نمود و در

قلّ

قبایل کوتوالان و حکام قلاع و بقاع راه ثبات سپرده به مقابله و هدایت ترکان
فلک آستان شتافته در سلک جنود ظفر قرین منتظم گردیدند سوای کوتوال قلعهٔ دربند
که از اجرای آن اقدام که باستظهار حصانت مقام مغرور گشته رقبه از ربقهٔ متابعت
باز داشت لاجرم همت پادشاه کشورگیر فتح آن حصن حصین را پیشنهاد همت بلند
نهمت ارجمند گردانیده عنان عزیمت به آن سمت منعطف گردانید و چون ظاهر
آن حصار مشهود پادشاه کامکار گردید هر روز دلاوران ظفرآثار با ابطال نامدار و سرداران
ذوالاقتدار رقعت نموده همگی همت بر تسخیر آن معمور داشتند و از اطراف غلغلهٔ کوس
و صدای کوس و نقاره و کرنای دلیران به اوج کرهٔ اثیر رسیده چند روز اوقات خجسته
در ورود به استقبال آلات حرب مصروف گردید و محصوران نیز در مدافعه دقیقه‌ای از
کوشیده از طرفین در محافظت و تحفظ دقیقه‌ای فرو گذاشت ننمودند اما چون فتح آن حصار متین
در نهایت تعسیر بودن نوشته بود

که گوئی یکی از آثار اسکندر است بجود استقلال آلموت بخود و کوشش مردان مرد تیر خود بزود
چه آن قلعه بر فراز کوهی است که ساکنانش ذخیره از دانه و سبیل مهیا دارند و در پایش
در بروج دوازده گانه همت بر حوالت کرده سر فاش از اندیشه گمان بر تر ود
فضیه به عرش توامان بسته کنند حصارش بچرخ برین توامان روی
لنگرش کی بنده شان حصاری کوهی بود و شکوه. که دیده زسنگ نرشنیده کوه
خود جو بجز ضایب تدبیر ... جنگ ... به شکستن آن طلسم بشکل ... مقصود داشته خاطر
هلاکو برآن قرار گرفت که نقیبان و نقدچیان از جوانب بنقب اشتغال نموده
راه دخول بر درون قلعه گشاده مفتوح دارند و آن جماعت در حسب فرمان بحفر ...
... به اشتغال نمودند در اندک زمانی دوازده نقب عریض بزیر بروج رسانیدند
... و سایر اعیان حصار چون حال بر آن منوال مشاهده نمودند مضمون کریمه

در مبانی به درست

ایما

اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة تصور نمودند
دانستند که قبول پادشاه ظفر نگار ... از بروج عزت بحضیض ذلت انداخته از
شاهنشاه جان ... حیات بی بهره خواهند بود ... عجز و انکسار بر در ...
الحقه زینهار دست بذیل رحمت بکیه زدند و بعد التضرع و تخشع بدرگاه ... پناه
شتافتند ... پادشاه ... بر ایشان عفو و بخشش نمودند لیکن ایشان را ...
از ... و چون ... جواهر ... از نقوش زکات ...
... و ... از ... عاطفت ... قلعه را ... دیگر ...
در آوردند و ... قلعه ... برای ...
و ولایت ملکت ...
... در باب ... ملکت ... فرمان ... بغداد

گردیده نعش معفوت بخش سلطان سلطان اولیای سلطنت صفویه را که تا آن غایت
در دولت تبریزیان مخفول بود بدارالدوله دارالدوله بر نقش خانه دانسته و زمرهٔ از اعیان
صوفیه در آخر سنه خمس عشر و ثلثمائه سعید آن خدمت شدند و چه سطور آن حضرت
را بعد از انقضای بیست و دو سال از مقبرهٔ منوره بیرون آورده بخطیره مقدسه
آبای بزرگوار نقل فرمودند و به وضوح پیوسته از زمان انقضای معفوت بخش مغفرت از لازم تخته
رنگ نثرهٔ مویش متغیر گشته در غایت نضارت و طراوت بعالم طراوت طعنه زن گلها
هم دراین زمستان لوای رحمت برافراشته از مهرجواد معان مسند عزت و اعتداد طعوب
دماغ زران متواخذ گردیده و بقیه زمستان در آنموضع فرخنده نشان در غایت
انبساط بسر آمده و در مبادی فصل بهار و اوایل زمان استوای لیل و نهار که خسرو مالک
سپهر متوجه بیت الشرف خویش گردید رایات نصرت آیات مرعوب مستقر دولت یعنی دارالسلطنه
برا

تبریز مرتفع گردیده ساکنان شهر تبریز از وصول موکب عنبر بو آگاه گردیدند بساط انبساط
گسترانیده با پیشواز و استقبال پرداختند و بعد از استقبال موکب همایون کرده بمیمنت مقدم
کرم قرار و فرمانفرمایی عالم در مقابل شاه دوران نشستند خسرو سکندر سریر جبلت با نشاط
پرداخته روزی چند در آن خطهٔ طیبه داد عیش و کامرانی دادند و بعد از انقضای مدت
نشاط بساط قضات عزیمت بیرون فرمودند مرغزار در کمال نضارت و اختیار
فرمودند و در آن مدت که در آن مرغزار بهشت آثار منزل گزیدند بقاعده مستمره گاهی در
بزم خوش از دست ساقیان نوش لب بجرعه جام عنبرآمیز و گاهی به سیر و سیاحت
در غایت پیروزی سکون گرفته بعد از عید نوروز و ساکن به کام مشغول گردیدند و در فصل تابستان
که حرارت هوا طراوت نخلستان را پژمرده و شعلهٔ آتش بر بساط زمین گسترده گردید
عازم چمن سلطانیه شده مدت دو ماه به پرورش خرمیان گذشت و جشن عیدی نصرت اثر

تا چون بهرام صولت بطرف صحرا و دولت ... سایه گردید و بعد از طی مراحل و
قطع منازل موکب همایون الکای ... بفرسنگ بارگاه ... که در شهر
و در آن ... روزی چند در انتظار خواهم آمدن جنود
ظفرورود توقف اتفاق افتاد و الله رئوف بالعباد

آغاز داستان فتح خراسان

بر ضمایر خورشید نظایر متتبعان اخبار
سلاطین روزگار و خواطر افادت مآثر متفحصان انوار آثار خواقین عالی مقدار شاید
این داستان بدینسان جلوه آغازد که چون خاقان منصور سلطان حسین میرزا ابن میرزا
منصور ابن بایقرا ابن عمر شیخ ابن امیر تیمور گورکان که تا انقطاع سلسلهٔ ادوار و مرور وقایع
زمانه بسیار بسبب فرط عدل و نصفت و ظهور ظرایف و لطایف و ثروت که در
ایام آن پادشاه بطبیعت صفت وقوع یافته نامش از صفحهٔ روزگار و جریده

ایام

ایام محو نخواهد گردید در سال نهصد و یازده از هجرت سید ابرار و خلاصهٔ روزگار رخت
انتقال بعالم دار الخلد برافراشت و اولاد امجادش بواسطهٔ عدم اتفاق و بنا بر مساعدت سپهر
بیدار و حدوث محذورات متنوع ... که با قطعیت و هیبت ملک موروثی پدر نیز
چه هر یک گوشه‌ای از ممالک خراسان باقطاع ... خود داشته غنیمت می‌شمردند و از نفاق
و استبداد که یکدیگر را ... گشته برادر و فرزند و اولوالارحام و یکجهتی ... تا بعد از انقضای
یکسال از فوت آن خروج صاحب اقبال محمدخان شیبانی مشهور به شیبک خان که از
... جنگیز خان بود و در سلسلهٔ خوانین چنگیزی در شجاعت مشهور ... بود و دیگر
... تمکن گزیده بود و ... ترکستان ... بحیطهٔ تصرف
در آورده رایت استقلال بجولان برافراشته بود و چون بعدم اتفاق اولاد پادشاه
خراسان مطلع گردید لشکر ... تسخیر خراسان تصمیم داده از آب آمویه

عبور فرموده و قبه پدر معظم خود را نیز دیگر واقعات بزرگ زمان تعریف نموده به
تجشم نمود به دار السلطنه هرات گرفته میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا که در یک
در دار السلطنه هرات حکومت می‌نمودند باستقبال جنود اوزبک تا بادغیس شتافتند بین
الکابین حرب در غایت صعوبت اتفاق می‌افتد و بعد از کوشش بسیار شکست به جنود
شاهزادگان افتاده از معرکه قتال راه فرار پیش گرفتند و شیبک خان بر تخت
سلطنت هرات تمکن یافته سکه و خطبه بنام خود نمود و قرار خراسان از کنار جیحون تا
سمنان از فرزندان و خویشان پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا انتزاع نمود پس
از آن رقم اختصاص به ممالک توران و خراسان کشیده رایات استقلال مرتفع
گردانید بالضروره بدیع الزمان میرزا با بعضی از برادران التجا به سده سنیه سلاطین
[illegible] ایشان نموده کیفیت استیلا و طغیان شیبک خان معروض درگاه خواقین مکان

گردانید

گردانیده و موافق معروضات ایشان امارات طغیان و بیداد فتنه اوزبکیه ظاهر گردید .
و آن زمستان که پادشاه گیتی ستان در ملک شیروان رایات جلالت آیات برافراشته بود
شیبک خان سپاهی گران از راه بیابان بسمت کرمان ارسال داشته بعضی از قصبه و قرای آن حدود
با دست غارت داده بر رعایا و عجزه لوازم جور و تعدی مرعی آوردند چون اطوار
عداوت آثار شیبک خان کرارا بوقوع انجامید پادشاه سلیمان جاه ایلچیان سخندان
و سفیران نکته‌دان با نامه صادر بجناب شیخ محی الدین مشهور بشیخ زاده لاهیجی واقف دست
جناب [illegible] و امین [illegible] نزد آن خان عالیشان فرستاده و در باب سلوک
طریق وداد و شیوه طاعت و انقیاد دعوت نموده از وقوعات [illegible] لغت و عناد
و طریق سیئه طغیان و فساد که موجب انهدام مبانی دولت و آتش فتنه که
ودایع آن [illegible] تند [illegible] از آن [illegible] گوش هوش آن پادشاه

عبور گشته چون حلقهٔ زینت خارج صماخ گردانید و بوفور سپاه و کثرت دستگاه مغرور گشته از
طریق مرحمت و صلاح انحراف ورزید و از مواعظ مرضیه بقدم استنکاف ورزید بلکه
در آن هنگام که شیخ زاده [illegible] از موقف [illegible] برسالت آن پادشاه [illegible] رفته
در وقت مراجعت امیر کمال الدین حسین ابیوردی را [illegible] در [illegible] درگاه سلطنت پناه
گردانید و در مراسله که مصحوب مشارالیه داشته از روی غرور مخاطبات نالایق در آن مرقوم
قلم [illegible] گردانید که چون عزیمت حج الاسلام در خاطر داریم [illegible] عنقریب
رایت [illegible] در آذربایجان عبور [illegible] واقع خواهد شد [illegible] تعیین
نمایند [illegible] عبور سپاه ما طرح گردد که از آفت آن جنود محفوظ باشند بنابرین [illegible]
و تجاوز از حد [illegible] در [illegible] و آفت معاندان
دست همت پادشاه دارا [illegible] از عزم [illegible] گشته [illegible]

آن

آن امیر کمال الدین حسین ابیوردی بود مرقوم قلم عطارد رقم منشیان آستان سعادت نشان
شده بود که ما نیز عزم جزم کرده ایم که بجانب [illegible]
علیه [illegible] که حدیث صحیح نبوی در آن باب بصحت پیوسته که شعر
[illegible]
[illegible] طریق آنکه از استقبال موکب [illegible] طریق استقبال سلوک داشته [illegible]
[illegible] در [illegible] خواب [illegible] ظفر و صول [illegible]
[illegible] جنود ظفر [illegible] ممالک عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان
و شروان و اران و [illegible] و طبرستان و کردستان و لرستان و [illegible] و سلطان
[illegible] از [illegible] اطراف و [illegible]
از [illegible] سپاه فراوان و جنود [illegible] جمع آمده [illegible]

و اعیان و در رفع طغیان مهر قلبی مصمم گردند و جهت دلجوئی و استمالت امرا و ارکان

دولت امیر درین منزل سلطان بدخشی ترتیب جشن خسروانه فرمان داده بعد از انجام

اسباب جشن و سور ترتیب موجبات عیش و سرور آراستن بزمی که سزاوار آن پادشاه

سلیمان حشمت تواند بود از مصدر جلال فرمان همایون صدور یافت و چون مجلس

خلد آیین ترتیب یافت و طعام که [illegible] بنام رسانیدند در باب پیشکش خواهان [illegible]

مهر صفت و امرای عالیشان و [illegible] صاحب فرمان قرعه شورت درمیان آورده

[illegible] در آن باب استکشاف فرمود مجمع متفق الآراء و الکلمه

لوازم دعا و ثنا تقدیم رسانیده [illegible] اخلاص و اعتقاد طریق بندگی پیمودند و مضمون

این مقال به زبان نیاز ادا فرمودند بیت که ای بهترین سایه کردگار تو را باد

شاهنشهی بر قرار   جهان جاودان در پناه تو باد   زمین زیر نعل سپاه تو باد

درین

درین انجمن چه جوان و چه پیر   همه بندگانیم فرمان پذیر   ستادن ز شه زیر چتر بلند

ز ما دشمن [illegible] کمند   به آهنگ نخجیر رفتن ز شاه   ز ما صید کردن به نخجیرگاه

ز شه هر [illegible] بر سر نهیم   ز ما جان به [illegible] نهیم   دو شاه جهان [illegible]

[illegible] سران [illegible] به گنج [illegible]   [illegible] خورشید انوار   [illegible] بر کشش

بر کشیده [illegible] سران سپاه [illegible] از اسبان بدین زین

[illegible] مرصع [illegible] مرصع [illegible] بلکه

[illegible] اطلس فرنگ و دیباهای چینی [illegible] و نقود [illegible] و احمر [illegible]

[illegible] کثرت [illegible] در آن بزم [illegible] نثار

رسید که از جمله [illegible] مبلغ بیست و سه هزار تومان [illegible] آورده در

دفتر [illegible] ثبت کرده بودند [illegible] در باب این پیشکش [illegible] بیان کرده

مشعر جواب کرد که پیدا کرد بهره جان یگانه ایزد دادار به نظر اجلال و گرنه بیت

که پیش شه بخودی همه بنده نامش بنزد مستقل و آنحضرت لشکر خود را معدود را

نزعم تفاوت مراتب بموجب دفعات سپاه از خدمت آنحضرت شب با استمالت حرکت

عساکر نصرت مآثر بپایان رسانید و شب بهنگام صبح [illegible] خراسان در السنه و

افواه سایر و دایر گشته هر کس درین اندیشه بمقام خود رجعت نمودند و پادشاه

عالیجاه نیز بمستقر دولت و اقبال شتافته همگی همت والا نهمت بر دفع

طغیان محمد خان شیبانی مصروف داشت رایت افراختن صاحبقران

کشورستان بعزم تسخیر مملکت خراسان و وقوع محاربه با ازبکیه جنود اوزبک

محمد خان شیبانی مشهور بشیبک و قتل [illegible] بالعیا سپاه در مواضع بلده مرو

صباحی که خسرو سپهر چهارم بر رخ جنود انجم رایت زرین افراشت [illegible] نمود

از

ریز خنگ سپهر برآمد و در مبلغ زرین شعاع سیاه سیاه شب را مفقود نمود گرد خیره

گیتی گشای جهان آرای خاقان خیر بسیج اعلی دادند سپاه روز فرماه [illegible] و اعلام

ظفر انجام به اوج سپهر آوازه برافراشت و از منزل سلطان میدان بعزم تسخیر خراسان

با بند کوه نوال برآمده حظائر را رایت افزای سپهر [illegible] گردند و در آن مقام

نیز توقف جایز نداشته و در بیت دامغان معسکر سرادقات جلال گردید و در آن

دامغان احمد سلطان که [illegible] محمد خان شیبانی بود به ترتیب و صول موکب سپهر

توان [illegible] توقف از ملک [illegible] گذشته حکومت دامغان فرمود

دامغان نواحی فرار سلوک داشت و درین قضیه خواجه محمد قوت که ملک استرآباد

از دیوان محمد خان [illegible] احمد سلطان نموده [illegible] فرار اختیار نمود

و از راه [illegible] متوجه سمت خوارزم توجه فرمود و همچنین حکام و عمال [illegible]

بهر سپاه فیروزی دستگاه واقع بودند جمله چون خس و خاشاک از صدمهٔ تندباد
بعواصف قهر و صدمه از حملهٔ عقاب راه نجات جسته بطرف و جوانب منتشر گردیدند
ارباب دور و نزدیک چون چنین بیکسی فراوان باستقبال موکب همایون شتافته در سلک
متعهدین بساط معدلت استسعاد یافته و همگی بعنایات پادشاهانه سرافراز گردیده
بمقام خویش مستمال بازگشتند خواجه سیف الدین مظفر بتکچی که از اعیان معتمد و
اعاظم آنولایت بود و در سلک وزرای موکب جهانگشای انتظام داشت از
کثرت [illegible] بکنف کرامت [illegible] باستقبال موکب ظفر قرین آنحضرت در خطهٔ جاجرم
تقبیل بساط معدلت استسعاد یافت و پادشاه عالی نژاد [illegible] آن جناب
[illegible] گرفته بفتح و فیروزی مستشعر گردید و چون از ظاهر احوال آن خواجهٔ نکوخصال
آثار رشد و کاردانی و شیوهٔ صلاح و نیکنامی ظاهر و باهر بود قامت قابلیتش بخلعت فاخره

آراسته

آراسته بمنصب وزارت در سلک وزرا منتظم گردید و تا آن زمان هیچیک از وزرا باعتبار تمام
بر خواجه [illegible] مشار و سرافراز گردیده بودند از کمال عنایت پادشاهانه فرمان جهانمطاع
بنفاذ انجامید که خواجه [illegible] بهمراه آن [illegible] رسانند و از آنجانب [illegible] خان
شیبانی در دار السلطنهٔ هرات [illegible] بود و از فرار [illegible] ثغور ترکمن
موکب همایون [illegible] اطلاع یافته تا آنکه [illegible] بمقام خود در طریق [illegible] کوچ نمود
که [illegible] بعد از تسخیر ممالک ایران از طریق عراق و آذربایجان عنان عزیمت
بصوب [illegible] معطوف خواهیم گردانید آن مقدار رعب و خوف و هراس
استیلا یافت که قبل از ظهور آثار مقدمهٔ سپاه نصرت دستگاه در عین طراوت [illegible]
[illegible] از جملهٔ [illegible] هرات [illegible] جان
[illegible] ادبار بطریق فرار [illegible] مرو توجه نمود و در آن [illegible] قرار داد

مرغاب بطلب سپاه اوزبک نزد عبید خان که پسر عم وی بود و سلطان علی [illegible]
ارسال فرمود و بعد از فرار محمد خان جانو خان میرزا که بجنب خان وی در محل [illegible] هرات
بود قصد پادشاه نموده بدست مردمان خان [illegible] گردید و از
تبعه اوزبک [illegible] خواجه [illegible] دیوان [illegible] در [illegible] هرات توقف نمود خواجه [illegible]
بر جهت امیر سلطان محمود ولد سید [illegible] خان که نزد جانو خان میرزا [illegible] عزیز [illegible]
در قلعه [illegible] گردید این اخبار در نواحی [illegible] درگاه
[illegible] گردید آن [illegible] که [illegible] از [illegible] و [illegible] پادشاه
[illegible] در [illegible] حکام کرام [illegible] احترام [illegible]
[illegible]
[illegible] گردیدند و چون [illegible] احترام از جمله ذات [illegible] دیگر

یافت [illegible] بوده [illegible] تضرع و الحاح بران [illegible] آزرده و از
[illegible] آن ایام [illegible] آن [illegible] ت
[illegible] و [illegible] صدقات [illegible] آن آستان [illegible] آن
[illegible] آمد و چون [illegible]
گردید [illegible] اسلام [illegible]
در [illegible] کلمه اذا جاء [illegible] الله [illegible] ملهمون [illegible] بزبان الهام بیان [illegible] کرده
بر دیگری [illegible] محمد خان شیبک [illegible]
جانو خان میرزا [illegible] و شجاعت [illegible]
[illegible] ارسال کردند و [illegible] گردید
اتفاق افتاده [illegible] بوقوع انجامید و چون [illegible] پادشاه [illegible] از آن

خبرداران دانه مهر خدا را بسعادت شهادت فایز گردید و ما بقی بزوال اورا بحیله گشتن خوش پخته
عازمین عظام را آب جسته از تمتع کوتاه نمایند و در قلعه اوز بحیله را تا درون نور برد تعاقب نموده
بسیاری از آنان بوضعی شنیع و سنان گردیدند و در ضمن این احوال رایت اقبال آیات ثنا
را تقویت حضرات نظم و حول بر ظاهر در دادند و حضرات و مقدار و عفو کردار
در اطراف و حدود آن قلعه خیمه و خرگاه و برج و باره ساختند و ترتیب آلات و
ادوات قلعه گیری پرداخته آغاز محاصره و محاربه نمودند جمیع قلل نزد ابواب و دروب
روز خود مسدود ساخته خاطر به تحصن قرار داد و هر برج با از اصحاب جمعیت بسپرده در
محافظت قلعه و حصن حصینش شرایط تحفظ و تیقظ مرعی میداشت و اکثر شب قلعه را
بعلت جنود ظلم در دود و قبایل حضرت محمود بهولت سیر میفرمودند و ما بر جلالت
اطراف شغال و جابجا ان خان عارضه حضرت عارضه بستوه نگردید داد اکثر اوقات

ذخیره ازوقه اطعمه حسب قبول و در زمره از دلاوران ابطال ذریت بدروب و
نفیر بره رفته بصرصر بها نزان قتال اشتغال میورزیدند و از خودش خط بیوفائی از ارباب
حالات و شهامت بخروج میادرت نموده از طرفین بمبارزت و مجادله ساعتی چند بر یکدیگر حمله
می‌بودند و اکثر اوقات حمله فیروزی تاثیر و فتح و نصرت روزی گردید در ضمن کار زار
خاک ادبار و بصفاق سر و فال سر میپخیتند و چنانچه عادت زمانه غدار است کامل نظر
از غازیان جابجا را که روزانه اعلا بنام قضا مقرر گشته شرف شهادت استعدادی یافته
و جماعت جمعی از آن گمشدگان قتیل گردیدند بکام خود فال بدفعی جان بتجر بهینه و چون
بعضی حضرات عالی بر بیخوابی مستادی گردید بر دخیره جابجا بوضوح پیوست که شیک در
انتظار جنود ما دراه الهمم روز سکونت و خروج در ازل ها ددخ طغیانش روزگار
بطول می انجامد در حجر بعنوان کلام معجز نظام مسعود اولیا عم مرتضی علیه التحیة و الثناء

که اکواب ضرعت نصب العین اشرف گردیده و در آن جابلکی چنین متقاضی گردیده که ازوا

صنعت و زیب اور از حقیقت بهره بند نقضای وسیع دشت و صحرا کشیده غایت اقتدار

ظهور رسانند بیت بود ظاهر بر ارباب معانی که بهتر باشد که زستانی کمر شمشیر

ارباب جلادت کمر تدبیر اصحاب سعادت فروغ تیغ اگرچه هم بود است

شعاع رای هم عالم فروزست بسی سرها به تیغ دارند از آن گشت برای سنگ بر دیگر پشت

برطبق این اندیشه با آنکه حزن حضرت مابین برادرا و ارکان دولت ظهور آورده که

کوچ رجعت نموده از زرقند محمودی که حصین بلده تا آنجا به فرسخ مسافت است

عبور نمود و در عقب آن بهره بر داشتن حمایت حفظ و حراست امور بمقاد سعو دین گردیده

یک دو روزی در آن مقام توقف فرمودند آنگاه نامه شتری به تاریخ و سرزنش

جبین تیغ بر رقم قلم عطارد رقم منشیان آستان سعادت نشان گردید که سابقاً از

ام

روی نمود و دانا خبیث هر آنچه ارسال داشته بودند که عزم جزم نموده ایم که بجهت کله اردن

حج الله السلام بر ممالک عراق درآمده بعیال مجوزیشم واسته علی تعیین جمع ملحقات

نموده بودند و منشیان آستان نعمت نشان نیز در جواب رقم قلم ودادت نموده بودند

که بنیاد طرف قرین طرف شده منور امام همام علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثناء

نیز به العرف بوابه توجه خواهیم فرمود و چون سابقه وعده ایشان در حیطه وجوه

دو سال در تعویق انداخته و در زیه شتافتن لقا را از اقبال در ذریت جلال مجبور

و محروم داشتند به مقتضای حدیث مدح ادوای المؤمن اذا وعد وفی روایت

انبیا روضه به او فرخیم ولا زکیرا کوا بر تواب آستان قدسی آشیان امام همام

علیه التحیة والسلام والثنا ثابت دیده حاصل نموده چندروزی در انتظار ورود ایشان بسر بردیم

و چون از استقبال و طریق مهربان نوازی اثری بظهور نرسید ما و پس از این آرزو اینک

جهت ادراک ملاقات تا ظاهر قلعهٔ مرو که مستوحد دولت خان است تشریف حضور ارزانی
داشتیم و درین مقام نیز اثری از استقرار احوال و توجه و استقلال که از لوازم اطوار تشرف است
ظاهر نگردید لهذا عنان مرحمت انعطاف داده در بعضی از مواضع تره خوان [illegible]
اتفاق خواهد افتاد و در صباح فصل بهار و زمان نمود جنود لاله و ازهار استعداد کارزار
توجه خواهیم نمود تا صورتیکه در پردهٔ وقت است منصهٔ فعلیت جلوه نماید و این مکتوب
خجسته اسلوب را بیکی از نوکرهای معظم داده بسمت مرو ارسال فرمود و صبح روز جمعه
بیست و نهم شعبان سنه [illegible] که خسرو بیضا عَلَم فلک سپهر بزم تسخیر
قلعهٔ افلاک تیغ درین از نیام مطلع برون کشید و محصوران قلعه را بر خاک
ادبار نشانید موکب همایون با جنود سعادت ورود در حفظ و حمایت ملک
ودود از عقب [illegible] محصور لوای جهانبانی بسمت قریهٔ ملیحان کذا برافراخته و امر

عالی

عالی موصول مهرداری را با [illegible] سوار در خور کارزار تعیین فرمود که بر سر پل محمود توقف
نموده منتظر آنکه چون از سپاه اوزبکیه ظاهر گردد بی توقف بعرض والا خبر آورده
تا فتنهٔ اوزبکیه دلاندیشه بر نهج [illegible] مدافعت نمایند و از سیه آبه که در آن معرکه واقع
است گذشته از حوالی تره یافته و مهرعلی بیک چنان در موضع مذکور توقف نموده
در انتظار رسیدن [illegible] نشسته و از آنطرف مهرعلی بیک [illegible] عرض نمود که پادشاه
مؤید من عند الله کوچ نموده بر طریق مرحمت [illegible] برطبق کلمهٔ الانصراف
قبل التمکن [illegible] سعادت موکب نصرت آیت را چنانچه بلطف و انقیاد پادشاه
کامکار بوجه ضعیف فرار نموده چنان گمان برد که تا حدود آذربایجان موکب نصرت
نشان در هیچ مکان عنان گران باز نخواهد کشید و در طی اندیشهٔ خویش روز اول شعبان
عزم نموده از مرو بخوارزم مسیر نمود و در روز دیگر پرتو سپاه اوزبک فرمان دار را پانزده

هزار سوار از بهادران جوشن پوش خنجر گذار بخروج مبادرت نمود قنبر پاکه از اعاظم
امرای مزید شجاعت و اجادت تدبیر ممتاز بود بوضوح رسانید که اصوب آنست که کوچ در
تعاقب قزلباشیه در حرکت موقوف داریم تا عبید خان و امرای ماوراءالنهر با سپاه
فراوان بما ملحق گردد و از دو عقب دفعه و دفعه مشغله تمام هجوم بر جنود قزلباش کنیم و ایلغار
معلوم که کوچ کردن آن جماعت بنابر فریب است نه از مر ضعف و ما حول اقبال
پادشاه مؤید در عقب ایشان مستعد و از تفاوع بود غشاوه رعونت و غرور دیده بصیرتش
بحجاب ختم الله علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة محجوب داشته
بسخنان صایب آن نیکخواه مشفق که عین صواب بود ملتفت نگردید بلکه از آنجا
که غرور و تهور طبیعتش مستولی بود قنبر را بلفظ بهت زبان گزیده دیر ابن وبه دلیلی
مطعون داشت و صباح روز جمعه سلخ شعبان المعظم که شوار موقعه خندک بر نقره
حنکه

خنگ سپهر دوار آهنگ منسوب نموده سپاه ظلمت نسب از پی کارزار براثرش روان گردید
شیبک خان از ظاهر مرو کوچ کرده بتعاقب نجم بمعسکر خود داد گردید و در وثاق
راه مکتوب بمعرض همایون بابر پادشاه رسید مضمون معلوم نمود و گفت سبب این مراسله
کمال عجز و جبن است از اقدام بمقابله و مقاتله و در تعاقب موکب سپهر مراتب
نجم از حد مبالغه و سرعت ورزید و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که وزیر و
نایب مناب ایشان بود ذکر نمود که مضمون مکتوب همایون را بعرض برسانید مجلس دارد و در
در قلاع متعدده که در بین راه توقف نموده اند نهایت اهتمام مرعی دارد و بعد از آن
در طی مسافت سرعت ورزیده چون بنهر محمودی حوالی قرشی منتهی گردید محمد خان بر حصانت
بمواضع محمد خان خوبیت بادی فرار سلوک کردند و محمد خان از صرصر قوار در داد که
قلعه قلعه بیت اشتمام نموده در استحکام مرتبه دیگر تیز تر گردید و با سپاه اوزبک از سپاهی

که در آن جزیره عبور فرمود و در نواحی قریهٔ محمود [illegible] خواجه پادشاه سکندر جاه ملحق

گردید. بغیر ازین معرکه زمانه چه اندیشه دارد عقاب سپاه چنین دید [illegible] آفتاب

و پس از عبور سپاه اوزبک از آن سوی آب پادشاه فرمودند [illegible] بر طبق اندیشهٔ صایب

عطفه [illegible] نموده بترتیب صفوف [illegible] که فیروزی اثر پرداخت آنگاه جناحین [illegible] بیگ را

با میرخان [illegible] و [illegible] خان شاملو و دیگر سرداران جلادت آئین آراسته و برنغار

ساخته بنفس نفیس و ذات ملکی صفات [illegible] قلب در آوردند رایات

اقبال آیت [illegible] رسانید [illegible] خان [illegible] نیز [illegible] جوشیده

صفوف آمد [illegible] برانغار و جوانغار [illegible] میرزا و قنبر بیگ را

[illegible] قلب استوار گردانید و چون آن دو سپاه در برابر یکدیگر صف آرا

گردیدند [illegible] خان از [illegible] کثرت سپاه قزلباش [illegible] گشته [illegible] همراهان [illegible]

الحکم

استیلا یافت که او دیگر از [illegible] خوف و اضطراب بسیار تشویش نمودند و در آن حین از

خواب غرور [illegible] انتباه آمده خونریزی [illegible] بلا دید و آهی پر درد از دل

غم پرورد برآورد. خواجه محمود [illegible] را طلب فرمود که نزد [illegible] میرزا و قنبر بیگ

رفته ایشان را [illegible] ترغیب نماید و از زبان خان پیغام گذارد که سپاه متعلقهٔ خود

را دل داده در کوشش و ثبات قدم مبالغه نمایند و در کارزار به هوش باشند که کاری

نهایت صعب پیش آمده است و خونریزی در قلب [illegible] سپاه را قوی دل

سازند. و چون پیغام [illegible] خان به آن دو سردار نامدار رسید از غایت [illegible] آن

سخنان خشونت آمیز [illegible] که [illegible] از عدم عقل و [illegible] بر زبان

آوردند. و در جواب [illegible] معروض داشتند که [illegible] نصایح [illegible]

[illegible] بالسمع قبول [illegible] ننموده در باب [illegible] خود عمل نموده

خود را و ما را در معرض هلاک و بوار آورده بود تا به عنوان جنگ و عیال و اطفال

اوزبکیه را به اسیری و غلامی بستد گرفتار [illegible] که بر ترکمن آورده عقب بقیه سر خویش دارد شب

خبر در تراز خود تیز نموده بماند که آن تیره گرد در تار در نگار به کلیه عساکر از سال رسیدی و سپاه

آن و سردار نامدار که از اندیشه و تدبیر بیرون دیده علاج در کوشش و جهاد دیدند

و به یکبارگی دل به محاربه نهاده از طرفین صدای کوس و نفیر و کرنا و تبیر و غلغله دلاوران

معرکه دار و گیر از سپهر ستاره گذشته در این حال قنبر بیک خفیه [illegible] در میمنه سپاه

فیروزی دستگاه بوده حمله برده حمله را از ترتیب خاص جنبش داده و همچنین جان نثار

میرزا [illegible] بوده [illegible] ساقی بر [illegible] و میسره عساکر پادشاهی با میمنه و

میسره حملات سلطان [illegible] طریق [illegible] نظام و ترتیب گرفت و

قرار نه در این وقت آن [illegible] سر [illegible] روی به آسمان آورده

داز

دار بخشنده به منت و عطیه بخش به بخت عطیه فتح و ظفر در سپیدی جنود میمنت اثر سلطه

نموده ستیز و تیغ را از جانب [illegible] و تیغ ذوالفقار آسا از نیام انتقام کشیده آتش

غیرت و ذات شجاعت آئین برای صندل حمله برد غازیان و شیران و مجاهدان

جلادت آثار که از آن [illegible] و صندل این تجلد و [illegible] شاه [illegible] نمودند بیت

چنان عرصه برای [illegible] خفته خاک معرکه را از خون [illegible] چنین [illegible] لاله ستان

[illegible] به وقت [illegible] جستان [illegible] و هر طرف از جهاد [illegible] دلیران

[illegible] به پایان [illegible] جبال [illegible] رنگ خون [illegible] تل [illegible] و حلقه چون

[illegible] گرفت سنان [illegible] نیزه داران [illegible] در [illegible]

به خاک و خون [illegible] آمیخت و [illegible] آسمان [illegible] از [illegible] دهان و

غبار آن معرکه خاک [illegible] بر سر [illegible] ریخت [illegible] از [illegible] خونریز

و خود بر فرق هژبر نشانه از دل خونین کرده آن شیر فتنه انگیز تیغ قاطع بیخون

کل شیئ هالك الا وجهه بر زبان و بر صفحات قیمت های آن جمع تیغ

شده کل من علیها فان و آن مشعل هم ابر و هم دوره آورده درود شت

پر تیغ ناورد شد هوا چون تف و تیر دشمن گشت دل رنگ تشنه زخم گشت

مردمان دران گرداب خون ... از اطراف ... ثابت قدم در شده و به

در خطه نبود که تا سپهر آشام و سپهر مینا فام سوگ قتال شاه ... میان صوبت

در خطه نیاز نموده و تا سپهر پیر به دوران مهره گلی در جوف ... بوده بیان

شاه به هیچ خطه عبور ننموده آخر به دور تمام مراد از ... والله دو صف

بالعباس پرچم رایت فتح آیت پادشاه صف شکن و رئیس غازی شان فزای

ینصرك الله نصراً عزیزاً گوش هوش صف آرایان انجمن اقبال رسید و

از هر

از هر سو بیا بیا هجوم سپاهیان دین و نهال حیات مخالفان از بن و بیخ بر آمده بر

خاک ادبار قرار گرفت و بسیاری تیغ بیدریغ و سنان جانستان غازیان یکتم

توان رخت برای جاودان کشیدند و بقیة السیف در روی آب سیاه لب آب

فنا غوطه گشتند قریب دو هزار نفر سرداران که غوطه گشتند و بقیه جماعت از خرد

سلکنه را راه بی در آمدند و چون از مقتولین تعرض از ایشان اتفاق وقوع

آمد بعضی پیشینه که از آن گرداب های متفرق جان با حسرت کشیده در میان

کشتگان تفحص به عمل نمود شاه حبیبش پیدا گردد و جماعت دیدار کرده که از آن

و سرداران مدار این سخن استماع نمودند در جست و جوی او مبالغه نموده بعد از تحقیق و

تفتیش بسیار در همه جا ردیف ... باید که ... در جمله شکست و فرار از جهات

قانونی شیر شکار میان جان و ... در آمده مجموع ... رسیده بودند که ... درون چاه

انگشتان بی عدد است جرح و زخم یافته در حال سر پر غرورش از بدن انفصال داده نزد
پادشاه ظفر پناه بردند خدیو کامکار صاحب اقتدار جعفر همش نیز خرمی داده فرمان
در ساعت نیز جهت نظر صاحب اثر در آوردند پادشاه کینه خواه سه ضرب از شمشیر تیز
ذوالفقار آسا بر نعش زده بلفظ گهربار ادا نمود که هر که مرا دوست دارد از گوشت این
دشمن طعمه سازد از ثقات صحت شعار حضرت خواجه محمود ساغوچی مروی است که
بمجرد استماع این فرمان کوشش و ازدحام خلق اعم گوشت میته در مرتبه رسید که جوانان
تیغها کشیده قصد یکدیگر مینمودند و آن گوشت خورده متعفن به خاک و خون آغشته را
بو هر از یکدیگر ربوده تغذیه مینمودند که جوعان بنگالی در حال طغیان گرسنگی
گوشت آهو را بدان رغبت از یکدیگر نربودندی پس خان بمطالعه سفاک پیوست که
کاسه سر ورا در طلای جعفر گرفته بجواهر گرانمایه ترصیع نمایند و از آن قدحی سازند بعد

از آن

از آن قدح به اداره بهجت الاعیان سپاهان این سلاطین سرداران بقا از آن جام زرنگار
شراب و راح ریحانی اقداح مینمودند لوای عزت بر افراختند که کاسه سر شده قدح از گردش
دوران مرا دلداری در خراب آباد سرگردان بیا امیر فضل و سید و دیگر امیران
که در آن معرکه آثار شهور و مردانگی از ایشان ظهور آمده به انواع الطاف و عنایات
بی غایات شاهی مباهی گردیدند و غنیمت بی پایان و جمعیت بیکران از اسپ و اسب
و غیره که از حد کار و از حجه غنیمت گرفته بودند بر سایر امرا و ارکان دولت در آنجا حدود
قسمت شد ممکن بغیر دل در رسیدند بعد از فراغ قاطع از هجوم قتل و اسر و نهب خانان
معرکه کارزار پادشاه کامکار عنان عزیمت بسمت قبه و سلطنت داده به جهان
جهان اقبال و کامیابی دولت سر گردیدند که این محمود ساغوچی که بر درگاه حرمان
بمنصب ... و نظارت دیوان منصوب بود بعهده مهمات دیوان ملک و مال

دفع نموده دیگری در اقتدار و غلبه در آن درگاه مشار الیه نبود از مساعدت بخت و سازگاری

طالع در همین شروع محاربه رجب خان جعفرخان برادر خود را بمحافظت شهر و حراست

خزاین و اموال متعلقه بخان و دیگر مهمات قیام نمود چون از قتل شبک خان و استعمال

جعفر آقا از نکبت آگاه گردید و هنگام توجه پادشاه کامکار بجانب رود قبل از آن با سیزده پوش

مرتبه بقلعه شهر و خزاین پناه آورده بلا درنگ ابراهیم خان و دبیر حبیب و بعضی

اهل حرم و اقربا و خود را نسبت بحرمت و دولتخواه بر لوح خاطر نگاشته الحال مذهب علیه

امامیه تحت ابراهیم الدین مسعود شده از ... خلق و کار در ... و دوره در مهمات

دیوانی دخیل نموده باستقلال در زبان بگشود و خواجه محمود ثقیه آن جناب

سبب امان یافته هم در آن زمان از اسباب کمالات بیگانه مزرع ... در ...

در نظارت پذیرفته در منصب وزارت و ... خدمات چند کرده و همچنین پادشاه

سعادت

سعادت شعار بر رعایا و متوطنان آن دیار ابواب عاطفت مفتوح داشته همگنان را در کنف

عدالت و رعیت پروری جای داده و از رؤس کشتگان بر دروب شهر منارهای عالی

برحسب فرمان واجب الاذعان سپهر پیما رسانیده برای فتح نامدار بجا هم

شکر آلهی قیام نموده الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و اعز جنده

ذکر وصول فتحنامچه این فتح نامدار بدار السلطنه

هرات و زینت یافتن آن بلده از دخول موکب سپهر مرتب آنحضرت

چون تائیدات کردگار بی نیاز و عطیات عطیه بخش بی ... نیز فتح و ظفر از مهب تؤتی

الملک من تشاء و تعز من تشاء بر پرچم رایت فتح آیت خسرو جمجاه

دمیده ... و از ... انتقام منتقم جبار بمدلول تنزع الملک ممن

تشاء و تذل من تشاء دولت و ... دشمنان ... گردیده بموجب

و از مطالعهٔ فتحنامچهٔ حضرت ممالک محروسه که به رقم عطارد رقم منشیان آستان سعادت
نشان گردید از آنجمله جیقان بیگ شاملو که در سلک عمدهای امرای عظام انتظام داشت
حسب الحکم فتحنامچهٔ همایون بسمت حشمت مأخوذهٔ هرات توجه نمود و در پنجم ماه شعبان
المبارک نزول بشارت ساحت دار السلطنه هرات را بیک قزلباش سپهر دولت گردید
و از نعم غیر متناهی این شرف کامل غنچهٔ آمال اهالی هرات در چمن مراد شکفته مزرع امید
و الوای این پادشاه منصور نژاد از سحاب بطراوت بشارت سرسبز گردید روز دیگر سادات
و اعیان هرات از اعاظم و ارباب عمائم مانند شیخ الاسلام مولانا احمد بن یحیی ابن مولانا
سعد الدین التفتازانی و امیر نظام الدین عبد الباقی در مشهدی و سید غیاث الدین محمد ابن
امیر یوسف رازی و قاضی صدر الدین ابراهیم و قاضی اختیار الدین حسین تربتی و امیر جمال الدین
محدث در دار الاماره بشرف تعیین ساداتی و پیشکش جمع آمده جمعی دیگر از اعیان

هرات

هرات و ولایات باستقبال جیقان بیگ شتافتند و در اثنای این احوال مواد آشوب
و غوغا در میان آمده زمره از طالبان فتنه در پی پرخاش[1] و گروهی از مردم عوام و اوباش
هجوم آورده شحنه و محبس شهر را با جمعی کثیر از منتسبان اوزبک بقتل رسانیده و جمعی
ملازمان جیقان بیگ و امیر نور گشته این فتنه و فساد تسکین یافته و سادات و
صدور استقبال کرده و فتحنامچهٔ[2] همایون بر منبر خوانده روز دیگر جمعه مفتیان بجامع
شتافته حافظ زین الدین علی که بحسن صوت در آن وقت ممتاز و
مستثنی بود جهت قرائت فتحنامچه بر منبر صعود نمود و آن منشور را بجودت
لحن و لطافت قرائت نمود و چون از خواندن فارغ گردید و نثار بر خطیب انداختند
از هر جانب و مصاحبان عثمان ابن ابی طالب علی بن الخیره و الثناء اکمل در آن مجلس
حاضر بود برخاسته مدح درشان و فضیلت شاه مردان ادا نمود و بعد از تقریر مدح

[1] در متن فرخاش نوشته بود

[2] این لفظ در همه جا فتحنامجه با جیم نوشته بود

زبان بسب و لعن خلفا بگشود و چنانچه در تبرای اعدای ائمه معصومین شاه فرموده
حافظ ابرو که او نیز سب و شتم خلفا تکلیف فرموده در این باب مبالغه بسیار نمود و حافظ
در ادای آن توقف جایز نمی‌داشت چنانچه مردم که حضرت میرزا کتب لعن بگوید
در آن ابرام مبالغه در این باب از حد گذرانید حافظ به سب گفته و دیگر از خونریزی
گذشته و بنا و علم ارکان لعن بر قلیان بیگ بتقش نهاد و جمعه در ایام جوان
دیگر ایشان در ... سوق هرات آتش تعصب تشیع بروز نمود و از این جهت خوش
به خواطر خوف ... ساخته از سمت بشوق گشته و بعد از ارسال فتح مردودی
چنانچه پادشاه ... در ... اوقات خجسته ساعات ... سعود داشته
زمام ایالت آن دیار به قبضه اختیار ... بیگ بگذاشت ... رایات نصرت آیات
بصوب دار السلطنه هرات در حرکت آمده ... حسب الحکم ...

ارباب

ارباب و کلانتران هرات تلقی فرموده ... بر ترغیب و تقویت ...
عبد مناف و محبت ائمه اثنی عشر و عداوت مخالفان آل رسول صلی الله علیه و آله نمود
و آن شاه ... جناب سیف الدین ... خواجه مظفر بتکچی ...
ارسال داشت و آن رسول ... چون به هرات رسید روز جمعه با جمع کثیر تشریف برد
و امیر صدر الدین ابراهیم امینی باشاره آن جناب بر منبر صعود نموده ...
... خطبه ... و از مضمون ... ملحدان ...
... عرضه ... پادشاه ... آنگاه ...
آنگاه امیر ... نواب سیف الدین ... بر منبر صعود نموده خطبه در غایت فصاحت
و بلاغت ... ائمه اثنی عشر و القاب همایون آن حضرت ...
خیر البشر ... ابو طالب ...

برین گذشته بجانب لشکر آگهی قیام نموده و در انتظار مقدم همایون پادشاه ربع مسکون روزگار
میگذرانیدند و در منتصف ماه مذکور امیر نجم ثانی و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی به بلده
هرات تشریف آورده همت بر اخذ قلعه اختیار الدین مصروف داشتند
و خواجه کمال الدین محمود نیشی نامه نزد خواجه خورد که در آن غایت در قلعه
مذکور متحصن بود ارسال فرموده او را از طریق عصیان و مخالفت باز داشته
بسلوک سبیل اطاعت بندگی پادشاه جمجاه دلالت نمود خواجه خورد نیز ترک
عناد و مخالفت نموده با طالع مبادله در فرود آمد و از قلعه بخروج مبادرت نموده
دست اطاعت و انابت بذیل شفاعت امیر نجم ثانی زد و در سلک بندگان آستان
ملائک آشیان منتظم گردید و مقارن این حال قرب موکب خسرو سکندر اقبال
مسموع کبیر و صغیر اهالی هرات گشته اعیان و اشراف طریق استقبال پیموده در غایت

این اوقات آیین بستن شهر و آراستن بازار و پرداختن صور عجیبه چنانچه رسم صناع و
محترفه آن دیار است اشتغال نمودند و در صباح روز جمعه نوزدهم ماه مذکور مجلس عیش و
نشاط اهل هرات بکلی بر ... گشته از غبار سم سمند پادشاه سرمه دیده روشنائی ابصار
فرمودند آنگاه پادشاه جمجاه از راه خیابان بر باد پای کوه توان چون بر سپهر آفتاب
تابان خرامان خرامان بباغ جهان آرای خرامیده تختگاه خاقان منصور را از فر
جلوس میمنت مانوس غیرت افزای هفت برین و رشک فرمای اعلی علیین گردانید و بر
مقتضای طبیعت بساط عدالت و رعیت پروری گسترده بر وساده عظمت و ابهت
متمکن گردید و از سحاب مکرمت و عاطفت خسروی مزرع امید لب تشنگان فیافی جود و
احسان سیرابی یافته شعشعه انوار معدلت بر وجنات احوال کافه برایا
پرتو انداخت سادات عظام و قضات کرام و ارباب عمایم و متعلقان دواوین عظام (کذا)

مع تفاوت مدارج لیکن بسوی عدالت و انعامات و وظایف و نذور و صدقات هر یک
بنصیب وافر و بهرهٔ متکاثر رسیده بدعای دولت ابدی اشتغال ورزیدند سرخیل قبایل
و اکابر و اعاظم هر دیار و بلاد از اطراف و اکناف ممالک خراسان در پایهٔ سریر معدلت
جمع آمده باقطاعات و ادرارات مفتخر و مباهی گردیدند جمهور رعایا و کافهٔ برایا
در ظل عدل و رفاهیت و راحت آسوده از التهاب نایرهٔ جور و اعتساف رخت فراغت
بدامن امن و امان کشیدند و در تمامی مملکت خراسان طریق مرضیه و شعار سنیهٔ ائمهٔ
اثنی عشریه که نهصد سال و کسری از تغلب و عناد مخالفان عباسیه و بنی امیه در تتق خفا مستور
و از بیم و خوف قتل اظهار آن پیروان ائمهٔ هدی را محال مینمود سمت شیوع یافته
رسوم ملت مبتدعان که چندین سال بجور و طغیان مستمر بود منسوخ گردید و از مساعی جمیلهٔ
پادشاه دیندار ارکان شریعت احمد مختار و مبانی ملت حیدر کرار مرتبهٔ دیگر
رونق

رونق و رواج پذیرفته سالکان طریق بدعت و ضلالت یعنی راسخان ابنیهٔ ملت بنی
امیه و بنی عباس با کوه و هامون قرین ذلت و نکال گردیدند بیت تا که از دولت
شاه صفوی بر جهان سایه فکن شد علم مرتضوی چو نو از مهر شقه بر گردون زد
از کف جود ید بیضای کلیم علوی پس از تربیت و عاطفت درجات و لوازم پادشاهی
و ترفیه خلق و رعایت شعائر شاهی انتظام داده بلدهٔ هرات بقبضهٔ درایت و دید
کفایت او سپرده امور شرعیه و عرفیه و مهام مرجوعه برای درویش امرای ایل
و الوس مفوض گردانیدند و در آن زمستان قشلاق همایون در آن بلدهٔ جنت
نشان قرار داده در نشاط و عیش با درد و انبساط نا ملایم روزگار نهید ساینه بود
چون خبر فتح خراسان در اطراف بعید و بلاد و امصار منتشر گردید ولات و سلاطین هر
دیار از اطراف جهان ایلچیان جهت اقامت مراسم تهنیت بدرگاه عتبهٔ کعبه رتبه

بدار السلطنه هرات بتقبیل قوایم سریر معدلت مصیر مباهی گردیدند و باصناف الطاف
خسروانه و انواع عواطف پادشاهانه نوازش یافته در آن دو زمستان که سپهر توان
توقف اختیار نمودند و آن گروه عنان مراجعت باوطان خود منعطف داشتند از آن جمله
میرزا سلطان اویس از احفاد سلطان ابوسعید گورکان مشهور بخان میرزا از بدخشان
بآستان خواقین مکان شتافته بتقبیل بساط معدلت مناط مستسعد گردید و در روز جشن
امیر نجم ثانی و جمعی که حاضر شده از وفور عنایت بغایت سرافرازیش از اکلیل سپهر
درگذشت و بتفویض مملکت حصار شادمان و ختلان و بدخشان ممتاز گشته بتشریف
تاج زر و کمر مرصع و خلع ملمع و اسبان راهوار و نقود و اقمشه بیشمار پایه قدر و منزلتش
از کیوان درگذشت پس از آن بولایت مفوضه لوای مراجعت بر افراشت دیگر
از وقایع آن سال آنکه شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد بن یحیی ابن مولانا سعد
الدین

الدین تفتازانی بواسطه تعصب مذهب اهل سنت بتیغ قهر پادشاه شیعه بقتل رسید
و بعد از قتل وی خاتم المجتهدین شیخ علی بن عبدالعالی قدس سره در دار السلطنه هرات
آمده بر قتل وی اعتراض نمودند چه اگر بقتل نمیرسید حضرت شیخ خاتم المجتهدین جزم بودند
که بحجت و براهین عقلیه و نقلیه وی را از مذهب اهل سنت گویا الزام و ساکت میساختیم
و از الزام وی جمیع علماء ماوراءالنهر و خراسان بمذهب حقه اثنا عشریه اذعان
مینمودند و از این جهت حضرت شیخ العارفین بر قتل وی متاسف بودند راقم
تحریر این رقعه در این نهج سخن عهده در ساحت توقیع موقع گردید بقضا کار بر نیامد
حکایت افراختن خاقان صاحبقران بعزم تسخیر ماوراءالنهر و مراجعت نمودن از نیمه راه
بنابر انقیاد و اطاعت سلاطین آن ولایت و وقوع وقایع متنوعه در اثنای مراجعت
خسرو گردون توان چون فصل زمستان در بلده فاخره هرات قرین عیش و نشاط بپایان رسانید

و از گوش سبز دهان نسیم نوبهاری ساحت روزگار از فرشهای زمردی بیاراست و کتاب نباتی

دایهٔ صنعت نبات نبات را در مهد لبن بر لبان ریخته گوش و گردن هر یک بحلی ازهار

گوناگون بیاراست و زبان روزگار بدین مقال رطب اللسان بوده صحن عیش بیاسای

چو بنیان بپایید باز این چه هواست و چه حالیست جانا در حالی که دولت زهر او زمانه را

داعیهٔ تسخیر ماوراء النهر در ضمیر حضرت به از خاطر خطیر ما دل برزده بر کوکب

جنود ظفر ورود امر عالم مطیع نفاذ پیوست و در ساعت مختار از سعادت موکب همایون

خان از دار السلطنهٔ هرات بخارج شهر نشسته و رایت ظفر آیت بصوب میمنه و فاریاب

در اهتزاز آورد سلطان اوزبک چون از توجه سپاه نصرت پناه آگاه گردید بنزد

ایشان بوضوح پیوست که اکثر مراکب شنقاری از آب آمویه عبور نموده حیات ایشان

از جملهٔ محالات است چه عبید دارالملک؟ و ... با بزرگ تیمور و له؟ شیبک خان که از

قبل

قبل پدر او ایالت سمرقند لوای حکومت بر افراخت و عبید خان که در بخارا رایت استقلال بلند

داشت و جانی بیگ سلطان که ایالت بلاد و قصبات جنه و خجند تعلق بوی داشت

بیکدیگر اتفاق نموده قواعد مشورت در میان انداختند و خواطر همگنان بر آن قرار

گرفت که دست عجز و نیاز در دامن طاعت و انقیاد زده بعد التماس؟ بر دارد و

ارسال تحف و هدایا و انواع و فروتنی ابواب عنان؟ بر غایت بر روی روزگار خود و

متوطنان ماوراء النهر مفتوح دارند و بدین موجب آراء خواطر متفق ساخته ایلچیان

نکته دان و سفیران سخندان محمول هدایای بیکران و عریضهٔ حقیرانه مشتمل بر طرح عجز و

نیاز بپایهٔ سریر خلافت ارسال داشتند و ایلچیان ایشان چون شمه از اضطرار و عجز

سلاطین خود معروض گردانیدند دیو سلطنت بستهٔ دلکشان درگاه هوش؟ اشتباه پیرایهٔ

قبول کلمات خود گردانیدند ابواب عاطفت پادشاهانه بر روی امانی و آمال هلاکت؟ ما دارا

النهر مفتوح گردید بمزید عنایت موفور و عاطفت بی‌نهایت گشته و بعد از ایشان در
سلک قبول آمده فرستادگان ایشان را بمرتبهٔ اعزاز تلقی نمودند و بعد از آنکه دعائم
بنای عهد و میثاق خواجه کمال الدین محمود ساغرچی را بصوب ایشان رخصت انصراف ارزانی
داشتند خواجه کمال الدین محمود چون بآنطرف آب تشریف ارزانی داشت محمد تیمور
سلطان و عبید خان مقدم وی را معزز و مکرم داشته مبانی عهد و میثاق را بعقود ایمان مغلظ
و شداد مشید گردانیدند که هرگاه پادشاه سکندر رکاب این طرف آب را بایشان مسلم دارد
بعد الیوم قدم از جادهٔ فرمانبری و طاعت بیرون ننهند و خطبه و سکه را بالقاب والای
مطلع سازند خواجه مذکور باز بموقف خسروانه ممهد داشته مستمال گردانیده معسکر
ظفر ایاب که در حدود میمنه و فاریاب بود مراجعت نموده ملتمساتی که پرداخته بود بعرض
بموقف عرض رسانید حضرت شاه گیتی ستان ملک ستان حسب التماس محمد تیمور سلطان و عبید خان
آن مملکت

ممالک ماوراء النهر را بایشان مسلم داشته ایالت قبة الاسلام بلخ و ولایت شبرغان و چیچکتو
و میمنه و فاریاب و درغاب و غرجستان و چیچکتو را بنام نامی بیرام خان قرامانی
رقم ارقام عاطفت گردانید و رایت جهانگشای بجادهٔ مهر ماه برافراشت و بعد از فراغ خاطر
از تمشیت ممالک خراسان رایت مراجعت بصوب مستقر دولت بذروهٔ فلک برا
رسانید و چون خبر از ارتفاع لوای گردون سای پادشاه مظفر لوا دارای مسالک و بعضی
از قوم بابر میرزا تا رستم روز افزون متعلق می‌بود و بهنگام دولت و اقبال
بزوال پادشاه فریدون فال با برخورداری ... طریق اطاعت و فرمانبری
نمی‌پیمود و پیش از وقوع فتح خراسان خبری بر زبان حماقت بیانش گذشته بود
که دلالت بر سوء ادب وی داشت و این کلمه در همین روزها مذکور حضرت ظل اللهی گشته
بنابر آن بیگ بیگی شاهی بیک خان را در ... بصر غضب پادشاه ... حیات و ...

بی رفقا داده سالک مملکت عدم گردید و حسب فرمان قضا جریان درویش هر جا دل کرده

سلک مدرسان سیف الدوله می خواهد بنظم نیکی منتظم می بود که حیات اوراق را بر باد داده

در کف رآة رستم روز افزون از جهت و قوت نمود که اگر دست شاه با این چهره فانی زینت

اشک دست مهرشان در دوری شاه است ولی سایر ارزش همه این حالت عجب

در ادراک بعضی از ضمیر ضمیر استعید یافته از انتقام پادشاه گردون عنم در نهایت اشتعال

اندیشه کردند و از قصور اشتعال نیران غضب اثر لهب هجوم کرده اسواق نفاق و

دسایر اسباب تواند دست طبیعت ورا از تصرف تربیت جز کوتاه گردانید

و بعد از انقضای چند روز عالم فانی را بدرود نموده اثر خالفت پادشاه گردون اقتدار

بر عالمیان ملموس گردید بیت کسی که ولایتش حکم فتاد در خصم تیر دل

چه بیهوده خالق از کوک ترکان بسته اند ازان جمله است این پاره گردون گرفته نیز

نو

نو غرور دارد از روز [illegible] که کمان معجز و از آن بعد آمد آتش برند که حرفی شنید بر

دلش گرد ملال از اثر فا گرد و این خبر در دربار که رایت شاه و جلال در عرصه خراسان

هنوز هنگام روه کیوان بر افراشته بود مسموع ایستادگان درگاه معلق پناه گردید از

جاه آن در این باب [illegible] که جناب سیف الدوله من بعد زندان رفته احوال چنین

سالها آن دولت مستقل سازد و آن جناب بموجب فرمان مطاع بصوب هرات

توجه نمودند چون براه صوب [illegible] با تشریف نزول [illegible] حضرت [illegible]

که دولت [illegible] ارشاد [illegible] مشتاق می بود و آقا [illegible] رستم [illegible]

که [illegible] بعضی مواضع [illegible]

نمودند [illegible] و فی صحت مفتوح داشته طریق [illegible] میبودند و در

حضرت جناب سیف الدوله می دعا [illegible] بعضی [illegible]

حکومت مازندران چنانچه متوفی تا به والد اجدادش بوده به وی متعلق باشد و مقصود آقا
محمد آنکه در ایالت ساری و [illegible] قائمقام والد خویش گردد و بعد از جناب سیف
الدنیا و الدین آن مهم را همراه موکب همایون آورده مرتبه دیگر داخل خراسان گردید
و بعد از تعیین قوایم سریر خلافت کیفیت نزاع ایشان را معروض گردانید حضرت داوری
بعد از غور در مقدمات دعاوی ایشان ابواب عاطفت و احسان به روی احوال
آن دو بزرگ مفتوح داشته فرق افتخار و قامت قابلیت هر یک به تاج و زرنگار
و جامه شاهوار آراسته فرمان همایون به صدارت مشرف گردید که [illegible] در
تصرف آقا رستم چه بوده متعلق به آقا محمد ولد وی باشد و امیر عبدالکریم [illegible] مازندران
رقم اختصاص کشید مشروط به آنکه در عوض حقوق دیوانی آن دولت که چند سال
ادا کرده بودند مبلغ سی هزار تومان [illegible] به خزینه عامره رسانند امیر عبدالکریم و آقا محمد
قبول

قبول مبلغ مزبور نموده جناب سیف الدنیا و الدین جهت تحصیل آن وجه مرتبه دیگر عازم دارالمرز
گردید و در باب وصول آن نهایت جهد و سعی مبذول داشت و بعد از تمشیت مهام مازندران
موکب سپهر توان از خراسان لوای کامرانی بصوب ممالک عراق برافراشته هوای جلگه
قم را از گرد و غبار [illegible] موکب ظفر [illegible] گردید و در آن زمستان در آن جلگه جهت
نشاط طرح اقامت انداخته و اکابر و اعیان ممالک محروسه جهت اقامت لوازم تهنیت
فتح خراسان [illegible] مرتبه [illegible] مشمول عاطفت بیکران مرحمت نمودند
و هم در آن زمستان ایلچیان [illegible] سلطان مصر قانصو و قیصر روم سلطان بایزید با تحف
و هدایای بیکران جهت تهنیت فتح خراسان به آستان سپهر نشان آمده و بعض عنایات پادشاهانه
منظور نظر عواطف شاهانه گشته [illegible] مرحمت نمودند و از آن موقف و [illegible]
تقریر در بیان کیفیت وقوع شکار در گزینه خالق الافلاک و انجم در ولایت

جرا و فراهان و دار المؤمنین قم و بیان شمهٔ از وقایع منزل قشلاق

چون همت والای سلطانی به شوکت و طبیعت نزهت پیرای خاقانی در هشت ماره مجبول
و مصروف بر آنست که آنانکه از دایرهٔ انقیاد و حیطهٔ اطاعت قاهران عالی نهاد به طبع خارج
افتاده اند و در فضای هوای فاطر مطلق العنان بر می‌پرند جمله را در ربقهٔ اطاعت
و فرمانبری در آورند چنانکه در مادهٔ انسان سعی آورند و در تمشیت انجام این امر مبالغه
سعی فرموده اند که وحوش و طیور که در صحاری و بوادی به تقاضای نفس و هوا و هر آزادی چون
چرا ملوخته در دشت فرمانبری کشیده به تقاضای همت والا نهمت نسبت به انسان سعی آورده بنا
علی ذلک جشن پادشاه گیتی آرا در زمستان سنهٔ سبع [illegible] و شعاع در جلبهٔ خارهٔ قم طرح
قشلاق انداخته در نهایت عیش و بهجت حضرت شاه بنا بت [illegible] در ایامی روزگار سمند
خوش رفتار مهر را از چشمهٔ حوت سیراب کرده در مرغزار حمل بچرا رسانیده و شاه پیکر گیتی از پیکر

بهار و عیش از میان خاکدان گیر

صید دل جنبی چهره برافروخته بر مسند زمردفام گلبن نشست چمن آرای نرین و پیس الوان
گلشن را از نزهت و نضارت فروغی داده دل ارغوان در خون نشانید و پیالهٔ لاله را از بر
گاهی بزم شوخ چشمان کوه و دشت و خوی اهل سرشت از بادهٔ لعلی پر ساخته صیدی
عیش جمهور انام رسانید هوای شکار و هوس تماشای دشت و کهسار از خاطر عطوفت آیین پادشاه
به داد و دین سرزد صبح که سیمرغ زرین بال مهر از افق شرق سپهر به هوای صید وحوش
مرغزار فلک در پرواز آمد فرمان عالم مطیع صادر گردید که چندان آسمان سپهر دوار
به صفا روکب را آفند بر صحاری و بوادی قریب به ولایت قم محیط شده از طرف قلاوران
شکار را به اسباب چند [illegible] طبیعه رانند در جنب فرمان قضا جریان پیاده و سوار بسیار
از سپاهی و جمهور رعایای ولایت قم و ولایت سلطان آباد از نهایت اطراف
آن ولایت محیط گردیده به راندن وحوش و سباع اشتغال نمودند و در زمان سوره جرگه

در خارج شهر بهم پیوسته بتأیید ایزدی و اقبال پادشاهی صنوف اقسام از نخچیر و آهو و سباع جمع کردند

که ضبط کمیت آن از حساب و شمار محاسبان فطنت آثار بیرون بود پادشاه نو اقتدار

و سوار نامدار چنانچه معهود است بنوبت سر صید از شکار گشته در سوی یک ساعت

بیست و شش هزار جانور عرضهٔ تیر و تیغ مبارزان کینه ور گردیدند چنانچه از خون جانوران

شکاری در ظاهر هر قدم لاله زار چمن گردیده بلکه تمام جوی گشته حوض بر خون ممزوج چون

تلال و جبال مرتفع پیرامنش پر از ارغوان و لاله و طبرخون تو گویی آسمان فلک

مکان آن جانوران را بر اشرف و اعیان قسمت نمودند و بعد از انقضای زمانی دوازده

روز دیگر پادشاه اقبال شکار عازم شکار دشت فراخان گردید و به دستور چند مطووره ود

در عرضهٔ دو فرسخ معدود جوانان این کار پرداخته چهار شبانروز در بیابان و کوهسار آن قدر

از جانوران شکاری فراهم نمودند و چون در صحرای مقرر جرگه بهم پیوست با جبال

وادی

پادشاه ... آن شکار وحوش و سباع جمع گردیدند که طیور در چند روز پرواز نموده

غیر از شکار نخچیر و آهو و گوزن آهوی ... و ... وحوش و سباع درنده

بر تبه رسید که گرگ و آهو و ارانب و ثعالب در یک آبشخور و چراگاه بهم آمیخته

از کمال گرسنگی همراهان بودند ... پادشاه کامکار و حشم برحمت جهان مثل آفتاب

بر سپهر وار بر ابلق صبا رفتار بر آمده دران مجمع ... و ... مشغول از خواب

آمیختن برده و از وحشت تیغ بران و دهشت خدنگ جانستان آن پادشاه سکندر

توان وحوش و سباع بهم آمیخته بهر طرف هراسان از کمال گرسنگی بجز چراگاه عدم

می شتافتند و از عداوت یکدیگر آسوده ... آرزوها نداشتند از وقوع

آن جمعیت ... اجتماع ... ناظران ... تبریز علیها

فان ... مهوسان آن دایره بیرون از حیطهٔ ... و معمودان آن ...

ما لا نهایه عدم و دار ثواب [illegible] القصه پادشاه ببر نگار به ضربتی از شمشیر شیری در بیشه هلاک انداختی

و به انداختن تیری نخجیری بچراگاه عدم روان ساختی آهوان شوخ چشم را بطلع نظاره آن

بر کرشمه حشم سپاه و دوران [illegible] را کلاه طلب [illegible] بر السنه و افواه شیران

خونه را دل پر از درد و تن پر از داغ حرمان و چندان که زمان [illegible] اوقات

همایون صرف گردید بطریق معهود امرا و سران سپاه [illegible] تفاوت مراتب [illegible] حاد

جیوش در جوکه در جوگه آمده بتیغ راندن و صید افکندن مشغول بودند در آن روز طرب

اندوز سواری چیتی پنجاه آهو و نخجیر و گرگ و روباه و خرگوش و پلنگ و این

آهو و دوازده هزار گور از ضرب حسام خون آشام و سهام جان انجام پادشاه سپهر

احتشام و [illegible] کردون انتقام به [illegible] دفتر رسید به [illegible] و جبال نظام به [illegible] شرف

[illegible] دولت دارا [illegible] احترام منقسم گردید [illegible] ازین بیکار [illegible] هزار [illegible] نوبت دیگر

ادلان

پادشاه دادگر در حدود ساوه و توابع آن به صید پرداخته نوبت اول شانزده هزار نخجیر

و آهو و گور و مرتبهٔ دیگر پانزده هزار از وحوش و سباع بقتل رسیده شعر چو

دارای خسرو و بهرام تدبیر [illegible] عزم صید گور و نخجیر [illegible] صیدگاه او در ساخته

[illegible] نخجیر در [illegible] و [illegible] زانت [illegible] که آن [illegible] صید از [illegible] دور

در لطف [illegible] این [illegible] و کامرانی جناب [illegible] از دولت دارالملک [illegible] مرحبا شد

ده هزار تومان که از وجوه تنقیح [illegible] عبدالکریم [illegible] هر روز افزون نقد موده

محسوب [illegible] این [illegible] بارگاه [illegible] رسانید [illegible] که در باب ادای آن [illegible] داشته

[illegible] نظر کرده پادشاه [illegible] از جناب [illegible] را [illegible]

[illegible] سر افراز کرده [illegible] علم [illegible] سرخ [illegible] داد که [illegible]

در موکب همایون [illegible] توقف [illegible] عبدالکریم [illegible] آقا [illegible] در آن

این مصراع جلوتر [illegible] نوشته [illegible] مصراع [illegible] است

زمستان در آستان حضرت سلطان توقف نمودند دیگر از وقایعی که در یورت قشلاق روی

نماید مراجعت محمد خان آقای ایشیک آقاسی امیر نجم ثانی است که در خلال احوال

مذکوره برسالت نزد ظهیرالسلطنه بابر پادشاه رفته در یورت قشلاق معاودت نموده

معروض داشت که نواب بابری اگرچه بلاد ماوراءالنهر را بمدد امرای عظام [?] بیک

صوفی اوغلی و شاهرخ سلطان افشار فتح نموده اما خود را چنانچه ارادت [?] از جانب [?] بعد از

مراجعت ترغیب فرموده یکبار از ربقه اطاعت کشیده بخیال استقلال رایت عناد

برافراخته و از نوادر خیالش تدارک آن ولایت آتش جدال بر افروخته بنا برین

فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که نجم امیر مسعود ثانی با فوجی از دلیران [?] که یکی

گوران [?] عازم آن ولایت ماوراءالنهر گشته دیو سلطان روملو که در الکای [?] کار پیش

جوهان [?] قشلاق جانب خراسان و جانب دامغان [?] ملحق گردد و از آب

آمویه

آمویه عبور نموده همراه بابر پادشاه را از ورطه محنت [?] عاقبت مخالفت و عصیان متنبه نموده

بطریق شایسته موافقت هدایت نماید و مقارن این حال خبر ارتحال دارای روم سلطان

بایزید و جلوس ولد ارشدش سلطان سلیم بر تخت [?] روم شایع گردید و یکی از نبایر سلطان

مراد نام از بیم تیغ سلطان سلیم روگردان شده التجا بدرگاه سلاطین پناه آورد بنا

برین فرمان همایون صادر گردید که دیو سلطان موکب همایون پیوسته سایر امرا که رابطه [?]

ایشان مرکوز خواهد گردید به رفاقت امیر نجم ثانی[1] متوجه همراه بابر پادشاه گردند و هم

در آن ایام خرد گوران [?] حکام [?] از دیار مشغول عاطفت [?] رخصت

انصراف ارزانی داشت مقرر بر آنکه تتمه وجه تقبلی که بیست هزار تومان تبریزی [?]

رسانند و جناب سیفی [?] که صاحب تقصیر آن وجه بوده به رفاقت امیر عبدالکریم و آقا محمد [?]

مازندران مراجعت فرموده به انجام آن مهام مشغول نمود والله موصل الی المقصود

[1] در حاشیه متوجه نوشته و متن داشت نماید

جولان کمیت قلم مشکین رقم در مضمار وقایع ظهیر السلطنه
با برادر پادشاه و ذکر توجه امیر نجم ثانی بجانب ماوراء
النهر و مآل حال و انعکاس رایت اقبال آثار از گردش روزگار ناپایدار
که در آن ایام که دار السلطنه هرات بعد از استیلای محمد خان شیبانی مضرب سرادقات
اقبال بود سلطان [illegible] و ولایت طرف باضطرار اختیار نهضت کرده بکابل بپادشاه
آمده عیار نیکو خواهی بر محک صدق و اعتقاد میکشید بقاعده مستمره ظهیر السلطنه
با برادر پادشاه اقبال قاعده شناس با [illegible] در کشف حقایق آستان اقبال آشیان
داشته با طریق طاعت و صدق نقش خیر خواهی و اختصاص بر صحایف خاطر ایستادگان
درگاه عرش اشتباه میکشید و چون نقد اعتقاد آن خیر خواه بر محک ضمیر منیر
خورشید نظیر تمام عیار نمود دستگاه آن [illegible] را مشمول عواطف و جهان حضرت
در جهت پادشاه [illegible]   [illegible]

بالطرف ارزانی داشته نهضت بجانب بدخشان فرمود [illegible] سمرقند که از بلاد ماوراء
النهر [illegible] که بحیز تسخیر در آورد [illegible] ظهیر الدین بابر پادشاه
در شهور سنه سبع عشر و تسعمائه با عساکر زابلستان و کابل متوجه ولایت ماوراء النهر شده
چون به حدود بدخشان نزول فرمودند میرزا اویس مشهور بخان میرزا [illegible] با لشکر
بدخشان بموکب اعلی پیوسته باتفاق رایت توجه بطرف حصار شادمان برافراختند
مقتدیان آن دیار حمزه سلطان و مهدی سلطان چون از توجه موکب وارث ملک خبر
یافتند با جنود متعلقه عزم توجه بمضمار کارزار برافراشتند در نواحی آب وخش
آفتاب درخشان بدر از مطلع اقبال طلوع نموده در برابر خیل غفلت صف آرا گردید و
بین الجانبین حرب در غایت صعوبت بوقوع آمده اما بتاییدات الهی و معاونت
اقبال ظفر اثر ظهیر السلطنه ظفر یافته شکست بر جنود اوزبک افتاد و حمزه سلطان

و مهدی سلطان در سلوک کشته گشته مملکت حصار و ختلان و قندز و بقلان بجز [illegible] آن

زمان اولاد امیر تیمور گورکان درآمد کیفیت این فتح مبین را عرض درگاه خواقین

پناه کردند و در عریضهٔ خلوص خویش رقم تمنا کردند که اگر درهٔ از مهر سپهر [illegible]

و جنات احوال این سالک طریق نیاز پرتو اندازد نیز اگر [illegible] از امرای نامدار بنوجی

از عظام این خضوع کردار یعنی مخلص حقیقی مقرر گردد [illegible] که [illegible] اکمل [illegible]

عهد ما وراء النهر مفتوح گردانیده در آن بلاد خطبه و سکه بنام و القاب نامی فرزین

دارد و شکوه خطبه بهرهٔ ذوات جهانبانی انهدام مبانی سلاطین اوزبک بوقوع

آمد هر آینه در اعلای اعلام دولتخواهی دولت قاهره فلک آرای و ماه پیمایند و چون

ایلچیان ذوات [illegible] بمرتبهٔ اعلیحضرت [illegible] رسیدند و مضامین عریضه را

بموقف عرض [illegible] معروض داشتند [illegible] آن [illegible] بلاد

بیگ موصلو و شاهرخ بیگ افشار [illegible] از امرای [illegible] بهادران

رخصه امداد میرزا بابر و بجهة خدمات پسندیده نامزد شدند و در جمیع آن قضایا جوانان

آن دو امیر عالیشان بصوب حصار شادمان شتافته بموکب بابر ملحق گردیدند و لوای

ظفر [illegible] بشکوه امرای نامدار رایات گردون سای بصوب بخارا و سمرقند مرتفع ساختند

در طی [illegible] ابواب فتح [illegible] محمد تیمور سلطان والی سمرقند و عبید خان والی بخارا چون

به لحوق امرای نامدار و توجه رایات بابری [illegible] مطلع گردیدند مرکز دولت خالی

گذاشته بجانب ترکستان عنان اضطرار انعطاف دادند و [illegible] رایات [illegible] از افق

دار السلطنه سمرقند طالع گشته اطراف آن مملکت بانوار عدالت و نصفت ضیائیت

پذیرفت و رسوم ظلمهٔ اوزبکیه منعدم گشته خطبه و سکه به [illegible] مناقب اهل بیت صلوات

الله علیهم و القاب [illegible] پادشاه صفوی زیب و زینت یافته مرتبه [illegible]

در نزد وجوه به برین سپهر اعلا دم از تفوق زده قدم بر مسند دارائی نهاده و در طی شان
داد آنچه حق‌شان بود ولایت حصار شادمان و ختلان و بدخشان به خان میرزا که داشته
به طبقهٔ فاخرهٔ [illegible] را و سایر ولایات که به زیر تسخیر در آورده حکام عدالت شعار منصوب
کرده بود و سلطان آمال احمد بیگ صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ افشار را با تمام ممالکات
و متعلقات رابعه و [illegible] گردن توان و شیران کوه کوهان و [illegible] سیم و زر
معدود لشکر که بنام ساخته رخصت معاودت ارزانی داشت و حضرت نواب جهانبانی
[illegible] پادشاهانه و انواع عنایات خسروانه [illegible] [illegible] [illegible] سال [illegible]
[illegible] در باب رعایت محمد خان آقا [illegible] که از درگاه [illegible] پناه گیر
شدن به رسم رسالت رفته بود طریق اهمال و تغافل سلوک داشته که چنین در عطای
اعلی راه گذاشته بنابرین چون مرحمت نموده در قشلاق قم به پایهٔ سریر خلافت رسید
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اعلی [illegible] هم خان [illegible]

معروض داشت که نواب جهانبانی مغرور و پندار استقلال داشته سر مخالفت و سرکشی دارد
و چند نفر [illegible] گشت [illegible] جمعی کثیر از امرا و ارکان دولت مثل امیر زین العابدین صفوی
و [illegible] سلطان و خواجه محمود ساوجی و غیرهم به استظهار تمام از پادشاه جم جاه رخصت یافته
به صوب ممالک خراسان در حرکت آمده و چون به حوالی خراسان مضرب خیام ظفر انتساب گردید حکام
[illegible] که در باب امداد و مرحمت دولت و حکام خراسان حاضر شده بودند ابراز نموده
و جمیع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و در [illegible] این احوال [illegible] [illegible] که
سلطان [illegible] [illegible] بیگ سلطان و تیمور سلطان و [illegible] سلطان [illegible] دیگر
لشکر [illegible] کشیده سمرقند و بخارا را و مضافات و ملحقات آن ممالک را از نواب
جهانبانی انتزاع نموده اند و نواب ظهیر السلطنه [illegible] و بعضی از سلاطین [illegible] در
حصار شادمان نشسته منتظر [illegible] [illegible] درگاه [illegible] [illegible]

جز دو دفعه قتال امیر نجم را در حرکت آورده دفع فتنه او از نجله چنانچه بهت کرده و به
دوازده هزار سوار نیزه گذار بجهت هرات آمده حسین بیگ لله و حکام و ولایات سایره و دولت
خراسان در هرات بودی پیوسته پیشکش و هدایا گذرانیدند و غاشیه اطاعت بر دوش اطاعت
کشیدند و همچنین سادات و قضات و اشراف و اعیان از عهده و قصبات خراسان که بنفتاد
به میان بسته شرایط خدمتگاری بجای آوردند و آن جناب بخمسه بمصنف انعام و اکرام
نوازش نموده مهماتی که داشتند به انجاح مقرون گردانیدند و در اوان حال امیر نجم بن امیر یوسف
را بر قرار حکومت داده سادات اکابر و اهالی را رخصت انصراف به اوطانشان ارزانی داشت
و بعد از سه روز کار و یساق یورش رایت اقتدار عنقریب وراء النهر برافراخت و از راه
جام بجانب خراسان شده از آن مقام به بلخ توجه فرمود و بعد از وصول بدان ملک قرایان استقبال
موکب نموده لوازم خدمتگاری بنوعی که در خور حال ایشان بود بتقدیم آوردند آنگاه مرتبت
در اثنای آنکه بود ... بنظر آمد

بیت

بیست روز در بلخ توقف نموده بر اسبان فوجی از دلیران آنگاه برداری بعضی از امرای
سپاه بحکم رهسپون ارسال داشت تا سنگین معارک دیگر نموده ترتیب دهند در این غیاث
الدین محمد بن امیر یوسف را مستوجب نمود که عبارت شاه ولایت ظهیر السلطنه محمد بابر را بالطاف
و عنایات بی‌نهایت سرافراز گردانید و خود آن حدود موکب همایون گردید بعد از آن
در رجب سنه تسع عشر و تسعمائه از معبر ترمذ عبور فرموده نواحی آن جلد معسکر فیروزی
اثر گردانیدند و در آن مقام امیر غیاث الدین محمد از جانب حصار سعادت نموده خبر قبول
موکب همایون رسانید امیر نجم ثانی با شاعیان امرا استقبال رکاب ظفر انتساب ظهیر السلطنه
نموده در موضع در بند آهنین ملازمت در رفت معادت گردیده فایز گردیدند و از ظاهر حین
لوازم هدایا و تحف لایقه بتقدیم رسانیده بمنازل خویش مراجعت نمودند در روز دیگر در باب
محاربه و مقاتله سلطان ... و عبیدالله ... مشوره در میان آورده همگی اوقات به برکات

بعادت معروف داشته و اوزان جانب اورگنج نشینان چنگیزیه چون بعبور امیر نجم ثانی از

آب آمویه و تفرقهٔ موکب همایون اطلاع حاصل نمودند عقبات و موجبات و ولایت بر ولایت

مقدمه حصین کشیده و ضبط هر ولایت از ممالک را از سلاطین تعهد نموده امرا

هر دو ولایت مضبوط ساختند سلاطین وقایع لیل و نهار و موران آثار روزگار بر این

نهایت این واقعهٔ عجیبه و این امر غریبه به بیان در سلک تحریر کشیده اند که چون امیر

یار احمد خوزانی به فرزانگی و کاردانی و وقوف بر امور جهانبانی از سایر اقران غایت

امتیاز داشت و در ضبط و ربط مهمات جهانداری درایت به شایستهٔ بسیار داشت پادشاه

دین پناه از انتقال امیر نجم اول مسعود ... و وکالت و وقفهٔ دولت آن جناب

نهاده او را صاحب اختیار مطلق گردانید و بخطاب مستطاب نجم ثانی سرافراز ساخته

مرتبه اش در جمیع امور از وزرا و مقربان درگاه عرش اشتباه بلند ساخته امیر نجم ثانی

چهار سال در کمال استقلال مهام کلی و جزوی ممالک پادشاه جمجاه به ید اختیار امیر نجم

عالم را بر نهج عدالت و صواب کفایت مقرون میداشت تا آنکه در کار رعیت

پناهی مورد اشراف و اعیان عالم و مرجع اکابر و اصاغر گشته از اسباب جاه و جلال

و موجبات دستگاه و اقبال آن مقدار جمع آورده که پایهٔ قدر و منزلتش از اکثر سلاطین

نامدار گذشت و لشکرش از جمیع خوانین عالیشان درگذشت کمیت ملازمان درگاهش

پنج هزار سوار سطوت رسیده و در خوانی و جاهش از اشتهار و ساسان ذیشوکت

تهیه داشته هر روز در مطبخش قریب صد راس گوسفند بودی و قاز و مرغ و ماهی و جوجه

حلویات در حوض ... صرف شدی در شوربا ... آنکه ... اختیار نموده تمامی

اسباب از آب ... بوده هر روز ... و یک از نقرهٔ خام جهت پختن طعام در

مطبخ بود و دیگچه‌های سیمین مضروب بودی و انواع اطعمه ... بر طبق‌های سیمین

وچنین مذکور در لطائف [illegible] از ثقات روایت کند که در آن طرف آب
شهر بهنگام کشیدن [illegible] آن بر حسب تدبیر [illegible] اعجاب از مرغ و
ماهی جمع [illegible] اتفاق بود که هر روزه این مقدار [illegible] از کجا [illegible]
جواب داد که [illegible] و آنکه [illegible] و مرغ و [illegible] و سایر [illegible]
هر روزه از [illegible] صرف [illegible] در [illegible] آن [illegible]
از [illegible] آن است که چون [illegible] آن بر حسب [illegible]
[illegible] گذشت [illegible] گشته [illegible] از پادشاه [illegible] بجهت
[illegible] آن [illegible] را [illegible] شد پس
از عبور آب جیحون [illegible] نواب ظل السلطان [illegible] خوارزم داشت
آن [illegible] که [illegible] بود چون از [illegible] عظام و [illegible]

[illegible]

سپاه [illegible] آنکه [illegible] وقت [illegible] از خود [illegible]
و [illegible] از [illegible] در آمده [illegible] طلب [illegible] نواب [illegible]
کرده [illegible] ساخته [illegible] جایی که آن [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] شده [illegible]
برداشت شیخ میرزا [illegible] که [illegible] آن [illegible]
بود [illegible] و [illegible] نواب [illegible]
نیز [illegible] نمود [illegible] و [illegible] در
میان [illegible] در [illegible] برج [illegible] در
[illegible] شیخ میرزا [illegible] بسیار
[illegible] گشته [illegible] داد [illegible] و

جمعی دیگر از اطفال خون بعضی از بیگناهان که در شهر قرشی بحال اطفال جمع

آمده بودند و خود را از خستان خاندان نبوی و سلسلهٔ مرتضوی میدانستند مستولی نموده

زبان شفاعت آن خون را نگاهبان کرده بسمع قبول اصغا ننمود و قریب پانزده

هزار کس از سپاهی و رعیت که از آن جمله یا مولانا بنائی شاعر بود حوالهٔ تیغ بیدریغ قزلباشان

گردانیدند همانا که فتح و رعب بدست اعادی و شکست لشکر قزلباش بدعای مغضوبین
لی

آنقدر بود که منتج جبار نخورده بود سیوم روز چون شیخ دلیر قیچ و ده بشهر

بعد از فتح حصار قرشی بسمع اسلطانی رسید که امرای قزلباشیه متوجه بخارا گردیده اند که

جانی بیگ سلطان و عبیدالله خان بسمع ساده از نکث در آن حصه تحصن داشتند جنگ بجهت

ذوالحجه بار از دل بردند بسمع رسانیدن کردند که محمد تیمور سلطان و ابوسعید

سلطان و کوچکونجی خان با سپاه وافر از ماوراءالنهر سمرقند بجانب دستبرد و شبیخون بیرون

آمده اند و با نهایت قدرت میرزا بابر بسمع بیرم بیگ رسانید نجم ثانی در آن منزل توقف نموده بیرام

بیگ قراولی با بسیاری از سلاطین ماوراءالنهر قرشی با جمعی از امرا محمد تیمور

سلطان و ابوسعید سلطان چون بوجه بیرام بیگ و عساکر عظام طلوع یافتند در قلعهٔ

غجدوان در آمده تحصن گزیدند و بیرام بیگ بمحاصره آن اشتغال نموده کیفیت را

بعرض نجم ثانی رسانید تا نجم ثانی عنان عزیمت بطرف غجدوان سنگ قلعه معطوف داشته بسرعت برق و باد

امر گردانید و چون روزی چند در تسخیر قلعهٔ آن مقام اهتمام ورزیدند محمد تیمور سلطان

و ابوسعید سلطان در درون حصار مقاومت داده هر روز فوجی از بهادران دلیر بیرون فرستاده

داوری جنگ برخاستند ظفر انجام در برابر آن جماعت دست تیغ و سنان

میدادند گاهی غالب و گاهی مغلوب میگردیدند تا روزی چند بدین منوال گذشت و

معلوم گشت که فتح قلعه بزودی میسر نیست ولهذا بسبب نقصان غله و حبوبات

و علما و اردوی همایون بوی تنگ گشته خواجه کمال الدین [illegible] که از اطوار آن دیار و روش

سلاطین اوزبک با خبر و صاحب وقوف بود در مجلس ظاهر کرد که تسخیر آن قلعه بچاره امکان

پذیر نیست [illegible] که در زمستان [illegible] محاصره عجده‌وان مترتب

میگردد زیرا که آن حصار ذخیره بسیار دارد [illegible] و اطفال و عیال مشغول

خصوصاً که [illegible] از [illegible] کار را در آنجا متوطن

درنگ چند روز دیگر [illegible] ذخیره کار [illegible] اردو دشوار گردد

اولی و انسب آنست که ازین منزل کوچ کرده نواحی قرشی و خزار [illegible] چه در

آن ملک از ولایت [illegible] آن طرف آب اردو بازار [illegible] و

انبار غله بسیار [illegible] اردوی همایون [illegible] و احوال سپاهی [illegible] و چون

زمستان در آن نواحی [illegible] که علف چارپا

در بهار

در مسافت دور و دراز بسیار گردد و اغلب ذخیره اوزبکیه نقصان پذیرد متوجه فتح قلعه حصار گردیم

ابراهیم ترخان این مقدمات صادقه نموده بار دیگر [illegible] خویش در جواب [illegible]

نمود که اگر از ظاهر عجده‌وان کوچ کرده پشت بر [illegible] سلاطین اوزبک این حرکت

را حمل بر ضعف و عجز نموده این روش موجب جرأت ایشان گردد و هنوز [illegible] خواجه

کمال الدین محمود و ابراهیم [illegible] نرسیده بود که [illegible] پادشاه از

طبیعت صواب اندیش [illegible] خواجه کمال الدین محمود تقریر فرموده بود مستحضر گشته

[illegible] ابراهیم [illegible] ترک محاصره [illegible] بجانب خزار و قرشی [illegible]

[illegible] سپاه آن

تعلق گرفته بود [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] قرار داد

که به اصلاح کوچ فرماید بیت قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه عاقلان کور گشتند و کر

روز دیگر که لمعات شعاع خجسته شعاع مهر از اطراف حصار سپهر رایت زرین برافراخت نقیب

فرود دلیران خطوط شعاعی جمعیت سپاه ایلخان از مردم پیاده و سواره مردم عراق گردید

سپاه اوزبک از میان دیوار غجدوان هجوم گشته هم از خزینه بیرون آمده و دنبال روی شیر

در گذشت و عجب تر این عبارت آنکه چون در همه ساز و سلاح ... شاهی بیگ سلطان و

عبید خان رسید که کار نجم در ظاهر حصار غجدوان به اضطرار رسیده همه روزه از جهت

جمع آوردن ذخیره و علیق چهارپایان ... و ضعف بر ایشان ظاهر گشته که امرا

... بر دیگر ... امیر نجم ... در ... دارد

... ... دارند ... بود ... سوار همه جوشن

پوش و خنجرگذار به سبیل ایلغار متوجه غجدوان گشته و بعد از وصول بدان حدود مهر تیمور سلطان

و ابوسعید

و ابوسعید سلطان با سپاهی که در غجدوان متحصن بودند با ایشان پیوسته روی به میدان کارزار نهادند و امیر

نجم ... صفوف ... قرار داده میمنه و میسره لشکر با امرای ... داده

خود در قلب قرار گرفت ... سلطان ... طرح ... که در هر طرف که

... بهادری ... ... بعد از ... صفوف ... لشکر

از شعاع ... اثر ... سپاه اوزبک ... لشکر قزلباش حمله ... بیرام بیگ

قرامانی که سردار میمنه قزلباش بود ... آن ... در آن

تیر از شست قضا ... آن ... بیرام بیگ

... ... حیات ...

... ... قزلباش ... ایران

... امیر نجم ... بودند ... پادشاه

از سوی دیگر [illegible] آن روز بودند [illegible] محمود [illegible] جمعیت میرزا ابراهیم سلطان

ادرک بهادر [illegible] و [illegible] دلگرم [illegible] از [illegible] جماعت نواب [illegible]

علاء الدوله [illegible] که [illegible] و ظهیر السلطنه [illegible] میرزا [illegible] بود [illegible] به استقلال

آمدند [illegible] بود [illegible] قرار [illegible] محمود [illegible] ظهیر السلطنه سپاه

متعلقه [illegible] شادمان آوردند [illegible] و خواجه کمال الدین محمود

[illegible] در حرکت آمده [illegible] شادمان [illegible] حسن بیگ [illegible]

و ملک [illegible] معرکه [illegible] گشته [illegible] طالع شد

سپاه [illegible] آغاز [illegible] کردند [illegible] در معرکه [illegible] ابراهیم [illegible] گشته

آن جماعت [illegible] و بشارت [illegible] حیات [illegible] ابراهیم

العابدین [illegible] و جمعی از [illegible] خواجه [illegible] و خواجه شمس الدین محمد

[illegible]

و خواجه [illegible] القصه [illegible] امرا

جمعیت [illegible] از جانب [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] مجموع [illegible] رمضان

المبارک [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] محمود [illegible]

[illegible] هرات بود [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] حسن بیگ [illegible]

[illegible] هرات [illegible]

[illegible] هرات [illegible] بیگ [illegible]

[illegible]

تهنیه تابط سعادت تیغ سیاد امیر علی امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود که متعاقب ظهیر
الدین محمد بجانب حصار شادمان رفته بودند از حضرت رعایت [illegible] رفته راه جمع پیش
گرفته دوم [illegible] رمضان بدان طرف رسیدند خواجه محمود آنجا توقف نمود و امیر علی بدار
السلطنه هرات تشریف آوردند [illegible] جلال الدین محمود و سایر امرا و حکام در باب محافظت
آن خطه و دیگر [illegible] مجبور داشتند و از وصول این جماعت هر دو پادشاه وقت دل
داشتند [illegible] بدین [illegible] شرق اصفهان [illegible] بدیر [illegible] کردند
[illegible] شکار از [illegible] پنهان [illegible] که [illegible] و سعید

بیان توجه رایات آفتاب اشراق بصوب ییلاق راسفجان و پیش با رماق و نهضت انار مکان بدار الملک صفهان

چون خبر ملک [illegible] از [illegible] سنه تسع عشر و ثمان مائه بر [illegible] بر [illegible] عنان

[illegible]

[illegible] معطوف گردید و هنوز هوای صحت دشت از ظهور [illegible] و از [illegible] چون
[illegible] گردید [illegible] و لطف عنبرین سنبل [illegible] را از ادراک و [illegible]
از [illegible] نبود و [illegible] در چمن برگشت از [illegible] سلطان [illegible] ابواب در
[illegible] مفتوح گشته [illegible] حال [illegible] خورد [illegible] و دوست [illegible]
[illegible] مسوده [illegible] آن [illegible] گوهر [illegible] بر یک
[illegible] گوهر [illegible] رسید [illegible] که از جهت [illegible] در [illegible]
چون [illegible] چوگان [illegible] [illegible] زمین [illegible] [illegible] عشق [illegible]
[illegible] [illegible] مردم از [illegible] [illegible]
اشراق بصوب ییلاق اصفهان [illegible] [illegible] و چنانچه در [illegible] چند
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بسته [illegible]

[illegible]

هزاران نونهال ... [illegible] ... بوده و در آن گردید و در آن بهار بوستان

در ... آن ... [illegible] ... خونخوار و ... [illegible] ...

اجیاد لعبه کذائی و نگارستان ... [illegible] ... اقدام نمود در نظام ... [illegible]

نسیم از فروغ طلعت خورشید جبین سپهر ... [illegible] ... گرفت ... [illegible]

حضرت آن ... ساکنان ... دلستان ... [illegible] ... گرفت ...

مالک ستان عازم خطهٔ اصفهان گشته و در آن ... [illegible] ...

نشان ... [illegible] ... گردید و در ... [illegible] ...

ساکنان آن ... [illegible] ... گردید

و ... [illegible] ... از فروغ ... [illegible] ... آفتاب ... [illegible]

جمیع ... [illegible] ... و ... [illegible] ... دولت

... [illegible] ... و از ... [illegible] ... سعادت ... [illegible]

... [illegible] ... کوکب ... [illegible] ... دولت

... [illegible] ... دولت ... [illegible] ... شادکامی

... [illegible] ... سعادت ... [illegible] ... سلطان زاد

... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... دولت ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان زاد ... [illegible] ... دولت ... [illegible]

... [illegible] ...

زینت یافتن این اوراق از بیان ولادت باسعادت شاهزاده

آقا ... ابوالفتح طهماسب میرزا و رسیدن ... [illegible] ...

... [illegible] ... الملک ... [illegible] ... و ... [illegible]

بقاء دولت دوران عالیشان و سرادق شوکت خاقان با جهان صاحب‌نگین نقش کرده

هر آینه شرایف امور و لطایف حضور که ذریعهٔ بقاء آن دولت و وسیلهٔ امتداد آن

شوکت تواند بود بنوعیست اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه برانگیخته و

کدام وسیله سالک دولت را از آن خوشتر که ذوق [illegible] جواهر [illegible]

[illegible] زینت [illegible] که هرگاه سعادت ایام بقایش نور طلوع [illegible] انتظام سلک آن

جواهر دولت [illegible] آن رشته [illegible] پیوند [illegible] دولتشان جمجاه

[illegible] بودند [illegible] دولتشاه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

حال مصون گردد رب هب لی من لدنک ذریة انک سمیع الدعاء

[illegible]

از غنچه [illegible] بخت [illegible] که [illegible] شمع بزم دولتش تواند بود [illegible]

[illegible] مطلوب [illegible] مقصود غنچه بسته [illegible]

[illegible] از زمین [illegible] پادشاه [illegible] خزان جهان

[illegible] از برج سلطنت و [illegible] از صدف [illegible] جلوه نمود که اطراف

آفاق [illegible] از امواج [illegible]

[illegible] دولت پادشاه [illegible] مقصود رخ نمود که شمیم عنبرآمیزش

مشام عالمیان [illegible] لطف الهی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بیت [illegible] لطف الهی [illegible]

دولت خلودش مرجع اهل کرامت باد و حضرتش از بروج اقبال خورشید نورش چشم آمال
و آن مولود عاقبت محمود که نخبه زبدهٔ الفتح و سعی لطف اب مر زاینده طنطنهٔ بشارت و غلغلهٔ
تهنیت در فضای عالم ملک و ملکوت بپیچید ابواب ابتهاج بر روی خواص و عوام مفتوح
گردید بساط عیش و سرور و مجلس جشن و دور مهیا گردید چه جمعی [illegible] از دست
ساقیان در آن دلگشا یکدگر دور آمد انوار عاطفت نواب جهانبانی بر صفحات
احوال جمهور انام تافت [illegible] و دوران [illegible] صد و [illegible]
[illegible] در [illegible] شده [illegible] و عقود [illegible] دیگر نثار [illegible]
شد [illegible] پرده نشینان تتق عفت و حرم [illegible] صدقات
صدقات [illegible] و [illegible] باب اتفاق [illegible] آوردند و چنانکه
[illegible] در [illegible] صورت [illegible] آن گوهر آفتاب

لمع

شامل [illegible] مولود [illegible] عبادت [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] آن ایام [illegible] حوال [illegible]
[illegible] خوش [illegible] فرزند [illegible] و [illegible]
[illegible] سلاطین چنگیزی از جمله [illegible] و الد
گردید [illegible] از [illegible] دفع [illegible] رتبه [illegible]
[illegible] آیت [illegible] ساده [illegible]
[illegible] گذشته [illegible] شغل [illegible]
اهتزاز جامه عنبرین شما مرده چگونگی تسلط سلاطین او زبکیه و بعضی از بلاد خراسان
[illegible] از [illegible] و گشت [illegible]
کریمه ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی سلاطین [illegible]

و جمعی از معتبران نیز [illegible] سلطان [illegible] از آب جیحون عبور نموده متوجه دارالسلطنه

هرات گردید حکام و اشراف آن حدود نیز در متابعت و انقیاد [illegible] و به سعی موفور [illegible]

رسانیدند [illegible] قلعه اختیارالدین محمود [illegible]

و چون [illegible] سلطان [illegible] در ساحت [illegible] واقع است

[illegible] روایت [illegible] همچنین [illegible] دروازه فیروز

آباد را ضبط نموده [illegible] دروازه ملک را نیز

[illegible] سلطان محمود [illegible]

تعلق گرفت [illegible] دروازه عراق [illegible]

[illegible] سلطان بتاریخ ذی القعده سال [illegible] هرات

رسید در [illegible] نزول نمود [illegible] از

از

[illegible] باغ سفید قریب بخندق و حصار آمده از جانب [illegible] امیر هرات مجروح

و [illegible] مراجعت نمودند و چند نوبت دیگر از جانب دروازه فیروزآباد [illegible] محاربه قریب

به درب و باره آمده [illegible] مغلوب گشته [illegible] از

[illegible] راه فرار گرفتند [illegible] بنواحی [illegible] رسیده در [illegible]

آن [illegible] نزول نمود [illegible] خندق درب ملک و دروازه

عراق [illegible] روایت [illegible] معاودت [illegible] دولت و

اقبال امیر [illegible] مجروح معاودت می‌نمودند و مدت دو ماه [illegible] سلطان

شجاعت [illegible] گاهی بمحاربه و گاهی بمصالحه پیش آمده فایده [illegible] بترتیب یافتند

و چون در آن سال ارتفاعات محروسه هرات بتوسط [illegible] آمده [illegible] مع ذلک [illegible]

[illegible] ذخیره قلعه [illegible] ذخایر [illegible]

علو بسیار و جلدوی نموده بمیں واسطه تغیر حوالت در غایت تضاعف یافته بود

و شغور بعضی دیگر و اعالی و ادانی به سلطان پیوسته در نهایت عسرت و شدت بسر

می بردند اما پرتو عنایت واجب الوجود از جهت الطاف متناهی بر حالات

روزگار مجموع سکان معموره تافته میانه جانی بک سلطان و عبید خان مخالفت گذرده

روداد و در صباح روز نوروز سال مذکور که در حقیقت نوروز عنایت ازلی بود رایت بیگ

ازان جو سلطان از ظاهر هرات کوچ نموده بجانب آنهر توجه نمودند و در آن روز فرخنده

حقیقت نوروز هر دو از نسیم عنایت ایزدی گلهای امانی در چمن مراد شگفته از محنت تضییق و

تنغیص محاصره نجات یافتند و از مخافت برج و باره فارغ گشته بر مزارع و

باغها تماشا کردند و چون کار آب بغایت کم آن جویبار و حوض اعتبار کرده

محمد زمان سلطان از جیحون عبور نموده در حدود مرغاب به ایشان پیوست و در تکلف

اجی

در جهت استقلال بسیار نموده عبید خان بآن موافقت نمود و جانی بک سلطان از

موافقت وی اجتناب ورزیده قلاع تفته مروه سعیر خونین گشت و در شهر دیگر عبید خان

با محمد زمان سلطان تمام نهضت اصحاب سپاه مقدس وطوی براو شتند و بعد از وصول

ایشان اهالی آن بر ربیع منتهی آن مقدم جماعت دهقان حین آمده وقت لیند

طوفان حبیب اطراف ایشان برگماشته و از آن جوانب جمله حیله گر شعار موجب کدورت

از خطه مرو به نواحی اخراجات بوده به طرف دارا در ده دل در سلطنت خراسان بستند

خراسانی و قضات حین دارالسلطنه هرات رسیده امرا و وظیفه بیکه بجانب بورد قیام

منهمه با و خفقان دختره خلف بی کس جمعیت ایشان راه یافته از روده

انطار مقدم در بدرقه فرار نمودند و از طرف مقاره طبس و سیستان روی بولایت چناه

گرفته بر گذاشته خواجه ابو الحسن بعد از فرار آن جماعت بجانب ایشان از و توجه

اوزبک شهر را ضبط نموده جهت ایصال بشارت مرغان نزد سلاطین چنگیزیه بمشهد

مقدسه ارسال داشته تیمور محمد سلطان ایلغار نموده متوجه دار السلطنهٔ هرات گردید و

عبید خان در طوس و مشهد بود و باغوای عم توقف استوار گردانیده لاجرم ذریت دار السلطنه

هرات الا برد و اعیان لوازم استقبال تیمور محمد سلطان بجای آورده به تقلید نمود و حصار

علاقات [illegible] گشته [illegible] تیمور محمد سلطان در باغ جهان آرای [illegible]

[illegible] که عبید خان در دولت [illegible] هر یک خطبه و سکه بنام خویش

[illegible] بیت چرخ [illegible] بلند

[illegible] خوش بود [illegible] چو پنهان شود

شیشه [illegible] تیمور محمد سلطان چون [illegible] که در وقت [illegible]

[illegible] باحوال اهالی هرات [illegible] عدالت و رعیت پروری سلوک نمود

اما طایفهٔ از متعصبان اوزبک و اهل سنت و عداوت آن طایفه آغاز ظلم و تعدی

نموده جمعی کثیر را بعلت تشیع در دام [illegible] و [illegible] فنا در آوردند و با وجود [illegible]

[illegible] الدین محمد [illegible] جمعی که [illegible] در مقام انهدام

[illegible] شیخ [illegible] که از علمای [illegible]

بوده [illegible] زخم کارد [illegible] شهادت فایز گردید و بود بمضمون حسن

اعان ظالما سلطه الله علیه [illegible] محمد [illegible] سلطان [illegible] کشت

که [illegible] الحاد و [illegible] آن [illegible]

[illegible] خوارج [illegible] گردید و [illegible] محمد تیمور سلطان در هرات و

عبید خان در مشهد مقدسه بامر سلطنت و حکومت مشغول داشته [illegible] از

[illegible] سلاطین چنگیزی [illegible] اوزبک [illegible]

داده ولیت رؤف بلعبد و ترتیب مقال دهی تو جبر و آیات فتح

آیات خسرو ممالک ستان از پی دفع طغیان سلاطین چنگیزی

بولایت خراسان و رونق یافتن آن مملکت بار دیگر از یمن قدوم پادشاه سکندر توان

چون رایات ظفر آیات پادشاه گردون اقتدار [illegible] دفع فساد سلاطین چنگیزی پرتو دولت

بر [illegible] ساده از جهت [illegible] عالم [illegible] پوشید که [illegible]

[illegible] کردار [illegible] آنکه در آن سال [illegible]

در [illegible] ساده [illegible] رجوع کرده [illegible] شروع [illegible]

[illegible] آن [illegible] که [illegible] سپاه [illegible] بود [illegible]

تصرف [illegible] و [illegible] پادشاه [illegible] مدت ده روز در [illegible] ساده توقف [illegible]

[illegible] متوجه [illegible] که [illegible] در [illegible] آن [illegible]

این لفظ [illegible] کوی [illegible] که [illegible] کتاب [illegible]

دیگر [illegible] سپاه ستاره [illegible] اجتماع نموده و در آن [illegible] منصب [illegible]

[illegible] را [illegible] که از [illegible] شفقت

[illegible] مزار [illegible] سید شریف [illegible] واسطه [illegible]

منصب [illegible] صدارت [illegible] نموده متوجه [illegible] گردیده بود و در آن

[illegible] نموده [illegible] داشته [illegible] داشته

[illegible] منصب صدارت را [illegible] گردیده و بواسطه [illegible] که میان

این دو بزرگ در میان بود [illegible] سید شریف

[illegible] سید شریف [illegible] آن [illegible] جواب [illegible]

[illegible] گردیده [illegible] اجتماع [illegible] و تعیین منصب آن دو بزرگ [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] بعضی از امرا

جهت سعفری محمود سلطان ارسال فرمود و مرکب قلم بیان متقاعد سعفری در جهت از آن جمله آنکه چو

دهقان مغرب برادر ثالث شوکت کردید و در آن منزل جناب سیف بود می‌خواهد سلطان

نیکی که جهت تسخیر وجوه تعقیب امیر عبد الکریم و آنکه هم روز از فرود حیله رفته بود ازو از آنجمله

سقفر اقدام در جهت نموده بتعقیب باطل ملوکیت استعداد یافت و بنا بر آنکه در باب آن کار

آن مهام شرایط تکرار منزل بطور رسانیده بود قهرداد بر توجه عنایت خداوند شاهی صفوت

دعوای کردید و چون امیر الملک سلطان از فرود دل موکب ملک احتشام بسپهر برین هم از سعادت

کرامت امیرها درین موضع سپاه و شاهزاده اسب دراق با بهران کاراکاه صادر گشته جناب

که خبردار سپاه بر دراق تمکن کردید بورش محمود نواب و سایر خاندان از لوامع

تیغ برق کردار و شعلهٔ سنان شعلهٔ آتش فضای بسیط زمین چون سپهر چهارم مزین و مصفی کردید

دیار علم و خوانین ملک احتشام و توجهان بهرام انتقام و قورچیان بزرگ نام و سایر لشکریان

[illegible]

که کاوش و سلطان به جوش و خروش بوشتابی روز سلطان پیکر خود آراسته به جلال صاحبقران

آثار برآمده در ساحت درگاه جوش اشتباه صف آرای گردید و در آن جناب حیق امناه

پادشاه نوری بی عنه آمده اسب جنیبهٔ خورشید بکمیت گردون گردگیر نزد برآمده با

با جنقول و قول به عبور فرمود و سلطان نگهان از دلیران نامدار و هم بهران غضنفر کردار

حوز ظهور دود و خیول و دراق بنظر خضر اشر در آورده در قطعهٔ گنجش اسب دراق

مرکب زبون آمده بعطای ارکان حشمت ذوالجلال بمقاد مقرون داشتی و بهر طبقه کار نگاه کر

گردون مآثر سپهر دستان بی انقیاد اسب پیاده شده رخ بجانب فلک راه مودی دانی دیو

منظور پر دهانه پیکر کشته زبان بدعای دعا و ثنا گوشه در جهت نقد جلادت و عقاید

آن سالکان طریق اخلاص در معیار جمهر آفتاب مهر آن زبینه تاج و سریر با تمام عیار

نموده سکهٔ قبول زدند آن حیات بعد از فراغ خاطر از عرض سپاه و رزخواه و تحقیق

[illegible]

و آنها را استادگان درگاه عرش اشتباه خود عطیه بخش جرم پوش جود بی‌چون از انگشت

لطف مسعود کالبوش چو همه عالم شهر از فیض سلطان بر به جمیع کثیر ازو بود در آن دشت

که از رسم سلطنت معیوب به شهر سعدی ارسال نمود عنبر عطر که در آن ولایت اقامت داشت

جز از او جز ولایت فتح آیت آگاه گردید ... به ثبات و قرار تزلزل یافته چون

خاشاک از انظار [illegible] و شبنم از تابش آفتاب چهره گلها [illegible] و در

دفعه‌ای که فیض سلطان بگیرند اما فنا آن ولایت اقتضای نزول نموده امینان و

علمای آن مملکت را که [illegible] معیوب بر روشنی الفت خود و در آن مقام نزول

را فرستاده دیده از معبر [illegible] راه بخارا پیش گرفت و همین [illegible] سلطان را

از وصول موکب [illegible] رحمت و همراهان [illegible] راه یافته امیر [illegible]

در آن اثنا [illegible] ولایت [illegible] معیوب سمرقند روان گردید هنوز سلطان

شاهزاده عراق به

کالبوش مهر سرادقات جلال بود که تیغ فتح از آن ولایت [illegible] طالع گشته از فرو [illegible] که

در دیده خواهان [illegible] نمود دست همت قادر [illegible] [illegible] و عاقبت در غایت

قابلیت مزلزل از حجره خواهان پوشیده با اطاعت ارباب علم و طغیان بر افشانده

که به استظهار [illegible] سلطان چون عساکر ترکستان در سمرقند [illegible] بود ابو القاسم [illegible]

حکم می‌بود و در [illegible] استقلال [illegible] در طریق ارباب دولت [illegible] دوران

سرور سلطان [illegible] نمود [illegible] نیابت [illegible] بود و دولت در حضرت آن

سلطان [illegible] الیه گشته [illegible] ارباب [illegible] از [illegible]

پذیرفته آنکه [illegible] که عالم [illegible] گردد و [illegible]

و [illegible] موکب [illegible] صورت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ولایت [illegible]

در بعضی نسخ [illegible]

پیاده خوارزم آورده خان عزیمت صوب دار السلطنه هرات معطوف گردانید ارباب
دولت اعیان هرات چون بر آن حادثه وقوف یافتند برج و باره شهر را استوار داده خاطر
بر محاصره قرار دادند ابوالقاسم در باغ سرافراز که از آنجا تا شهر نیم فرسخ است نزول نموده
جمعی از مردم بلوکات را بمحاصره مشغول گردانید و مدت هشت روز در ظاهر هرات نشسته در
تضییق حال متحصنان کوشید تا وقتی که خبر قرب وصول امرای سمرقندی بتواتر انجامید جهت
پیر بیگ سلطان که حکومت فوشنج صاحب اختیار مطلق بود و تعلق گرفته بود باستصواب امرا
ازبک زادگان رسید و داعیه سبقت گرفته صبحی بنواحی دار السلطنه هرات رسید
والی هرات از وصول سپاه سمرقندی آگاه گردیده بی شائبه توقف راه [illegible] متوجه
خراسان گردید و در کوچه باغ سرافراز میانه [illegible] و ابوالقاسم نیران جدال اشتعال
یافته در تفحص ضعف این جماعه اهالی هرات قاطبةً از عقب کشیدن دامن تیغ گشته بیت

بتاراج متاع و اموال ایشان برآوردند و سلک جمعیت آن بدبختان از این اجتماع انهدام
گرفت ابوالقاسم تا حدود خبوشان عنان فرار برکشید غازیان عظام تیغ انتقام از نیام کشیده
شهاب الدین خوارزمی و قاسم کرخی را که تابعت ابوالقاسم اختیار نموده بودند با بعضی دیگر
بقتل رسانیدند و سرهای ایشان را از ابدان جدا ساخته اجساد ایشان طعمه کلاب و ذباب
گردانیدند و در روزی دیگر خواجه سلطان بیگی که آن طبقه رسیده جواهرات ایشان گذشته بر اهل
مراجع منبر گردیدند و خواص و عوام را بمزید عواطف بیکرانه مستمال ساخته رایات عنایت
پدر بود از جهت بواسطه گردن مرتب پادشاهی درایت جهانگشای ظفر [illegible]
بعد از توجه خلیل سلطان در عرض سه چهار روز از کالپوش در حرکت آمده کوچ بکوچ
متوجه الکای ازبکان گردید و در اثنای راه خبر انهزام سمرقندیان و دخول شهر شیوع
یافته از فتح آن بشارت که در آن [illegible] بسیار روی داده [illegible]

نشست آنگاه بساط نشاط و بساط عیش و انبساط ممهد کردند و ده بیک عام مردم را که از قوم
سپاه و از ملک و ولایت بوطن خود اگذاشته بود بپایه سروری و منزلت امیری آمده بود بنام ایشان
[illegible] ده ده و درد لیس نوال [illegible] بدراز گوشی پالان [illegible] ساختند و عبرة
للناظرین کردار [illegible] کردند اما [illegible] بر دیگر عنایت [illegible]
شاهرخ [illegible] ده بیک گشته بنظام و خلعت خاص اختصاص یافت و [illegible]
امرای عظام منتظم گردید و هم [illegible] ارکان [illegible] تحقق ترتیب زمره از
امرا و ارکان دولت گرفته بعضی را لقب خانی و بعضی را باسم سلطانی ملقب و مکرم کردند
از جمله امیر بیگ شاملو را لقب خانی [illegible] دار السلطنه هرات [illegible]
و منصب [illegible] مرتفع ساختند و دیگر بیک [illegible] ملقب گردانید
[illegible] قطاع [illegible] و پس از فراغ [illegible] اکابر و اطراف

ملقب به [illegible]

حضرت کعبه مرتبت امام همام الحاج ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا بسته از [illegible] ارکان
[illegible] سلطان خود [illegible] و چنانچه شیوه [illegible] و شمه [illegible] آن پادشاه [illegible]
خصال [illegible] زیارت بجای آورده [illegible] در [illegible] آن آستان [illegible]
[illegible] در آن مقام [illegible] خدام [illegible] و بعد از [illegible] در آن مکان
وضوح پیوست که [illegible] از [illegible] رحمت [illegible] صحرا [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بوده [illegible] از آب [illegible]
[illegible] بوش گرفته [illegible] آن جا [illegible] داشته [illegible]
[illegible] آن [illegible] گشتگان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] از [illegible] مقام [illegible] و چون سلطان [illegible]
[illegible] آن [illegible] گشتگان [illegible] گردانید [illegible]

دینار را به نسبت خراج برداشته و خزانه من [illegible] مثقال ذهب و نقره شرعیه مبلغ
[illegible] آن به دخیل رسانید سلطنت پناه در رحم طلوع سپهر دولت [illegible] جهت [illegible]
ترکیب همایون در آنک به شفای کامل رسیده در خلافت حضرت و [illegible] ضروری جمعیات
و رعایای دارالسلطنه هرات که دیده انتظار در راه پادشاه سپهر اقتدار داشتند
از وصول چتر همایون فال به آن منزل [illegible] و وقت خجسته از سر تمام ساخته به [illegible]
کیهان پر شادمانه و به بشارت قدوم میمون حضرت سرافراز گشته و از آن حال [illegible]
[illegible] گشته و به تواضع انقیاد و تطبیع [illegible] گردیده هم پیوسته مراد بخاطر [illegible]
معدلت [illegible] احوال [illegible] نظام آوردن [illegible] جهت تنظیم مهمات سرکار سلطنت و تنسیق
[illegible] بلده فاخره هرات [illegible] قضایای خلق بر پایه
بر منهج عدالت تقدیر داده [illegible] و دست تعدی [illegible] از عموم مملکت [illegible]

[illegible]

دارالسلطنه هرات [illegible] در ملک نظام انتظام [illegible] در [illegible]
اهل [illegible] خاصه [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] که خواجه کمال الدین محمود ساغرچی [illegible] عمده‌ان از آب
[illegible] در [illegible] آن [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] و در [illegible] جهت و در [illegible] هجری [illegible]
گشته [illegible] خوده [illegible] نبود [illegible] سلطان [illegible] برادر خویش [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شده [illegible] از [illegible] نموده [illegible]
[illegible] برگشته خواجه محمود را [illegible] اخراج نموده و [illegible]
[illegible] که در [illegible] پادشاه مظفر لوا [illegible] پادشاه [illegible]
و [illegible] ماه در خدمت آنحضرت [illegible] و در ماه جمادی الآخر سنه [illegible]

شنوده که والی سلطان بتعاقب سپاه سلطان با ماوراءالنهر از آب آمویه عبور نموده بلخ را

گذاشته بود آن جوانمرد عاقبت محمود بیگ که بلخ را گشاده بود اشراف و اعیان آن بلده

بسفور آنکه شاه ... بجهت طاعت از آنکه ... آن جناب را از دخول بلخ باغ

آمده ... شد ... اوزبک ... نامی که سردار بیستی

از احشام خود ... بود و در طریق قطع طریق سلوک می‌نمود و حضور از ... [illegible]

سرایت در اثنای راه بکتاب ... آن جوانمرد ... صفات ...

رسانید ولی ... بوقت ... سرداران ... درگاه ... پناه

گردید خاطر ... بانتظام مهام ممالک بلخ و طخارستان ... دید

سلطان ... سلطان ... اسباب ... تاشقرغان ...

ارسال داشته ... آن ولایت ... سلطان ...

بلخ و مضافات استقلال نموده آن جناب را از توجه ... حقیقت ...

وصول بجهت امداد ... شاه ... رجعت ... ولایت ... قطغان

بطلوع ... سواره ... از دلیران ...

... برادر ... گشته ...

... شبرغان ... آن جناب ... استقلال ...

... داشته ... مفتوح کرده ... مقابله ...

تسلیم نموده ... اشراف و اعیان شرایط

... بعمل آورده ...

... سردار قرار داده ... مفتوح

داشته ... سلطان ... شبرغان ... بترتیب اسباب

استقلال ... پرداخته

ملحق گردید چند قزلباش نیز در مقام موافقت ثبات ورزیده مصمم آنکه هیچ [illegible]

بعد سعی داشت دولت‌خانه و عیال را گذارده و زنان [illegible] روز [illegible]

به [illegible] دولت امیری [illegible] آن جمعه را مفتوح گردیدند و دو سلطان بعد از غلبه

تصرف قوم ترکمانان آن مقام دخل داده صغیر و کبیر و پیران جماعت [illegible]

هیچ و تیر غارت [illegible] گردیدند و از قبایل [illegible] گشته [illegible]

درگاه جهان پناه روان گردیده و جمعی [illegible] پناهی از هم از خود [illegible]

مظفر و منصور [illegible] مقام [illegible] شاه [illegible] که در آن وقت [illegible] بود [illegible]

نمود [illegible] احوال اهالی [illegible]

معروض گردید [illegible]

داشت و بعد از انصراف [illegible] در اطلاع [illegible] گردید [illegible]

بیان توجه شاهرخ بیگ افشار بصوب ولایت گرمسیر و قندهار و در آن اثنا رجعت لوا گردون سای پادشاه آفاق بصوب ممالک عراق

در آن [illegible] آن [illegible] از [illegible]

[illegible] در [illegible] هرات [illegible] علیه [illegible]

[illegible] آن [illegible] درگاه [illegible]

[illegible] و [illegible] در جوار [illegible] شده [illegible]

[illegible] بیگ [illegible] درگاه سلاطین پناه آمده [illegible]

[illegible] جمعی [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] احوال [illegible]

آمده [illegible] که [illegible] بیگ [illegible] دارد

حسن بیگ رجب خان داروغه شجاع بیگ را در قلعه اختیار الدین حبس نموده محافظان
بر وی گماشت و بعد از چندگاه که در آن حبس بر برد یکی از موکلان را به وعده‌های خوب
فریب داده با خود متفق گردانید و شبی فرار را قرار داده یکی از نوکران خود
که از قلعه بیرون آمده در نواحی هرات مختفی بر می‌برد پیغام فرستاده که در شب معین اسبان
آماده نموده دم دروازه برده در قلعه نگاه دارند انتظار فرصت نماید و در شب موعود
اطعام الطعمه لذیذه که چند تریاک در آن تعبیه نموده بودند محافظان را ضیافت نمود چون
آن جماعت بخواب عدم رفتند خود [illegible] از [illegible] حصار بیرون آمده بر اسبان
سوار گردید و بخراسان [illegible] قصد [illegible] از [illegible] استقلال [illegible] نمود
علی الصباح که به نوبت معهود [illegible] محافظان [illegible] از غایت غضب [illegible]
محافظان نموده [illegible] در این اوقات که [illegible]

خود را با حسن سهراب [illegible] گردانید و حافظ محمد [illegible] متوجه تادیب شجاع بیگ و تسخیر ولایت
قندهار و حدود [illegible] ساختند و بعد از فتح آن ولایت را هم از خود در تحت تصرف ساخته
به شاه سلطان ملحق گردد شاه رخ خان بقدر حسب فرمان پادشاه ملک اقتدار
متوجه تسخیر گرمسیر [illegible] گشت شجاع بیگ [illegible] از توجه سپاه [illegible] آگاه گردید در [illegible]
متحصن گشته بعد از وصول شاه رخ خان و [illegible] رسولان [illegible] جانب [illegible]
فرستاده ارسال گردید و از جمله [illegible] لوازم استغفار [illegible] خطبه
و سکه به اسم سامی و القاب گرامی حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و لقب
سلطان [illegible] پادشاهی نموده و مقرر ساخته شعار رفض مذهب باطله را ظاهر کرد آنگاه
داد [illegible] خراج همه ساله را ملتزم گشته شاه رخ خان را به انواع تحف و هدایا [illegible] داشت
شاه رخ خان [illegible] قبول [illegible] لوای مراجعت برافراشت و بجانب خراسان

سلطان متوجه از خود گردید و در اثنای راه خبر فتح آن ولایت شنوده عنان تصویب ارادی

گردان پیوسته و در وقتی که موکب همایون از خراسان متوجه اصفهان بود

بپایه سریر اعلی شتافته کیفیت اطاعت و انقیاد شجاع بیگ نوعی که واقع شده بود

رسانید و چون امور مهمات ولایت خراسان بروفق رضای خدام آستان

عرش بنیان سرانجام پذیرفته ثغور و اطراف ولایت بدست کاردانان و شجاعان

روزگار منافقت پیوست رایات ظفر آیات بمرجعت قرار گرفت و در آن اثنا در روی کار

کامل خواجگان باغ و بستان را بلباس الوان آراسته مقدار لیل و نهار

استوا اعتدال گرفت از ... نهضت نموده از ... از

... گردید و چون ولایت شابور محل نزول ... عزیمت گردیده

حدود رسید که جمعی از مردم ... و گروهی از ... پیشتر در ولایت ... و

سلطان

سلطان محمد بتواتر ولد ابوالمحسن میرزا ابن سلطان حسین میرزا را بپادشاهی برداشته لوای

استقلال برافراشته اند و بعضی از حصون و قلاع آن ولایت منضبط در تصرف نایره

مخالفت و عناد بصر طغیان و فساد و استقلال داده اند بنابرین فرمان ... صادر

نفاذ پیوست که امیر نظام الدین ... و ... بیگ ... بهمراهی سلطان

... گشته بود ... از طرفین ... نایره فساد آن جماعت

آن دیار گردند ... فرمان ... امرای نامدار متوجه ... برگزیده

شجاعت و مردانگی سلک جمعیت آن طایفه از هم گسیخته اکثر را بقتل رسانیدند و

سلطان محمد بتواتر گریخته آن ولایت از لوث وجود آن جماعت تطهیر پذیرفت

امیر ... بپای سلطان بعد از فراغ خاطر از مهم ... عنان عزیمت

آستان عرش بنیان انعطاف داده در ... اصفهان منظور ... بتقبیل بساط

عذوبت مناظر و استعداد یافته و جاهای نیکو که کیفیت ممنون ساختن سوختن داشته و ذوب
داده جناب آن زمستان در حفظ و حمایت ملک شان در خطه اصفهان جامع عدل و
احسان بر مفارق متوطنان آن عتبه جنت نشان مبسوط ساخته با بساط لطف و کام دلها
گسترانیده و چون در عنایت سرور و مباهات حضرت شاه به کام رسانید و از استماع نغمه بلبل
ساحت روزگار لطافت پذیرفته چمن خورشید از زمستان خانه حوت به حمل عزیمت
جهت اشرف خویش کشیده رایت حشمت بر افراشت و دیگر رستگی گلبن برگ
و بار افزودن بر اصره ابر مرواریدبار از اهتزاز باد نوروزی چون چشم عاشقان
ابر مرواریدبار بر شاخ مرواریدبار [illegible] جناب اقدس فردوس اقدام از اصفهان
بصوب همدان بر افراشت و در آن بهار در سرچشمه‌های آن دیار که از غایت آب
و لطافت رشک بوستان ارم و بهترین متنزهات عالم است به تمهید بساط عیش و کامرانی
اشتغال

اشارت فرمود و حضرت بر اوقات عزت گذرانیده در صباح و رواح در بزم عشرت نشسته
به ترتیب افراح رکابی و اقداح باده ارغوانی در کمال عشرت و دولت کامرانی اقدام می‌نمود
و در تضاعیف این احوال مسموع شد به قتال خبر توجه دارای روم سلطان سلیم به طرف آذربایجان
شایع گشت [illegible]
بسط کلام در شرح ذمه‌ای از احوال سلاطین آل عثمان از
وقت موسی چلبی تا زمان سلطان سلیم بر سبیل اجمال و بیان اتفاقات
افتادن وی در شرح خلافت پادشاه هفت اقلیم و قایم ماندن
بساط شطرنج مملکت میان آن دو پادشاه با حشمت و شوکت
از مکتوبات روایت احوال فرمانروایان روم و جلوس حکایت سلاطین آل عثمان روم
پرتو این خبر و شعله این [illegible] به چگونه خواطر معتقبان اخبار سلاطین روزگار و حاضر

سلطان را بعد از خواقین عظیم المقدار بهمین دو سلطان بیست که مه جبینان روزگار پرور نمود

که در کاخ چمن دارای روم ایلدرم بایزید را از مسند سروری بر بساط اعتیاد و خواری نشانید

و دفع تغلبات روم را از غوایل بفضای بیضای ضابطه دوانی خلقه گردید ولیکن بعد دو ماه

و شعشعات را بجز شعشعه موسی چلبی صوفی و مرجوع داشت و حسن موسی چلبی چندگاه بلوازم

امور پادشاهی پرداخت و در شأن تعهد و قدر بساط کامرانی در نوشت سلطان

مراد ثانی بر مسند دارائی نهاده بعد از آنکه او نیز بعالم بقا رحلت گردید ولد ارشدش

سلطان محمد خان فاتح سریر گردید و او پادشاهی بود بصفت نصفت و عدالت معروف

و بوفور دانش و ضبط ملک موصوف همواره همت بر جهاد اهل ضلال و کفر مصروف داشتی

و بر سر تفرقه ممالک نصاری دارالملک و حاشیه مفرشی تا آنکه قسطنطنیه را که

از آن جهات بعد از فتح بود مفتوح ساخته دار الملک ساخت و چون بر شیر ...

درچهار الخطاب نوشته بوده برای غلط است ۱۲۷

شام را نیز بحیطه تصرف در آورده مدت نه سال رایت استقلال بر افراخت چون سلطان

نیز باسنه آباء و اجداد طی وادی حیات نمود ولد ارشدش ایلدرم بایزید ثانی بر تخت فرمانروایی

نشسته روی بتمشیت امور سلطنت آورد و او نیز پادشاهی بود مجاهد غازی و نسبت

بعلما و زهاد درگاه خویش اشتیاق در طریق اعتقاد سلوک می‌نمود و فاتش در سنه سبع و

تسعمائه اتفاق افتاد و پسرش سلطان سلیم قدم بر سریر جهانبانی نهاد و در سلک

آباء و اجداد از جاده مستقیمه سنت و جماعت منحرف گردید و در فرمان گردون

اساس نواب خاقان شاه در مقام عناد و مخالفت در آمده ابواب طغیان

و عصیان مفتوح و از اطراف و ولایات روم لشکری بیکران بهم فراهم آورد که عدد

آن سپاه از عدد حوصله محاسبان کارآگاه افزون و از احاطه دایره خیال

مستوفیان حارست پیشه بیرون شعشعی سپاهی چو دریا بجوش و خروش همراه

همه کینه کوش که دیوی شده بصورت آدمی   نه مردم شمرد او را از مردمی بگذشت ز دون

بهرا از دیو دد   جدا دادنش از آن دیو و دد را عدد   با وجود وفور جمعیت و ظهور عظمت

که او را در آن مملکت وسیع و عرصهٔ فسیح دست داده   طمع در دیار روم بهمرسانیده رواج

آذربایجان نمود و بنا بر اظهار اقتدار و استظهار بر جنگ سپاه   تخت متوجه آذربایجان

گشته ایلچی به درگاه جهان پناه ارسال نمود و از کیفیت توجه جنود و اعیان خویش

از پیش اعلام داد. فرستادهٔ دارای روم در همان آستان خواقین مکان رسیده بوطن

استیذان درگاه. خبر توجه قیصر بنیت قتال معروض گردانید. تزلزل بخرچون

بر ساحت درگاه و فسحت پیشگاه پادشاه بخوبی بتوانکند. ایلچی وی را پوشانیدن

خلع پادشاهی و اعطای درم و دنانیر مفتوح و مباهی گردانید و در جواب تقریر دلپذیر

ادا نمود که ما نیز بجنود نامحدود بعنایات الهی و وجوه توفیقات نامتناهی رایت

استقلال

استقلال برافراخته ایم و همت عالی بر مقابله و مدافعهٔ خدیو روم مصروف ساخته ایم اینک

در تهیهٔ اسباب محاربه پیشتر از آن طرف نصب کرده ایم **نظم** تا بآهنگ جنگم بوی

پی رسیدم من اینک بکردار علی   ببینیم تا روز بهتر کراست   دری

کار فیروزمندی کراست   آنگاه ایلچی را رخصت انصراف داده   از همدان رایت

مقابله برافراشت   و از ملک خوی بدره جهان پهلوی در آورده   عنان بعزت

بیان بدست قادر من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده   روی توجه بجانب

سلطان روم نهاده   چون خبر از عبادت موکب گردون شکوه بجبر بگشت   وضوح

پیوست که سلطان سلیم کوچ بر کوچ متوجه این حدود است   هجوم طاری لشکر سپاس

با آنکه انتظار رجوع سپاه کشته   از غایت تهور و شجاعت با دوازده هزار سوار بطرف

خنج گذار که بهر یک در معرکه کارزار بسوک و سنان ... که الوند از پیش بر داشته

چپکان خان افشار در معرکه نام و ننگ تخم اعتبار در دل خاقان کاشت و همراه آن
گروه معدوم با کتاب هزیمت منقلب می‌نمودند و آن جمع هلاک گردان الطاف خاقان
معطوف گردید و در اواسط رجب سنه عشرین و تسعمائه در موضع چالدران که از مواضع
چخور سعد است و در جنب دشت تبریز واقع شده آن معرکه چه گونه و مقارب
آن هم جور تفار در تحت جنگ که بوقوع آمد خود داور داراب سکندر [illegible] جنود
صورت شهامت موصوف پرداخته مهمات میمنت را به چوخه خان [illegible]
و بعضی دیگر از امرای نامدار [illegible] بخشید و در میسره [illegible] خان [illegible] جمعی
دیگر از امرای شجاعت اثر مقرر گردید و [illegible] قلب [illegible]
گشته مقرر شد که [illegible] نصرت [illegible] دلی [illegible]
منصب [illegible] سعادت [illegible]
[illegible]

که [illegible] دولت [illegible]
[illegible] از [illegible] کشته [illegible]
[illegible] و [illegible] جوانان [illegible]
چو صف [illegible] بجنبش درآمد [illegible]
[illegible] جنبش [illegible] برابر [illegible]
چو [illegible] نبرد درآورد قوت [illegible] بجلال [illegible]
ترکمان [illegible] از رکاب سلطان روم چنانچه عادت [illegible]
است به فراز پشته مرتفع فرود آمده مرد معرکه جو [illegible] در استحکام افزوده
و از ده هزار توپچی که پیوسته ملازم رکابش بوده مقرر نمود که از [illegible]
توپ و تفنگ [illegible] اشتغال نمایند [illegible] هزار [illegible]
در [illegible] آورده [illegible]

بسیار کارزار فرستاد که رایت قتال برافرازند از ثقات مروی است که قبل از آنکه این
صف آرائی از دو طرف بعمل آید فلان فرمانده قشون جلو قوس اشرف بیانیه که اگر
قبل از آنکه مخالفان حمله‌ور شوند بجنگ نمایند به آنان آغاز حمله نمائیم ابتدا
دیوان به قتال پادشاه زمان [1] تهاون کرده در جواب سعی بیرق‌داران
جنود و پیادگان از فوت وزن گلوله فرونی درگاه منهزم گردید پناه بردند
سوره جنگ و توپ و تفنگ محافظت جان خود نمایند اما در پیش صف شاه و درک
وزرای این دولت که پیوند بود عیاران به تدبیر و [2] شرف داشت از روی خرد و بوجه صواب
دانسته که دولت شاه در دم رسید لیکن اولی آنست که توقف نمائیم تا جلگه آنچه
مقدر است بشود در محافظت در قلب سپاه بعمل آورند آنگاه قدم در معرکه کارزار
گذاشته در طرز و جنگ ایشان رو آوردیم آنچنانکه خود دانسته است برای جنگ با ایشان

[1] در همین باره در دولت قاجاریه نیز [2] این لفظ در دست خانواده پادشاه لغو درست نیست بشود   [illegible]

غالب بود و عزیمت سپاه و پیش فتنه در میان داده آن مقدار توقف نمودند که عساکر منصور شاه
قاجار حمله بعمل آورده آنگاه دلیران طرفین و سپاهیان جانبین آغاز ستیزه و آویزه نمودند
در میان قتال تا هنگام ورود هرکه آنجا حملت باستقلال آمد به مرد درگاه نیست و
گوشها و دلها بدرک جانبین هر دو سپاه چون گرد کارزار هم آورد و هم آورده شد
دود و دشت پر تیغ و ورد هر طرف در تیر و شمشیر گشت دل زمین تشنه خون بر گشت
دستها از اسبان گذار ها جوانان و سپاهیان و سواران باب تا شب بر نشستند و هم بر زمین افتادند
گرفت و تفنگ سریع آهنگ خانه ایشان چون عقاب عقیم از اسب ساعت مخالفان بخواندند
از دو ساعت آغاز نماید که شب شیر خورشید را چون خوابان ساخته اگر در طبیعت رحم و مهر
سران را کمان و تیر و سنگ ها چون برگ از تن خون در ظاهر و پیکان خدنگ جان
گرفتن به دل مخالف محبوس شدن و دیگر آنکه لشکر را در سر هوای سر بازی و در دل هوای

کرد. القصه غایت روز جمعه دهم که در ظلمت غبار این شر ملعت و جمعی بهادران پاک طینت
مطلع بود در آن روز هولناک ظهور رسانید و جمعی کثیر از روسیه را بضرب تیغ خونریز
و تیر مرگ تأثیر به خاک ادبار نشانیدند. باز چون در دم هیجان حادثات [illegible]
انتقام [illegible] به انتها بودند و دلیران جنگ‌آور و حرف سپاه‌انداز [illegible]
می‌نمودند و در تپیدن پایان از آتش دادن توپ و تفنگ دار و فرود [illegible]
دمی می‌آسودند و در میدان پنج شش هزار تفنگ بزرگ آهنگ صدای اذا زلزلت
الارض زلزالها در عالم کون و مکان می‌انداختند و از دود و کاوش دل فضای
سپهر کبود را شب آسا تیره و تنگ ساخت. از این حیث از کثرت تلف شدن سپاه
روم [illegible] راه [illegible] از جانب سپاه نصرت دستگاه و جمعی از امرا و اعیان
پادشاه جم‌جاه مانند حسن بیگ لله و خلیفه بیگ و ساروپیره قورچی باشی و سایر [illegible]
در [illegible] معاونت گذشته و لشکر روم سبب [illegible]

دلیر

و کثیری دلیر سپاهیان [illegible] ضرب صدمه و [illegible] ضرب گلوله توپ و تفنگ مخالفان شربت شهادت
چشیده و از زبان کریم البیان [illegible] غیب بشارت من یقاتل فی سبیل الله
فسوف نؤتیه اجرا عظیما بهره‌دار گشته رخت بدار القرار کشیدند. از صرصر
این خبر آتش غضب [illegible] پادشاه عالم و حرب التهاب پذیرفته در هنگام [illegible]
باشد و [illegible] ادوات حربیه صفوف صرف می‌نمودند. این حضرات [illegible]
جنگ حضور کردند [illegible] تیغ ذوالفقار آسا از نیام حیدری آخته خود هم
سپه کشید و دو حمله [illegible] مخالفان [illegible] حمله برد و بنوبت بزور حیدری در یک لحظه
گرد از دودمان [illegible] بی‌دینان از مقتولان [illegible] برآورد [illegible] بلکه [illegible]
چون [illegible] آتش و تند باد و در آن حمله خلق کثیر از شجعان لشکر روم را در پیش
صف [illegible] از حیات [illegible] به خاک ادبار افکنده و جمعی کثیر [illegible]

بیگلربیگی ملحق بود در حال تعاقب رومیان که به [illegible] پناه می‌بردند تیغ زده چون
رشته حیاتشان منقطع کردند. و در آن اثنا مبارزی از شجعان روم موسوم به بوتوچ
اوغلی به طرح اوغلی اثر الفقار دید که بر داری توپچیان روم مقرر بود و بصفت تهور
و دلیری در میانه [illegible] که روم امتیاز در [illegible] تمام داشت در تمه [illegible] که تیغ ذوالفقار
آسا انقطاع یافته بود به آن هر دو دودمان و دولت جا برگشته در آن حال پادشاه
با حضور جلال تیغ به ذوق خانکاری خود آورده که [illegible] خوش کردند و از
ضرب [illegible] اثر کنند در حین [illegible] شعف [illegible] آورد
بعقاب [illegible] داری کتاب [illegible] از [illegible] تقوچ اوغلی
جدا او را [illegible] که از ضرب شمشیر ذوالفقار انفصال یافته بود و نزد سلطان سلیم
بود دارای روم از آن ضرب حیدری [illegible] برگشته به زبان [illegible] و تحسین [illegible]

دلیران

که هرگز که خوب [illegible] فرزان [illegible] منظر العجایب باشد هیچ آفریده را قدرت این
ضرب زدن نیست القصه چون سپاه روم آن شهامت و جلادت و شجاعت را ملاحظه
نمودند عنان اختیار از دست اختیار داده روی به [illegible] ترتیب داده بودند
نهادند دلیران موکب نصرت نشان [illegible] جمعی کثیر را به خاک هلاک
انداختند و بقیة السیف که [illegible] بودند اطراف
و حوالی آن نقطه ضبط کردند و تفنگ اندازان توپچیان را شغل آتش دادن
تفنگ و توپ باز داشته در مرتبه دیگر بر فوج آغاز جنگ و پیکار نمودند اما از
هیبت تیغ غازیان و سنان جانستان مجاهدان رعب و هراس بر ضمایر ایشان
استیلا یافته بود که [illegible] خروج از آن چاره نبود و [illegible] توپ و
تفنگ به شغل دیگر [illegible] حرب [illegible] و چون [illegible] پادشاه

در قصور انتساب ظهور یافته و وضوح پذیرفت که اجزاء پیکار آن جنود و دل مرتب
بلدک دو قلعه محاصران دستیار و ملازم عتبه حضرت شاه است چون از درون حصار
جواب بدین توپ و تفنگ بهر دیگر نپرداختند و از بیم هلاک بخروج مبادرت نتوانستند
نمود خاطر سلطان آنرا بآن قرار گرفت که بموجب انجمن شفقت جهت کوچ بازپس
نشینند که تا رومیه مانند شیشک فلس بر تکامیشی دلیر گشته چون بمجرد دور از ما ببیند
حسب وقت از میان حصار جواب بیرون آیند آنگاه عطف عنان نموده بار
دیگر با ایشان نبرد نموده خویش را بجواب حاصلان حیات ایشان را نوازند و بر طبق این
اراده با سپاه نصرت نشان علم برجعت بر افراشته عنان گرایان تعویب ترتیب منعطف
گردانیدند و چون سپاه روم بر تکامیشی اقدام نمودند از تبریز بسبب دوری بهفت
فرسخ درحال باطراف و اکناف ممالک محروسه ارسال فرموده بجمع سپاه فرمان

داده

داده دراین باب نهایت اهتمام و مبالغه تقدیم رسانیدند و در اندک زمان جمع کثیر سپاه
بیرون از اندازه از جوانب رو بدرگاه خورشید آثار سکندر آیین نهادند و از آن جانب سلطان
سلیم بعد از مراجعت پادشاه هفت اقلیم از چالدران بدار الملک آذربایجان آمده
در تبریز استماع نمود که پادشاه صاحبقران بجمع آوردن عساکر فیروزی آثار نهایت
اجتهاد مبذول داشته‌اند و جنود اطراف ممالک روی بدرگاه جهان پناه دارند و بر نبرد دیگر
متوجه تا دیده انتقام خود اند از این جهت استشعار بسیار بضمیر سلطان روم استیلا
یافته از روی ملاحظه بر زبان آورد که با وارث ملک و ملوک که پیوسته ملازم رکاب ظفر
انتساب بوده‌اند در برابر دولت بیزوال این قسم کارزار نمود دیگر حالیه عساکر فیروز آثار
با جمعیت فراوان متوجه شوند معلوم نیست که کار بکجا منجر گردد و بعد ازین در رجعت دانسته
از سر ضبط مملکت آذربایجان درگذشت و زیاده از پنج روز در تبریز اقامت جایز

نداشت و در اواخر حال شاه طبیعی رجعی کرده بصوب مستقر خویش در دولت سعادت

درونه هرچند که مدعیان پر زور و دلیر / هرگز نشد مقیم در هیبت شیر / گنجشک وطن

کند به جای دولت / در سایه شاهباز کی شاه دید / این خبر بهجت اثر در موضع دره گزین

[illegible] مسامع [illegible] و قبول رسید / موکب ظفر قرین از آن مقام توجه به تبریز کرده در نواحی

آن بلده طیبه سرا پرده اقبال به اوج مهر و ماه بلند گردید / سادات و قضات و اکابر

و اعیان تبریز شرایط استقبال بجای آورده / از غبار موکب همایون دیده امید روشن

گردانیده و لوازم نثار و پیشکش که در امکان [illegible] در مراتب خویش افزودند / پادشاه مؤید

مرتبه دیگر چون روح در جسد بلده الملک تبریز آمده آن زمستان [illegible] خوشوقت

[illegible] و تدارک [illegible] که در غیبت پادشاه [illegible] روی داده قیام نموده [illegible] و

نصف [illegible] روزگار سلطنت آن دیار [illegible] گشودند / این نسخه موصلی الی المقصود

گفتار

گفتار در تعیین ارباب مناصب بعد از وقوع شهادت ارکان دولت

در حال سفر و مسیر و بیان بعضی از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار

بعد از رجعت سلطان سلیم خسرو هفت اقلیم در آن زمستان که در تبریز قشلاق فرموده

بودند بسبب آنکه ارکان دولت قاهره در معرکه قتال رومیه از صدمه تفنگ ترک

آهنگ بزلال شهادت فایز گردیده سلیم دل را [illegible] گشته خاطر مهر آثر و ضمیر خورشید

نظیر متوجه آن گشت که زمام رتق و فتق و حل و عقد امور کار سلطنت و سررشته

قبض و بسط در دست [illegible] مهام مملکت در قبضه درایت و کف کفایت جمعی نهد که عتبات

[illegible] ایشان [illegible] دولت سلطنت سمت ثبات [illegible] مناصب دار

[illegible] ارکان [illegible] دولت صفت [illegible] از [illegible]

[illegible] خان [illegible] آن [illegible]

و حضرت نیابت مملکت برقرار ماند بعد از قتل آنوشه و تتبع احوال ارکان دولت

قاهره قابلیت ها بیت جانب سلطان اسلام جلوه را بر حسب تشریف امرا عموم بنه

سزاوار داشته آن منصب جلیل القدر را بوی تفویض داشتند و چون اخوان زاده‌ها میرزا

شاه حسین اصفهانی را که قبل از آن در سلک معماران نواب جنت مکان منتظم بود

شایسته عالی منصب وزارت دانسته من حیث الاستقلال به وزارت و سرانجام مهام

عظمی تعیین کرده و آن جناب تا آن منصب رفیع القدر مفتخر و مباهی اشتغال

بنمود فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که جمیع امرا و ارکان دولت

و عده او دعیان حضرت طریق سلط و عشق پیموده غاشیه متابعتش بر دوش فرمانبری

گیرند و با وقوف و شعور آنحضرت در هیچ مهم از مهمات کلی و جزئی سخن بینه

الا جوهر عقل علیه اش رجوع و تاب ابرای خاصیتی بمورد و ملاذ و ملاذ اشرف

گرد

گشته پایه حشمتش از فرق فرقدین درگذشت و هم در آن ایام پرتو عنایت پادشاه

خورشید علم تمشیت امور شریعت غرا و احوال سادات بسعادت آیات منصب

صدارت بسیادت پناهی امیر شهاب الدین ولد سید نظام الدوله که از اکابر سادات

آوه کاشان بود تفویض یافت و چون آن جناب که چنین از عهده سرانجام امور

شریعت غرا تقصی مقتضیات نمود لهذا امر صدارت بجوهر قابلیت اکمل نقابت پناه

امیر جلال الحق والدین شرف‌الدین نقیب تبریز مفوض گردید و ساحت گلزار ملک و مکان

ممالک ملت و دولت بشحات سحاب اهتمام وی تو عهدات و لطف آن

وزیر فخر الصدر و آن صدر عالیقدر بتجدید ناموس آداب و شعایر دین پناه گردید

مهام شریعت بیضا بطریق اجتهاد و اعتقاد ائمه هدی علیهم التحیة و الثنا امر اکرام از آن

یافت و گلزار ملک و ملت و فضای ممالک[1] از قطرات سحاب عدالت و لطفت

[1] پس از ممالک کلمه لفظ ملت هم در متن نگاشته بود

در خدمت و نقاهت از آستان جنات عدن درگذشت بیت چو از لطف
شهنشاه سرافراز دعا گفتید بر گردید همراز زعمل آن حضرت علیت آثار بیت جعفر
این بنای شرع شده است تا در مملکت فرمانروا شد تا محراب دین را مقتدا شد
پادشاه عالیجاه [illegible] در تبریز در نهایت سرور و انبساط نشاط مشغول داشت و در
[illegible] حضرت بهار و مبادی [illegible] که ساحت روزگار از [illegible] چمن و لاله‌ها زینت
[illegible] سپهر نیلگون گردید مرغزار خوش هوای [illegible] شتافت و از آن مقام فرح بخش
به جوانب طوف عتبات قدس سلطانیه و جوار مرقد اعظم کرام [illegible] عنان عزیمت
دارالارشاد معطوف داشت و در آن قبله آمال و کعبه اقبال به عادت مرضیه و اعتقاد
پسندیده شرایط زیارت بجای آورده مجاوران و سدنه آن بقعه شریفه را به نوازش
نوازش و اصناف عواطف سرور گردانید عزم ییلاق همدان جزم نمود و در موسم تابستان

دهر

و قصر چهل ستون در همه اوقات خجسته آغاز و انجام مصروف ساخته در اوان شکفتگی غنچه
دیگر بلده تبریز از غبار موکب همایون عنبرین گردید و در آن بلده جنت نشان در آن
حضرت بستان از فیض حضور به تازگی و شرایط لطف [illegible] در [illegible] و در آن آفتاب درخشان
در درج [illegible] و از افق سلطنت و جهانبانی طلوع نمود بیت
بر آمد ماهی از برج سعادت ز روی مطلع انوار ولایت درخش شمع شبستان امامت
وجودش گوهر کان امامت یعنی شاهزاده زینت تاج دولت ابوالقاسم میرزا جنت
آشیانه [illegible] در طالع سعود [illegible] متولد گردید و حضرت با انبساط
[illegible] نوای نوروزی و صدای عشرت به جوش و خروش از سپهر نیلگون در
گذشت در خلال این احوال [illegible] حضرت سلطان [illegible] بیت
پادشاه [illegible] در دارالفضل شیراز [illegible] خطور نموده

چه در آن روز بهرام لنگ که در معرکه چابک‌تر از شعلهٔ تیغ‌ها بود جرعهٔ گیتی افروز نوش حیات
سپاه روم آخر از حیات رفت و گاهی از صدمهٔ صدای تفنگ مرگ آهنگ روم طایر
ارواح غازیان از شاخسار حیات رمیده به غصن طوبی آشیان گرفت ناگاه
نظر [illegible] پادشاه [illegible] سکون بر خلیل سلطان افتاده که با قوت آهسته از جنود [illegible]
[illegible] جانب ایستاده به جهت اقدام به محاربه [illegible] و سیف و سنان [illegible]
دشمن اندیشه [illegible] در نظر خلیلش [illegible] خطور [illegible] این
حالت تعجب بر پادشاه [illegible] عارض گشته یکی از قورچیان را [illegible] توقف
در این حال از خصال مردان مرد بغایت [illegible] بی‌درنگ
[illegible] انعطاف دهد و دنبال سایر [illegible] ابواب طعن و ضرب بر روی مخالفان
دولت گشاید آن قورچی بر حسب فرمان مطاع تا خلیل سلطان رفته جواب شاهی

[illegible] و مهر صدر نوشته شد

نشنیده تا آنکه آمده شد صدای [illegible] اثری از قبول فرمان بظهور رسید حمله بر لشکر
مخالف چنان تاخته روبه وادی فرار نهاد و تا [illegible] در هیچ مکان قرار نگرفت و این
حالت به حسب اتفاق در [illegible] ظهور نموده نایرهٔ غضب [illegible] اشتعال
پذیرفت و لکن سلیمان قورچی از قورچیان [illegible] از موقف سیاست به [illegible] جانش
مامور گردید و در ساعت طریق [illegible] پیش گرفته [illegible] آن تیره نهاد اشتعال
[illegible] گرفت و در دقیقه [illegible] خلیل سلطان محفلی در کمال لطف
زینت آراسته در نهایت عیش و سرور با اکثری از ارکان دولت و اعیان حضرت مجمع
بوده [illegible] ترانهٔ چنگ و رباب بر [illegible] و از غفلت اندیشهٔ قطع
حیات [illegible] خطور نمی‌نمود که [illegible] سلیمان [illegible] در آن مجمع [illegible]
[illegible] که جمعی کثیر در خدمتش [illegible] عیش و طرب اشتغال داشتند [illegible] شنید

که بطهارت یا نجاست ضمیر ایشان گذاشته است که حضرت سلطان بمضمون آن کمال بیت وقت ضرورت
چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز قسم دروغ دادن عصیان نموده بخت او را از حلیه
حیات عاری گردانند مدعی از طریق تبرداری صاحب عجب می خواند گفته آهسته
گوش هوش رسانند که خواهان قضا همه برین نهج جوین رفته که بعد از ضرب
چرانده چوب تادیب نموده به فور بر حقیقت علم و راه گذرین بزم مرتکب این امر
گردم تا موجب سلطنت توانائی دارد سزاوار آنکه در نهانخانه دهن گردن تا بوجب
فرمان سلطنت تا کنون نابوده گشته ایم بیرون آوردیم حضرت سلطان از این کلمات موافق طبع او افتاده
سبو نهانخانه دهن گردید وقت تعطیل بعضا پرد کوسلیمان ماننده قابض ارواح از عقب روان
گردید و خشونت که در باب انقطاع رشته حیاتش بهره آتا رفتن گشته بود او را از خود
حضرت سلطان بلا علاج بر زبان جاری گردانیده که هرچه خشم کنند که گردن بزنند فرمانروا
الحق.

آنگاه تسلیم شده کوسلیمان سرور ارزانی نفس انفعال داده ارزان نهانخانه بیرون آمده طریق
ادوری گیرد پیوسته پیش گرفت و بعد از اصیل سرد طلوع برین احوال مع بیک خود التقه
سلطان نظر کیمیا اثر پادشاه دادگر گشته دولت شیرازه بوی مفوض کرده بیت یا گردد
دلگیر آید بجای جابرانه شد که خطائی هم در آن زمستان که شدت ما بین
دو ... و دماغ بود امیر سلطان ترکمان که حاکم تبریز و دو ترکمان قلعه مسعود بود
در کار ... پناه شاه شده از کیفیت خوابی خواهان که بواسطه بقیه قحط و غلا
و عبور او در که بر بیرون سخت روی داده بود سودی نشده سرو صد و هفت سیر گندم و چغادن
درین حال دیو سلطان رود ... از بلخ آمده خوش محمد زمان میرزای نبیره فتنه آتشین
سلطان حسین میرزا و طغیان امرا اردو شاه در دو بدیع ختاک و جمیجان سیر داشت
دو روز شده از قحط و غلا عبوره سخت او ... عدم قدرت زبردستان بردن خاندان

لهذا دخول به مملکت خراسان مجدداً متوجه ایستادگان درگاه معلی شده شتاب گرفته در جمیع خلل

احوال خراسان و خرابیان سطح نظر والای خسروانی گشته در باب انتظام مملکت

اعدای دین و دولت رایت اهتمام و جهاد مرتفع گردید تفصیل آنچه باشد و کیفیت

آرایش یافتن این صحیفه نامی از تفویض ایالت خراسان بشاهزاده عالمیان

طهماسب میرزا و پدید آمدن رفاهیت و وسعت معیشت رعایا از فر قدوم میمنت لزوم

چون خبر اختلال خراسان و خرابیهای آن و اشتعال نایرهٔ فساد [illegible] و میرزا محمد زمان نبیرهٔ

خاقان مغفور سلطان حسین میرزا گورکان مسموع بارگاه جلال گردید پرتو عنایت بیغایت دارای

زمان شامل احوال عجزهٔ خراسان گشته بنا بر آن خاطر خطیر خود که صرف [illegible] آن ملک

خراسان و دفع دشمنان نماید چون شاهزاده جوانبخت را بجهت فتح و تسخیر آن جانب

میرزا مستقل سازند و امیر سلطان موصلو را بلقب خانی سرافراز ساخته الله وراق و

[illegible]

خانی مهام آنحضرت گردانید و زمام حل و عقد در دست وی نهادند و [illegible] در حضرت شاهی

والاتبار اقتدار امیرخان تعیین نمود به موجب فرمان نهضت از [illegible] موکب معلی صادر گردید بنیاد

که جهت مطالعه [illegible] که به صدارت شاهزادهٔ عالمیان [illegible]

و انتظام دارد با جمع [illegible] و ضبط اوقاف مشهد خراسان [illegible] و دیوان امیرغیاث

الدین محمد بن امیر یوسف را [illegible] مستقل ساخت و نواب امیرخان [illegible] بموجب الاطلاع بمهر

مهر آثار مزین ساخت و در رکاب کامیاب شاهزادهٔ دوران جناب عالم خراسان گردید

و جهت استمالت رعایا و [illegible] خاطر [illegible] برادر خود ابراهیم سلطان را پیشتر بدار السلطنه

هرات ارسال داشت تا بشارت توجه موکب همایون شاهزاده به آن ملک [illegible]

خراسان رساند و ابراهیم سلطان بموجب فرمان امیرخان در حرکت مسارعت نموده در

اواخر [illegible] اثنین و عشرین و تسعمائه بدار السلطنه هرات رسید و [illegible]

رخصت و جمعی از خانه که عزت و منزلت بود داشته بعضی از احوال ممالک پرداخته [illegible]

خان سقالیه شهر و حصار تسلیم نموده متوجه درگاه سلطنت پناه گشت و جمعی روزی چند

ابراهیم سلطان که [illegible] و [illegible] به حکومت اشتغال نمود در ماه ربیع الاول سال

مذکور خبر وصول مراکب کوکب مرتب شاهزاده عالمیان و نواب [illegible] شیخ

[illegible] پروانه [illegible] مژده خجسته به [illegible] [illegible] تخت [illegible]

غیاث الدین [illegible] با سادات و قضات و اکابر و اعاظم دار [illegible] [illegible]

استقبال اشتغال نموده مراسم نیاز و پیشکش بجای آوردند و سایر [illegible] از [illegible]

[illegible] بشارت [illegible] ابراهیم سلطان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اشتغال نموده [illegible] صورت [illegible] [illegible] [illegible]

اندیشه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible]

آن [illegible] [illegible] خیال [illegible] [illegible] و [illegible] مراسم [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] به استقبال موکب ظفر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] شاهزاده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و بعد از [illegible]

چند روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] نشست و از [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] از دولت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] طالب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنگاه [illegible] [illegible] [illegible]

کمتر بوده روزگار فرق برایشان گشته مردم [illegible] در آن عهد گلهای [illegible] درختی [illegible]

شکفتن گرفت و از شمامت سحاب [illegible] باز [illegible] هر دیار [illegible] حضرت

ولفقارت پذیرفت و از این قدم بهجت لزوم شاهزاده کامکار در آن سال مزارعات

صیفی و شتوی در نهایت خوبی رخ شده از کثرت محصولات [illegible] پذیرفت و

فراغ بال در رفاه حال از سپهر عنایت [illegible] طالع گشته بموجبات جدال

کبیره و صغیره [illegible] پرداخت ارمغان رجب [illegible] به منصب صدارت عالیه و

پیشوائی سادات و [illegible] ارباب [illegible] امین [illegible] جمع

داشت در آن جناب [illegible] مستقل [illegible] صدارت شد

سیورغالات و وظایف و ادرارات ارباب استعداد بموجب احکام مطاعه و شروط واقف

باسم مجری داشته در نشر امور شریعت غرا [illegible] وزارت

ارمغان

ارمغان و ضبط اموال دیوانی مملکت خراسان شیخ محمد حسین [illegible]

و اخلاق مرضیه آن جناب عموم رعایا و زیردستان [illegible] سرانجام مهم پرداخت شعر

[illegible] شب تیره را [illegible]

آید چه [illegible] چه صبحی که ایام [illegible] فرح

گشت موجود شد غم عدم چنان گشت معدوم جور و جفا [illegible] وفا

در این سال در [illegible] ولادت با سعادت شاهزادگان همایون فال سام میرزا و

بهرام میرزا و رستم میرزا الحقهم[1] الله تعالی من ابت آبائهم الکرام

پس از فراغ خاطر [illegible] از سرانجام مهام خراسان در سال شاهزاده عالم و عالمیان

طهماسب میرزا [illegible] ترکمان [illegible] در [illegible] آن سال در

عزت و استقلال در [illegible] آذربایجان اوقات [illegible] آغاز و انجام بعیش و سرور

[1] در بعضی الحقهم [illegible]

معروف داشته هنگام دی و سرمای هوا و ایام نزول برف و سرما بدرگاه دارالسلطنه تبریز

شتافته قشلاق همایون در آن ملک بر طبق تقاضای طبیعت قرار یافت و در

اوایل سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه هنگام بهار و موسم ریاحین و ازهار موکب فیروزی

مآثر از دارالسلطنه بییلاق سرلق شتافت و فضای آن مرغزار نزهت آثار را از

فروغ ابهت رایت نصرت آیت رشک خضرت و نضارت درجات روضه اعلی

بخشید چند ماه در [illegible] و کامرانی در آن مقام دلگشا گذرانید و از آن مقام توجه

بجانب گشته [illegible] قشلاق و در آن [illegible] گرفته و در فصول این نزول دارالسلطنه القضا

والنوال [illegible] [illegible] و [illegible] وجود [illegible] سعادت آثار از طلوع

کواکب سپهر [illegible] [illegible] منور گردید و ظلمت ابهت

شد [illegible] از ذروه برج آسمان گذشته صیت این موهبت باطراف آفاق رسید

که

که در آن ایام جمعی آمده بودند که پادشاه گوهرین [illegible] از ییلاق سرلق متوجه قشلاق

خواهد بود و در عوض [illegible] روز پنجشنبه [illegible] از مطلع [illegible] در آن [illegible]

صاحب قران [illegible] کوکب سعادت اثر مانند خورشید مشرق منظر طلوع نمود [illegible] در نزول

درآمد و در [illegible] تاریخ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] میرزا [illegible] [illegible] پادشاه جمجاه

در [illegible] [illegible] امرای عظام [illegible] و

[illegible] [illegible] و در [illegible] بجهت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عظام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و آن [illegible]

این کلمه [illegible] [illegible] در [illegible] نوشته شده بود

توفیق این موهبت عظمی سلیمان مرتبت را طوری داده که بیشتر پادشاهانه بمقتضای خوش گشته پادشاه

بنده نواز خاقان عظیم الدوله و الاقبال تمام تاج [illegible] و [illegible] در [illegible] و ضبط پادشاهی

معمور و آبادی داشته آن کوکب برج شاهی را بمنزله خلف ارشد بیادگار ارسال

کرده‌اند ولادت این موهبت عظمی [illegible] درج سپهر برین ولادت [illegible] در دوران ایام

[illegible] مولانا شهاب الدین احمد [illegible] در تاریخ تولد همایون شاهی این قطعه بر

لوح [illegible] نگاشته کرده قطعه [illegible] کوکب برج شاهی [illegible] جان و

دل [illegible] بنام [illegible] این کوکب [illegible] باد [illegible] داد

[illegible] کوکبی است [illegible] برج شاهی [illegible] تاریخ [illegible] برج شاهی

[illegible] شاهزاده [illegible] روز جمعه بیست و ششم ماه [illegible]

شاه [illegible] عدم [illegible] وجود نهاد [illegible] رجب [illegible]

[illegible] ۲۳ [illegible] ۱۰۱

[illegible]

بهجت و شادمانی گشته [illegible] ابواب بزم و شادمانی [illegible]

[illegible] آن شاهزاده [illegible] روز [illegible] سلطنت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] جمال [illegible] و [illegible] جمال [illegible]

[illegible] تولد همایون شاهزاده آفتاب جهانتاب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] جهانتاب گشته [illegible]

[illegible] قیان [illegible] با کواب و اباریق من

[illegible] و کأساً من معین [illegible] آفتاب [illegible]

آن بزم [illegible] [illegible] و [illegible] آراسته

بیت [illegible] ساقیان [illegible] بزم [illegible] آراسته از

[illegible] چون آفتاب [illegible] آب و تاب [illegible]

[illegible] در [illegible] صورت [illegible] نگاشته

امر سازند باز ابواب فرح گردیده و چون بزم جشن و طوی بنهایت انجامید موکب [illegible]
پادشاهی بخوان شتافت و در آن سال خجسته در آن مکان طرح [illegible] انداخت
اهتزاز خامه عنبرین شمامه در سفارت نفیا و اطاعت شیخشاه والی شیروان و
تشریف بردن میرزا شاه حسین و امیر جلال الدین محمد تبریزی جهت اطمینان خاطر والی آن مکان
سالکان مسالک سخنوری و ناظمان مناظم بلاغت گستری کیفیت این مقال بر این منوال ادا
می‌نمایند که چون فوج بی‌شمار شیروان شکسته خوردگان در مخالفت پادشاه مؤید من عند
الله سلوک نموده چنانچه سابقاً مذکور گردید [illegible] سلطان که فتنه دیرین شیروان
بجهت دفع طغیان در حیطه [illegible] و درین هنگام [illegible] از مخالفت احتراز ورزید چون
همیشه اقبال مد نظر بود که با وجود شوکت و اقبال پادشاه عالیجناب استقلال او
در آن ولایت از مقوله ممتنعات است بر شاه هم توفیق از طریق عصیان انحراف

ورزیده

ورزیده مسالک مسیر اطاعت و انقیاد گردید و بتمهید بساط اعتذار پرداخته قاصدان [illegible]
گسیل و ایلچیان بصلح آثار با تحف و تبرکات وافره و تحفه‌های نادره بدرگاه سلاطین
پناه فرستاد و در این صورت بیان اظهار اعتقاد و فرمانبرداری نموده بایستادگان پایه
سریر فلک نظیر بر زبان مراسله ادا نمود که اگر نوبتی جرایم و زلات و خطایای [illegible]
این خاطی درگذرانند به زلال عفو و اغماض از لوح ضمیر مهر تنویر و حاشیه خاطر خورشید
آثار بصفات تطهیر یافته محو گردد بعد از این بجاده مستقیمه فرمانبرداری و اطاعت ثابت
قدم بوده سر از حلقه عبودیت و گردن از ربقه اطاعت نپیچید و پای از حدود [illegible] که
ساحت که این گونه اساس بیهوده خود را از کمینه بندگان آستان [illegible] شمارد
ذوالقدر والی شیروان در شفقت بخوان بحقیقت قوایم سریر خلافت مسیر استعداد یافته
و بواسطت ایستادگان درگاه عرضه او بموقف عرض خلافت گردید پرتو آفتاب معدلت [illegible]

احسان پادشاه عطیه‌بخش مانند اشعهٔ مهر جهانتاب از مطلع مرحمت و عطوفت بجوانب و در
لمعان آمده ظلمت ذلالت زمانه شیروان را مفقود و نابود گردانید و نسایم الطاف
خسروانه از مهبّ عنایت بی‌غایت در اهتزاز آمده جوانب آن مرز و بوم را نضرت تازه
نشو و نما بخشید و بر طبق آن فرمان همایون مطاع نفاذ پذیرفت که وکیل السلطنه میرزا شاه
حسین اصفهانی در انتظار بوده سید المسلمین امیر جلال الدین محمد صدر شیروان بشتافته نوعی
رعب و هراس که بر خاطر شیخ شاه مرتسم است بزلال مرحمت و اشفاق پادشاهانه محو گرداند
و بر رسم وثیقه عهد و پیمان خاطرش مطمئن ساخته ضمیرش از دغدغه‌های خاطر پاک
سازد تا باستظهار رشح مرحمت ثبات قدم ورزد و من بعد اندیشه خطر راه نیز
و هرگاه خواهد بدرگاه معلی پادشاهانه بی تردد خاطر مطمئن قدم در راه نهد و بموجب
فرمان مطاع آن وکیل شریف القدر و آن صدر عالیقدر از قشلاق [illegible] عازم

شیروان

شیروان گشته چون قریب بآن حدود رسید شیخ شاه لوازم استقبال مرعی داشته در لوازم ضیافت
خدمت چنانچه می‌بایست بظهور رسانید پس ایشان وکیل السلطنه بلوازم امر رسالت پرداخته خاطر والی
شیروان را از عنایت بی‌غایت خسروانه امیدوار و مستمال گردانید و طریق مراسم انتساب
بمودت لطیف سلیم و بیان براهین مستقیم شبهاتی که در خاطر شیخ شاه در بعضی از ابواب ریبت عارض
شده بود مرتفع ساخته بعد از آن شیخ شاه از صمیم دل طریق انقیاد پیش گرفته آن دو بزرگ را
مشمول احسان بی‌دریغ مراسم رخصت انصراف ارزانی فرمود و مصحوب ایشان جهت پیشکش
پادشاه ذی‌جاه از اسبان بادپای و شتران [illegible] و اجناس نفیسه ابریشم و خزینه و جواهر زواهر
تحف و نقود بعد تعیین آنچه استعدادش آن داشت به آستان خلافت مکان ارسال داشت و
وعده نمود که [illegible] از اولاد و احفاد خویش را بملازمت فرستد که مدت العمر ملازم
رکاب ظفر انتساب بوده در سلک [illegible] منتظم شود و دیگر [illegible]

بنا امامت و عقیده کرامت تعلق گرفته از رقم ساخته اوام آن قبلهٔ آمال را از
اهم مهمات دانسته میرزا شاه حسین و بندگان سپه انتخاب هم در خندق نخجوان بیتوته
ساحت خدمت استعداد یافته تحف و هدایای دوخته مشتمل بر بندگی شریف پناه
معروض داشته آنچه از کمال خلوص و نهایت اختصاص آن جناب شاه به نموده
به پایهٔ عرض عبوده رسانیدند و این معنی موجب ازدیاد عنایت خسروانه گشته
آن زمستان در غایت کامرانی اوقات موقوف به ولواع سعادت معروف داشت
و دیگر همت به استیفای لذات جهانی و درو وعات در استعمال مرضات یزدانی گماشت

گفتار در توجه موکب فلک مدار از نخجوان بییلاق و اتفاق اشتغال
به تفرج فزای شکار و بیان فتح مازندران و به تمدید ایالت بلاد الله [illegible]

چون سیمرغ زرین بال مهر از آشیانهٔ حوت به قصد حمل پرواز نموده و آن [illegible] فارغ نشد

بعد از

هیوار نکار شور به تیغ و فی خوشید و از شعاع پرتو خارج از [illegible] تا بی منور گردید با پیچ
رایت فیروزی آیت پادشاه خورشید سپهر از مشرق نخجوان در اهتزاز آمد متوجه
ییلاقات نزهت آثار [illegible] گردید [illegible] لوای [illegible] را از فرقدان
اجلال نزهت سپهر [illegible] دار آن مقام [illegible] پدر [illegible] خورشید
بود [illegible] به شکارگاه [illegible] اوقات پادشاهی مصروف گردید
بعد از فراغ [illegible] از شکارهای موکب [illegible] و جلال معطوف [illegible] سلطنه [illegible]
شاه حسین [illegible] امیر المؤمنین [illegible] توجه فرمود [illegible]
جیتون و جمع [illegible] گشته مدت چهار روز در ییلاقات [illegible] آن حدود [illegible] گرفته
کردن و تفرج [illegible] اشتغال بود و [illegible] خندق [illegible] نموده
به اتفاق موکب [illegible] گردید و در ماه رمضان سنه اربع

عزلت و تسخیر قلعه طیبه تمام از قرب نزول هلال عزیمت اخراج جو بدرگاه بهم
گردید و در آن ماه مبارک آداب فرایض صیام قیام نموده از قربات اجتناب
نموده و چون هلال عید سانوزیم افق گردید بر اسم رسوم عید و آداب آن روز
سعید پرداخته در بزم نشاط و کامرانی اقداح راح ریحانی چون گردش سپهر دوران
آورد و حاشیت تابعیت سوابان درگاه بلع ماخوذه آراسته بعبور اسعداد در
انتظار خاطرشان گذشته و در تضاعیف این احوال وضوح پیوست که حکام
مازندران و سمنان از ربقه اطاعت و انقیاد سر پیچیده در ادای مال دیوانی ورزش
در ابواب عصیان و فتنه طریق خلاف پیموده ابواب ظلم و بیداد بر روی خلق
عباد گشوده اند بنابرین فرمان نفاذ از موقف جلال صادر گردید که امیر
الحضرة العلیه ورمش خان و زینل خان با جمعی کثیر از ابطال رجال متوجه جمع

ضبط آن ولایت و تنگنای تادیب متمردان و ارباب غوایت گردند و در جب
شال سنه بعد اشتغال آن دو خان عالیشان ولایت نزعیت بحوب دارالمرز را افتا
و رخت روی توجه جانب قلعه که در تحت تصرف آنها بهر روز از خزاین بیرون آورده
هر چه درین ولایت چون بتصرف حافظ آنها بهر یک گردید و عجب جماعتی بدر استید
بفته رخت بقلعه اولاد که در میانت ذرین سبع شداد بوکشید و قلعه کلیس را
که از غایت رفعت با فلکش همسر بوده بنا از ابنیه استوار پرده در محافظتش
شرایط مبالغه و تاکید بجای آورد و چون همه رایات فتح آیت نواب درش خان
پرتو وصول برظاهر حصار کلیس انداخت قلعه اش همه نمود که شرفاتش با بروج
ثوابت از سما درجات ربعی و پاسبانانش بکیوان طریق جوانب بیمودی و ماهی خندقش
محوی کام درین بودی و در رفعت جدارش به معراج علیین بیدر ساخت حصین بر تبه
هم متکفل باشد در شرح سلوکیه در دهی متعقد نگاشته به

انگیخت و چون از معاینهٔ آتش جنگ خود را از صدمهٔ صخرهٔ نازل تهی از زور یافتی تراجع نمودی

بیت یکی قلعه دید او ز محکمی ازو دیده ایام کاخ هایلی نه تیر خدنگ دورش در سیر

فلک هم گردش به خاک برد ز پهناوری خندقش بیکران محیطی چو ایران گرد قاف

دلاوران و سواران غازیان سپاه انجم جاه را به فروختن نایرهٔ جنگ و آوازهٔ توپ و

تفنگ نامور گردیدند دلیران نامداران بر دیوار چون ددان تیز در مقام مدافعه

آمده ناوک دلدوز شان باران [illegible] از سحاب [illegible] متقاطر و تیر [illegible] شان

چون برق از فوق خرج متواتر مدت سه روز حال بر منوال چنین یافته

صبح روز چهارم که آسمان لباس سیاه بر در دید و بر فرق آن خون گلفشان دامن[1]

در خون شفق کشید غازیان منصور از حدود و پیرامن آن قلعه چون [illegible] متوجه تسخیر

حصار گردیدند و بساط تفنگ و رنگ و آهنگ و دم سنگ و زخم و تیر [illegible] را

۱ - بعد از لفظ دامن [illegible] بشد [illegible] در [illegible] غلط گذشته

از فراز

از فراز حصار زبانه تعطیل ننمایند و گروهی دیگر در پناه چرخهای [illegible] و پای [illegible]

به ثقبات [illegible] کند چنین آتش بالطبع میل تصعید نموده و برجی از بروج آن قلعه

به تیر تصرف در آوردند و جمعی از ایشان روی به رجوع از محاربه [illegible] آمده قلعه

آن استواری [illegible] مفتوح گردیدند و چون مفاتیح قلعه و قلاع

به قبضهٔ اقتدار غازیان عالیمقدار در آمد [illegible] سپاه [illegible] متوجه قلعه [illegible] که جمعی از افغانان

آنجا محصور گردیدند و آن جماعت [illegible] قضیه وقوف یافته رعب و هراس

اساس پندار و غرور ایشان را برانداخته قاصدان [illegible] و وسایط چرب زبان

نزد غازیان عالیشان ارسال داشته [illegible] امان طلبیدند [illegible]

آنکه بیت چون شدی بر عدو خود قادر شکر [illegible] رجوع و

بیچارگی [illegible] جرایم [illegible] آتش [illegible] عفو [illegible] قاضی

جان و نظام الدین احمد بیک ترکمان را بقلعه ارسال نمود که خاطر آقا محمد را بعهود و پیمان

مطمئن گردانیده باتفاق بخروج مبادرت نمایند و آن محمد زکی بر حسب فرموده خان

نزد وی رفته نقش خوف از صفحهٔ خاطرش زدوده و آقا محمد بهدایت بخت ارجمند

سالک طریق انقیاد گشته بخیر مقدمات خانی فایز گردید پس از فراغ خاطر از این مهم

نواب خانی متوجه قلعهٔ ساری گشته و در آن دیار بعبد الکریم که فاضل عبرشیم کرده

نوبت دیگر مجملی از احوال وی در آنجا مرقوم [illegible] عطوفات او شده بود و لدار

محمد سید سلطان محمد را با ده هزار تومان نقد و دیگر تحف لایقه و هدایای رو به استقبال

امیر البهیه ارسال فرموده ادای باج و خراج را ملتزم گردید و نقد محمد کوچک بیک

خانی بدرگاه خواقین پناه مشرف گردد متعاقب بتقدیم قوایم سریر خلافت استسعاد یافته

سعادت زمین بوسی پادشاه جمجاه دریافت و نواب خانی سید زاده را مشمول

دریا لطفی بوده با گذشته و خوازینه

عاطفت

عاطفت و احسان بی اندازه نموده بتلبیس خلع فاخره مشرف گردانید و جهت پادشاهزاده

تاج و خلع مناسب ارسال داشت و در خلال این احوال حکام هزارجریب و استرآباد و

ولایات سایر آن دیار باستان علیه امیر الحضرت البهیه شتافته پیشکشهای

موفور و هدایای غیر محصور گذرانیدند و باظهار طاعت و انقیاد در عداد

موکب خانی متوجه پایه سریر خورشید نظیر که در حدود اصفهان نزول اجلال داشتند گردیدند

در بیان تعرض رایات نصرت نشان بجانب اصفهان و ذکر شکار فرمودن و وقایع متفرعه بر آن

خرو گرگستان بعد از ارسال امیر الحضرت البهیه در روش خان بصوب مازندران متعاقب

آن شیوه بگرکان از دار المؤمنین قم بولایت ری تغیر مکان فرمودند و در آن مملکت

مزاج با ابتهاج از منهاج اعتدال عدول نموده اندک عارضه بر ذات ملک صفات

گردید و بطول حمی یوم کفارة سنتین من الذنوب ارتفاع درجات

منزلت بچند روز آن عارضه امتداد یافت و مولانا علاء الدین محمد بن صدرالدین

علی طبیب شیرازی که قانون کلیات شفا از طبیب انفاس فیض اقتباسش هویدا بود

در ایام ابتدائش در ازالهٔ امراض و حصول اعراض عادی اصناف که دقت مینمود

در معالجهٔ آن عارضه اغذیه و اشربه نافع ترتیب داده بعنایت حکیم علی الاطلاق

از دار الشفاء و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین شعار

عافیت بنفس نفیس شاه عادل گشته مرض روی بانحطاط آورد و دعای دردمندان دلخسته

نشینان که در مقام مناجات صحت ذات با برکات حامی حوزهٔ اسلام مسئلت

مینمودند باجابت مقرون گردیده صحت کامل روی نموده چون ایام نقاهت منقضی

گردید بمقتضای مسیر طبیعت همایون عازم صید و شکار گشته فرمان واجب الاتباع

نفاذ پذیرفت که عساکر نصرت آثار و لشکر دریا مقام متوجه جانب اصفهان بطریق

جوکه جوکه بیایند و خود بنفس نفیس و ذات میمنت اثر در ساعتی که سعادت پیکارش بود

یار دولت در رکاب ظفر انتساب آورده بسیر جوکه نهضت فرمودند و چون

وحدت کاشان از فر نزول موکب همایون رشک سپهر بوقلمون گردید مولانا علاء الدین

طبیب که از اکثر معتبران پایهٔ سریر خلافت بمزید تقرب ممتاز بود و در تشخیص امراض

و معالجهٔ اعراض خاصیت مسیحا ظاهر مینمود مرض ذات الجنب پهلو بر بستر ناتوانی

نهاد و بعد از دو سه روز امتداد عارضه در منزل بوالنجار که از مضافات اصفهان است

بجوار رحمت ایزدی پیوست پادشاه سعادت قرین را از فوت مولانا علاء

الدین محمد اندوه ملال روی داده ولد ارشدش را بمزید تقرب گردانیده قائم مقام پدر

گردانیده و بدستور لوازم کار گذاشته منصب نگار کارخانه برافراخت و در منزل چال سیاه

خورقان بهم پیوسته که بسیار رو آهو و نخجیر بیشمار و سایر جانوران از سباع و دواب و

ثعالب بی‌جز دام تقدیر گردیدند و بضرب تیغ و تیر پادشاه جهانگیر و اعاظم امرا
و قورچیان پانزده هزار جانور که اکثر گوسفند قبچی و دو نیم رسید و هنوز جال سیاه
مضرب سرادقات عزت و جاه بود که این البیت الکافیه در حین فال بسمع رجحت
مقبول استعداد یافته ولایت مازندران و رستمدار را پیشکش خاقان و جهت پای
پایه تخت تعیین فرمایم سریر خلافت مصیر گردانیده و این نوع شکار از
پیش منظور نظر لطف گشته عنایت بی‌غایت حضرت خاقانی رتبه ویرا از مراتب سایر
استادگان درگاه عرش اشتباه بگذرانید و بعد از فراغ بال از امور شکار موکب
شوکت و جلال از جال سیاه براه دلیجان[1] بمملکت عازم دار المؤمنین قم گردید
و در آن بلده فرخنده نشان رسوم و آداب عقیقه شاهزاده والا ابو النصر سام میرزا
بعمل آمده سر آن اختر برج کامکار را تراشیدند و موی مشکبویش بطلا و نقره سنجیدند

[1] در متن دلیجان نوشته بود و غلط بنظر آمد

نقره برابر کرده تصدق فقرا و درویش نمودند و چند روز پادشاه گیتی افروز بساط
نشاط فراخ داده بولیمه لهو و سرور و عیش و حضور اقدام نمودند و مقارن این حال
نسیم اردی بهشت در اهتزاز آمده اعتدال هوا ساحت باغ و راغ را چون سپهر
اخضر از سبزه و ازهار بیاراست و شاهد گل بانواع طراوت و نضارت بمسند جلوه
جلوه نشسته و ناله و افغان شوریده مرغ در ولایت گلستان انداخت لمسوده نظم
گشت جهان چون ارم باز ز فیض هوا   نکهت عنبر گرفت نفخه باد صبا   غنچه با چمن
زنان در طرب و اهتزاز   ورز پی عیش باز ساخته برگ نوا   ابر بهاری ز فیض ساخته
بزم حیات   باده شاخ لاله ز لطف باده جام بقا   طفل نباتات از آن میوه لب بر لبان
غنچه با چمن ار زمین یافته نشو و نما   و درین فصل فرخنده پادشاه جهان افروز در نوروز
سلطانی در غایت نشاط و کامرانی بسریر عشرت و شادمانی متمکن گشته هنگامه عیش با علا

و اولاغ در داده بلوازم طوی قیام نمودند و در آن جشن بتاعت معهود امرا و ارکان
دولت پیشکشهای فراوان و تنسوقات بی پایان نثار پادشاه عالمیان نموده خصوصا
میرزا شاه حسین بوفور پیشکش و نثار از سایر ارکان دولت بپیرایه اقتدار گذرانید
و از دست ساقیان عاطفت شاهنشاهی جامهای باده خوشگوار عنایت نوشیده
بتشریف خلع فاخره سرافراز و مباهی گردید و هم در آن ایام عشرت انجام جزو
فلک منعم بمقتضای طبع چون بهار باغ حسید دلگشا گشته نواحی ساده را گلزار
جرگه فرموده و آن کوهسار و بیابان را از خون آهو و نخچیر غیرت افزای صحرای لاله
زار و رشک فزای معدن یاقوت آبدار گردانید و از آن مقام بسبب آهنگ خرامان
لوای عشرت برافراخته و در آن منزل والی سیاری امیر عبد الکریم بطبق وعده که
بنواب امیر الهیه نموده بودند با پیشکش فراوان باستان خواقین
مکان

مکان آمده بتشریف بساط بوسی استسعاد یافت و همگی را در روش ادب دیده بیمن
سر در درگاه شاه آورده چون سنبله درش جبین سائید با سعادت همعنش آید
تقریر بیان دعاوی اظهار خلاف امیر محمد و باج حاکم خوتن و دشت قطع تکالیف اطاعت که این بعد
سبیل علیل عصیان پیمودن و ذکر بعضی از نهضات پادشاه ستوده صفات
در آن اوان که پادشاه جهانبان در فضای الکه خوتان راست نهاد و چنان در حق
سپهر گردان داشت با سیم حوت رسیده که اردو باج بعد از فوت والد خویش حاکم
الیتی در خوتن دولت فرمانروا گشته اما با بندگان درگاه سوخت مشتبه در طریق
عصیان و بیستن سلوک نماید و این معنی از بر خبر تواتر بمقام تحقق انجامیده
باموری مقرر شد که امیر الحضرت الخاقانیه در رسیدن فرمان و ذیلکان و عساکر رستمی
دوالی مازندران از راه دریکنار بعد ایجاد بشتابند و باتفاق حاکم دریکنار سلطان

احمد خان کوران یعقوب بیگ رشت تا بند و عالم خویش را از طریق عصیان و سرکشی [illegible]
مستقیم اعتقاد و فرمانبری دلالت نموده از وخامت عاقبت آن تحذیر نمایند
و موکب همایون شاهنشاهی از راه سلطانیه مملکت طارم را مضرب سرادقات اجلال
گردانید که از انوار رایات سپهر آیت یعقوب خوف مرتفع ساخته و در ... جان بر
حسب خیال داراب زمان به امراء نامزد نموده براه طالقان (?) در حرکت مسارعت نموده
با همه رایات فیروزی آیت پرتو وصول بر حدود سلطانیه انداخت مردم این ولایت
چون به قضا و محافظ بهره و سلاح و زمین گرفت سوزی تا اضطراب و خواهست چاره
کار در آن دانست که پناه به کعبهٔ احسان و عاطفت بگانه برده رخت اقامت
کشد و به سبب جفتیه (?) سایر طوایف و کف را لایقه سامان نموده مصحوب عبدالله
دیوانه و خلیفه سمیر شاه که از اعیان مملکت گیلان به مزید تمیز ممتاز بودند با جمعی دیگر

از ارا (?)

از ... و اهالی آن دیار به درگاه عالم پناه ارسال نمود و عریضه مشتمل بر نیاز و تضرع
و تخشع و تشفع نوشته اظهار طاعت و انقیاد نموده در قهر و نیاز دیگری نزد کارکیا
سلطان احمد که در اردوی همایون بود نوشته التماس نمود که بوقت عرض نیاز
عرض نیاز و عجز آتش غضب اثر لهب پادشاهی را انطفا داده کشف و حمایت او را بعرض
وسالت بندگان درگاه بگذرانند عبدالله دیوانه و خلیفه سمیر شاه در النگ سلطانیه
بموکب ظفر عطیه رسیده زبان به استغفار گشودند و زمین درگاه فلک اشتباه بلب
نیاز بوسیده قبول نمودند که از حقوق دیوانی لوازمات سابق پنجهزار تومان علاوه
الوقات نقد خزانه عامره نمایند و دیگر سال به سال خراج مقرره و هیچ ستقبه الامور
دیوانی سازند و بعد از درخواست بلوغ به کمک آن جماعت و شفاعت کارکیا سلطان
احمد پادشاه عطیه بخش جرایم آثام آنها و سلاح زندگی عفو نموده از سر جریمه عظیم درگذشت

درگذشت و سلطنت و دولت قوی دولت به شوهر با امیره و باج سلم گردیده فرمان مطلوعه
لعبه در الحامیه که درویش خان با سپاه در دوله تا بستان منزوی مکان برجبت
نماید و چون آن خبر خدشان نواب درویش خان رسید در باعث عثمان
سعادت انعطاف داده هم در الکه سلطانیه بتقبیل بساط خلافت استسعاد یافت
و ایلچیان گیلان بمعرض الحرام بانعام خلع فاخره و تحفه‌های زرنگار مفتخر و مباهی گردیده
نزد امیره و باج شتافتند و پادشاه اسلام در سلطانیه ماه رمضان المبارک ختم
خیرات باتمام رسانید و چون هلال فرخ فال شوال بر طرف بساط افق پیدا شد نوروز
پادشاه عشرت قرین بر کناره خوان سپهر آسای بزم فردوس تزیین جمیع امرا و دیگر خدم
خجال آرای آداب آن روز سعید بجای آوردند و بساط نشاط ممهد گردید و بعد از
انقضای چند روز بمرتع جاه و جلال رسید که سپاهی بیرون از حد و حصر از روم

بخیال

بخیال دار السلام بغداد بدان طرف نهضت نموده اند و بدبخت چند دربند قراق عجب
به سبب دو قتل به بدین متوطنان آن دیار گشوده اند و بر رای جهان آرای پادشاه کشور
گشای این معنی در غایت ظهور جلوه گر بود که اگر جنود روم آن دیار مملوک از حیز وقت
بتصرف بیرون ساند حاکم دار السلام شاه علی بیگ که برادر نوجوان سلطان بود به
امداد و اعانت غازیان نصرت نشان بر سقابه و مرخطه اعدای دولت ابد قایم
نخواهد نمود لاجرم فرمان عالم مطیع نفاذ مقرون گردید که امیر الحضرت العلیه
درویش خان و زینل خان و حاکم کردستان چوچی سلطان عثمان لحران با عساکر [illegible]
بغداد معطوف دارند آنگاه پادشاه جم جاه رحال و اثقال اردوی عالم پوی را صوب
دار السلطنه میرزا شاه حسین بطرف دار المؤمنین قم گسیل نموده عازم صدود کو ٥
جسیمی گردید و در آن مرغزار نزهت آثار بلوازم صید و شکار پرداخته بعد از

القصه روزی چند عنان بادگیر جهان بر تعمیر خطهٔ قم مصروف داشت و در تعمیرات
آن ولایت به رسم معین بعضی دکانها که زیبنده آنگاه رایت نشاط بسمت خطهٔ
کاشان مرتفع گردید و چون ولایت کاشان بسیورغال ذکر الکلوفه میرزا شاه
حسین مقرر بود در آن ایام خجسته آغاز و انجام که از فرّ نزول سراپردهٔ جلال خطهٔ
کاشان غیرت افزای روضهٔ جنان بود نواب اعتمادالدوله بتهیهٔ پیشکش کشیدن
و عرض تحف شاهانه و ترتیب سرانجام طوی عظیم خسروانه قیام و اقدام نموده در یکی از
نزهت آبادها که تعذب آب و لطافت هوا رشک غوطهٔ دمشق و سغد سمرقند بود
بساط پادشاهانه از فرش و خیام زرکش منقش گسترانیده از اسباب موائد گونه گونه
ذهب و مرصع مسمی وقاز پیوزار و اشربه و مربات و جوارشات چندان ترتیب
داده که باعث تعجب و حیرت خلایق گردید و درین قابل شراب صافی ریحانی
انداز

رنگ در ظروف و اوانی سیمین و زرین آن مقدار حاضر گردانیده که آن جشن بدیع
تنسیق پذیرفت و از فواکه عذوبت آثار و نقل بشکوه در آن بساط چندان چیده
چیده که رضوان جنان انگشت حیرت بدندان گرفت بعد از ترتیب جشن و سور
و تهیه مرحبات حضور پادشاه منصور متوجه آن بزم و انجمن فردوس لقا گشته و کبیر
الکلوفه تحفه آیین پا انداز از اطلس مصری و خطایی و دیبای شاهی و زربفت و دارائی
طرز آن ساحت خلد آیین را چون بساط خضرا مزین گردانید پادشاه بنده نواز
بر مسند سرافرازی و وسادهٔ اقبال متمکن گشته امرای توابع هر یک از مقربان حضرت
و ارکان دولت را در موضع مناسب رخصت جلوس ارزانی داشته ساقیان لاله عذار و
مغنیان خوش لهجه شیرین گفتار و مطربان نغمه[1] آفرین رنگین نگار هر یک بنوای
غنا و صنعت اوتار رنگ ملال از مرآت قلوب معاشران میزدودند و بی تکلف

[1] در بعضی نسخه بدون نقطه نگاشته بود ولی غالب آنست که نغمه است

انجمن منعقد گردید که سپهر دوّار در زمان اشتداد پیری و بهار رو در حال سعادت کواکب سبعه
بسیار از غیرت آن با طراوت طره ها از خون دل در دامن شقایق ریخت و خضر بهار
جهت آرایش پیری و بهار با نهایت افاده در گوشه آن مسند آویخت بیت حبذا از می
کزان هر دم دگرگون زیوری آسمان بر عالمی بندد و جهان بر گوهری عالمی دو
گونه برآید هم زمین و آسمان از چنین بزمی تواند داد هر دم زیوری بعد از فراغ
از موائد کشیدن و طعام و تاثیر نثار رفع آثار ملال در دماغ و دل خواص و عوام
و کمی الکلام میرزا شاه حسین نقود معدود و جواهر زواهر و رومی و اسبان تازی و شامی
بقدر قوت و استعداد هشت پیشکش گذرانید و تمام خلع پادشاهانه و تاج مکلل
بجواهر گرانمایه و اسب با ساز و ستام طلای احمر سوز زمرد گشته اعتبارش تضاعف
پذیرفت و جز با طاعت و ضبط عزت سلطنت گردید پادشاه سکندر میراز
کاشان

کاشان عزیمت اصفهان نموده طرح قشلاق در آن جنت فردوس آیین قرار گرفت
و میرزا شاه حسین را حسب استدعای امرای عالمگیر که قبول عهد به جان دیار ارسال
فرمود در غیبت شکر آصف احتشام جمعی از اهالی همدان نموده در روز عزت
بنظام ارتفاع بکار طلب دفاتر گردن عرض رسانیدند که میرزا شاه حسین مبلغ بیست تومان از مال
دیوان تصرف دارد مستدعیم که اگر در توقف بازدارید آن مبلغ از ایشان
بحصول موصول داریم پادشاه و رعیت از استماع این سخنان بغایت آزرده
خاطر گردید بزبان الهام بیان گذرانید که وزیر چنین پادشاهی را آن بمقدار همت
وی باید که صد هزار تومان مرحمت نماید تا سعادت و کرامات و خیرات بر روی
طوایف امم بگشاید در آن جمعی از ایشان که ارتفاع و در دستار
بشد که از جلیس مرحمت نموده حسب نواب نایب السلطنه ارسال کرده شد

ساعتی از آن نیز جو دمند دل سختان دانی از این اثر از درجهٔ اعتبار ساقط داشت و چون

نصرتشان در اصفهان به انجام رسید و از اختلاج ضعیفی رعشه‌ای که گاه ظاهر گردید

پادشاه خورشید سریر متوجه دار المؤمنین قم گردید و به دستور معهود جشن نوروزی در

آن بقعهٔ طیبه قرین بود و سرور گذرانید - اهتزاز خامهٔ مشک فشان

در بیان شکار فرمودن پادشاه گیتی ستان در رحل و دساوه و

همدان و مشرف گشتن امیره دباج عصاهرت آن زیبندهٔ تخت و تاج

پادشاه گیتی افروز بعد از فراغ خاطر اشرف از جشن نوروز در دار المؤمنین قم اوقات

فرخنده فال به عیش و جلال مصروف داشت و در شیوهٔ دلگشای فضای دلربای آن هوای صید و شکار

دامنگیر دست و کوهسار از خیر و هرات رسیده نزهت دودت سپاه گردید و بعد گردون

آن به ریاحین از جانب و کنار صدد و طرف کوه و بیابان را محیط گشته طوایف جرگه را از آن

وحوش

وحوش و سباع قیام نموده و چون در صحرای اصفهان بهم پیوسته آن مقدار جانور در آن فضای

چون محشر جمع آمده که چهار کمیت آن از طاقت بشری بیرون و از حد و حصر افزون

بود نهضت بلاجی معهود ساحت آن جرگه از فر طلعت همایون غیرت افزای بهشت و گلستان

گردید و بعد از حصول خاطر انور از استعمال تیغ و تیر و تیر اندازی مقربان درگاه و قورچیان

بهرام صولت کارآگاه تا آخر جنود وحوش به ضرب تیغ و تیر بسیاری از آهو و نخجیر و

گور و گوزن بجا نگاه عدم فرستادند و چون شغل صید و شکار به اتمام انجامید خسرو گردون

اقتدار به صوب ساوه مراجعت فرمود و در یک فرسخی آن جمعه امیر الحضرت البهیه دور

بیگ خان و سایر امرا که جهت استمداد عرض سلطان به دار السلام بغداد توجه نموده بودند بعضی ان

توفیق مراجعت نموده به تقبیل ساحت عتبه عرفت شرف ذات قاهره دارند و در جدید عزت رکاب

کوه بهشت انتساب از ساوه به نواحی و ارز جان کره رود و از آن منجم به اماکن کوهی

که در دو فرسخی مزار فائض الانوار امامزاده واجب التعظیم سهل علی واقع است نزول اجلال فرمودند
و قریب یکماه در آن مرغزار نزهت آثار خیام دولتخواه آسمان کردار بر زده سپهر مقدار
برافراشته بودند در تضاعیف این احوال بمسامع جلال رسید که طوایف از حدود اوزبکیه
بخیال نهب و تاراج ولایت خراسان از آب آمویه عبور نموده اند و دست تعدی بغارت
ابواب ظلم و بیداد بر روی خلق عباد گشوده اند دفع فساد آن جماعت فرمان لازم
الاتباع بنفاذ پیوست که رکن الدوله مورچه خان و زینل خان و سایر امرای عراق
و مازندران که در فیروزکوه و ییلاق لار [illegible] قشلاق نشانند و از آنجا بتوجه ارزانی
بولایت خراسان ملحق گردد امداد امرای مذکور را تشنیه به هم عنان دارند و نواب
رکن الدوله بر طبق فرمان مطاعه بآن صوب توجه نموده مدت دو ماه در قصبات فیروز
کوه و چمن لار اوقات بعیش آثار مصروف داشت و بعد از ارسال سپاه پادشاه بیک

اعتقاد

اعتقاد ارزانی داشت که در پیشگاه مزار فائض الانوار امامزاده واجب الاحترام شتافته بآداب
طوف آن مرقد ملایک مطاف همت والا نهمت مصروف داشت و بعد از
صلوات صدقات مجاوران خجسته شعار را مسرور گردانید و بعد از تقدیم آداب زیارت از
طریق سفید خوره قریه ارنک و از آنجا با آهنگ [illegible] طیبه مهران کوه در آن جرگه افزای
روضه رضوان مراد شامات اقبال بموج مهر و ماه سعادت گردانید و در منزل نزول اجلال
همایون امرای دولتخواه که سابقا در مقام مخالفت و [illegible] مقام سپهر احتشام آمده التزام رکاب
خواهش نموده بود به درگاه و دولت پناه آمده بتقبیل قوایم سریر سپهر نظیر که غایت آرزوی
ملوک [illegible] است شرف ذات حاصل نموده پیشکش و هدایای [illegible]
کشیدند از جمله پیشکش هزار تومان نقد بعضی زر و بعضی سیم [illegible] در آن روز [illegible]
نثار پای سریر خلافت مصیر گردانید و درین قسمت سایر جماعت [illegible]
شاهی [illegible] آن [illegible] [illegible]

و اطاعت و بندگی بنهایت عجز و انکسار بظهور آورد و چون عبیر رفعت اخلاصش بر

محک اعتبار پادشاه اسکندر از رهیف بیامیز نمود و فحوای عقیده اش در نظر صیرفی

امتحان جلوه نمود در کام هوش اشتباه از غش نفاق نیاورد بدجم سبیکه اخلاصش در نظر

جوهریان رسته اختصاص چون طلای مسکوک تمام عیار نمود گوهری که بانواع الطاف

و اصناف اعطاف در حجر پرورش پادشاه ... اوصاف شرف اعزاز یافته ناگزیر

از معدن خویش گشت و تاج ... از آن که بر سر شاهوار ترصیع یافته فرق افتخارش

از اکلیل مهر درگذشت و بعد از فراغ خاطر از ... مهام موکب نصرت

نشان از همگی همدان به رود خانه تولار شتافته جهت شکار ماهی در آن منزل

چند روز اتفاق توقف شاهی بوقوع انجامید و در آن مقام کالنگی سلطان احمد

که سابقا بپایه سریر رفیع آمده بود مشغول غنایت بجانب ... یافته روی بصوب

۱۳۴۶

بهمدان نهاد و حضرت کامکار از رود خانه تولار رایت سپهر آیت بصوب ایلغار تقاع

داده شامی راه [1] بشغل صید و شکار گذرانیده در نواحی آب قزل اوزن ایلغار ...

فرموده با تشریف خلع شاهوار و تلبیس افرنگ ... گردید و بعد از رخصت بصوب

مستقر خویش مراجعت نمود و ... پادشاه ... در ماه مبارک صیام که ... سنوات

عشر و تسعمائه بود پرتو وصول بمنزل ثابت [2] مرحله انداخت و در سلخ ماه ...

الدوله درویش خان از ییلاق ... مراجعت نموده بتقبیل عتبه شاه ...

خلافت مشرف گردید زیرا که در ... این ... رای ملک آرای توجه

تشخیص مهمات حکام دارالمرز گردید و در طی آن زمان مطالعه از موقف عزت

الصدور رسید که ... الحضرت ... از جانب خراسان ... باشد

سریر خلافت مراجعت نماید و حکام ... باتفاق به درگاه جهان پناه آورد

1 در ... هرات بغزا (شامی را) بدون ها بود 2 ... تقاعد ... باب ...

القصه صباحی که در پیشگاه هفتم رفیع اساس سپهر مسعدت زرنگار مهر گسترده گردید و جمهور
طوایف انجم در غطای نور افزای انوار الهی مستور گردید عقلا تهنیت و مبارکی عید از
سپهر برین در گذشت حضرت پاک اعتقاد بلوازم آداب آن روز سعید قیام نموده جهت
ادای نماز عید بر سر نزهت آثاری که از اطراف و حدود آن بانجام ابریشم
طناب و طلوعهای سپهر احتساب آراسته بود تشریف حضور ارزانی داشت و بعد از
ادای نماز عید در مجلس بزم طرب نشسته لوای عیش و عشرت بر افراخته مهور ناهید و
مهمات حکام دارالملک پرداخته امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره و انعامات
داده مسرور گردانید و هم در آن ایام امیر الحضرت ... حسب الحکم جایزه بلطف ...
قم که باقطاع مقررات ... بود متوجه گردید و در همان ماه خبر فوت ... سلطان
سلیم شاه ... گردید و مجلس ... جاه و جلال رسید و ... آن

ختم

ختم قوی موجب ازدیاد ارتفاع جاه و جلال گشته زبان حال بدین مقال گویا گردید شعر برج کرم
درین درج آباد ... آل ... در بختار ... تاریخ فوت میرزا ...

ذکر وصول سلطان مظفر والی شیروانشاه بدرگاه سلاطین پناه و دیگر وقایع

سابقاً مرقوم قلم عنبرین رقم گشته که شیخ شاه والی شیروان از مهب الطاف بیکران ...
حضرت شاهی عواطف خسروانه استشمام نموده دل بعضی از خوف و رعب پرداخته در
ادای آن ... داده ... پادشاه ... ساخت و در آن ... موجب ...
وعده که ... نموده ...
ترغیب داده ... سلطان مظفر را بحصول آن ... بدرگاه ... اشتباه
ارسال ... عرضه مشتمل بر عجز و مسکنت نوشته معروض داشت ...
... نظر ... گشته ... تحقیق

عزت و عظمت بلند گردد هر آینه وثوق بر انواع عاطفت نامتناهی حضرت اقدس پادشاهی پذیرفته

تا اسرع الحال بآستان بوس سلطان دولت سلطان مقیم گردیم بیت چو از الطاف

شاهنشاه غازی میسر گردد مرا این سرفرازی ظفر گردد پناهم سوی درگاه ز ذوق

سر قدم سازم درین راه کنم نقد دل و جان را فدایش شام گردن از طوق وفایش

دهم در آن ایام که منزل نواب مرتضی ممالک سراپرده قات زرین طناب خود و اهل جناب

نو سلطان مظفر بار روی جانپوری رسیده و ملاطفت حاجب بارگاه از تسلیم قوانین

سربوش نظیر شرف ذات قاصی نمود و مراد این رسته والدش تعهد ظهور که رشته

سلک نسبت شی نیز نوعی اشرف یافته پادشاه جمجاه آن التماس را بعز اجابت

اقتران داده نظر احسان و عاطفت سلطان مظفر را معزز و موقر گردانیده و کلی

رز نبات کرمات فرد از دو جانب کرده پایه قدر و منزلتش از اوج علیین گذرانیده

سلطان

سلطان مظفر چند روزی در خدمت سده امارت و عتبه کرامت بسر برده هر لحظه به الطاف معهود و تفقدی

همه سرافراز گشته در وقت رجعت قامت قابلیتش بانعام خلع زرنگار و تاج مرصع بلند

و حمایل شاهوار و کمر شمشیر مذهب و اسب تازی نهاد جهان پیما آراسته رخصت مراجعت

ارزانی داشت و سلطان مظفر چون بشرف عنایات و الطاف خویش رسید آنچه از

لطف عنایت پادشاه دوست نواز دشمن گداز مشاهده نموده تقریر نمود شیروانشاه

نیز به الطاف پادشاه بنده نواز امیدوار گشته عزم بارگاه سپهر اشتباه گردید و عنوان

خود را بتهنیه براق آن سلو و تمهید پیشکش خود و اهل گهر موقر گردانید بیت چنین

که شاه مرا طبع پاک و خلق نکوست عجب مدار که گردند دشمنان همه دوست

پادشاه و اهل جناب ظفر معنون و نصرت در رکاب از منزل نواب مرتضی بدار

السلطنه تبریز شتافت و در نیمه راه از نکاه در آن عمده طیبه با طنطنه [illegible] جوانم

پیش قیام نمود . و از ترمذ عنان عزیمت بجانب [illegible] تافته طرح قشلاق انداخت و در آن

مکان خجسته دو سلطان روملو بموجب فرمان قضا جریان بموکب اقبال پیوسته و

حقیقت آن به دیوان اعلی عرضه داشت . و در آن دیار بیمن دولت پایدار

رایت اقتدار بلند داشته چند شهر و حصار مسخر و مفتوح گردانید . و از حکام [illegible]

و دلاوران را بدست آورده با غنیمت بسیار بآستان خاقان بلند مکان شتافت

و در قشلاق بجانب [illegible] بشرف ملازمت استسعاد یافته بواسطه آن بمزید

عنایت و عاطفت شاهی احوالش گشته پایه قدر و منزلتش ارتفاع یافت آنگاه

پادشاه پرورش پذیر امرای گیلان[1] را مشمول الطاف پادشاهانه ساخته به انواع رعایت و عاطفت

رو بجانب احوال ایشان تافت . و ولایت گرج ادای باج و خراج را التزام

نموده بانعام خلعت مناسب سرافراز شدند . و در این سال [illegible] درباب قرار

[1] در حاشیه [illegible] نوشته بود به [illegible]

جوار

حکومت بموضعی که متصرف بودند قاصر نموده بوطن خویش معاودت نمودند . [illegible]

قشلاق و ولایت دارالمرز درباب قرار مهمات ولایت [illegible] و هزار جریب

درستدار [illegible] نواب درگاه فلک بارگاه گفت و شنود بسیار نموده [illegible]

جناب سیف الدین خواجه مظفر بتکچی بموجب [illegible] که از جمله [illegible]

چهار دانگ [illegible] دو دانگ [illegible] تا [illegible] شرط

تا آنکه آن [illegible] هفت هزار تومان [illegible] دیوان [illegible] گردانند و [illegible]

و سادات هزار جریب نیز به [illegible] هزار تومان بالمقطع قرار گرفت و [illegible] سلطان

[illegible] قرار دادند و [illegible] الکریم [illegible] تقصیر

[illegible] که هفت هزار تومان بود [illegible] جناب سیف الدین [illegible] گشت در آن جناب

[illegible] بر [illegible] شتافت و [illegible] حسب الحکم [illegible]

مرکب اعلی توقف نمود و یکی از قورچیان عظام بجهت دفع تقتمش که سر هزاره قومان (?)

بود بقلعهٔ اولاد کلیس متوجه گردید و چون ایام دشت (?) و سردی هوا منقضی گشت و عنان

ربیعی شد طومار جمال گلبن را از طراوت گلبرگ شکوفه طرهٔ سنبل بیاراست و

جیب شقایق را از آن آتش در دل نهان بود از نهاد آشکارا گردید پادشاه کامکار

از قشلاق بجوار عازم الکاء بهند (?) و بعضی دیگر از ییلاقات آذربایجان گردید

در سرخاب تبریز خیمه و خرگاه دیگر بهر دو ماه برافراشت و در آن اثنا از جانب

خراسان عرضی بپایهٔ سریر همایون ظفر رسید معروض داشت که عبید خان با سپاه ازبکان

بعزم تسخیر خراسان از جیحون عبور نموده و در آن دیار ابواب اعتساف و طغیان

بر روی خراسانیان گشوده بنابر آن فرمان قضا جریان بصدور انجامید که امیر

الحضرت العلیه دورمش خان رایت عزیمت بصوب خراسان برافراخته جهت آسایش

اهل

مرکب چند روزی در الکاء خرقان رحل اقامت انداخت و در اوایل شعبان

المعظم سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه از نزد والی هرات امیرخان موصلو عریضهٔ باستان

فلک احتشام رسید چاپارها بر سر خراسان بعرض اعلی رسانیدند در کام بوس (?) اشتاب [1]

منتشر میگردد و عنان مرحمت بصد هزار حسرت بجانب ما در او امیر سلطان گردید

دیگر آنکه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بهواخواهی ظهیر السلطنه بد پادشاه متهم گشته

بحکم امیرخان بقتل رسید اما پادشاه عدالت اساس در تفحص این خبر شرایط مبالغه

بجای آورده ظاهر آن بود که امیرخان بنابر اغراض فاسدهٔ خویش و سعایت

ساعیان بتیغ ظلم و بیداد رشتهٔ حیات آن سید فاضل را بانقطاع مقرون داشته

از این جهت نائرهٔ غضب اثر لهب ملتهب گشته فرمان همایون بصدور انجامید

که شاهزادهٔ سلطان محمد طهماسب میرزا و امیرخان متوجه پایهٔ سریر همایون ظفر گردند

1- از اینجا حتی ... [illegible] ... که در نسخهٔ صحیح ... [illegible]

و ایالت خراسان متوقف بشاهزاده کامران ابو النصر سام میرزا باشد چنانچه عنقریب
بتوفیق موفق مجیب تفصیل این اجمال برقم کلک اهتمام خواهد گردید انه موفق و معین

بیان حال ولات مازندران و مشرف شدن والی شیروان بآستان سلاطین مکان

جناب سیف الدین چون از وجه تقصیر امیر عبد الکریم بهزار و پانصد تومان کهول و محصول
گردانید از موقف جاه و جلال فرمان قضا جریان صادر گردید که آن جناب در
موکب همایون سام میرزا بهرات رفته در ملازمت سامی می‌بوده و تقصیر تتمه آن
وجه متعلق بدیگری باشد و آقا محمد قبل از آنکه وجه تقصیرش بحصول رسد ادبار آمده
از موکب سلطنت تخلف نموده بمازندران گریخت و میانه وی و امیر عبد الکریم ماده
نزاع در میان آمد میر عبد الکریم بقوت دولت ابدی غالب آمده آقا محمد
منهزم گشته مرتبه دیگر قلعه کلیس و حصار اولاد را در متانت افزوده متحصن
از نیابت ... جاه ... جمعی را ... از ... بود ... کارد

کاردینی سپرده خود در بعضی از جنگلهای آن دیار که از کثرت اشجار صعب و
تا المرور بود متحصن گردید پادشاه فلک اقتدار جمعی از خاصان درگاه را بقلع و قمع
آن مطیع گردید حاجی سلطان را با بعضی از سپاه موافق و قورچیان ارسال کرده امر
که به نوعی که میسر گردد آقا محمد را بدست آورده مقید گردانیده بپای سریر سلطنت بیارند
حاجی سلطان با آن سپاه بجانب مازندران رفته تحت حفظ در قلعه اولاد
نزول نموده در عرض یک هفته آن حصار استوار را بجنگ بچنگ آورده ...
... آقا محمد را که در آن حصار متحصن بوده مقید و مسلسل گردانید ...
بجایی که ... بود رفته او را نیز مقید و مسلسل ساخته مظفر و منصور لوای مراجعت
برافراخت ... بغایت ... احوال
آن امیر صاحب استقلال ... و بعضی ... احوال آقا محمد گشته ...

جوابش کلاه الکی انگاشته بر بدل لومت موکد نمود و رخصت انصراف به البرز

یافته در موکب جلال موقوف ماند و در ایام توقف آن ولایت من حیث

الاتفاق ولد بسر عبد الکریم مستخلص گردید و آن جناب تعهد ادای بیست هزار

تومان نموده بعد شرح حکمی و قیم به ادای مال دیوان اشتغال نمود و در اثنای چون

احوال گذشته والی شیروان شیخ شاه به حسب اتفاق دعوتی که با شیخ دلکان درگاه

سپهر اشتباه نموده بود احوال عقیده [illegible] نسبت از شیروان متوجه اردوی سپهر

مدار گردید و قریب به وصول وی حضرت داراب زمرهٔ از مقربان و خواص را

به استقبال آن جناب مامور گردانید و در سلخ ماه رمضان سنهٔ سبع و عشرین

و تسعمائه در [illegible] به موکب سپهر توان رسید و صباح عید به وسیلهٔ میرزا شاه

حسین بتقبیل بساط معدلت مناط استسعاد یافت و از جانبین تحفه و تبرکات لایقه

در میان طرفین [illegible] و مناسب [illegible] نمود

[illegible]

نمود و حیدر در بعضی وجوه مرشدی و اسپان تازی و اشتران بر وجهی آنچه ممکنش بود از [illegible] بر

سبیل پیشکش گذرانید و از جرایم سابقه لوازم اعتذار و استغفار به تقدیم رسانید شرایط بندگی

بجای آورده چون عیار اخلاصش بر محک امتحان از غش نفاق و غدر مبرا نمود

ملتمسات وی قبول اقتران پذیرفت و تمامی [illegible] عواطف خسروانه که از حسب اتفاق

[illegible] در [illegible] آمده [illegible] آمال او را [illegible] بخشید و [illegible]

[illegible] ارباب اصطلاح و جهان قامت قابلیت والی شیروان را بخلع فاخرهٔ زرنگار

[illegible] به امر شاهوار [illegible] آراسته گردانید بزم عیش و حضور و بساط جشن و

سرور تمهید یافت و در آن بزم پادشاهانه [illegible] نوازش شیروانرا در صحبت [illegible]

طلب داشته از ساغر مرحمت و [illegible] سرگران ساخت و [illegible] و انعام متواتر

به [illegible] جانب آن جوانش انداخت و چون [illegible] در ملازمت پادشاه زمان [illegible]

در غایت نشاط و انبساط اوقات خویش مصروف داشت و کمر را از خدمات خیر خواهانه
سرگرم و منبسط گشته به صنوف عواطف مفتخر و مباهی گردید آخر وقت وبدرود
تشریف افتخار در بر نقد سعادت در آستین و مرکب مراد در زیر زین رخصت
انصراف یافت و پادشاه جواد آن زمستان در دار السلطنه تبریز قشلاق فرمود
بدستور معهود پرتو انوار معدلتش بر وجنات احوال متوطنان آذربایجان
تافت الحال وقت آن است که طوطی شکرخا قلم در شکرستان عراق
و آذربایجان پرواز نموده چون بلبل خوشنوا در هوای بستان خراسان نغمه
سرائی آغاز و حالات آن دیار را که تا غایت بنابر حفظ ارتباط سخن
در حیز توقف مانده بجلوه گاه تحریر در آورد منه الاعانة و التوفیق
نغمه پردازی عندلیب کلک خوش صریر در بوستان احوال امیرخان موصلو

که مدتی

که مدتی ترا امور خراسان بود و بیان وقایعیکه در ایام حکومت وی روی داد
امیرخان موصلو ولد گلابی بیگ موصلو است و گلابی بیگ در زمان دولت ترکمان
در سلک اعاظم امرای یعقوب بیگ ابن حسن بیگ انتظام داشت و والد گلابی بیگ
در زمان سلطنت ابو النصر حسن بیگ ترکمان بنیابت معتبر مزیت و منصب وکالت
و نیابت حسن بیگ بی ستیق بود و همواره بمشیت انور جهانبانی مسند کامرانی در عهد
روزگار جوهران میزاد و امیرخان چون در این دولت پایدار از نسبت مساعدت بخت
میان جان لبست بعنایات به غایت خسروانه مفتخر و مباهی گردیده بمنصب
جلیل القدر للهگی شاهزاده عالم و عالمیان طهماسب میرزا و فرمانروائی
ممالک خراسان سرافراز گشت چنانچه سابقا سمت بیان پذیرفت و حقیقت
گزارش یافت که منصب وزارت و اختیار ملک و مال بکفایت و قضیه در تاریخ محمد

ناصر در هنگامیکه لفظ یک شد بمشیت هم موافق شد

الدین کابلی که از اعیان ولایت کابل بوده و علاقه تیول بتمهید بالا بسهولت
در رعیت پروری و تشیید مبانی عاطفت و مرحمت گستری توفیق داده لاجرم رعایا بمنزله
که از جور و تعدی ظلمه ترک اوطان گفته بودند عنان عزیمت بوطن مالوف معطوف داشته ملک
خراسان که چون دل عاشقان خراب و بی تاب بود بار دیگر بحسن احوال بزوایای
بدین معموری آورد و از زراعت و عمارت چون جنات عدن آراسته گردید و در ست
در سال بعنوان کامرانی برای در جهاد امن و امان سلطنت در قرار رفته بعد از آن
بنابر عزم ملک شاهزاده فریدون خان رسید که بدیع الزمان میرزا که از اجداد خاقان
منصور سلطان حسین میرزاست و علیه جهت دفع فساد طغیان در ولایت دواق امیر
غازی در رکاب همایون انتساب شاهزاده کامیاب ملک خراسان ارسال
داشته اند از نواحی بلخ و شبرغان بولایت نوخجستان آمده و از آنجا بسیر چناران دلی

احوال

احوال و مزارش اهالی هرات رود و را با به نهب و تاراج برده طریق مخالفت و صلاح خلقوا
بسبب مخالفت و فساد ممهد و ساخته ابواب جور و اعتساف بر روی روزگار خلق
عباد بگشایند بنابر دفع فتنه آن شاهزاده تیموری بر ذمه همت شاهزاده حقیقی
منظور علو و متحتم گشته مقارن این حال سلطان محمود فرزند که بی که همراهی در طریق ملازمت
بدیع الزمان میرزا سلوک مینموده از روی رنجیده درگاه عالم پناه شاهزاده نواب
امیرخان توسل نموده و معروض گردانید که نواب میرزا چنین لطف و شال در
غایت پریشانی بسر می برند احوال خود بایشان در نهایت بی سامانی در ولایت
جرجان در غایت ضعف و حیات بسر میبرد و بعد و نگاه روزی شب برسانند بزرگ
دفع دفع فساد و طغیان ایشان تقصیر می نمایند این سخن چون اندیشه نواب خانی
گشته در حال بجهت برادر اعیانی خود ابراهیم سلطان امر فرمود و مقرر داشت که

احمد سلطان افشار و امیر حسن امیر یوسف با سپاه جرار به الغوب رفته در دفع اقتدار
آن جماعت نهایت اقتدار و جهد بجای آوردند امرای مذکور در ساعت بر طرف آن
خانه متوجه معسکر محمد زمان میرزا گشته تا هرات رود بمصلحت اجتماع سپاه در طی
ساخت[1] صرف نمودند و چون خاطر از امر اجتماع سپاه جمع نمودند ایلغار کنان چون
سیل منحدر بسرعت تمام متوجه مقصد گردیدند و در اثنای طی مسافت بوضوح پیوست که محمد
زمان میرزا در مرغزار علمدار از ولایت جوان ناریخ ابل نشسته از اجتماع سپاه
موادش بی غایت و طنطنش است از استماع این خبر فرحت اثر ابراهیم سلطان؛
خود را معذور در سرعت سبقت نمودند صباحی که خشیه خورشید تیغ زراندود از
نیام شب کشید. بقطع مسافت جمعیت ایلغار روی بجانب روزگار آورد امرای عظام
با عساکر بهرام انتقام محیط مرغزار علمدار گشته اما از سبقة ایلغار در آن مکان اثری نیافته

[1] در بیابان ... اهمال بود که در روز ... گذشته

زیرا که

زیرا که در همان شب که روز آن پریشان بود از توجه سپاه فیروزی دستگاه. قزلباش آگاهی
یافته از آن منزل رخت بجبال و عقبات سخت از ولایت غرجستان کشیده بودند
لاجرم تعاقب ایشان ابراهیم سلطان در حرکت اسراع ورزیده بعد از اندک طی
مسافت از سپاه نواب میرزا آثار ظاهر گردید و دوات سلطان بترتیب سپاه مبادرت
نموده دلیران قزلباش را بر محاربه تحریص نمود و از آن جانب میرزا محمد زمان متأمل
گشته با سران سپاه خویش در باب قرار و فرار دعوه مشورت در میان آورد
امیر شاه محمد سیف الملوک که رکنی از ارکان دولت و مدار علیه سپاه میرزا بوده بعضی از
رؤسای جنود و جغتای مصلحت در آن دیدند که پناه بجبال و عقبات سخت ولایت
غرجستان برند تا که جنود قزلباش ایشان را تعاقب ننمایند در آن حال حسین بیگ
که شیعه بود مشهور در حفظ اموال و عیال خویش کوشش نمایند و ... تعاقب ...

محاربه را مترقب و مترصد باشند و در جمع آوردن لشکر از امرا و الوس آن ولایت
سعی موفور بظهور آورده آن مقدار سپاه سامان نمائیم که از عهده محاربه قزلباش
بیرون توانند آمد اما جمعی از امرای معتبر اوزبک این رای سودمند بصواب را
تضعیف نموده بزبان آوردند که ما فتح خود را از آن خوشتر میدانیم که پشت
بر معرکه کارزار نموده از استقبال روی برتابیم چه فتح و فیروزی در دست پروردگار است
و کثرت و قلت سپاه در برابر توفیق و نصیب بی اعتبار محمد زمان میرزا از وفور
جسارت آن قوم دلیر گشته هم آن جا عنان بازکشید و فوجی از دلیران سپاه خود در کمینگاه
که عمده سپاه جوانان مردمی بود باز داشت تا احمال و اثقال اردوی از عقب سپاه
قزلباش حمایت نمایند و اگر در آن معرکه توانند دستبردی نمایند اما غازیان شوکت
و دلیران آن گروه بالتمام که توقف آن جماعت عزم محاربه گمان بردند بی توقف

عنان

عنان بادپایان تیز تک سبک ساخته بر آن قوم حمله بردند و سپاه جغتای نیز در
مقام مدافعت ثبات قدم ورزیده کوشش طرفین و تقاتل نایرهٔ فتنه و شورش بحد و شدت
امتداد گرفت که بدخواه سپاه قزلباش بر آن سالکان سبیل تغلب غالب آمده
بسیاری عرضهٔ تیغ و سنان گردیدند و بقیة السیف راه گریز پیش گرفتند محمد زمان
میرزا با معدودی چند پناه بعقبات سخت کشیده دعاگویان منصور براثر گریختگان
تعاقب نموده اموال و مواشی ایشان متصرف در آوردند و مرتبه دیگر در تعاقب جمعی کثیر
بقتل رسیده ابراهیم سلطان بعد از این فتح نمایان روی بهادرخان با عریضه مشتمل
بر کیفیت واقعه مصحوب شاهزاده والاتبار درخان عالیمقدار ارسال کردند و قریب
بیک ماه در ولایت غرجستان توقف نموده زمرهٔ از ارباب و عملیان آن ولایت
با پیشکشهای لایقه بدرگاه سعادت نمودند و تشریف خلع فاخره و بعضی تاج وهاج

مبادی و مفتوح گردیده غاشیهٔ طاعت[1] بر دوش جان کشیدند و در خلال این احوال
وقوع پیوست که بدیع الزمان میرزا از قلت استعداد به حصار ولایت غرجستان گریخته
در آن مقام برخی قرارش از جای رفته علم نهضت بجانب غزنین افراشت و یک
جمعیت او از هم ریخته دیگر امکان جمع آوردن سپاه از قوت بفعل نیامد
بنابرین ابراهیم سلطان رؤسای غرجستان را رخصت انصراف داده عجزه و رعایای
آن ولایت را استمالت کرده به الطاف مراحم شاهزادگی امیدوار ایشان ساخته
ابواب استمالت عنایت پروری بر روی روزگار متوطنان آن دیار مفتوح داشت
و بعد از استمالت رعایا و رخصت رؤسا جمعی از مردم کاردیده رزم آزموده جهت حراست
در آن ولایت و ولایت جغوان نصب نمود و پس از آن عنان مراجعت
منقضی المرام معطوف ساخته بسمت هرات در حرکت آمد و بتقبیل بساط جلال

شهزادگی

[1] در اصل طاعت یک واو در وسط نوشته بود شاید او بهـ

شهزادگی و تشریف عتبه بوسی آن حضرت سرافراز گشته بدین نیکوخدمتی بمراتب عالیه صعود نمود
انوار این فتح بر صفحات احوال عالمیان تافته همگی بشکر آن قیام نمودند و منه الاعانة والتوفیق

گفتار در ذکر توجه ابراهیم سلطان مرتبهٔ دیگر بغرجستان
جهت دفع فساد پادشاه محمد سیف الملوک و منطفی ساختن نائرهٔ فساد آن
دیو با آب تیغ آتشبار و زلال حسن سلوک در آن دیار

ابراهیم سلطان چون ولایت غرجستان و جغوان از تصرف میرزا بدیع الزمان انتزاع نمود
جمعی از مردم معتمد را بحراست آن دو ولایت نصب نمود و بعد از انقضای مدتی
پادشاه محمد سیف الملوک که به اشارهٔ بدیع الزمان میرزا حکومت ولایت غرجستان برای
او در وقت متعلق بود بسیاری از مردم سپاهی و جنگجو همراه جمع آورده بدستور سابق
رایت حکم در آن ولایت برافراخت و بغرور بیهوده در موضع درهٔ کوه بلکان

و از توابع آن مملکت [illegible] نهب و تاراج در ولایت هرات رو به تزاید رسید

بنابرین امیر علیشاه شاهزاده عالیمقام و حکم نواب خاقان الزمان شرف نفاذ یافت که

ابراهیم سلطان و بعضی دیگر از خود [illegible] با لشکر آن حدود رفته ساحت آن دیار را از لوث

وجود معاندان سمت تطهیر دهند لاجرم نواب سلطانی با سپاهی مستعد و آراسته که از خراسان

جمع آمده بودند رایت عزیمت بصوب مستقر آن جماعت برافراشت و چون

بکر مقدمه جیش [illegible] پیر شاه محمد سیف الملوک از توجه جنود ظفر ورود قزلباش

آگاهی یافته بقلعه کشکر که [illegible] نوخجان و جلگه واقع است تحصن نمود و آن

قلعه ایست که از ارتفاع بروجش با بروج سماوی دم سازی است و از متانت حصینش

[illegible] سکندر هم آواز ساکنانش را ذخیره از دانه سنبله و گوشت حمل و ثور [illegible]

[illegible] از سنان [illegible] رایج و [illegible] الغرض بعضی از ارباب ولایت

نوخجان

نوخجان که در ولایت [illegible] قریب به آن قلعه واقع است و سرحد [illegible]

نواب ابراهیم سلطان رفته از متوجه و مستوحش [illegible] داشتند و نواب سلطانی از دنبال

سلطان در حرکت آمده ظاهر قلعه را مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گردانید و در ساعت

حکم شد که بروج حصار را بر دلیران ظفر آثار قسمت نموده [illegible] تحت برج

آن حصار حصین مشغول گردیدند [illegible] جنگ [illegible] و دفعا از [illegible] جانب

[illegible] بروج [illegible] بروج پرداختند و ترتیب سیبه و حوالی [illegible] مشغول

داشتند و در این اثنا شاه محمد سیف الملوک امیر جعفر قرا [illegible] را که از سپاهیان [illegible]

[illegible] دیده بود و در ایام سابق آن وقت در [illegible] بعضی از سلاطین جغتای

[illegible] ریش سفید [illegible] قیام مینمود برسم رسالت نزد نواب سلطانی ارسال داشت و [illegible]

[illegible] قلعه مذکور را [illegible] از [illegible] آن ولایت [illegible] دارد [illegible] سلسله

شاهی در گوش جان کشیده بی ادب سالک سبیل عقوق گردد به جهت

تبلیغ رسالت بمجلس نواب سلطانی در آمده بعد از تقدیم قواعد سفارت بزبان ایلچی

و گفتار طمع ابوسعید میرزا را بعرض رسانید از استماع مضمون رسالت نایره غضب

موج سلطانی التهاب پذیرفته در ساعت بقتل آن رسول بیچاره امر فرمود

حضار مجلس چندانکه شفاعت نمودند که قتل رسول از آداب سلاطین دور است خصوصاً این

رسول که پای جسارت بر مدارج عقل نهاده و بنهایت مرحله طیش رسیده او را گناهی که قتل

لازم آن باشد نیست و دیگر بزرگان روزگار فرموده‌اند که وما علی الرسول

الا البلاغ در آن باب بر خلاف طبع و نصایح شفاعت ثمر مترتب نگردید و در زمان در حال

بدن آن رسول بی کیف از بر سنگ ساخته سرش بر فراز نیزه تعبیه نموده و در همان روز

که ابوسعید میرزا حرکت نموده بود داشتند ابوسعید میرزا از مشاهده آن حالت رعب

هراس

هراس از جای برده دانست که هر سیلاب بخاشاک تا دیر بسته نگردد و غضبان [illegible]

سروری چند گوزن‌های تیز تازنده نماید لاجرم در حوالی برج و باره بیشتر از پیشتر اهتمام

در ریختن سنگ و نقب و قتال گردید و بعد از مدت سه چهار روز از قتل ایلچی جمعی قراولان

منهزم گردیده و کار حصار و محصوران از مرتبه اصلاح و سامان درگذشت صباحی

که سلطان فیروزجنگ مهر منیر بنوک تیر تیز ظلمه سپهر از تیغ زر اندود شعاع از نیام انتقام

کشیده بلمعان آن تیغ حاملان انجم را بطرفة العینی نابود و مفقود گردانید پیکان

قلعه‌گیران و جنگجویان [illegible] و بعقد [illegible] ثبات

حافظان قلعه [illegible] آتش دادن [illegible] و

[illegible] در حصار [illegible] بقوت بازوی [illegible]

که در میانه شمعدان [illegible] آنها را برافراشته [illegible]

که به نزاع بودند میانه جنود موافق و مخالف در بعضی مخالفان بدان برج چنین از برج
دیگر بود انهزام یافته مستان آتش زده بنیاد حصار آن برج نقب نموده باتش صاحبقران
سقف عمارات و ستون صف بر فراز قلعه رایت نصرت برافراشته آنگاه تنها دیگر
و عمله آتش شعله تیغ آتشبار بجهت اهالی حصار اشتعال داده دود از نهاد آن
جماعت برآورد امیرشاه محمد حال حصار و حصاریان بدان منوال مشاهده نموده جمعی از دلیران
که همراه بودند قدم در میدان مرافعه و مدافعه نهاده در اثنای این دار و گیر آواز کوس
و صوت نفیر دلیران قلعه گیر از برجی دیگر مسموع گردید بالضروره بنای ثبات مخالفان
متزلزل گشته سلک جمعیت ایشان از هم گسیخت و امیرشاه محمد با معدودی چند از طرف
جلگه و سمت دیگر غازیان نصرت فرجام روی بجان بشدید انتقام اموال و جهات
اهل حصار تصرف نمود و اکثر اتفاق ایشان در حبل الوثیق بقتل آوردند و بعضی دیگر را

بجای

محبوس داشته حصار برج آن حصن حصین را بمصداق جعلنا عالیها سافلها با زمین
مساوی گردانیدند آنگاه ابراهیم سلطان مرتبه دیگر باشاره خسرو ظفر شعار اقدام بر رسم
لشکر آرائی قیام نمود و او را بسبب جبار و اطوار استقلال داشته بقلع بقیه کراهی فرموده
محمد بیگ توپچی را که در سلک معتمدان عتبه شاهی منتظم بود در آن حدود حاکم گردانیده
گردانید بصوب هرات عنان رجعت معطوف ساخت و نواب مرحوم شهزاده کامیاب
عاطفت خاقانی مرتبه ایشان از اوقات گذشته بمعارج سنیه عروج نمود انه موصل الی المقصود

نشر مقال در بیان وقایعی که امیرزاده در ضبط ممالک
خراسان روی داده و ذکر بعضی از مواد نزاع نواب خاقانی و امیر محمد بن امیر یوسف

چون مدت سه سال از زمین سعادت شاهزاده بهادر خان و آثار رعیت پروری و معدلت گستری
نواب امیرخان بر عایای متوطنه هرات وطن بودند و مکرر با دستهای خویش برجعت نموده

آغاز زراعت و عمارت نمودند و اکثر قصبات و قرای توابع هرات معمور و آبادان گشته

هرات بطور زمان سابق با روضهٔ رضوان دم از مساوات زند امیرخان با جوانان

بعضی از مفسدان داخله که در وزارت شیخ محمد امین که با موافق مزاج ایشان نبود آن

وزیر صاحب تدبیر ضعیف شعار را معزول ساخته با نواع مصادره و تعدیات و تحمیلات

گرفتار گردید و دیگر بنابر آن شیخ محمد امین نیز در جهت و علاوه بر بعضی افغان و منسوبان

خراسان حکومت کرمان که در مقام کفایت برای نوع تعدیات اقدام نمود

داران جهت پریشانی با حوال رعایای خراسان راه یافته مورث بنای انقلاب

نواب خان گردید و در اواخر سنهٔ ثمان و عشرین و ثلاثمائه دارای کیهان پوی پادشاه

ایران جهت روی دم گرفته رگردید بعد از تقدیم لوازم تفحص و جستجو معلوم گردید که در

زمرهٔ خبرگیران نهمت نواب امیرخان موصوف که از درگاه خلدی پناه روگردان گشته

دارند

در نتیجه عواقب بعضی برگردان است شیوع تام به خدمت و رواج ستاده اند که تحقیق

این مقدمه بکند بنابرین خراسان سلط عم سعادت پرویست که جاسوس را در خلعت خانه و سرش

به هرات ارسال دارند که امیرخان متوجه به تخت خلافت گردد تا جاسوس معلوم گردد که

والی خراسان از جادهٔ عبودیت انحراف ورزیده سالک طریق بغاوت گشته است

و به تقویم میرزا زمرهٔ از زمرهٔ قورچیان بجهت آوردن امیرخان با رویی کیهان پوی

به جنب خراسان درجه که آمده در ذیحجهٔ اربع و عشرین و ثلاثمائه به هرات رسیده ثانیه

که در طلب نواب امیرخان مرقوم تمام مشایان عطارد رقم شده بود ابراز نمود اما

چون یقین بود که در دربار سلطنت مستقر سلطنت بوده و آن متوجه تسخیر خراسان گردند امیرخان را

توجه به پایهٔ سریر سلطنت مناسب حالت نمود از جناب بقیهٔ اللهی خود منطبق

تلگرافی که موجب فرمان عنایت عنوان جمیع جهات خراسان با تصواب تقصیر مقرون

میگردید و مقرر شد امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف که بصدارت نواب شاهزاده
کامگار روزی مشغول بود الحال نحوی که بپایه سریر فلک نظیر رفته سبب توقف او را
بسمع همایون رساند و نواب کامیاب اشرف اعلی را بر بعضی حالات مطلع گردانید
بنابرین جناب سیف الدوله و صدور عظام متوجه درگاه پادشاه سلیمان دستگاه گشته
و در بعضی از سیوم ثابت آذر ماه مبارک بعز بساط بوسی فایز گردیدند و موجب توقف
امیرغیاث الدین که موافق دولت بود و بعضی دیگر از حالات در ایام معروض داشته و چون
امیر محمد بن امیر یوسف بواسطه هواخواهی این دولت ابد پیوند از زمره ارکان سلطنت معزز
گشته ساعی جمیله در باب بقای خانمان درگاه فلک اشتباه ظاهر بود و در حین تربیه
ایشان و لطف سیرت و حالات آداب و مکارم اخلاق از اکثر اکابر آفاق ممتاز و
مستثنی بود نواب همایون اعلی او را بمزید عنایت و رعایت سرافراز گردانیده و بانعام

طلب

طلب و علم رایت قدر و منزلتش باوج مهر و ماه رسانید و حسب الفرمان قضا جریان بنقد
انجامید که منصب صدارت شاهزاده کامران و ضبط و ربط موقوفات ولایت خراسان را
از سر حد سمنان تا نهایت طخارستان مفوض برای و رویت وی باشد و امیرغیاث برعایه جهات
حکام و عمال و کلا و جزوی بتصویب آن عالیجناب تفصیل داده ولایت هرات بود بقطاع
صدر نشان مقرر باشد امیر غیاث الدین محمد میان منصب صدارت و امارت جمع کرده بطرف
دستان عنان مراجعت بصوب خراسان انعطاف داد و جناب سیف الدوله در ملازمت
آستان ملک آشیان توقف نموده بلقب سلطانی سرافراز گردید و قبل از آنکه امیر
محمد بهرات معاودت نماید امیرخان بمقتضای تربیت و رعایت آنحضرت اتباع خود
نیزان جمله در کانون مردوش مستقر گردید داروغه سلطنت را در سال مذکور جهت
عوض بعضی جهات بصوب درگاه گیتی پناه ارسال گردانید و بسبب ظاهر مدد سرتقیدا

که بعد از مصادره و مؤاخذهٔ شیخ مجد الدین بمنصب وزارت برگزیده بود تغییر فرمان داده

وزارت آن حضرت را مستقل بخواجه علیجان کرهرودی تفویض فرمود و در بیست این

مهر در اواخر ماه رمضان بحدود هرات رسیده علما و فضلا و ارباب و اهالی بلوازم

استقبال استعجال نمودند و در پی شیخ نیز دستور صدارت و امارت پناهی فایز شده

بمراسم تهنیت شغل جدید پرداختند اما امیرخان چنانکه مقتضای فرمان واجب الاذعان

بود بتا آن سنه ستوده خصال نپرداخت بلکه مبلغی کلی از حال و وقف طمع کرده بپایهٔ

جهانت سلطنت انتساب تقصیر ریخته و ابراهیم سلطان چون بپایهٔ سریر عرش نظیر رسیده

کمال قابلیت و دوری حاسن آدابش بمرآت ضمیر مهر تنویر که جام جهان نمای غیب است پرتو

انداخته بلقب سلطانی سرافراز گردید و حضرت نواب امیرخان سوءظن در رای عالم آرای

گردانیده بر طبق مدعای خود این مطالعه بتوقیع وقیع مزین ساخت و بعد از تنفیذ احکام

مطاعه

مقتضی المرام مراجعت نمود و حال آنکه بخلاف مقصود و پندار امیرخان بخواهش ارکان دولت

خویش در این نوبت برادرم عاشیر آغاز نموده رقم بطلان بر صفحات پسندیدهٔ دولی

کشیده و آنجناب را در هیچ امر از مهمات خراسان دخل نداد بنابرین ابراهیم سلطان

رخصت طلبیده مرتبهٔ دیگر بدرگاه سلاطین پناه معاودت نمود و در باب رفع بدعات

زمین بوس استدعا نمود و بمنصب مهرداری عالی دیوان سرافراز گردید و هر آنکه از برادر نهایت

آرزو که در خاطر داشت و در آن ایام که در پایهٔ سریر سپهر احتشام رابطهٔ مجلس داشت از غایت

سعادت نفس زبان بگشود و سعایتش نکرد و بلکه بلوازم اجتهاد و اهتمام در مهماتش تقدیم

رسانیده که از برادر کمال ملایمت التفات داشت و در آن اثنا بنواب پایهٔ سریر اعلی

حقیقت این معنی بظهور انجامیده بود که معتمد شاهزاده کامیاب میرزا نظام الدین جهرمی

طغری که نزد امیرخان بود تقرب عدم بود بطمع آنکه پیشوائی ارباب عمائم حضرت بوی

به وثوق کرده پیوسته حامی افعال امیر غیاث الدین محمد را در صورت قبایح اعمال وانموده

و استقلال آن حضرت را [۱] تصرف در اموال موقوفات متهم داشته در خلوات زبان بمعایب

میگشاید بنابرین امیرخان نسبت بآن حضرت طریق کم التفاتی مسلوک داشته اکثر

مهمات متعلقه اوقاف را بصوابدید ایشان فیصل داده سخنش را معتبر نمیداشت بدین جهت بتدریج حکم

همایون نفاذ پیوست که امیرخان جمیع امور و مهام ملکی و مالی و دقایق ممالک خراسان

باستصواب آن جناب منقطع سازد و منصب مستوفی شاهزاده کامکار نیز مفوض بدان

جناب شناسد و مولانا احمد طبسی از آن امر معاف بوده بدان شغل اشتغال ننماید و بتقریر

گشت که مولانا شیخ ابوسعید اصفهانی بدار السلطنه هرات شتافته آنچه بتوقیع وقیع

در آن باب بصدور پیوسته بامیرخان ظاهر سازد و نواب خانی را برعایت جانب

امیر محمد مایل گرداند مولانا شیخ ابوسعید حسب فرمان بدار الامان هرات آمده ماهیت

۱- در اصل تصرف نیست باید افزوده شود

ماهیت

ماهیت نواب خانی و امیر محمد را بمبلغ شاهی که همراه آورده بود مباهی گردانید و مولانا شیخ

ابوسعید که در باب رعایت جانب امیر محمد مصحوب خویش داشت بسمع امیرخان رسانید چون

مضمون فرمان همایون موافق مزاج نواب خانی نبود لاجرم بنابر آنکه حکم شیخ ابو

سعید در هرات در تعظیم و توقیر آن جناب که مشار الیه کوشیده مولانا احمد طبسی را

از آن شغل معاف داشت و چون شیخ رخصت یافته بدرگاه خلایق پناه شتافت باز

بدستور سابق طریق کم التفاتی پیش گرفته در فیصل مهمات و قضایای شرعی برای بتقاضای

رای خطا اندیش عمل مینمود تا زود بعقبات ادوار آن روزگار کیفیت این دو حادثه

بر نیان در سلک بیان انتظام یافته که ظهیر السلطنه پادشاه خیال استقلال از خویشتن

که متصرف دار الملک قندهار و زمین داور بودند و هم همت در آن ساخته با جنود بسیار

از کابل بر سر حشمت مصوب قندهار توجه فرمود و شجاع بیگ ارغون که در آن وقت

قندهار به تصرف ایشان بود. با آن حضرت طاقت مقاومت نداشت درویش علی جسته

همت به حفظ برج و باره گماشت و نواب بابری بر ظاهر قندهار را محاصره اقتدار

کردند بعد از مدتی در تعقیب معدودان کوشیده در اکثر ایام برابرش خوشخرام برآمده نزدیک

بود شهر مفتوح شود و سپاه معدودت دشمن را با تفنگ و توپ ... دلاوران

جانب دلاوران قندهاری به تقدیم خدمت پیش آمده باستقلال آمدن ... در دفع اقتدار

مخالفان می‌کوشیدند اما در اکثر احوال دلیران موکب بابری ... و نصرت حق

یافته ... گذشتند در این اثنا ... خان میرزا در بدخشان از

عالم گذران انتقال نمود و این خبر در ظاهر قندهار به سمع نواب ظهیر السلطنه گذشته و چون

پدر عم قطرات عبرات متواتره از دیده جاری ... و بعد از آن دست اضطرار در دامان

شکیبائی زده ایالت ... پدر بزرگوار خویش به همایون میرزا تفویض نمود و جمعیت

خاطر

خاطر و فراغ بال در ظاهر قندهار مقیم گردید و ... داد دلیری و دلاوری ... نمود

کنج و کمان ... تصرف خویش درآورده صیت ... و اقتدارش در اطراف آفاق

اشتهار یافت امیر خان در ... هرات از وقوع این وقایع متأثر گشته و بخاطر گذرانید

که چون بابر پادشاه از فتح قندهار فراغت یابد اراده گوشمال ... خواهد

پرداخت و در آن اوقات ... شجاع بیگ ... ارسال داشته از امیر خان

... بدیع ... که توجه سازد که بابر پادشاه از قندهار بکابل مراجعت

نماید تا بخدمت شاهزاده عالمیان شتافته مدت العمر از جاده عبودیت آن حضرت

انحراف نورزد بنابرین امیر خان ... رسیدن ... ایلچی

... فرستاده پیغام داد که هرچند شجاع بیگ در ایام سابقه بجرائم اقدام

نموده اما چون حال تقدیم خدمت و اعتذار پیش آمده قبول ... بعد ... جاده ...

بندگان درگاه خواقین پناه پادشاهی سلوک نمایید و هر ساله باج و خراج بخزانهٔ عامره
رسانید تحقیق آنست که آنحضرت دست توجه از ولایت متعلقه بهرکوتاه دارد
و ترک محاصرهٔ قندهار نموده زیاده در تضییق حال متوطنان آن دیار نکوشند که اصرار
بدین موجب فساد احوال روزگار خواهد بود اما نواب بابری در جواب رسالهٔ میرزا خان فرمودند
که دولت را عقیدت و اعتقاد شجاع بیگ از قبیل ایمان یأس است و توقع از عنایت ان شاء
الله تعالی بعد از اندک زمانی ما را فتح قندهار میسر گردد و پیام تهنیه باستان سلطان بیکران
ارسال خواهیم کرد و متعلقه ممالک و ولایت بهر که فرمان همایون نفاذ
یابد تسلیم خواهیم نمود و از استماع این جواب [illegible] میرزا خان [illegible] حاصل گردید
اما در آن وقت امری چند روی نمود که چند روزی از آن گفته شود این مقدمه مسکوت گشته

تقریر کلام در محاصره فرمودن عبید خان دار

السلطنه

السلطنه هرات و محفوظ ماندن آن ولایت از نکایت و اذیت وی

چون مدت پنج سال متوطنان و مجاوران دار السلطنه هرات از شمول نصفت و عدالت و
حصول جان و کرامت و تمهید قواعد جانداری و رعیت پروری و اجرای مراسم سلطنت
و رعیت گستری شاهزادهٔ عالیمقدار و خان عدالت شعار در مهد امن و امان و کنف
رفاهیت و سعت زمان بنوا اقبال جمعیت و فراغت گذرانیدند و ارباب بینش
دیگران را بر فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها
در تعجب می انداختند حسب صاحب حبیب الکمال در سنه سبع و عشرین و تسعمائه که
سپهدار نسیم خیر و حشم ریاحین را باحت باتین کشیده و از سنان تیر و پیکان
غنچه و سپر گل و خدنگ نرگس آلات و یراق حرب مهیا کرده سپاه درازنجوم جنود
سبزه و گل را از شکوفه کشته و اطراف ولایت که ریزش برف نقصان حال تقریب بود عبید خان

ده هزار الارض زهستان چون در آیه وقت کی شده

با سی هزار سوار که مدار از جیحون ما وراء النهر و ترکستان بنوعیت تیمور خان و کوچکی
خان که بعد از فوت تیمور محمد سلطان سلطنت سمرقند و ترکستان بدو متعلق بود اجازت
حاصل نموده از جیحون عبور نموده و بعد از عبور در ولایت سرخس سپرده و یک بیگ قاجار
مرعی هرات فرستاد و امیر خان زاده در قلعه سطح گردیدند از استماع این نهضت خاطر
اکابر و جماهیر هرات پریشان گشته متردد خاطر گردیدند چه صورت [illegible] آنکه
متوسط احوال مرتفع گشته با تمام انجامید و عساکر منصور در حیز قوت نیز نرسیده و
ز سپاه و دولت حال خراسان هر یک در مستقر و قلاع خویش اقامت داشته و
اجتماع ایشان حسب الامر بر [illegible] متعذر بود امرای هرات خاطر بر تحصن
قرار داده نواب امیر خان در خدمت شاهزاده و [illegible] ایشان در [illegible] هرات را طلب
داشته بروج و باره بایشان قسمت نمود امیر غیاث الدین [illegible] امیر [illegible] ضبط دروازه
ملک

ملک تا برج [illegible] دروازه عراق را متکفل گردید پیر احمد بیگ و [illegible] بیگ و قاسم
بیگ مهردار که آقایان نواب امیر خان بودند از برج سلطان احمد میرزا تا قلعه اختیار
الدین بضبط و حفظ در آوردند اسحاق بیگ و منصور بیگ که از معتمدان و متوسلان خان
بودند حصار اختیار الدین را احتیاط [illegible] گردیدند [illegible] سلطان ولد امیر خان
بر دروب خویش [illegible] شجاعت بر افراشت [illegible] بیگ برادرزاده نواب خانی همت بر
محافظت دروازه فیروزآباد معروف گردید و امیر خان با جمعی از [illegible] هر روز بر
برج [illegible] که بهر طرف که احتیاج افتد [illegible] سعادت [illegible]
دارد [illegible] هر یک از اعیان [illegible] بمحافظت دروب و بروج اشتغال نموده
تا صبح روز شنبه [illegible] ۱۸ جمادی الآخر سنه مذکوره [illegible] که امیر خان در [illegible]
چند [illegible] بود و محافظت [illegible] اشتغال [illegible] آمده خبر [illegible] وصول

عبید خان شایع گردانید. و از غایت شهامت و تهور با معدودی از متعلقان خود در خارج شهر

بمحلهٔ درب باغ زاغان مقام اختیار فرموده ترصد کارزار بایستاد. در روزی چند عبید

خان با جنود نامعدود از درهٔ دربادران بر خیابان رسیده بطرف ساقلمان نزول

فرمود و لشکریان را به احراق غلات و حبوبات رعایا مأمور ساخته در حومهٔ بلده

اثری نمانده و بواسطهٔ آن فعل شنیع هم سنه اهل محصوره ابواب بیع و شرای حبوبات

مسدود گشته نایرهٔ جوع در بواطن محصوران اشتعال گرفت و دود دل فقرا و مساکین از

فلک اثیر درگذشت. امیر خان درین باب متفکر گردیده بصوابدید امیر محمد بن امیر

یوسف فرمان داد که غازیان عظام و دلیران شیر انتقام از حوالی و جوانب هر چند مقدار

غله که از خارج شهر بیرون آورند متعلق بایشان باشد و دیگری را در آن باب با ایشان

سخن نباشد. بنابرین غازیان و سپاهیان جوانان از شهر بخارج می‌شتافته و بهر نوع

بجوانب

می‌ورزیدند و غله بسهولت بشهر در می‌آوردند و این معنی موجب آن شد که در اسواق

نان در آمد و علیق دواب از جو و کاه بسیار بظهور آمد. خلایق فی الجمله از عسرت

و تنگدستی نجات یافتند. و چون عبید خان چند روز در نواحی سقلمان بود و از

تیغ راه برآمد صباحی که والی ولایت سپهر بار دیگر تیغ گردناک بعزم تسخیر این نیلگون

حصار سوار گردید رایت اقتدار[1] بجنبش ساخت و بطرف شهر توجه نمود و فرمان داد که

جمعی از بهادران مشهور از راه مزار فایض الانوار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد بسمت

باغ زاغان شتابند و گروهی از سر خیابان متوجه شهر گردیده در تهییج غبار کارزار یکجا غایت

اجتهاد بجای آورند. و آن گروه از موجب حکم خان عبید خان متوجه شهر گردیده

وقت آن طایفه که از طرف مزار خواجه ابوالولید نایرهٔ قتال اشتعال داده بودند چون

بحوالی باغ زاغان حرکت نمودند منهی سوگواد شاطر حملهٔ بر جمعی از ایشان شتافته زخم

[1] این لفظ در حاشیه [illegible] نوشته بود

ناوک دلدوز و تفنگ جانسوز جمعی از نیک‌اندیشان برآورده بسیاری عرضهٔ تیغ و تیر گردانیدند

دقیقه‌ای از صف‌بندی دلیرانه بسیاری را بهر داده تا محل خویش واپس رفتند و تا مطلع آفتاب

اهالی اشتغال نمودند غایت جنگ را بظهور رسانیدند و آن طایفه که از راه خانی متوجه

قتال گشته بودند ترتیب [illegible] میرزا سلطان [illegible] و [illegible] جمیع

نهایت صعوبت بوقوع آمده امیر حسن خان [illegible] از [illegible] آن جناب که [illegible]

شجاعت و ظهور [illegible] بود بجمعی از سواران جنگ‌ساز و پیادگان تفنگ‌انداز

در آن روز غایت جلادت و مردانگی بظهور آورده هر جا و هر سو از [illegible] جنگ را رونق

دو بار رسانیده و چون [illegible] از [illegible] صفوف [illegible] لشکریان آن جناب بوده

امیر محمد آغاز اضطراب نموده میرعلی نزد امیر [illegible] فرستاده و استمداد [illegible] نمود

منظور امیر [illegible] امیری [illegible] ارسال [illegible] بلکه بجواب درشت [illegible] از ادب

بیرون شتافت که [illegible]

[illegible] فرستاده و [illegible] سعادت [illegible] و [illegible] که [illegible] در [illegible]

خاطر پر [illegible] استقبال [illegible] در [illegible] این سخن [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] گشته [illegible] که از [illegible] چنین [illegible]

[illegible] این سخن [illegible] جواب [illegible] القصه در آن روز [illegible]

امیر محمد [illegible] دست داده از طرفین جمعی کثیر [illegible]

[illegible] کذا [illegible] در آن روز [illegible]

[illegible] امیر [illegible] مراجعت نموده و [illegible] محافظت [illegible]

[illegible] و همچنین [illegible] از جانب دروازه [illegible] جنگ پیش آورده [illegible]

[illegible] آن روز [illegible] مراجعت نمودند و چون مدت ده روز [illegible]

و تفتیش حال [illegible] بجای آورده [illegible] سپاه [illegible]

گردید که با وجود بودن شاهزاده کامکار و فقدان نصفت شعار و چندین سپاه بی‌پایان جنگ‌پیشه
تسخیر شهر از قوت ممکنه بامکان مسلوب است و چرا که به محاصره بودن تضییع وقت بود در آن
قلعه دیگر منتشر لاجرم خرمن‌های شهر را آتش زده خطه سبزوار را پامال دواب گردانیده
در طرق کوتاه و قذف فی قلوبهم الرعب خوف و هراس بر خویش استیلا یافته
در روز جمعه رجب المرجب سنه مذکوره از ظاهر هرات با جهان جهان حسرت و
تضییع اوقات کوچ کرده در نواحی پل سالار در رباط پریان منزل گرفت و از آن
مقام صباحی که سپاه ظفر ثوابت و سیار نجوم دیده مغرب زیر زمین برسمند تیغ نهاد و
اتفاق غیب لی ماذا کوشش نمایند که هیچ در تیغ از راه دور و دراز بسیار طی جهید
با مع خارج و حفیر نمایند از راه دره شاه زنگ لوای عزیمت برافراشت و کوچ
بر کوچ مطوف وراء آبشار روان گردید محصوران هرات چون از محنت محاصره

فارغ

فارغ گردیدند و باره نجات یافتند زبان به ثنا و ستایش آلهی و شکر سعادت مفتح
الابواب دراز ساختند وثوق تمام به دولت ابدی شاهی صفت از دیاد پذیرفت و ابواب اقبال الحاح
محصوریت باز بازنه اشتغال نمودند و غنچه امرام خواص و عوام از نسایم عنایت
خدایگان دائماً که دم شکفتن گرفت و مزرع مقصود عجزه و مساکین از
زلال فیض واهب انعام سرسبز و شاداب گردید اللهم فیض بیانه و دیگر بار به

اسکنت عشائنا فی خاتمه مشکین عامرده بیان کیفیت شهادت امیر محمد بن امیر یوسف با نواع تحسر و تأسف

امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از سادات صحیح النسب بوده و در خدمت مولانا کمال
الدین مسعود شیروانی و جناب شیخ ابوسعدی مولانا سیف الدین احمد تفتازانی اکثر متداولات را
مطالعه نموده در تحصیل علوم معقول و منقول شرایط اجتهاد بجا آورده به وفور علم و فضیلت

برأس علمای زمان خود بود لاجرم آن سعید ستوده شیم منظور نظر تربیت خاقان مغفور سلطان
حسین میرزا شده در یک صفه از مدرسهٔ که محوطی بر ضریح آن پادشاه مغفور است ثابت
بدان حضرت موفق گشت و مدتی چند سال در آن مدرسهٔ شریفه بلوازم درس و افاده
پرداخته غایت فضل و کمال و فطانتش بر ضمیر انور آن پادشاه عالیگهر ظاهر گردید و چون
پادشاه افاضل نواز بجوار مغفرت ایزدی پیوست بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا
پسران والا گهر بزرگوار در رعایت جانب آن نخبهٔ اخیار کوشیدند و جمیع مطالب و
مقاصدش به انجاح مقرون میداشتند و بدین قیاس محمد خان شیبانی نیز در تربیت آن
حاوی فضایل نفسانی نهایت اهتمام مسلوک میداشت و همواره آن حضرت را معزز و موقر
داشته به اشاعهٔ داد و دهش رجحان میداد و چون آفتاب جلال پادشاه مرضی خصال
از افق بلدهٔ هرات طالع گردید و ساحت امانی و آمال مرتقیان درجات فضل و

کمال

کمال را طراوت بخشید آثار فضایل صوری و معنوی از ناصیهٔ حال آن حاوی فضل و کمال مشاهده
نمود منصب قضای ممالک خراسان از سرحد سمنان تا نهایت طخارستان بآن جناب
مفوض گردانید و زمام قبض و بسط و رتق و فتق امور شرعیه من حیث الاستقلال بقبضهٔ
اقتدار و کف اختیارش باز گذاشت و همچنین آن حاوی فضایل نفسانی در ظل تربیت
و رعایت آن برگزیدهٔ سبحانی از درجهٔ بدرجهٔ تصاعد نموده تا سایر مناصب صدارت
والا مرتبت جمع نموده صاحب طبل و علم و خیل و حشم گردید از این جهت نایرهٔ عصبیت
در کانون درون امیرخان اشتعال یافته از صرصر غیرت و سعایت ارباب حسد فتنه‌ها
حیل بر میشد ساعت بساعت التهاب آن نایره بسمت تزاید میگرفت و نزدیک
نصایح و صلاح و مصلحت الطاف نمی‌پذیرفت تا وقتیکه امیر نجم در ایام محاصرهٔ عبید خان
عزم جزم نمود که چون عبید خان از ظاهر هرات کوچ نماید بپایهٔ سریر معدلت شتافته

نواب نکایت امیرخان مفتوح دارد و شمه از خواب و دولت خراسان بعرض حجاب
بارگاه رساند امیرخان این معنی را فهم نموده اندیشناک گردید و هم در وقت آن حضرت
را بخون محو گردید و قرار داد که بدرگاه خاقان از ظاهر هرات کوچ نماید چراغ
عمر آن سید ستوده شیم را منطفی گردانید در اثنا در حلقت بنای روز میشمرد و چون
مدت سه روز از رفتن معاندان خوش بوز منقضی گردید امیرخان باستصواب درگاه خود
مقرر داشت که چون امیر محمد بدستور معهود بباغ شهر آید وی را گرفته در قلعه اختیار الدین
مسلوب الاختیار سازند و از وادی اتفاقات آنکه در آن شب آن جناب خوابی که
دلالت بر نهادتش میکرد در عالم رؤیا مشاهده نمود و از تعبیر آن اندیشناک گشته
در آمدن قلعه اختیار الدین در رفتن باغ را موقوف داشت اما چون وقت آمدن آنجناب
منقضی گردید و منتظر از آمدن او دور دلگیر حاضر گشت نواب خانی پیر احمد بیگ و

جمعی

جمعی دیگر از خواص خود بوثاق آن زبده آفاق فرستاد تا خدمتش را گرفته در قلعه اختیار
الدین محبوس ساختند و در ساعت و حالت و منال آنحضرت آنچه اسم شیء بر آن اطلاق
رود بجهت سپاهیان غارت یافته صفت هبا منثورا گرفت و حکایت
اذیت آن حالت بعضی از مصاحبان و مصاحبان رسید و از حیاتشان اثر نگذاشتند
و امیر محمد آن روز و آن شب در حصار اختیار الدین محبوس بوده این بیت در سلک نظم
در آورده و نزد امیرخان فرستاد شعر تیغ ظلم بر آهنگی و خواهی دید که عاقبت
چه کند با تو خون ناحق من اما هیچ فایده بر آن مترتب نشد و از غایت قساوت
قلب از خون بیگناه آن سید اندیشه ننمود و صباح روز دیگر امیر جلال الدین عطاء
الله محدث نزد امیرخان رفته التماس تخلص وی نمود و بر آن التماس نیز اثری مترتب نگشت
شعر باد دست نصیحت کمان در گوشم اما بادی که آتشم تیز کند القصه سخن آن

نسبت آل رسول بسمع قبول اصغا ننمود و در چهارشنبه هشتم رجب بهنگام صبح صادق قاسم
مهردار را بقلعه فرستاده تا آن سید فاضل را بدرجه شهادت فائز گردانید و در روز دیگر خواجه
شاه حسین خان بابا و بعضی دیگر از سلطان طریق مسلمانان از امیرخان استجازه حاصل نموده
جسد او را از قلعه بیرون بردند و بعد از غسل و تکفین و صلوات و تلقین در کوه مجاور آن
که بقعه آبای ایشان بود بخاک سپردند و امیرخان بعد ازین واقعه شنیعه بر [illegible] صاحب
دق باری آن خسته مقتول را تیغ داده مدت اعتذار او به لطف و رحمت بر روی
روزگار ایشان نگشود و بعضی از کتب آن جناب را بامیر خورد که از اقربای او داماد
آن حضرت بود باز داد و شاه طهماسب قورچی را بدرگاه عالم پناه فرستاده عرضه داشت که
امیر محمد بن امیر یوسف دختر [illegible] ترتیب حرام ستده [illegible] مرتبه بر طلاق [illegible] نهاده
داعیه داشت که ظهیر الدین ابراهیم پادشاه را بهرات طلب دارد و پیوسته نقش و [illegible] الهی

او را بصفحه خاطر می نگاشت بنا برین انقطاع رشته حیاتش بتیغ سیاست [illegible] آمده
درین جرم مواخذه گردید و بعد از ارسال شاه طهماسب بارادۀ آنکه مردم را مخالفت با میرزا
دعوت امیرخان قبول افتد بعد از قتل امیر محمد آوازه یورش قندهار شایع گردانید
از شهر بیرون رفت و در الکای کوهستان منزل گزید و از آنجا بیرون آمدن نشتافت
و چون روزی چند در آن منزل بسر برده بالنگر نشین رفته مدت یک هفته در آن مقام توقف
نمود و از آنجا بجانب شهر بازگشته در باغ جهان آرا منزل گزید آنچه در باب قتل
محمد بن امیر یوسف درین نسخه مرقوم گردید از نقل صاحب حبیب السیر است و آن جناب
نسبت با میر محمد کمال الدین بوده بنا بر قرابت [illegible] انکه [illegible] گشته والله
سبب قتل آن سید فاضل آنچه استماع افتاده و [illegible] آنست که
ظهیر السلطنه ابراهیم پادشاه [illegible] امیر محمد بن امیر یوسف بنهایت اتحاد و خصوصیت

واقع بوده و دواب بر رواج تربیت در دفتر آن جناب ثبت لکن در آن وقت
که موکب ظهیر السلطنه به سلطنت تسخیر قندهار در آمده بود محاصرهٔ شجاع بیگ ارغون
اشتغال داشت لهذا امرا عظام [illegible] ایشان به قوچ آمده ازان واقعه امیر خان آزرده
خاطر و متنفر گشته بنابر امور مالی و محافظت سرحد به قتل و اعدام خود بر هر تقدیر
در آن اثنا شاه قلی بیگ از درگاه جهان پناه مراجعت نمود و بسمع امیر خان رسانید
که قتل امیر محمد موافق طبع اشرف نیفتاده و مظنونست که از غضب پادشاهی
بلطمه خواهد رسید ازین جهت مجال و [illegible] امیر خان از حکومت خراسان مایوس
گشته آغاز ظلم و تعدی نموده و رعایا بیچاره را از بی‌نهایت و مصادرات مقید و آزرده
گردانیده و در روز جمعه رجب سنه سبع و عشرین و تسعمائه حسین بیگ الکای [illegible]
[illegible] الکای قاینیه و دورمیش خان و شیخ [illegible] از [illegible] خان برادر

السلطنه

السلطنه هرات رسیدند و خبر توجه آن و خان عالیشان رسانیده که مغضوب
و حضرت خراسان بگردیدند ازین جهت اضطراب امیر خان سمت تزاید پذیرفته
نوبتی دیگر یورش قندهار پیش گرفت و از باغ جهان آرا در صحبت شاهزادهٔ
کامیاب بصوب قصبهٔ اسفزار در حرکت آمد و هنوز در حوالی آن دیار بود که
ساحت ولایت خراسان از طلوع [illegible] رایات دورمیش خان [illegible] گرفت
و شب محنت امیر خان بروز عشرت تبدیل یافته غلغلهٔ بهجت و شادمانی
از [illegible] در گذشت نظم مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید که ز انفاس
خوشش بوی کسی می‌آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده‌ام فالی و فریادرسی می‌آید

تزیین مقال در بیان ارتفاع پایهٔ قدر و منزلت شهزادهٔ
کامیاب سام میرزا و تفویض مملکت خراسان بعد از ورود

رایت اقبال آیت انیس الحضرت الخلافه درویش خان بخراسان

دار گیر آوازه پادشاه جهانگیر بعد از اطلاع بر وقایع ملک خراسان دفتر امیر محمد
بن امیر یوسف تیغ سیاست امیرخان بر آن قرار گرفت که شاهزاده عالیشان
طهماسب میرزا را بپایه سریر عرش نظیر طلب نموده رایت معدلت آیت انیس الحضره درو
یش خان را وسیله منصب لله گی در اطراف بعد از آن دیار برافرازند و بدین جمله
فرمان قضا جریان بنفاذ صدور رسید که طغرانویسان درگاه رطب اللسان
لقب درویش خانی شاه منشور فایض النور ایالت ممالک خراسان از سرحد سمنان تا
اقصای طخارستان باسم سامی و لقب شاهزاده زینت تاج دولت ابوالنصر سام میرزا
رقم کردند و نفس نفیسشان وجه اراده خان نفاذ امر و جریان حکم درویش خان در آن
ولایت بتوقیع وقیع انا جعلناکم خلیفة فی الارض زینت نهند و چون مرسوم آن بود

که

که امیرخان سالک طریق عقوق گردیده در شیوه خوانیت عصیان مرکوز گرداند و از
بندگان درگاه خلایق پناه نواب درویش خان که در ممالک خراسان اقامت داشت
رفته بیان نمود که حکم همایون بدین موجب صادر گشته که موکب اعلی خانی نواب
درویش خان به سبیل استعجال بجانب خراسان شتابند و تا زیاده از این اختلال بحوال
خراسانیان راه نیابد طنطنه نصفت و رعیت پروری بمفارق مترقبان آن حدود مبسوط
دارد بنا علیه نواب درویش خان انگشت قبول بر دیده فرمانبری نهاده
رایت توجه به آن صوب مرتفع گردانید و چون مرسوم آن بود که امیرخان از توجه نواب
درویش خان گردن از طوق اطاعت پیچیده سالک سبیل عصیان گردد در اثنای طی
مسافت نواب درویش خان مکاتیب محبت اسالیب به امیرخان در قلم آورده مضمون
آنکه ایالت خراسان به دستور آن جناب متعلق است و به جهت استمداد متوجه این حدود شده

و این مکاتیب را مصحوب حسن بیگ برادر قاسم بیگ مهردار و اسحاق بیگ و شیخ
جنید بیگ به دار السلطنه هرات ارسال داشت و چنان یکی دیگر از اهالی آن
نوشته به سرخان داده اما خاطر در آن نوشتجات اطمینان نپذیرفت و بهانه
نهضت ها در رکاب فلک جناب شاهزاده کامکار بصوب اصفهان رایت
عزیمت برافراشت و در اواخر ماه رجب سنه مذکوره پس از اندک نزول
موکب در [illegible] خان و وزیر خان لطافت ریاض رضوان گرفت روز دیگر
سادات و قضات و اشراف و اعیان دار الملک و موالی کف [illegible] و نیاز بکف
نهاده زبان تهنیت بیان به دعای دوام دولت نواب خانی گشودند و در باطن
اصفهان البلغا [illegible] پرداختند و [illegible] گردید و روز دیگر باغ جهان
آرای از مقر نزول نواب خانی غیرت افزای روضه [illegible] گردید و [illegible]

در [illegible] استقرار [illegible] نوشته بود [illegible]

سرخان [illegible] و خطبه [illegible] نقش مخالفت و طغیان بر لوح ضمیر نگاشته و بنا بر
ملاحظه نواب خانی که مطلع اوراد [illegible] چنان خطور نمود که نقش نقیض [illegible] شاهزاده
شاه [illegible] شرف خدمت شاهزاده کامیاب مشرف گردد و [illegible] کلمات فتنه
[illegible] اوباب اطمینان [illegible] احوال سرخان نگاشته و در روز دیگر جمعی از خواص
[illegible] جانب نهضت فرموده مراسم اتحاد و وداد [illegible] گردیدند و از جانبین
[illegible] که در آن [illegible] قیام نموده مجلس بزم مهیا گردیدند و [illegible]
از [illegible] در کمال دلستانی [illegible] گردید و در آن مجلس [illegible]
چندان سخنان محبت آمیز و کلمات مودت انگیز مسموع سرخان گردید که در [illegible]
گردید که [illegible] خراسان [illegible] و شفقت خواهد بود [illegible] از مقام [illegible]
گذشته عازم هرات گردید و نواب [illegible] خان هم از آن مقام [illegible] بیگ [illegible] را

[illegible] نوشته بود

نزد ظهیر السلطنه به پادشاه ارسال فرموده و بزبان پیغام گذرانید که در بیوته موجب
دوران قضا اقتضا به یار حرکت از دولت قدیم شاهزاده کامیاب طهماسب میرزا اتفاق
امیر الامرا امیرخان و سپاه فراوان متوجه قندهار بودند بنابر محبت و وداد که نسبت
عالیجاه پادشاهی دودمان دولت این دولتخواه ثابت و پایدار است بالتماس تمام
شاهزاده ولیعهد مقام و خان ذو الاقتدار را از این عزیمت منقاعد گردانیدیم و عنان
ارجاع شان بطرف هرات انعطاف دادیم همچنان است که آن پادشاه نیز حقوق
اتحاد و سلوک داشته از ظاهر قندهار بصوب کابل معاودت کرده تا شاهراه یکرنگی
سلوک دو دولتخواهان پادشاه صفوی آسیب مختل گشته حال به که بدرگاه جهان
پناه شتافته و با یکدیگر وفاق و اتفاق بین الجانبین مسدود و نفاق تبدیل یافته
بی تعدد نمی کرد که خلافت را گنجایش دخول باشد و بعد از ارسال ملفوفه یک نوبت
[illegible]

درویش خان باتفاق میرخان در کابل شاهزاده عالمیان روی اقبال به ایالت السلطنه
هرات آوردند و در ساعتی مختار که مقرون کسب سعادت ارزان وقت بود داخل
شد از تو رحیم بورشید لطیف شاهزاده سعادت قرین رنگ و اتباع علیین گردیده
نواب درویش خان در منزل پیغمبر برو ولی بیگ نزد والا جاه فرموده زینرخان
را در یکی از باغات زده رخصت اقامت گشاد و بعد از انقضای چند روز حضرت بیگ
همه ساله درویش خان که بموجب فرموده نواب خاقانی از دار المؤمنین قم بدربار
همایون رفته بود از نزد جناب آصفی حبیب اللهی آمده نواد حکم همایون که در
باب ایالت ممالک خراسان باسم نامی سامی و تفویض اختیار ملک و مال آن دیار بدان
درویش خانی نفاذ از قرآن یافته بود رسانید شعر دوش از جانب آصف پیک بشارت
آمد که حضرت سلیمان دولت و بشارت آمد بعد از نشاط و حلول بود در

همایون و انطباع رشتهٔ دهر امیرخان صباح پنجشنبه دوم صفر سنه [illegible] دختری نجابه
که شوار نو انبت دستیار ازین طارم بیدار بعزم سوی سوب [illegible] رو بنجور
بین لبت شاهزادهٔ کامکار بعزم عودت دارالسرور کوار از برج شرف که مطلع
آن آفتاب سپهر خلافت بود بجانب سوب که مشرق دارالسلطنه هرات بود در نهضت
آمد و امیرخان نیز باقبال در رکاب همایونش روان گردید نواحی سقلمان از
ارتفاع خیام شاهزادهٔ کامکار گردون علم و سپهر حشم دار ثمر جهان نمود
و آخر روز کشنبه خبر رسیدن آصف سلطان جاه خواجه حبیب الله با جمع اهالی هرات
رسید سادات و قضات و اکابر و اشراف بلوازم استقبال اقدام نموده و در نواحی
رباط پریان بشرف ملاقات وزارت پناهی فایز گردیدند و در همین روز امیر
خان از صحرای سقلمان کوچ کرده روی توجه بایلیان نهاد و حضرت مملکت مداری

در

در سر خیابان بشرف ملاقات آن حضرت الهیه مستفیض گردید و خلعت فاخرهٔ پادشاهی
که همراه داشت در قامت قابلیت آن جناب پوشید و پروانچه‌ای که بعز اهتمام آن
آصف عالیمقام از دیوان قضا نشان پادشاه سپهر عظمت مرقوم قلم عاطفت رقم گردیده بود
ظاهر ساخت مضمون آنکه [illegible] خراسان [illegible] که در وقت [illegible] فلان را نسبت
بدولت بر حال ما رتبهٔ فرزندی حاصل است و بنابر عاطفت پادشاهی نسبت بمردم آن
زمام اختیار آن ممالک و عزل و نصب حکام در قبضهٔ اقتدار او وانهاده اختیارش بنهادیم و اورا
رخصت دادیم که هرکس گردن از ربقهٔ اطاعتش در نیاورد تیغ تیز بر سرش بنیدازد بعد از
پوشیدن خلعت پادشاهی خان عالیشان آصف صفت ملک [illegible] باصناف الطاف اختصاص
داده سوز معهود [illegible] خود را بدان حضرت سپرد و سرپنجهٔ اقتدارش را در حل و ربط و جزو
عقد و داد و ستد و تمشیت امور ملک و مال تمام و بدایت خراسان قوی و مطلق گردانید دران

خواجه لطف شاه بن حبیب الله مستقلاً بر مسند حکومت و فرمانروائی متمکن گردیده و همگی

همت والا نهمت بتمهید بساط نصفت و رعیت پروری مصروف داشت و بقلم عالی آداب

و سلطان مراسم حقوق نفوس رفاهیت و فرخنده فال بر صحائف ضمایر خرق برایا که ودایع

حضرت آفریدگار ند صفحه جمیله نگاشت و تفتیش احوال طوایف انام از مظلومان شکسته

بال و مهموم بی سامان پریشان احوال از سپاهی و رعایا و ارباب حضر و حرفه و مزارع نموده

امکان سعی در اهتمام بجای آورده و دست تغلب متغلبه از دامان عرض ضعفا و عجزه

کوتاه کرده‌اند. نکهت بشارت نواب خاقانی بر احکام مطاع اجرا و سپاه هیاان پرداخته

ایالت مملکت استرآباد را با توابع و مضافات بزینل خان شاملو گذاشته و زین الدین

سلطان را بحکومت ولایت اسفراین تعیین فرمود و احمد سلطان افشار را در ولایت

فراه و اسفزار حاکم کرده‌اند. بدر سلطان تکلو را در ولایت مشهد مقدسه رضیه رضویه

[illegible]

علی راهی الف التقدم و التحیة مطلق العنان گردانید و همچنین بسایر ولایات و بلاد

و قصبات خراسان نیز امرا و سرداران سپاه حشمت نموده مهام ملکی در ضبط و ربط معمور

و آبادانی بلاد و عباد سعی موفور بظهور رسانید و مردم ملک نظر با نقضا خراسان در جهات

ملکی و مالی دخل داده آثار مردم آزار را بر خاک مذلت و خواری نشانید آنگاه روی

توجه بجانب رعایا و عجزه طبقه و دهقانات هرات آورده جمع جمیع فرد و عوض

که در ایام حکومت امیرخان زیاده بر مقدور رعایا واقع بود تخفیف داده مخاطر

ایشان قرار داده و مواضع و نواحی که از مزروع بعد آبادان مزروع ساخته

رعایای محتاج را بمداد تخم و خراج در رفع رحمت ارباب سعی معیشت برروی کار

برگشاد و همچنین از مستوفی صنایع و محترفه مبلغ کلی تخفیف داده محتاجان بازرا

با عیال و اولاد خوشحال و مشغول کردند. و بعد از فراغ از مهمات سپاهی و رعیت

طور تربیت و انواع بر و احوال نعمت تمام سادات و علما و فضلا و شعرا و سایر
ارباب علوم و استعداد گشته هر یک را فراخور استعداد به سیورغال و وظایف و انعام
دلداری و خوشحال و مسرور ساخته تمام اعیان و اکابر در ظاهر طوایف امم منتشر کرده
که جمع صنایع نفیس و مکارم اخلاق و محاسن آداب و فضایل و حیثیاتش در اطراف
عالم و اکناف ممالک منتشر گردیده نظم و نثر که شعرای آن عصر و فضلای عصرش
آذین در دارالسلطنهٔ هرات که منشأ مستعدان آن عصر است به نام نامی وی در صحایف
روزگار و جراید لیل و نهار نگاشته سوده است و مؤلفات آن خطه آفاق و اطراف
اقطار و بلاد در رسیده تا انقراض دوران ثبت خواهد ماند از هر چه بگذری جهان خرم
خوش است مشعر عاشق گذری که بر مکتب تا چو خود زمین خاک خورد نام عاشق
همچنان بر هر در و دیوار است از جمله مصنفاتی که به نام نامی وی در عصر او در کار
تحریر

ثبت است تاریخ حبیب السیر که از فصیح المتأخرین و معتمد المورخین خواندمیر که از نوادهٔ جدّه
دختر المتقدمین و المتأخرین و قدوة المورخین امیرخواند صاحب روضة الصفا
به اسم نیشابوری تألیف نموده نسبت داده و دارالدوله است نکته محفوظ و بهره‌ور
گردیده ازو به حضیر مراحم خویش به مدارج علیه و مراتب سنیه صعود نمود در آن
مجموعهٔ مفیده مشتهر است به مجالس از آن اوان خلق عالم تا اوطان پادشاه صفوی غایب
که در آن زمان تمام سلاطین و ولات بهر در ایران و از جملهٔ مرغوب و خیرات اوست که
در ماه رمضان المبارک در مدارس و خوانق و سایر ابواب البر تحقیق نمودی از
طلبه و ساکنین آن که استعداد طبع و خوردن لحوم و دسوم منسوبه زیاده بر آنچه
در آن ماه کفایت بودی بود دادندی و بعد قیاس در داوی زمستان رخت حیوان و
معلمان خورد جامه‌های پنبه‌دار و پوستینهای حرارت شعار و از دادی و سفوره بود که مر نقصان

محتاج اسباب علاج و مایحتاج اشربه و اغذیه ممنوع از شربتخانه و حوائج خانه ها برده

متکفلان آن مهم سرانجام میداده‌اند و لطیفه شهر در هر سه چهار روز در اطراف و

جوانب بلده و بلوکات هرات تفحص غربا و مساکین متوطنین بلده فوت شده

دارند و متروکات در آن مقدار نداشته که تجهیز و تکفین او توان کرد ادرار اعانت داده و کفن

کرده بروی دفن کرده‌اند و بطریق شریعت غرا دفن نموده آنچه در وقت گفته بود حتی

نقد و قماش بالجمله در ایام حکومت دورمیش خان و وزارت آن آصف سلیمان

نشان در دارالسلطنه هرات و بلوکات معموری و امنیت بمرتبه رسید که زمان خاقان مغفور

سلطان حسین میرزا که مدتی ایام روزگار بوده بدان مرتبه در عافیت و فراغت

نرسیده بود رعایا و مزارعان و اشراف و اعیان در کنف امن و امان بآبادی دهکده‌ها اشتغال

نموده قوی و ضعیف ساعی بودند و دعای دولت روزافزون پادشاه زمان مشغول

بیت

بیت [illegible] چو خواهی پریشان کنی ملک ... پیش از غلامی

گفتار در توجه امیر احمد بیگ بکمال عقل و اقبال الله و آمدن شاهزاده

همایون فال سام میرزا و مراجعت نمودن بموافقت سام و مدعا

بعد از انقضای مدت معین از ورود خواجه حبیب الله بدارالسلطنه هرات بموجب اشاره علیه

نواب آصف احمد بیگ نور کمال که در سلک امرای دورمیش خان منتظم میبود جهت

ضبط ممالک خراسان و اتالیقی نواب شاهزاده عالمیان ابوالنصر سام میرزا متوجه پایه سریر خلافت

گردید و جناب سیف الدین خواجه مظفر بتکچی که حسب الحکم قضا نفاذ از مازندران متوجه

خراسان بود در آن اثنا بدارالسلطنه هرات نزول نمود و در حین انحضرت الهیه تعلق امرا

و ارکان دولت بر اصحاب ملک و ملت باستقلال در مباشرت نموده در جناب این مهمات

جناب سیف الدین خواجه مظفر فایز گردید و همچنین در آن ایام خجسته آغاز در احکام دولت و ولایت

خراسان و اعیان و معتبران از هر جانب بدان آستان غور و غرجستان و سیستان بتحف

لایقه و هدایای رائقه بملازمت خان عالیشان رسیده در هرات جمعیتی به اندازه دست

داد و در تضاعیف این احوال مظفر بیگ از سوی قندهار مراجعت نموده بوضوح پیوست

که ظهیر السلطنه ابو المیرزا و رجب الناس خان مظفر لوا از ظاهر قندهار کوچ کرده بصوب

کابل توجه فرموده اند و مقرر شد که حسن علی صدر دیوان خان خبرت آگهی قواعد محبت

و اتحاد و تشیید مبانی مودت و اعتقاد بکابل رفته بعذر خواهی نواب ظهیر السلطنه پردازد

و آنجناب بتهیه اسباب سفر پرداخته اما قبل از مراجعت ایلچی ظهیر السلطنه

ابوالمیرزا به درگاه عالم پناه رسیده خبر استعدای آن حضرت بولایت قندهار

رسانیده و پیشکش و هدایایی که همراه آورده بود گذرانیده کیفیت فتح قندهار چنان

تقریر نمود که چون نواب ابو رجب الناس خان از ظاهر قلعه قندهار بجانب کابل توجه

نمود

نمود شاه بیگ که از جهت تضییق محاصره و تفتیش غله تنگ آمده بود یا از حمدان

خود را موهوم بلد ساخته در قلعه قندهار رخصت بایت داده و رایت توجه بصوب سند برافراخت

و قلعه قندهار مسخر ملازمان برحق تربیت ولی نعمت گشته قاصد ملازم ظهیر السلطنه

فرستاده و آن حضرت بعد از رسیدن حسن علی بدو روز از کابل بقندهار توجه فرموده آن

خطه را بحیز تصرف در آورده و زمام ایالت قندهار را بقبضه اختیار ولد ارشد خود کامران

میرزا گذاشته بکابل بازگشت و حسن علی که از معتبران خاصه ابو المیرزا تا نمی بود

السلطنه به هرات مراجعت نموده کیفیت ملاقات آن حضرت را معروض نواب خانی

نمود و از جهت نیک نامی کامل بپایه سریر سلطنت مصیر استعداد یافته کیفیت انتظام مهام

دار السلطنه هرات و ولایت خراسان بر نهج وقوع معروض داشت و از قبل نواب خانی

الناس توجه قدوم میمنت لزوم شاهزاده والاگهر سام میرزا نموده مرخص فرمان باستاد جه

مفارقت سامی بر خاطر خطیر همایون صعب می‌نمود اما بنا بر مصلحت ملک و رفاهیت خلق

عباد فرمان مطاع نفاذ پیوست که آن دری درج سلطنت متوجه برج عزت و شرف

و شرف خویش گردد و امرای عظام محمد خلیفه و محمد سلطان و سراج الدین بیگ و میر حیدر

با گروهی از امرای جلادت دستور در خدمت سامی آن حضرت کمر خدمت بر میان

جان بستند آنگاه شاهزاده کامکار در ساعتی مختار برابرش صبا رفتار نشسته روی

توجه بصوب خراسان نهاد بیت روان گشت شهزاده ماه چهر چو خورشید بر اوج چارم

سپهر ملک گفت در موکبش ور رهش ز گرد سپه هش فلک عطر پاش بهر جا چو

باد بهاری گذشت [illegible] فلک بزرگشت بهر سرزمین که بنهاد گام شد از

مقدمش رشک دار السلام در او خرشان ساختان و شریف و تسوید موکب عالی

شاهزاده کامکار بحدود خراسان رسیده در هنگام خواجه حبیب الله الکار و اشراف

هرات را بنور تعلق ساخته باستقبال موکب ظفر مآل شتافت و در حدود زاوه و تربت شرف

پایبوس مشرف گردیدند و چون خبر قرب وصول شاهزاده عالمیان شیوع تمام یافت

و اهالی و موالی هرات قاطبة از روی نشاط تمام و انبساط لاکلام در باب تزیین

و آذین شهر اهتمام نموده دکاکین و جدار محلات و گذرها را از اطلس و پرنیان و اجناس گرانمایه

الوان آراسته ابواب بهجت و انبساط بر روی روزگار مفتوح گردانیدند بیت گرد راه

عبیر آلود کردند کلوخ ایشان و شک اندود کردند صباح روز پنجشنبه هفدهم رمضان

المبارک موکب عالی سامی از راه کوچه خیابان متوجه باغ شهر گردید و اهالی ایشان

[illegible] جوانان شاه و پاداز پرداخته از دروازه ملک تا در باغ شهر از کثرت انسان

اجناس گرانمایه بر رسم پا انداز رشک نگار خانه چین گردانیدند نواب شاهزاده

کامران چون مهر سپهر بر آن اجناس گرانمایه اسب رانده بصوب باغ شهر از این جلوس حور روضه

رضوان خرم گردید و صیت معدلتش در اطراف ممالک منتشر گردید از وفور معدلتش
قطعه آفاق معمور گشت بیت ته [illegible] که از کرمش شهر هرات گشت چون روضه خلد رشک از آفاق

گفتار در کیفیت وصول موکب عالی شاهزاده کامیاب ابوالفتح طهماسب میرزا و نواب امیرخان بپایه سریر خلافت و بظهور آمدن عدل پادشاه نوشیروان خصلت

چنانچه سابقاً رقم قلم وقایع رقم گردیده بود که امیرخان در رکاب شاهزاده عالمیان
ابوالفتح طهماسب میرزا بتاریخ سه شنبه دوم شهر صفر سنه ثمان و عشرین و تسعمائه از نواحی
سمنان روی توجه بموکب سپهر توان پادشاه سلیمان مکان آورده و در اثنای
راه عارضه وجع مفاصل عارض جوارح و اعضای نواب شاهزاده گشته بنوعی قوت
قیام و قعود ازو مفقود گردید که جرم از اسب پیاده شده در محفه طی مسافت مینمود
سعی

ساعت باعث صعوبت آن مرض متزاید بوده چنانچه روز بروز زیاده از وضع معلومی
میگردید و چون ذنب موکب همایون بحدود قم رسید رحل اقامت انداخت اعاظم امرا و ارکان
دولت شاهزاده کامکار را استقبال نموده بلوازم کورنش و آیین پیشکش و نثار اقدام نمودند
و بعد از ییلاقات نواحی تبریز نواب شاهزاده کامیاب بتقبیل انامل فایض
همایون مشرف گشت پادشاه ربع مسکون بمشاهده فرخ آثار قرة العین خلافت
مبتهج و مسرور گردید چند روز ببسط بساط نشاط پرداخت و در تضاعیف این احوال
امیرخان و امیر یوسف و امیر زین الدین علی که بعلت مصاحبت امیر
محمد او بپایه سلطنت راه برده بودند بدرگاه خلافت پناه آمده از امیرخان
تظلم نمودند و بر قتل امیر محمد سلطان موثر مشورت داشتند پادشاه عدالت انتما بر سریر
نصفت متمکن گشته بر قواعد شرع بتفحص آن قضیه انداخت و چون امیرخان بواسطه ایجاب

الم مفاصل مبتلا شده بود و مجال حرکت از وی مسلوب. برادر میرزا بیگ خواجه علیجان
و قاسم مهردار که نیابت امیرخان در قطع و فصل مهمات خراسان به ایشان متعلق
بود به دیوان عدل حاضر گردانیده در مقام عتاب و خطاب با ایشان در آمده و بعد از تحقیق
یقین پیوست که آن جماعت بنا بر اغراض فاسده خود امیرخان را بر قطع حیات
آن سید ناصر اغوا نموده بودند لاجرم از مصدر عدل حاضر حکم به مواخذه و
استرداد اموال که از هر کس گرفته بودند صدور یافت و تحصیل اموال نموده وجوه متظلم
بلاد خراسان را به امیر سلطان مرجوع گردانید و آن جناب مبلغ کلی از ابتدای محصول
موصول داشته لیکن کل اموال ایشان به تعدی گرفته بودند استرداد نمود و هم در آن ایام
مرض امیرخان اشتداد یافته کار از معالجه و ترتیب ادویه در گذشت و در ماه شعبان المعظم آن سال
نقد جان تسلیم قابض ارواح نموده پادشاه صاحبقران بقیه ایام تابستان در تبریز و

آذربایجان

آذربایجان بعیش و کامرانی گذرانیده چون دستبرد صولت برد حرارت هوا برگ و
هوای خریف از مقام اعتدال به انحراف گراییده متوطنان باغ و بوستان
از لباس خضرت عاری گشتند و دار السلطنه تبریز از فر نزول پادشاه
جمجاه عبیربیز گردید و بعد از تمکین بهجت و ابتهاج ملتمسات خلق برای برگشت
وزیدن صرصر خزان در بوستان حیات میرزا شاه حسین اصفهانی
از مهب غضب مهتر شاه قلی رکابدار خاصه شریفه و بیان سبب آن
چون خورشید جاه و استقلال وکیل السلطنه میرزا شاه حسین اصفهانی به سپهر کامرانی باوج
کمال صعود نمود و ولایت جاه و مهام سرکار دیوان اعلی را به نهجی با نظام مقرون ساخت
که مزیدی بر آن متصور نبود در آن اوان خاطر بر فراغ محاسبه بیوتات دیوان اعلی
گماشته کیفیت محاسبه مهتر شاه قلی را که بعد از سرداری رکابخانه بامین بیوتات

وزارت ترقی نموده بود پیش گرفت چه سعی خطیر جهت اخراجات رکاب نادره اعلی توجیه

در منظور داشته بودند جمع نموده محاسبه‌اش بآن در الکه خرج میزان اعتبار

صحیفه هفت هزار تومان در تحت حرف باقی و کلام ثبت کرده و مقرر زمان

میرزا شاه حسین بعد از ثابت مبلغ مذکور طالب آن وجه و حیله الحقه در حصول

آن مبالغه میرفت مهترشاه قلی بنا بر توقف پادشاهی چندان التفاتی بدان

طلب نمیکرد و در سر انجام آن مهام بادشاه پرغفلت هم آغوش بود و به دستور

شرایط خدمات بجای می آورد بدفعه میرزا شاه حسین شمه از آن قضیه بعرض

نواب شاهی رسانیده فرمان جهان مطاع بتقصیر آن وجه صادر گردانید و مهمات

مهترشاه قلی بدفعه برای وردیت مقرر زمان میرزا تعلق گرفت و آن جناب

در سمت بتقصیر آن وجه گماشته اما طریق مدارا و مدارا سلوک میداشت و آنچه از

لوازم

لوازم سلوک نفس بموجبی بجا آورد و مهترشاه قلی از شرارت نفس قطع نهال بر

آن وزیر صایب تدبیر را در خاطر شرارت ماثر مصمم گردانید انتهاز فرصت مینمود در

آن وقت که خدیو عرصه سپهر دولت بیع را از فتور دل چون ساحت جلد بین سبز

گردانید ولاله احمر از نسیم و بهاری شاخ ارغوان با مژگان خونریز شقیقکان

شکوفت چون عشق در جان ظاهر ساخت و ابر نیسان چون عاشقان باران گریه

بر چمن روزگار متقاطر گردانید در این بهره وقت میرزا شاه حسین پیوسته از فروغ باده

ارغوانی زنگ کدورت از لوح ضمیر می زدود و همواره از لقای جوانان گلعذار و

استماع نغمات اوتار و ادوات ابتهاج بهره وری روزگار خویش میکشود تا آنکه در جمادی

الاول سال مذکور پادشاه ایران در بهشت سبز بزمی در غایت زیب و زینت

چنانچه از خسروان ذیشوکت سزد ترتیب داده ساقیان لاله عذار و مغنیان چون هزار

دمی از پیمودن جام عقار دمی از نوا کشیدن بوده و مزه ادمی آلوده میرزا شاه حسین در آن
بزم خسروانه تا دقیقه‌ای که ساغر زرین مهر در بزم سپهر دایر بود از دست ساقیان چهره آفتاب
باده چون لعل مذاب تجرع نمودی و چون بزم نشین انجمن سپهر بنوشانه مغرب
و ساده بستر هبوط گردید و از سرخی شفق دامن چرخ مطبق خونین گردید پادشاه
جمجاه از مجلس نشاط منبسط خاطر خواسته و هر یک از اصحاب آن انجمن بستر استراحت سپردند
میرزا شاه حسین نیز متوجه منزل خویش گردید و در آن حال حضرت شاه جمجاه از عقب آن شاه
سکندر جاه باز گشته آن جناب را تنها ملاقات نمود به دست تیز شمشیر خونریز از میان
کشیده ضربتی بر کتفش فرود آورد و به نوعی چنانکه در عقبه علیه بجراحت و کشتن رفاقت
داشته ندا درداد که فرمان قضا جریان بقتل این شخص از مصدر غضب شهریار شاهی صادر
گشته هجوم آن جماعت آن فرزند جهر بصدق نموده تیغ کشیده در یک نفس

نقش

نقش وجود آن منبع جود را از صفحه روزگار محو گردانیدند و بعد از آنکه آن خبر شوم به حضرت
شاه جمجاه رسید بسرعت تمام سوار گشته عنان ... از ... و ... انعطاف داد
روز دیگر که سپهر بوقلمون کسوت ماتم دکان پوشید و شعله آتش غضب پادشاه
هفت کشور بر فلک اخضر کشید خسرو ... انتقام گردون ... بر سریر عدالت متمکن گردیده
نیران غضب اثر لهب مشتعل گردید و ... فرمان بقتل مومی‌الیه ... که به آتش
انداز حضرت شاه جمجاه ... سمت نفاذ یافت و در ... آن گروه ... بچنین نو
دیگر از آن گروه ... بجز استمال سینه خویش را ... گردیده ... سینه و جمعی از بزرگان
میرزای مقتول مخاطب حضرت شاه جمجاه ... گردیده در سرحد ... اشتعال عارضه
نموده و ... دکان ... به تجهیز و تکفین آن ... اشتغال نموده و
حسب الامر اشرف نعش ... بدار السلطنه ... داشته از ... تفاوت آنکه ...

واقعهٔ میرزا شاه حسین به چهار روز قاضی نورالدین عبدالله خان ساوجی در عالم رؤیا
مشاهده نمود که میرزا شاه حسین بر آسمان عروج نموده ناگاه بزمین افتاد و از
وقوع این صورت قاضی متحیر گشته در آن اثنا هاتفی آواز داد که اوقات حیات
میرزا شاه حسین مطابق [illegible] و تمام [illegible] تاریخ وفاتش گردید آنگاه جناب
قاضی از خواب بحالت تیقظ آمده در غایت تعجب لفظ میرزا شاه حسین اصفهانی را
حساب نموده چون اعداد این حروف موافق دید با آنچه در خواب استماع نموده حیرت
بر حیرتش افزود و بعد از نشست صدارت پادشاهی امیر جلال الدین محمد صدر شاه فتح کیفیت
این واقعه را در خلوت بیان فرموده احتیاط را از تقریر متکفل شد که ناگاه این حادثه
بوقوع انجامید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بیت روزگار این
عالم سپنج آمد که خوب داشت و بد و نیک در گذر دیدیم [illegible]
بکلی

بجامهٔ خورشید نگاشته سخن خوش آب بر دیدیم که این به دولت ده روزه گشته مشکلم
مباش غره که از تو بزرگتر دیدیم چون استادگان پایهٔ سریر خلافت از ارسال نعش مخوف
معفوت اردوی جناب میرزای فراغت یافتند مصلحت آنکه که هیچیک از رفقای آن
معارج رتبه را استعداد و قابلیت آن نیابی ناظم مناظم ملک و دولت تواند بود قرعهٔ مشورت
بر صفایح خاطر حکم کشیدند و چون تشریف آن منصب برقامت قابلیت خواجه جلال
الدین تبریزی موفق دیدند پادشاه [illegible] خواجه [illegible] را بتفویض منصب جلیل
القدر وزارت سرافراز ساختند بجهت [illegible] پایهٔ رفعتش از فرقد و فرقدین گذرانید
و به انتظام مهام فاخره آن رتبه وزیرانه قابلیت و فرق افتخارش آراسته مسند استقلالش
قرین اوج سریر گردید و خواجه جلال الدین مهر که ظاهر حالش به حلیهٔ ذات و کاردانی
و [illegible] کیاست و فضایل نفسانی مزین و محلی بود به سلک میرزا شاه حسین [illegible]
[illegible] بود و [illegible] این جهت سلطنت طلب بسیار داشت [illegible]

رای صواب و فکر صحیح بنظام مهام خلق انام پرداخته در تشیید مبانی دولت و اعلام
امور سلطنت غایت جد و جهد مبذول میداشت اما تا آن حال چون شاه حقیقت بر آن
مطلع گردید که بعضی از ارکان حضرت و بعضی ارباب از زبان و دیار دیگر گریخته چون
استماع نمود که جوانان دارای گیتی آرای قریب هزار سوار در جهت حبوس در غایت
با جمعیت و مشغول دارند و خصوصا در اینک آورده نهایت شاد و خود خواهند بود
در آن دیار جمال راحت حال دیده از غایت رعب و هراس طریق صواب روی
مشتبه یافته و سراسیمه بر جناح استعجال متوجه بندر شاه گشتند و بعد از وصول بندر
شیراز بشاه. از خدمت آن آستان التماس نمود که او را در ظل مرحمت خود پناه دهد
و ته صدری بدرگاه کعبه اشتباه ارسال داشته استدعای شاه و خطاب وی نمود شهنشاه در
جواب مطلب مرحبا بر دلشان تقریر نمود که در نگاه بیمار و جمعیت قرار آن اعلم
[illegible]

که در کنف استشفاع آن قدوه گردید و گناه تو از آن اقوی که از انتقام آن توان گذشت
اما آنچه بحال تو مناسب بنماید آنست که تو از دربار پادشاه جماعت فرستاده معروض داریم
که اگر چه گناه جسیم و کار عظیم از این بی‌عاقبت سرزده اما از روی شرارت شراب
و غلبه جنون بوده است لیکن از آن باب عفو و صفح التماس عفو نمائیم شاید سحاب رحمت
پادشاهی آتش غضب بی‌سبب را اطفا داده بمقتضای کلام معجز نظام والکاظمین
الغیظ والعافین عن الناس عمل نموده از سر جریمهٔ عظیم تو بگذرد
و بار دیگر بلحاظ نظر اعتبار نگرد و بر طبق این اراده حضرت شاه حقیقت را مصحوب یا
از معتمدان شاه عالم پناه بدرگاه خورشید اشتباه فرستاده شفاعت گناه معروض
داشت پادشاه معدلت قرین بر زبان الهام بیان گذرانید که سیاست بهمت و عفو
سر از زدن باز داشتن شیوه اولوالالباب نبود از این میان امیر بیرون داشتن

از طور پادشاهان معدلت آیین نه پس بمقتضای عدالت و موافقت سنت شریعت
آن بدعاقبت را بعد از آن میرزا شاه حسین سپردند تا بمضمون لصدق مشحون
و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب عمل نموده نقش وجود آن مردود
از صفحه زندگانی بستردند شعر شمعان آنکس که بکشتن او فتاد سید جز شمع آخر باد
نعیب کشیدن غراب آمال محمد امیر بدویه انتقال یافته فریده و نقال از این جهان پر ملال
بی‌دریغ که بایست بدرود کرد گذار در باغ گل شکفته نبود بهار هرچه که بر دو برگشته طوطی وار
از باد فنا پژمرده آخر کار مثل دولت جهانبانی میرزا شاه حسین که بود از آنچه در کار
ثبت کرده اند ازان که برش باشد که کل نفس ذائقة الموت مزه چاشنی
نوش تا نسازد و بعد از آن کمی بر وفات مرحوم بهادری که در چمن وجود نهال کامرانی
نضارت و خرمی دهد ازان جمله اش بود که خوب صبر از اوراق هستی باد فنا حسرت
شد تاریخ سنه ...

که کوکبه دوستی که زمانه گذران ارباب دولت را که از فیض عام افضالشان گلزار
مزرع جهانیان در نضارت است در موقف اقتدار برقرار نگهدارد و خود یوکا علام
بیدار آناء اللیل و اطراف النهار ثم ناآرامی در حضار ضمیر رفقا این
مارح مقبول برگشته میکردند بیت یارب چراغ اساس بقا استوار نیست دلگش
زمانه همیشه قرار نیست که چون همیشه جنگ و جفا ساز میکند با هیچ همنفس نفیر
سازگار نیست تقریر این مقال مخبر است از انتقال پادشاه خردمند نوعیکه
چون خاطر خطیر بالدین امیر ارباب خالقان قیمت سعادت دولت ذوعت
حاصل بود و دل از هیچ امر اندیشه که باعث تفرقه خاطر والدین باشد هیچگاه وجود
نداشت از کنار آب جیحون تا ساحل دجله و فرات منقاد گردان دلدل شعار
پادشاه کامکار گردیده و تا مدت دو هزار محروسه مملکت بمیامن عدالت پادشاه

ضعف شد و رنگ خود بریده دماغ دل اعلی علیل گردید ازین جهت پیشه

هم و حوب لباط عیش و طرب مطوی داشته بوی کامرانی و نشاط بمدی دیگر [illegible] جهت

و همواره بتجرع باده ناب دم انست لاله رخان خریت آفتاب صبوح

بغبوق و غبوق بصبوح متصل داشته از جهالت سقایان و [illegible]

ندیمان [illegible] آئین مساعدت مینمود و کیفیت حال برین منوال بود تا

بود تا استمرار و رسوخ یافته دوره تضاعف و تزاید می بود تا بر در مزاج ابتهاج

از منهج اعتدال انحراف ورزیده طبع سلیم از طریق صحت عدول نموده راه

بر خط اعتدال نزاهت برد بکلی از شرب مدام و قلت ورود طعام نقص

تام باعضا و ضعف [illegible] کلام بجائی [illegible] رسیده اسهال کبدی عارض ذات خجسته

صفات گردید و چند انکه حکمای مسیحادم و اطبای جالینوس شیم در معالجه و مداوا

سعی

سعی و اجتهاد موفور بظهور رسانیدند فایده بر آن مترتب نگردید چنانچه [illegible] دلکان

مخصوص در وقت احتیاج بغذا از [illegible] پوشیده و پنهان برده رفته

چشمه نفس را بمواد [illegible] داشته و بعد از مراجعت در خفای عشا خروج

کوشیده تمام طعام [illegible] و چنان مینمودند که [illegible] طعام تمام آن

در سپهر احتشام نیز رسیده در ایام این عارضه در تضاعف بوده کار از استعمال

ادویه و غذا [illegible] لطیفه گذشته ساعت بساعت کار کنان قوی از عمل عاجز

گردیدند و طبیعت از معارضه این عارضه در عقبه عجز و اضطرار مستاصل گشت

بیت درین دقیقه [illegible] حکما که آدمی چو کند [illegible] خلوتی [illegible]

[illegible] جوشیده [illegible] عجز [illegible] صلاح

طبع [illegible] بود [illegible] و چون [illegible]

و تیره اوقات خجسته ساعات مصروف گشت در شب دوشنبه یازدهم رجب سنه
ثلاثین و تسعمائه در وقتی که موکب جاه و جلال از دار الملک دار دنیا بعزم
ییلاق او جان بخروج مبادرت فرمود مرض تضاعف پذیرفته بدرجهٔ اشتداد
رسید بالاخره در عقبهٔ حاجی پادشاه گردون احتشام بجانب یا ایتها
النفس المطمئنة بعیم روح در میان رسید بطاعت ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة در زمرهٔ ارباب فتوح و مغفرت داخل گردید
فزع اکبر و غلغلهٔ آشوب محشر از وقوع این واقعهٔ هایله مسموع ساکنان عالم
بالا گردید شور و مجروحی و شر چون سحاب متقاطر قطرات عبرات از
دیدگان خونریز بر سطح غبرا متواتر گردانیدند پرده نشینان حرم جلال و سوابقان
عتبهٔ عزت و اقبال و ایستادگان درگاه فلک اشتباه و منتسبان دودمان

آن سلط

آن سلطان سپهر بارگاه قاطبهٔ حیرت زده چون مردمان دیده و اختران برگشته در
سیاهی و کبودی جای گرفتند امرای نامدار و جمهور عساکر فلک اقتدار تاج و باج
از دستارهای دیباج سر را وسعت گردانیدند غلغلهٔ فغان واویلا و امصیبتا بفلک
کیوان رسانیدند کوس شاهی دو لوله نوبت ظلم اقلیمی که بر شام و سحر صیت
شوکت و آوازهٔ جهانبانی عقبهٔ عزت در فضای کون و مکان منتشر می ساخت
پوست بر تن شکافته از حیرت راحم گردید ورایت نصرت آیت که در چمن
اقبال سرو مثال سرافرازی میشد از صرصر خزان این واقعه چون سنبل بی بهره
عزایان پای در گل ماند تیغ سینه ریغ که از آثار لمعانش ظلمت وجود مخالفان
نابود بودی در شکاف غلاف سر اقدم سیاه پوش گشت ملکان خاقان کواکب غره
خوبان زمان زمان غم زده در خاک و خون افکنده مانند پیران مصیبت زده

در این قضیه پیشتر چنانکه دید القصه چند روز قاعدهٔ مصیبت عالمسوز بدین دستور

گذران بوده هیچکس روی بشغلی و تمام کاری دیگری نپرداختند بعد از آن امرا و اعیان

آقایان و سرداران صاحب تدبیر و رای چون دیو سلطان روملو و کپک سلطان استاجلو

وغیرهما بدل نصایح شفقیه و مقالات سنجیدهٔ پسندیده نواب اردو و ملازمان

همایون و مقرب بارگاه را تسکین داده محرمان سراپردهٔ عزت و از پیشگاه درگاه

دولت جسد مطهر آن واسطهٔ عقد خلافت را از تخت سلطنت بتربت معمورت

نقل نمودند بیت صفا جمشید تن بپرداختش پس از تخت بر تخته انداختش

جهان کار از این گونه بسیار کرد زمانه نخستین نه ابکار کرد همان است این

زال زرکش نقاب که در عقد جم بود و افراسیاب همان است این چرخ

فیروزه فام که بودی سراپردهٔ نریمان امیر جلال الدین محمد صدر استرابادی

که حاوی

که حاوی سایر کمالات و علوم بود و بتقوی و طهارت از سایر ابنای زمان گوی تقدم میربود

در سفر آن حضرت به دارالسلطنه درآمده برنج ملت علیهٔ امامیه و سنت سنیهٔ خیر

البریه بتعلیم غسل و تکفین و تدفین و تلقین آن پادشاه بادادودین اشتغال نمود

پس از تجهیز اسباب تغسیل و تکفین و رعایت واجبات و سنن خیر المرسلین بسیاری

از علما و فقها و متقیان شیعهٔ علی بن ابی طالب علیه التحیة والثنا بر جنازهٔ محفوف

المغفرت بی اندازهٔ آن حضرت نماز گذاردند و بعد از ادای نماز صدارت پناه امیر

جلال الدین محمد با فوجی از صوفیان پاک اعتقاد و زمرهٔ از قورچیان نیک

نهاد نعش مغفرت نقش آن پادشاه سرور بدارالارشاد نقل نمودند و در

جوار آبا و اجداد عالیمقدارش بحسب ظاهر مدفون نمودند رضوان الله

علیه و علی سایر السلاطین الذین هم حماة الاسلام اولئک

علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون و نیز اجابت
دعای صدق قرین آنکه کتاب مجمعه موافق تاریخ است یکی از شعرا نیز تاریخ
ملک نظم درآورده رباعی شاهی که چو خورشید جهان گشت مبین بزدود
غبار کفر از روی زمین تاریخ وفات آن شه شرکین از خرد دین طلب چو شد خرد دین
ولادت پادشاه مغفور در اثنی و تسعین و ثمانمائه خروج همایونش در شهور
خمس و تسعمائه جلوس میمونش در شهور ست و تسعمائه وفاتش در شهور
ثلثین و تسعمائه.

تاریخ پادشاهی شاه اسماعیل صفوی بپایان رسید در مدت دو ماه با بسیاری کارها که داشتم
این بخش را نگاشتم چون کتاب بزرگ بود بهتر آن دیدم که این بخش را در یک جلد قرار دهم
و در ساعت هشت و نیم بعد از ظهر روز سه شنبه ۳ نهم اردیبهشت ۱۳۲۰ هزار و سیصد و بیست خورشیدی نگارش این بخش پایان یافت

۱ در صدر کتاب نگاشته بود درست نیامد

